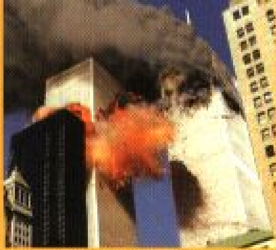


میشل شوسودوفسکی

«جنگ» امریکا «با تروریسم»

(در تحلیل نظم نوین جهانی)

ترجمهٔ جمشید نوایی



نگاه

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

میشل شوسودوفسکی

«جنگ» امریکا «با تروریسم»

(در تحلیل نظم نوین جهانی)

ترجمهٔ
جمشید نوایی

مؤسسهٔ انتشارات نگاه
تهران، ۱۳۸۹

شوسودوفسکی، میشل Chossudovsky, Michel
جنگ امریکا با تروریسم / میشل شوسودوفسکی؛ ترجمه جمشید نوایی.
تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۹، ۴۹۶ ص.
ISBN: 978-964-351-598-0
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: America's war on terrorism
۱. حقوق بشر ـ ایالات متحده ۲. جنگ با تروریسم، ۲۰۰۱م. ـ ۳. تروریسم ـ
ایالات متحده ـ سیاست دولت. الف. نوایی، جمشید، ۱۳۲۴–۱۳۸۹، مترجم.
۱۳۸۹ ۹ج۸۵الف/JC۵۹۹ ۳۲۳/۰۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۵۶۷۲۳

میشل شوسودوفسکی

«جنگ» امریکا «با تروریسم»

(در تحلیل نظم نوین جهانی)

ترجمهٔ جمشید نوایی

چاپ اول: ۱۳۸۹؛ حروف‌نگار: اکرم ذنوبی
چاپ و صحافی: جهان کتاب؛ شمارگان: ۱۱۰۰
شابک: ۰-۵۹۸-۳۵۱-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۹۵۰۰ تومان

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه
«تاسیس ۱۳۵۲»
دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com
Email: negahpublisher@yahoo.com

برای مهربانان، علی، آرش و کاکا جمالی‌زاده

فهرست

بخش ۲. جنگ و جهانی شدن

بخش ۳. اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده

یادداشت

> «وجود یک دشمن خارجی واهی که **میهن** را تهدید می‌کند، پایه و مایهٔ اقدام تبلیغاتی است. اقدام تبلیغاتی مبتنی است بر برانگیختن شهروندان ایالات متحد نه‌تنها به هواداری از "جنگ با تروریسم"؛ بلکه به جانبداری از نظام اجتماعی که از استفادهٔ قانونی از شکنجه در مورد "تروریست‌ها" به‌عنوان وسیله موجّه حفظ حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و غیره پشتیبانی می‌کند.» [ص ۱۲-۳۱۱]

چکیدهٔ یکی از صدها شعبدهٔ خانمان بر باد ده در شهر فرنگ «نظم نوین جهانی» این بود که همه عالم باور کنند که تنی چند به دستور رهبر یک شبکه فرقه‌ایِ تروریستی بدون هیچ سابقه قبلی، تنها از سر بدخواهی و دشمنی ذاتی، چند هواپیمای مسافربری را ربودند و به دو برج و ساختمان وزارت دفاع کوبیدند و سبب کشته شدن بیش از سه‌هزار تن شدند. نکته جالب این ماجرا این بود که آنان روی دست زبده‌ترین و کارکشته‌ترین سازمان اطلاعاتی و جاسوسی جهان [سی‌آی‌ای] با بودجه سالیانه چهل میلیارد دلاری بلند شدند و به ایالات متحد امریکا اعلان جنگ کردند.

در برابر این ماجرا اکثریت خاموش و بی‌خبر مردم ایالت متحد انگشت به دهان ماندند و همراه با بیشتر مردم عامی عالم که افسون شدهٔ شنیده‌های خودند، به دولت امریکا حق دادند که دمار از روزگار «تروریست‌ها»ی دست‌پروردهٔ خود برآورد و به آنها بفهماند که نباید «نمکدان» را بشکنند، زیرا ولی‌نعمت حالا حالاها با آنها کار دارد!

رئیس‌جمهور بوش در واکنش به این ماجرا در شب همان روز گفت: *«میان تروریست‌های عامل این اقدام‌ها و کسانی / دولت‌های خارجی / که به آنها پناه می‌دهند هیچ فرقی نمی‌گذارد.»* این بود که لشکرکشی آغاز شد و کار موشک‌پرانی و بمب‌افکنی بالا گرفت و صدها هزار تن به خاک و خون غلتیدند و شهرها و دهکده‌ها و آثار گران‌قدر فرهنگ معنوی و مادی در افغانستان و عراق و باز افغانستان ویران گشت و می‌شود و جیب صاحبان «جنگ‌افزارسازی» و سرمایه شرکتی انباشته شد و می‌گردد که گفت «آبادانی میخانه ز ویرانی ماست».

اما چندی نگذشت که درستی این سخن **کاسترو** نمایان گردید، «دروغ پای لنگی دارد که به راه دراز نمی‌رود». و یکی از صدها گواه این گفتهٔ نغز، کار سترگ و پر زحمت پروفسور **میشل شوسودوفسکی**[1]، استاد بلندآوازهٔ اقتصاد دانشگاه **اوتاوی** کانادا و مدیر **مرکز پژوهش در باب جهانی شدن** است.

اتکا به شواهد و مستندات فراوان؛ روش‌مندی سنجیده و عنوان‌بندی همپیوند منطقی؛ تحلیل و بررسی ژرف‌گفتار و کردار بازیگرانِ جنایتکار صحنهٔ سیاست و اقتصاد ایالات متحد و اروپا بر اساس جهان‌نگری علمی عاری از غرض، از جمله ویژگی‌های پژوهشی این کتاب هست.

و اما انگیزهٔ پروفسور شوسودوفسکی از نگارش این کار آگاهی‌بخش افشاگرانه به گفته خودش در پیشگفتار چاپ دوم این کتاب از این قرار است:

---

1. M. Chossudovsky

«گذران میلیون‌ها انسان در سرتاسر جهان به خطر افتاده است. امید صادقانه من این است که حقیقت چیره شود و درکی که در این پژوهشِ دربرگیرنده فراهم آمده است به کارِ آرمان صلح جهانی بخورد. با این وصف، به این هدف تنها از راه افشای دروغ‌گویی‌هایِ پسِ پردهٔ «جنگ» امریکا «با تروریسم» و زیر سؤال بردن قانونیت بازیگران اصلی سیاسی و نظامی مسئول جنایت‌های گستردهٔ جنگی می‌توان دست یافت». [۲۹]

کتاب، در واقع، تنها تحلیل آثار ثانوی خانمان‌سوز ۱۱ سپتامبر نیست، بلکه ادعانامه مستند و مستدلّی است علیه برنامه‌های جهانخوارانهٔ **«نظم نوین جهانی»** سرمایه‌داری که با بیرحمی و تمامیت‌خواهی ضدبشری همچنان سرگرم کشتار و تخریب و چپاول است.

در آخر لازم می‌دانم که از دوستم آقای حسین اکبری که متن اصلی کتاب را نه یکبار بلکه دو بار از کانادا برایم آورد سپاسگزاری کنم.

جمشید نوایی

نوروز ۱۳۸۹

پیشگفتار بر چاپ دوم

در ساعت ۱۱ صبح روز ۱۱ سپتامبر، دولت بوش از پیش اعلام کرده بود که القاعده مسئول حملات به مرکز تجارت جهانی پنتاگون (وزارت دفاع) است. این تأکید، پیش از تحقیق همه‌جانبه پلیس صورت گرفت.

در همان شب در ساعت ۹/۳۰ «کابینه جنگ» با ترکیبی از گروه برگزیدهٔ مشاوران بلندمرتبه نظامی و اطلاعاتی برپا شد. و در ساعت ۱۱ شب، در پایان نشست تاریخی در کاخ سفید، «جنگ با تروریسم» رسماً آغاز گشت.

خبر تصمیم به آغاز جنگ علیه طالبان و القاعده به تلافی حملات ۹/۱۱[1] اعلام شد. صبح روز بعد در ۱۲ سپتامبر، سرخط اخبار یک بند به «سانسور دولتیِ» حملات ۹/۱۱ اشاره می‌کرد. رسانه‌های ایالت متحد یک‌صدا خواستار مداخله نظامی در افغانستان بودند.

کمی پس از چهار هفته، در هفتم اکتبر، افغانستان بمباران شد و نیروهای ایالت متحد به آن حمله کردند. به امریکاییان می‌باوراندند که تصمیم به جنگیدن یک‌مرتبه، در شبِ ۱۱ سپتامبر، در پاسخ به حملات و پیامدهای مصیبت‌بار آن گرفته شده بود.

---

۱. منظور ۱۱ سپتامبر است که در سرتاسر این کتاب به همین شکل عددی [۹/۱۱] مشخص می‌شود. م.

مردم کمتر درمی‌یافتند که آوردگاهی پهناور هرگز ظرف چند هفته برنامه‌ریزی و آمادهٔ کارزار نمی‌شود. تصمیم به آغاز جنگ و گسیل سربازان به افغانستان مدت‌ها پیش از ۹/۱۱ گرفته شده بود. «رخداد گستردهٔ پرتلفات تروریستی»، همچنانکه بعدها ژنرال تامی فرنکز، فرمانده سرفرماندهی مرکزی[1]، شرح داده به‌کار برانگیختن افکار عمومی در پشتیبانی از دستور کار جنگ می‌خورد، جنگی که از پیش در مرحله برنامه‌ریزی نهایی‌اش بود.

رخدادهای فاجعه‌آمیز ۹/۱۱ توجیه لازم را برای آغاز جنگ «به دلایل بشردوستانه» و با پشتیبانی کامل افکار عمومی **جهان** و تأیید «جامعه بین‌المللی» فراهم آورد.

تنی چند از روشنفکران «ترقیخواه» سرشناس به علل معنوی و اخلاقی از «عمل متقابل علیه تروریسم» دفاع جانانه کردند. «دلیل درستِ» رویهٔ نظامی (*دلیل درستی برای جنگ*)* پذیرفته و ارزش اسمی آن به عنوان واکنش برحق به ۹/۱۱ تأیید شد، بی‌اینکه این واقعیت بررسی شود که واشینگتن نه تنها از «شبکه ترور اسلامی» حمایت کرده بود، در پابرجایی دولت طالبان در سال ۱۹۹۶ نیز مؤثر بود.

در پی ماجرای ۹/۱۱، جنبش ضدجنگ یکسره منزوی شد. اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های جامعه مدنی دروغ‌های رسانه‌ای و تبلیغات دولتی را زود باور کرده بودند. جنگ تلافی‌جویانه را علیه افغانستان، کشورِ فقیرِ ۳۰ میلیونی، پذیرفته بودند.

من در همان شب ۱۱ سپتامبر، تا دیروقت شب، کارِ نوشتن را آغاز کردم، در انبوه یادداشت‌های پژوهشی، که پیشتر درباب تاریخچه القاعده گرد آورده بودم، به جستجو پرداختم. اولین نوشتهٔ من تحت عنوان «اُسامه

---

1. Centcom

* Jus ad bellum، دلیل درست برای جنگ (لاتین). ــ م.

بن لادن کیست؟»، در همان شب پایان یافت و برای نخستین بار در ۱۲ سپتامبر منتشر شد. (نک فصل ۲.)

از همان آغاز، گزارش رسمی را زیر سئوال بردم، که شرح می‌داد نوزده هواپیماربای تحت حمایت القاعده در عملیاتی بسیار پیچیده و سازمان یافته دست داشتند. اولین هدف من افشای ماهیت واقعی این «دشمن» واهی «امریکا» بود که داشت «میهن را تهدید می‌کرد».

افسانهٔ «دشمن خارجی» و تهدید «تروریست‌های اسلامی» سنگ‌بنای رویه نظامی دولت بوش بود، و گذشته از لغو آزادی‌های مدنی و حکومت مشروطه در امریکا، دستاویز حمله به افغانستان و عراق قرار گرفت.

بدون نوعی «دشمن خارجی»، «جنگ با تروریسم» ممکن نیست و تمام دستور کار امنیت ملی «مانند یک دسته ورق» فرو می‌پاشد. و جنایتکاران جنگی در سمت عالی هیچ وسیله‌ای برای اثبات مدعای خود نخواهند داشت.

بنابراین برای رشد و گسترش جنبش یکپارچه ضدجنگ و حقوق مدنی بسیار مهم بود که ماهیت القاعده و روابط بسط یابندهٔ آن را با دولت‌های پیاپی ایالات متحد افشا کنند.

بر پایه سندهای بیشمار اما کمتر استناد شده در رسانه‌های اصلی، القاعده آفریدهٔ سی‌آی‌ای بود که تاریخچه‌اش به دورهٔ جنگ شوروی-افغان بازمی‌گردد. این نکته واقعیتی آشکار است، که منابع بیشمار، از آن میان سندهای رسمی کنگرهٔ ایالات متحد آن را تأیید کرده‌اند. گروه اطلاعاتی بارها اقرار کرده بود که آنها بی‌تردید از اُسامه بن لادن پشتیبانی کرده بودند، اما در پی جنگ سرد: «او رو در روی ما ایستاد».

پس از ۹/۱۱، اقدامات اطلاعاتی گمراه‌کنندهٔ رسانه‌ها نه تنها به کار پایمالیِ حقایق خورد بلکه بیشتر شواهد تاریخی را نیز در مورد اینکه چگونه این «دشمن خارجیِ» واهی ساخته و پرداخته و به «دشمن شمارهٔ یک» تبدیل شده بود از میان برد.

ارتباط بالکانی

پژوهش من دربارهٔ حوزهٔ بالکان که از میانه سال‌های ۱۹۹۰ صورت گرفت سبب شد که بتوانم پیوندها و ارتباط‌های فراوان را میان القاعده و دولت ایالات متحد مستند سازم. ارتش امریکا، سی‌آی‌ای و ناتو در حوزهٔ بالکان از القاعده حمایت کرده بودند. هدف واشینگتن این بود که ستیزهٔ قومی را دامن بزند و فدراسیون یوگسلاوی را بی‌ثبات کند، اول در بوسنی، بعد در کوزوو.

در سال ۱۹۹۷، کمیته حزب جمهوریخواه سنای ایالات متحد گزارش مفصلی منتشر کرد که رئیس‌جمهوری کلینتن را به همکاری با «شبکه مبارز اسلامی» در بوسنی و داشتن ارتباط کاری نزدیک با سازمانی مرتبط با اُسامه بن لادن متهم می‌کرد. (نک فصل ۳.) با این وصف، برای گزارش به‌صورت گسترده تبلیغ نشد. در عوض، جمهوریخواهان تصمیم گرفتند کلینتن را از برای رابطه‌اش با مونیکا لوینسکی، کارآموز کاخ سفید، بدنام کنند.

نیز دولت کلینتن از ارتش آزادیبخش کوزوو، گروه شبه‌نظامیِ مورد حمایت القاعده، پنهانی پشتیبانی کرده بود. این گروه در حملات تروریستی بیشماری دست داشت. ادارهٔ اطلاعات دفاعی و سرویس اطلاعات مخفی انگلیس، معمولاً معروف به ام‌آی۶، همراه با اعضای پیشین هنگ ۲۲ یکان‌های ویژهٔ هوایی بریتانیا[1]، ارتش آزادیبخش کوزوو را، به‌رغم ارتباط‌های گسترده‌اش با جرایم سازمان‌یافته و تجارت مواد مخدر، آموزش می‌دادند. در این میان، چندین عامل القاعده، آشکار و مستند، به صفوف ارتش آزادیبخش کوزوو پیوسته بودند. (نک فصل ۳.)

در ماه‌های پیش از ۹/۱۱، من فعالانه سرگرم پژوهش در مورد حملات تروریستی در مقدونیه بودم که به دست ارتش آزادیبخش ملیِ خودخواندهٔ مقدونیه صورت می‌گرفت. آنها سپاهی شبه‌نظامی بودند که با فرماندهان ارتش آزادیبخش کوزوو یکی شدند. مجاهدین القاعده به

1. Britain's 22nd Special Air Services Regiment (SAS)

ارتش آزادیبخش ملی پیوسته بودند. در این میان، افسران ارشد ارتش ایالات متحد از یک گروهان مزدور خصوصیِ تحت پیمان پنتاگون، طرف مشاورهٔ تروریست‌ها بودند.

یکی دو ماهی پیش از حمله‌های ۹/۱۱ دیده می‌شد که مشاوران نظامی امریکا با عوامل القاعده در همان ارتش شبه نظامی جوش خورده‌اند. در اواخر ژوئن سال ۲۰۰۱، هفده «مربی» ایالات متحد در جرگه شورشیانِ در حال واپس‌نشینی شناسایی شدند. برای پرهیز از خفت دیپلماتیک و گرفتاری رسانه‌ای کادر نظامیان ردهٔ بالای امریکایی که به دست نیروهای مسلح مقدونیه همراه با «تروریست‌های اسلامی» بازداشت شدند، ایالات متحد و ناتو بر دولت مقدونیه فشار آوردند تا اجازه دهد که تروریست‌های ارتش آزادیبخش ملی و مشاوران نظامی امریکاییِ آنان از منطقه تخلیه شوند.

شواهد، از جمله سخنان نخست‌وزیر مقدونیه و گزارش‌های خبری خارج از آن کشور، به صراحت به تداوم حمایت پنهان ایالات متحد از «تیپ‌های اسلامی» در یوگسلاوی پیشین اشاره می‌کردند. این امر نه در دورهٔ گذشته جنگ سرد، بلکه در ژوئن سال ۲۰۰۱، کمتر از چند ماه پیش از ۹/۱۱ رخ می‌داد. این رویدادها که هر روز ادامه می‌یافت، بی‌درنگ در ذهن من تردیدی را دربارهٔ شرح رسمی حملات ۹/۱۱ پدید آورد که القاعده را طراح اصلی پشت پردهٔ حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون معرفی می‌کرد. (فصل ۴.)

ژنرال مرموز پاکستانی

در ۱۲ام سپتامبر، از یک سرتیپ مرموز، رئیس اطلاعات نظامی پاکستان[1] که طبق گزارش‌های خبری ایالات متحد «اتفاقی در زمان حملات در

1. Pakistani Inter Services Intelligence (ISI)

واشینگتن بود»، درخواست شد به دفتر ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه، برود.

«جنگ با تروریسم» در اواخر شب ۱۱ سپتامبر رسماً آغاز شده بود، و دیک آرمیتاژ از ژنرال محمود احمد درخواست کرد که «در تعقیب تروریست‌ها» به امریکا کمک کند. پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، تلفنی با کالین پاول، وزیر خارجه، صحبت کرد و صبح روز بعد، در ۱۳ام سپتامبر، دو دولت به توافق فراگیر رسیدند.

با اینکه گزارش‌های خبری تأیید می‌کردند که پاکستان در «جنگ با ترور» از دولت بوش پشتیبانی می‌کند، مطلبی را که بدان نمی‌پرداختند این واقعیت بود که اطلاعات نظامی پاکستان به ریاست ژنرال احمد مناسبات دیرینی با شبکه ترور اسلامی داشت. به استناد منابع بیشمار، مشهور بود که آی‌اس‌آی از سازمان‌های اسلامی از جمله القاعده و طالبان حمایت می‌کرده است. (نک فصل ۴.)

اولین واکنش من در خواندن سرخط‌های خبر در ۱۳ام سپتامبر این پرسش بود: اگر دولت بوش واقعاً درصدد ریشه‌کنیِ تروریست‌هاست، چرا از آی‌اس‌آی پاکستان درخواست کمک می‌کند که معروف است به حمایت و تأمین هزینه سازمان‌های تروریستی؟

دو هفته بعد، گزارش اف‌بی‌آی، که لختی بعد خبر شبکه ای‌بی‌سی به آن پرداخت، از یک «ارتباط پاکستانی» در تأمین مالی تروریست‌های ادعا شدهٔ ۹/۱۱ یاد کرد. گزارش شبکه ای‌بی‌سی به یک پاکستانی «پول‌دهنده» و «مغز متفکر» پس پردهٔ رایندگان هواپیما در ۹/۱۱ اشاره کرد.

گزارش‌های بعدی در واقع بر این نظر بودند که ژنرال محمود احمد، رئیس اطلاعات نظامی پاکستان، که در ۱۳ام سپتامبر سال ۲۰۰۱ با کالین پاول دیدار کرده بود، چنانکه ادعا می‌شد، دستور انتقال ۱۰۰/۰۰۰ دلار را به محمد عطا، سرحلقه رایندگان هواپیما، داده بود. آنچه این گزارش‌ها القا می‌کردند این بود که رئیس اطلاعات نظامی پاکستان نه تنها در تماس

نزدیک با کارگزاران تراز اول دولت ایالات متحد بلکه در ارتباط با ربایندگان گفته شده نیز بود.

نوشته‌های من دربارهٔ ارتباط‌های بالکانی و پاکستانی، که در اوایل اکتبر سال ۲۰۰۱ منتشر شد، بعدها به صورت چاپ اول این کتاب درآمد. در پژوهش بعدی، توجهم را بر دستورکار راهبردی و اقتصادی ایالات متحد در آسیای مرکزی و خاورمیانه متمرکز کردم.

میان جنگ و جهانی شدن رابطه پیچیده‌ای وجود دارد. از «جنگ علیه ترور» به عنوان بهانهٔ تسخیر مرزهای اقتصادی تازه و سرانجام ایجاد نظارت شرکتی بر ذخایر گستردهٔ نفت عراق استفاده شده است.

اطلاع‌رسانی‌های گمراه‌کننده

در ماه‌های پیش از تاخت و تاز در عراق در مارس سال ۲۰۰۳، اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده شتاب کامل گرفت.

همچنانکه پیش از حمله آشکار و مستند بود، انگلیس و ایالات متحد در توجیه حمله و اشغال عراق از اطلاعات جعلی استفاده گسترده کردند. القاعده متحد رژیم بغداد معرفی شد. گزارش‌های مربوط به «اسامه بن لادن» و «جنگ‌افزارهای کشتار جمعی» بیش از اندازه در زنجیرهٔ خبری انتشار یافت. (فصل ۱۱.)

در این میان، طراح نوپای تروریستی سر برآورده بود به نام ابو مصعب الزرقاوی. در سخنرانی تاریخی کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل، «مستندات» مفصلی دربارهٔ روابط شرارت‌بار میان صدام حسین و ابومصعب الزرقاوی ارایه گردید و بر روی توانایی او در تولید سلاح‌های مرگبار شیمیایی، میکروبی و پرتویی و حمایت و تأیید کامل رژیم غیردینی بعثی تکیه شد.

هشدار رمز نارنجی ترور دو روز پس از سخنرانی پاول در شورای امنیت سازمان ملل ادامه یافت و در شورا بود که سخنان پاول با بی‌اعتنایی مؤدبانه دکتر هانس بلیگز، بازرس تسلیحاتی سازمان ملل، روبه‌رو شد.

بدین ترتیب واقعیت باژگونه گشت. دیگر ایالات متحد در کار تدارک آغاز جنگ با عراق نبود. عراق بود که با پشتیبانیِ «تروریست‌های اسلامی» آمادهٔ حمله به امریکا می‌شد. الزرقاوی، طراح تروریست، مظنون شمارهٔ یک شناخته شد. سخنان رسمی، خطرات حمله با بمب رادیواکتیو کثیف را خاطرنشان می‌کرد.

حمله اصلی ناشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده در پی یورش مارس ۲۰۰۳ تحت رهبری ایالات متحد ادامه یافت و مبتنی بود بر معرفی جنبش مقاومت عراق به عنوان «تروریست». تصویر «تروریست‌های مخالف دموکراسی» که با «صلح‌بانان» امریکایی مبارزه می‌کردند در صفحه تله‌ویزیون‌ها و روزنامه‌های جنجالیِ خبری در سرتاسر عالم ظاهر شد.

در این میان دولت بوش از هشدارهای رمز نارنجی ترور بهره می‌جست تا فضایی از ترس و تهدید در سراسر امریکا پدید آورد. (نک فصل ۲۰.) وانگهی، هشدارهای ترور، صرف‌نظر از جریان عادی شکنجهٔ به‌اصطلاحِ «رزمندگانِ دشمن»، به کار به کژراهه بردن افکار عمومی از فجایع بی‌حسابی می‌خورد که نیروهای ایالات متحد در تاختگاه‌های افغانستان و عراق مرتکب می‌شدند.

در پی یورش به افغانستان، شکنجه اسیران جنگی و برپایی اردوگاه‌های کار اجباری بخش مکمل دستور کار دورهٔ پس از حملات ۹/۱۱ در دولت بوش شد.

کل ساختار حقوقی به هم ریخته بود. بنابر نظر وزارت دادگستری ایالات متحد، شکنجه در اوضاع خاص مجاز بود. شکنجه‌ای که علیه «تروریست‌ها» به‌کار می‌رفت به صورت وسیله‌ای موجه در محافظت از حقوق بشر و دموکراسی تأیید می‌شد. (نک فصل‌های ۱۴ و ۱۵.) در این برهه، بر وفق استدلالی به‌کلی عجیب، فرمانده کل قوا می‌تواند به‌طور قانونی استفاده از شکنجه را مجاز بشمرد، زیراکه قربانیِ شکنجه در این

مورد به‌اصطلاح «تروریست‌ها» هستند که می‌گویند بـه صـورت عـادی همین شیوه‌ها را علیه امریکاییان به کار می‌برند.

دستور شکنجه اسیران جنگی در اردوگاه تمرکز گوانتانامو و در عراق در پی تاخت و تاز سال ۲۰۰۳ از چشمه عالی‌ترین سطوح دولت ایالات مـتحد مـی‌جوشید. زنـدانـبانان و بـازجـویان در ارتش ایـالات متحد و سی‌آی‌ای پاسخگوی رهنمودهای دقیق بودند.

نوعی نظام مفتش‌مآب[1] مستقر شده بود. در ایالات متحد و بریتانیا از «جنگ با تروریسم» هـمچون مـنافع عـمومی حـمایت مـی‌کنند. هـر کـه روش‌های آن را زیر سؤال ببرد ــ که در حال حـاضر بـازداشت و زنـدان خـودسرانـه، شکـنجه مـردان و زنـان و کـودکان، قـتل‌های سیاسی و اردوگاه‌های تمرکز را دربرمی‌گیرد ــ بر طبق قانونِ ضدتروریست مشمول بازداشت می‌شود.

بمب‌گذاری ۷/۷[2] لندن

آغازی تازه در «جنگ با تروریسم»، در ژوییه ۲۰۰۵، با بمب‌گذاری‌ها در متروی لندن رخ نمود که به مرگ اسفبار ۵۶ تن و چند صد زخمی انجامید.

در دو سوی اقیانوس اطلس از حملات ۷/۷ لندن استفاده شد تا اقدامات دامنه‌دار دولتِ پلیسی آغاز شود. مجلس نمایندگان ایالات متحد قـانون **پتریات**[3] امریکا را از نو برقرار کرد «تـا اخـتیارات بـی‌سابقه دولت را در بازجویی از تروریست‌های مظنون دایمی سازد». جمهوریخواهان مدعی بودند که حملات لندن نشان داد کـه «تـمدید ایـن قـانون تـا چـه انـدازه ضروری و بااهمیت است».

---

1. inquisitorial

۲. ۷/۷ یعنی روز هفتم از ماه هفتم میلادی که ژوییه (تیرماه) است. ــ م.

3. PATRIOT ACT

کمی بیش از یک هفته به حملات لندن، واشینگتن تأسیس «ادارهٔ جاسوسی داخلی» را به سرپرستی اف‌بی‌آی اعلام کرده بود. ادارهٔ نوبنیاد ــ در اصل به معنای «**پلیس مخفی کشور**» **برادر بزرگ**[۱] ــ دستور یافت «رفتارِ مردم را در امریکا که مظنون به تروریسم یا داشتن اطلاعات جاسوسی مهم‌اند، ولو اینکه مظنون به ارتکاب جرمی نباشند، زیر نظر بگیرد. جالب اینکه ادارهٔ نوبنیادِ اف‌بی‌آی پاسخگوی وزارت دادگستری نیست، بلکه امورش در دست هیئت مدیرهٔ اطلاعات ملی است به ریاست جان نگروپونته. او این اختیار را دارد که دستور «بازداشتِ مظنونان» را صادر کند.

در ضمن، در پی حملات ۷/۷ لندن، وزارت کشور بریتانیا، به نشانهٔ «واکنش به تروریسم» خواستار سامانه کارت شناسایی شد. تمام شهروندان و اشخاص مقیم انگلیس مجبور خواهند بود که اطلاعات شخصی خود را ثبت کنند که تمامی همراه با زیست‌سنجی شخصی آنان: «الگوی عنبیّه چشم»، آثار انگشت و «خصوصیات تشخیص دادنیِ چهره به صورت دیجیتال» به پایگاه داده‌هایِ عظیم ملی خواهد رفت. این نوع روش‌ها در اتحادیه اروپا نیز اجرا می‌شود.

جنایتکاران جنگی در سمت‌های عالی

قانون ضدتروریستی و ایجاد نوعی **دولت پلیسی** به‌طور کلی منافع کسانی را تأمین می‌کند که جنایات جنگی گسترده‌ای صورت داده‌اند و گذشته از این بر طبق قانون ملّی و بین‌المللی متهم شده‌اند.

پس از حمله‌های ۷/۷ لندن، جنایتکاران جنگی به‌طور قانونی به اشغال سمت‌های قدرت ادامه داده‌اند چنانکه امکان می‌یابند از وضعیت

---

۱. رهبر یا دولتی که در عین تظاهر به اقدام به سود و مصلحت مردم، بر تمام جنبه‌های زندگی آنان سیطرهٔ مطلق دارد. ــ م.

نظام قضایی و فرایند اجرای قانون تعریفی نو به دست دهند. این فرایند آنها را محق ساخته است که حکم کنند «جنایتکاران کیان‌اند»، در حالی‌که در واقع خود جنایتکارند. (فصل ۱۵.)

از نیویورک و واشینگتن در ۱۱ سپتامبر تا مادرید در مارس ۲۰۰۴ و لندن در ژوییهٔ ۲۰۰۵، از حملات ترور همچون دستاویزی استفاده شده است تا حکم احضار به دادگاه را مسکوت بگذارند. اشخاص را بنابر قانون ضدتروریستی می‌توان خودسرانه بازداشت کرد و برای مدتی نامعلوم در بازداشت نگه داشت. کلی‌تر گفته باشیم در سرتاسر باختر زمین، شهروندان پی‌جویی می‌شوند و برچسب می‌خورند، نامه‌های الکترونیکی، گفت‌گوهای تلفنی و دورنگارها زیر نظر قرار می‌گیرد و بایگانی می‌شود. هزاران دوربین تله‌ویزیونی مداربسته که در نواحی شهر به خط شدند، حرکات آنها را می‌پایند. اطلاعات شخصی مفصل وارد بانک‌های اطلاعاتی عظیم **برادر بزرگ** می‌شود. وقتی این فهرست‌برداری تکمیل شده باشد، اشخاص در اتاقک (کابین)های رخنه‌ناپذیر زندانی می‌شوند.

بگیر و ببندها تنها علیه «تروریست‌ها»ی فرضی بر اساس شرح قومی صورت نمی‌گیرد، گروه‌های مختلف هوادار حقوق بشر و تبعیض مثبت[1] و ضدجنگ نیز آماج قانون ضدتروریستی‌اند.

رویهٔ امنیت ملّی

در سال ۲۰۰۵، پنتاگون سند مهمی تحت عنوان *راهبرد دفاع ملی ایالات متحد امریکا*[2]، منتشر کرد که به‌طور کلی طرح دستورکار واشینگتن را در سیطرهٔ نظامی بر جهان ترسیم می‌کند. هرچند که این سند پا جای پای

۱. affirmative action سیاست افزایش فرصت‌ها برای زنان و اقلیت‌ها ــ که مورد تبعیض قرار گرفتند ــ به‌ویژه از نظر استخدام و آموزش. ــ م.

2. National Defense Strategy of the USA (NDS)

رویهٔ جنگ «پیشگیرانه» دولت می‌گذارد به همان‌گونه که در **برنامه برای سدهٔ نو امریکا**[1] طرح‌ریزی شده است، در تعیین خطوط دستور کار نظامیِ جهانیِ واشینگتن گامی بسیار فراتر برمی‌دارد. (نک فصل ۱۹.)

با اینکه رویهٔ جنگ پیشگیرانه اقدام نظامی را وسیله «دفاع از خود» علیه کشورهای طبقه‌بندی شده در ردهٔ «دشمن» ایالات متحد در نظر می‌گیرد، «راهبرد دفاع ملی» سال ۲۰۰۵، از این فراتر می‌رود. احتمال مداخله نظامی را علیه «کشورهای بی‌ثبات» یا «کشورهای فرومانده» پیش‌بینی می‌کند، که آشکارا تهدیدی برای امنیت ملی ایالات متحد نیستند.

در این میان، پنتاگون تبلیغات اساسی و فعالیت‌های روابط عمومی را به تصور حمایت از کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای برای «دفاع از میهن امریکایی» علیه تروریست‌ها و دشمنان شرور آغاز کرده بود. واقعیت اینکه پنتاگون استفاده از بمب هسته‌ای را در فعالیت‌های گستردهٔ ضدتروریستی «برای غیرنظامیان بی‌خطر» طبقه‌بندی می‌کند، سخنی یاوه و بی‌معنی است.

در سال ۲۰۰۵، فرماندهی راهبردی ایالات متحد[2] «طرح نقشه‌ای احتیاطی» را ریخت تا از آن «در واکنش به حمله تروریستی دیگری از نوع حمله ۹/۱۱ استفاده شود». نقشه با بهره‌جویی از جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی و متعارف، حملات هوایی را به ایران دربرمی‌گیرد.

«جنگ» امریکا با «تروریسم»

ده فصل نخست کتاب، با پاره‌ای تغییرها و به روز شدن‌ها، در سال ۲۰۰۲ تحت عنوان *جنگ و جهانی شدن: واقعیت پشت پردهٔ ۱۱ سپتامبر* منتشر شد. چاپ شرح و بسط یافته کنونی، دوازده فصل تازه را دربرمی‌گیرد، که

---

1. Project for a New American Century (PNAC)
2. STRATCOM

حاصل پژوهشی است که پیش و پس از حمله به عراق صورت گرفته است. (بخش‌های ۳ و ۴.) ترتیب‌بندی مطالب در بخش‌های ۳ و ۴ با تحول تاریخی دستورهای کار نظامی و امنیت ملی ایالات متحد پس از ۹/۱۱ سازگاری دارد. هدف اصلی من این بوده است که قصه‌پردازی رسمی را رد کنم و ـ با بهره‌جویی از شواهد و مستندات مفصل ـ ماهیت واقعی «جنگ» امریکا را «با تروریسم» فاش سازم.

بخش ۱ چهار فصل را دربارهٔ ۱۱ سپتامبر دربرمی‌گیرد، و بر تاریخچه القاعده و روابط‌اش با دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد تکیه می‌کند. این فصل‌ها با سند و مدرک اثبات می‌کنند که چگونه دولت‌های پیاپی از سازمان‌های تروریستی پشتیبانی کرده و آنها را پابرجا نگه داشته‌اند به این قصد که جوامع ملی را بی‌ثبات کنند و بی‌ثباتی سیاسی پدید آورند.

بخش ۲ با عنوان *جنگ و جهانی شدن* بر روی منافع راهبردی و اقتصادیِ نهفته در «جنگ با تروریسم» متمرکز می‌شود.

بخش ۳ تحلیل مفصلی است دربارهٔ تبلیغات جنگی و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده در دورهٔ پیش و پس از حمله‌ور شدن به عراق.

بخش ۴ زیر عنوان *نظم نوین جهانی* بررسی رویهٔ جنگ پیشگیرانه را در دولت بوش دربرمی‌گیرد (فصل ۱۹)، تحلیل فراگیر دادوستد مواد مخدرِ تحت حمایت دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد در دورهٔ پس از طالبان و بررسی گزارش کمیسیون ۹/۱۱ که به‌ویژه بر «آنچه صبح روز ۹/۱۱ در هواپیماها اتفاق افتاد» تکیه می‌کند.

فصل ۲۰ به سامانه هشدارهای ترور و آثار بعدی آنها می‌پردازد. فصل ۲۱ با بررسی روش‌های کار اضطراری پیگیری می‌شود که ممکن است در پاگیری حکومت نظامی که به تعلیق حکومت مشروطه می‌انجامد مورد استفاده قرار گیرد. در این خصوص، کنگرهٔ ایالات متحد از پیش روش‌هایی را اختیار کرده است که امکان می‌دهد ارتش مستقیماً در

عملکردهای پلیسی و قضایی مداخله کند. در صورت وضع اضطراری ملّی ــ برای مثال در واکنش به حمله ترور ادعا شده ــ تدارکات کاملاً تعریف شده‌ای وجود دارد که ممکن است به پدیداری دولت نظامی در امریکا بیانجامد.

سرانجام، فصل ۲۲ بر آثار فرعی گستردهٔ بمب‌گذاری‌های ۷/۷ لندن تکیه می‌کند که اقدامات همه‌جانبه دولت پلیسی را در انگلیس و اتحادیه اروپا و امریکای شمالی در پی داشت.

نوشتن این کتاب تعهدی بی‌دردسر نبوده است. مطالب، بسیار حساس هست. نتایج این تحلیل، که زیرِ سطحِ زراندود را در سیاست خارجی ایالات متحد می‌کاود، پردردسر و نگران‌کننده هست. پذیرفتن نتیجه‌گیری‌ها مشکل است زیرا به رفتار جنایتکارانه رده‌های بالای دولت اشاره دارد. وانگهی، بر همدستی رسانه شرکتی در پشتیبانی از وجه قانونی[1] دستور کارِ جنگِ **دولت** و لاپوشانی جنایت‌های جنگیِ مورد حمایت ایالات متحد مُهر تأیید می‌زند.

جهان بر سر دوراهی تاریخی مهمی قرار گرفته است. ایالات متحد دست به ماجرایی نظامی یازیده است که آینده افراد بشر را تهدید می‌کند. هنگامی کتاب ما به زیر چاپ می‌رود که دولت بوش بسیار صریح اشاره کرده است که ایران هدف بعديِ «جنگ با تروریسم» است.

اقدام نظامی به ضد ایران مستقیماً شرکت اسراییل را در پی دارد، که گذشته از انفجار در درون سرزمین‌های اشغالی فلسطین، محتملاً سبب جنگ گسترده‌تر در سرتاسر خاورمیانه می‌شود.

من با تمام توانایی‌ام کوشیده‌ام از فرایند سیاسیِ سخت پیچیده، شواهد و مستندات مفصلی فراهم آورم.

---

۱. Legitimacy این کلمه بیشتر مواقع «مشروعیت» ترجمه شده است، حتی در مواقعی که مسایل عرفی مطرح بوده و ارتباطی به شرع نداشته است. در این کتاب این کلمه «وجه قانونی» یا به قول داریوش آشوری، «قانونیت»، ترجمه شده است. ــ م.

گذران میلیون‌ها انسان در سراسر جهان به خطر افتاده است. امید صادقانهٔ من این است که حقیقت چیره شود و درکی که در این پژوهشِ دربرگیرنده فراهم آمده است به کارِ آرمانِ صلح جهانی بخورد. با این وصف، به این هدف تنها از راه افشای دروغ‌گویی‌هایِ پس پردهٔ «جنگ» امریکا «با تروریسم» و زیر سئوال بردن قانونیت بازیگران اصلی سیاسی و نظامی مسئولِ جنایت‌های گستردهٔ جنگی می‌توان دست یافت.

وام‌دار بسا کسان‌ام که در جریان کار از تلاش‌های من حمایت کرده‌اند و نگره‌های پژوهشی سودمندی فراهم آورده‌اند. خوانندگان وب‌سایتِ **پژوهش جهانی** در www.globalresearch.ca مایهٔ الهام و دلگرمی پیوسته بوده‌اند.

رهینِ کار نیکولاس کالوه‌ام[1]، از برای هنر گرافیک خلاقانهٔ روی جلد، که به نحو درخشانی **نظم نوین جهانی** را نشان می‌دهد و نیز یاری او در حروف‌چینی و تولید این کتاب. از دخترم ناتاشا[2] نیز سپاسگزارم که در ویرایش نسخه نهایی مددکارم بود. نیز مایلم از دکتر لورن موره[3] و پروفسور گلن رنگ‌والا[4] سپاسگزاری کنم که متن‌های پژوهیدهٔ دقیق آنان دربرگیرندهٔ پیوست‌ها بوده است.

میشل شوسودوفسکی
تخاس ــ ودغیه، کِبِک، اوت ۲۰۰۵

1. N. Calvé
2. Natacha
3. L. Moret
4. G. Rangwala

بخش ۱

۱۱ سپتامبر

فصل ۱

زمینه: پشت پردهٔ ۱۱ سپتامبر

جهان بر سر دوراهی وخیم‌ترین بحران تاریخ عصر نو قرار گرفته است. در پی رخدادهای غم‌انگیز ۱۱ سپتامبر، ایالات متحد در بزرگترین نمایش قدرت نظامی پس از جنگ جهانی دوم، دست به ماجرایی نظامی یازیده است که آیندهٔ بشر را تهدید می‌کند.

کمتر از چند ساعت پس از حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، دولت بوش ــ بدون مدرک تایید شده‌ای ــ اسامه بن لادن و شبکه القاعدهٔ او را «مظنونان اصلی» شناخت. کالین پاول، وزیر امور خارجه، حمله‌ها را «اقدام جنگی» خواند و رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش در سخنرانی عصرهنگام تلەویزیونی خطاب به ملت تأیید کرد که *«میان تروریست‌های عامل این اقدام‌ها و کسانی [دولت‌های خارجی] که به آنها پناه می‌دهند هیچ فرقی نمی‌گذارد».*

جیمز ولزی، مدیر پیشین سی‌آی‌ای، ضمن اشاره به تبانی یک یا چند دولت خارجی، «کمک مالی دولتی» را عامل این رویداد دانست. به گفته لارنس ایگل‌برگر، مشاور پیشین امنیت ملی، «به گمانم وقتی به ما به این ترتیب حمله می‌شود، ما هم نشان خواهیم داد که در قدرت و تلافی‌جویی وحشتناک عمل می‌کنیم.»[1]

در این گیراگیر، رسانه‌های غربی، ضمن تکرار طوطی‌وار سخنان رسمی، بر آغاز «اقدامات تنبیهی» علیه هدف‌های غیرنظامی در آسیای مرکزی و خاورمیانه مهر تأیید زده بودند. به گفته ویلیم سافیر، که در روزنامه نیویورک *تایمز* قلم می‌زند: «وقتی به‌طور منطقی پایگاه‌ها و اردوگاه‌های حمله کننده‌های‌مان را مشخص کردیم، باید آنها را درهم بکوبیم ــ خسارات جنبی را، در عین پذیرفتن، به کمینه برسانیم ــ و پنهان و آشکار سبب بی‌ثباتی میزبانان داخلی ترور شویم».[2]

دولت بوش با بهره‌جویی از رسانه‌های امریکا به عنوان سخنگوی خود، سرگرم آماده کردن جهان غرب برای کشتار بیرحمانهٔ هزاران غیرنظامی بیگناه در افغانستان و فراسوی آن بود.

اسامه بن لادن: بهانه آغاز جنگ

در آغاز، دولت بوش بی‌هیچ دغدغه‌ای از عبارت «جنگ با تروریسم» نه تنها برای توجیه بمباران‌های گستردهٔ هدف‌های غیرنظامی در افغانستان بلکه برای الغای حقوق قانون اساسی و **حکومت قانون** در کشور به‌منظور «جنگ داخلی» با تروریسم استفاده کرد.

معلوم می‌شود که مظنون اصلی در حمله‌های تروریستی نیویورک و واشینگتن، اسامه بن لادنِ سعودی‌تبار آفریدهٔ سیاست خارجی امریکاست. او در جریان جنگ شوروی-افغانستان «از قضای روزگار به کمک سی‌آی‌ای برای جنگیدن با مهاجمان اتحاد شوروی» به خدمت گرفته شد. تحلیل ما در فصل‌های ۲، ۳، ۴ به تفصیل تأیید می‌کند که شبکه القاعدهٔ اسامه بن لادن همان چیزی است که سی‌آی‌ای آن را «منبع اطلاعاتی»[1] می‌نامد.

در جریان جنگ سرد، و پس از آن نیز، سی‌آی‌ای با استفاده از دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان به عنوان «واسطه»، در آموزش مجاهدین نقش

1. intelligence asset

مهمی بازی کرد. در نتیجه، آموزش چریکیِ تحت حمایت سی‌آی‌ای با آموزش‌های اسلامی درمی‌آمیخت. دولت‌های کلینتن و بوش همواره از «پایگاه اسلام مبارز»، از جمله القاعدهٔ اسامه بن لادن، به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود، پشتیبانی کرده‌اند. ارتباط‌های میان اسامه بن لادن و دولت کلینتن در بوسنی و کوزوو در پیشینه‌های کنگرهٔ امریکا دارای مستندات فراوانی است. (نک فصل ۴.)

چند ماه پس از حملات، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع ایالات متحد، گفت که پیدا کردن اسامه و تحویل او دشوار خواهد بود: «مثل این است که در انبارکاه دنبالِ سوزن بگردی». اما، ایالات متحد پیش از حمله‌های ۱۱ سپتامبر در چندین فرصت و بی هیچ دردسری می‌توانست دستور بازداشت و تحویل او را بدهد. دو ماه پیش از ۱۱ سپتامبر، بن لادن، «تحت پیگردترین فراری» امریکا، در بیمارستان امریکایی دوبی (امارات متحد عربی) به سبب عفونت مزمنِ کلیه تحت درمان بود. اگر کارگزاران ایالات متحد قصد داشتند اسامه بن لادن را پیش از ۱۱ سپتامبر بازداشت کنند، کار را همان وقت یکسره می‌کردند. اما دیگر آن وقت برای آغاز عملیات گستردهٔ نظامی در آسیای مرکزی بهانه‌ای در دست نداشتند.

پشتیبانی امریکا از طالبان

رسانه‌های غربی (که بازگوکنندهٔ نظریات دولت بوش هستند) طالبان و القاعدهٔ اسامه بن لادن را «تجسم شرارت» توصیف می‌کنند، به این نکته نمی‌پردازند که قدرت‌گیری طالبان در افغانستان در سال ۱۹۹۶ نتیجه کمک نظامی امریکا بود که از مجرای دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان فرستاده می‌شد. نشریهٔ *Jane Defence Weekly* تأیید می‌کند که «نیمی از نیروی انسانی و جنگ‌افزارهایِ طالبان زیر نظر دستگاه اطلاعاتی یاد شده از پاکستان سرچشمه می[گرفت]».[3]

تحمیل دولت تندروی اسلامی طالبان با پشتیبانی دستگاه اطلاعاتی پاکستان، منافع جغرافیای سیاسی امریکا را در منطقه تأمین می‌کرد. دستور کار مخفیانه‌ای که در پس حمایت ایالات متحد از طالبان قرار داشت قضیه نفت بود. چون طالبان تازه در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف درآورده و دولتی برپا کرده بود که هیأتی برای دیدار با کارگزاران شرکت یونوکال[1] و گفتگو دربارهٔ ساختن خط لوله راهبردی سراسری افغانستان به سرعت به هیوستنِ تگزاس رفت. (نک نقشه آغاز کتاب.)

بزرگترین نمایش قدرت نظامی پس از جنگ جهانی دوم

صف‌آرایی ماشین جنگی امریکا که به عنوان «مبارزه با تروریسم» معرفی شد، ظاهراً حوزهٔ نفوذی امریکا را نه تنها در آسیای مرکزی و خاورمیانه بلکه در شبه قارهٔ هند و خاور دور گسترش می‌دهد. در نهایت، ایالات متحد بر آن است که در افغانستان حضور نظامی دایمی داشته باشد، چه این کشور در مرزهای اتحاد شوروی پیشین و چین و ایران دارای موقعیت راهبردی است. نیز افغانستان در کانون پنج قدرت هسته‌ای قرار دارد: روسیه، چین، هند، پاکستان و قزاقستان. در این خصوص، دولت بوش از فرصت استفاده از «جنگ با تروریسم» بهره‌برداری کرده است تا پایگاه‌های نظامی امریکا را در چندین جمهوری شوروی پیشین از جمله ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان و جمهوری قرقیز دایر کند. (نک فصل ۶.)

دولت سلطه‌جو

در دولت بوش، دستگاه‌های نظامی و اطلاعاتی آشکارا زمام سیاست خارجی را در رأی‌زنی پیگیر با وال استریت به دست گرفته‌اند. با تصمیم‌های مهمی که پشت درهای بسته در سی‌آی‌ای و پنتاگون گرفته

---

1. Unocal

می‌شود، «نهادهای سیاسی غیرنظامی» از جمله کنگرهٔ ایالات متحد بیش از پیش جنبه ظاهری پیدا کرده است. با اینکه توهم «دموکراسیِ عملکردی» از دید افکار عمومی فراگیر می‌شود، رئیس‌جمهوری امریکا، با اندک فهم آشکارش از مسایل مهم سیاست خارجی، بدل به مقام تشریفاتی صرف روابط عمومی شده است:

بوش در موضوع‌های بیشماری، خاصه موضوع‌هایی که به امور کلی جهان می‌پردازد، اغلب گویی مطالب را از روی ورقه‌های راهنما می‌خواند. وقتی جرأتی به خرج می‌دهد که از موضوع‌های بین‌المللی حرف بزند، ناآشنایی‌اش عیان است و حتی اعتماد به نفس استوارش او را از خطاها برکنار نمی‌دارد.[4]

وقتی در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ روزنامه‌نگاری از بوش در مقام فرماندار پرسید که دربارهٔ طالبان چه نظری دارد:

او شانه‌هایش را بالا انداخت، سردرگم ماند. روزنامه‌نگار با پیش کشیدن قضیه‌ای (تبعیض علیه زنان در افغانستان) انگیزه‌ای در بوش پدید آورد: «طالبان در افغانستان! مسلماً. انتقام. گمان کردم داری از یک گروه راک حرف می‌زنی!». آگاهی رئیس‌جمهور محتملِ ایالات متحد از مسایل دیگر نقاط عالم تا این حد است، [حتی] از تحولات بسیار مهم امروز که ورد زبان همه هست ـ یعنی هر کس با کمترین تمرین داعیه‌های فرهنگی. منظور آن تحولاتی است که او، در صورت انتخاب شدن، باید بدان بپردازد.[5]

این سخنان را بوش به خبرنگاری از نشریه گلامر[1] گفته بود. با وجود اینکه شماری روزنامه در خارج از ایالات متحد دربارهٔ این قضیه بحث می‌کردند، رسانه‌های امریکا هیچ اعتنایی به موضوع نکردند.[6]

1. Glamor

در *واشینگتن* چه کسی *تصمیم می‌گیرد*؟ بر اثر عملیات نظامی گسترده که با آیندهٔ جمعی ما و امنیت جهانی ارتباط دارد ـ گذشته از «ضربه اول» واشینگتن در استفاده از سلاح‌های هسته‌ای ـ این سؤال دارای نهایت اهمیت است. به عبارت دیگر، صرف‌نظر از خواندن متن سخنرانی‌هایِ به دقت آماده شده، آیا رئیس‌جمهور قدرت سیاسی واقعی اعمال می‌کند یا آلت دست تشکیلات اطلاعات نظامی است؟

طراحان نظامی صاحب اختیارند

بر اساس **نظم نوین جهانی**، طراحان نظامی در وزارت خارجه و پنتاگون و سی‌آی‌ای صاحب اختیار سیاست خارجی‌اند. اینان نه‌تنها با ناتو ارتباط دارند، بلکه تماس‌شان را با کارگزاران صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نیز حفظ می‌کنند. دستگاه اداریِ مالی بین‌المللیِ مستقر در واشینگتن، یعنی مسئول تحمیل «معجون اقتصادیِ» مرگبار در «جهان سوم» و بیشتر کشورهای بلوک شوروی پیشین نیز به روابط کاری نزدیک با تشکیلات مالی وال استریت ادامه می‌دهد.

قدرت‌های پشتیبان این نظام عبارتند از: بانک‌های جهانی و نهادهای مالی، مجتمع‌های صنعتی-نظامی، غول‌های نفت و انرژی، مجتمع‌های فناوریِ زیستی و داروسازی و غول‌های رسانه‌ای و ارتباطی پرنفوذ که خبرها را جعل می‌کنند و با تحریف فاحش واقعیت‌ها آشکارا بر سیر رخدادهای جهان اثر می‌گذارند.

«تبهکار شدن» دستگاه دولت ایالات متحد

در دولت ریگان، رئیس‌جمهور پیشین، کارگزارانِ بلندمرتبه در وزارت خارجه از درآمد غیرقانونی مواد مخدر استفاده کرده بودند تا هزینه

جنگ‌افزارهای چریک‌های راست‌گرای کونترای[1] نیکاراگوئه را تأمین کنند. همان کارگزاران وزارت خارجه، که در رسوایی «ایران-کونتراگیت» دست داشتند، در چرخشی ناخوشایند، هم‌اکنون در کابینه نهفتهٔ دولت بوش دارای سمت‌های مهم‌اند.

این «کارگزاران کونتراگیت» در برنامه‌ریزی هر روزی «جنگ با تروریسم» صاحب‌اختیارند. ریچارد آرمیتاژ «با اولیور نورث از نزدیک همکاری می‌کرد و در رسوایی قاچاق سلاح برای کونتراها دست داشت».[7] (نک فصل ۱۲.)

> بوش از مشکوک‌ترین بخش گروه جمهوریخواه سال ۱۹۸۰ اشخاصی را که در ماجرای کونترا دست داشتند برگزیده است. اولین گزینش او از این دست ریچارد آرمیتاژ، در سمت معاون وزیر خارجه، در ماه مارس با رأی نسبی در سنا پذیرفته شد. آرمیتاژ در دورهٔ ریگان در سمت دستیار وزیر دفاع در امور امنیت بین‌المللی کار می‌کرد، اما گزینش او در سال ۱۹۸۹ در دولت بوشِ پدر، پیش از رسیدگی‌ها، به علت جر و بحث در مورد قضیهٔ ایران-کونترا و رسوایی‌های دیگر پس گرفته شد.
>
> بوش گزینش آرمیتاژ را با گزینش الیوت آبرامز، دستیار وزیر خارجه ریگان در سمت مدیر ارشد شورای امنیت ملی در امور دموکراسی و حقوق بشر و عملیات بین‌المللی، پی گرفت. تأیید این سمت در سنا ضروری نبود. آبرامز به دو فقره جرم دروغگویی به کنگره در جریان رسیدگی‌ها به قضیه کونتراگیت اعتراف کرد و بعداً مورد عفو جورج اچ. دبلیو. بوش قرار گرفت.[8]

ریچار آرمیتاژ نیز یکی از معماران اصلی پشت پردهٔ حمایتِ پنهانِ ایالات متحد از مجاهدین افغان و «پایگاه اسلام مبارز»، چه در دورهٔ جنگ

---

1. Contra or Iran-Contragate

افغانستان-شوروی و چه پس از آن بود. این طرح که هزینه‌اش را تجارت مواد مخدر هلال طلایی[1] تأمین می‌کرد، در اساس تغییری نکرده است. (نک فصل‌های ۲ و ۱۶.) هنوز هم جز مکمل سیاست خارجی ایالات متحد است. وانگهی، بنابر مدارک فراوان، تجارت چند میلیارد دلاری مواد مخدر منبع غیرقانونیِ عمدهٔ تأمین بودجه سی‌آی‌ای است.[9]

براندازی حکومت قانون

از ۱۱ سپتامبر، منابع دولتی برای تأمین بودجه مجتمع نظامی-صنعتی به کار افتاده و از حجم برنامه‌های اجتماعی سخت کاسته شده است. ساختار بودجه‌های دولتی تغییر یافته و درآمدهای مالیاتی صرف تقویت پلیس و امنیت داخلی می‌شود. نوعی «قانونیت تازه» پدید آمده که ساختار نظام قضایی را سست می‌کند و «حکومت قانون» را برمی‌اندازد. عجیب اینکه در چند کشور غربی، از آن میان امریکا، انگلیس و کانادا «دموکراسی‌های موجود» به دست دولت‌هایی برمی‌افتند که به شیوهٔ دموکراسی انتخاب شدند.

اگرچه اساس «امنیت ملی» تقویت شده است، قانون تازه بر آن نیست که «از شهروندان در برابر تروریسم حفاظت کند»، بلکه به‌طور کلی از نظام «بازار آزاد» حمایت و مراقبت می‌کند. هدف این است که راه حقوق مدنی و ائتلاف‌های ضدجنگ را سد کند و رشد جنبش اعتراضی ضدجهانی شدنِ هدفمند را مهار. (نک چارچوب متن ۲-۱.) با اینکه اقتصاد غیرنظامیِ در حال سقوط آزاد است، «امنیت میهن» و مجتمع نظامی-صنعتی، کانون‌های رشد اقتصادی تازهٔ امریکاست.

---

1. Golden Crescent

چارچوب متن ۲-۱

جنبش اعتراضی ضدجهانی شدن و

لایحه پیشنهادی سی- ۴۲ کانادا

لایحه سی-۴۲ که کمی پس از ۱۱ سپتامبر پیشنهاد شد، دولت را به مشخص کردن دلبخواهی حدود منطقه‌های نظامی در هر زمان و مکان که مایل باشد مجاز می‌سازد. اگر شهر کِبِک در جریان نشست سران منطقه تجارت آزاد امریکا (FTAA) در بهار سال ۲۰۰۱، منطقه نظامی اعلام می‌شد، هر کسی از جمله اهالی شهر کِبِک که در آن حوالی به دست پلیس می‌افتادند، احتمالاً تروریست اعلام و در جا بازداشت می‌شدند و به مدت نامعلومی، بدون حق مطالبه غرامت، به زندان می‌افتادند. (لایحه سی-۴۲ در آوریل سال ۲۰۰۲ در مجلس کانادا لغو شد.)

قانون ضدتروریستی تازه

در ایالات متحد، **«قانون پتریات»** اعتراض‌های مسالمت‌جویانه ضد جهانی شدن را جرم می‌شمارد. برای نمونه، تظاهرات علیه صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی «جرم ترور داخلی» شمرده می‌شود.[10] طبق این قانون، «تروریسم داخلی دربرگیرندهٔ هر نوع فعالیتی است که به «اثرگذاری بر سیاست دولت از راه هراس‌افکنی یا اجبار» بینجامد.[11]

بانیِ قانون «ضدتروریستی ایالات متحد»، که کنگره آن را بدون تأمل از دستور گذرانید، تشکیلات نظامی-پلیسی-اطلاعاتی بود. در واقع، چند بخش از این قانون پیش از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر در واکنش به رشد جنبش اعتراضی ضدجهانی شدن طرح‌ریزی شده بود.

در نوامبر سال ۲۰۰۱، رئیس‌جمهور بوش دستور عمل ایجاد «کمیسیون‌ها یا دادگاه‌های نظامی را برای محاکمه تروریست‌های مظنون» امضا کرد.[12]

> بر اساس این دستور [بنابر نظر رئیس‌جمهور] غیر شهروندان خواه از ایالات متحد خواه از هر جا، که متهم به کمک به تروریسم بین‌المللی باشند... در برابر یکی از این کمیسیون‌ها محاکمه می‌شوند. این نهادها دادگاه نظامی نیستند، که حمایت‌های بیشتری را در نظر بگیرند... اشکرافت، دادستان کل، آشکارا گفت که تروریست‌ها لیاقت حمایت‌های مبتنی بر قانون اساسی را ندارند. این نهادها «دادگاه‌ها»ی محکومیت‌اند نه حقانیت.[13]

بی‌درنگ در پی حمله‌های ۱۱ سپتامبر، صدها تن در ایالات متحد بر اساس اتهام‌های ساختگی بازداشت شدند. دانش‌آموزان دبیرستان‌ها به دلیل دیدگاه‌های «ضد جنگ» اخراج و استادان دانشگاه‌ها به‌سبب مخالفت با جنگ برکنار یا توبیخ شدند.

> یکی از استادان دانشگاه فلوریدا اولین قربانی دانشگاهی جنگ با تروریسم در دورهٔ پس از ۱۱ سپتامبر شد. دکتر سامی ال‌ـآریان، استاد دایمی علوم رایانه در دانشگاه فلوریدای جنوبی... را اف‌بی‌آی بازجویی کرده بود. او پیش از آن نه هرگز بازداشت و نه به ارتکاب جرمی متهم شده بود... استاد ال‌ـآریان چند بار به مرگ تهدید شد و جودی گنشافت، رئیس دانشگاه، او را با حفظ حقوق به سرعت از کار معلق کرد.
>
> [در نوامبر ۲۰۰۱]... شورای اُمنا و دانش‌آموختگان امریکا[1] گزارشی منتشر کرد تحت عنوان «دفاع از تمدن: از چیست که دانشگاه‌های ما به امریکا پشت می‌کنند، و **چه می‌توان کرد**». گزارش سخنان اعضای ۱۱۷ مدرسه عالی و دانشکدهٔ دانشگاه را بازگو می‌کرد که جرأت کردند آشکارا به ضدجنگِ رئیس‌جمهور با

---

1. American Council of Trustees and Alumni (ACTA)

تروریسم حرف بزنند یا سؤال‌هایی در این خصوص پیش بکشند. دانشگاهیان «دفاع از تمدن» را «حلقه ضعیفی در واکنش امریکا به حمله» ۱۱ سپتامبر خواندند.[14]

دادن اختیارات بیشتر به اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای

طبق قانون تازه، اختیارات اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای به حدی افزایش یافته که شنود روزمره و نظارت بر کار سازمان‌های غیردولتی و اتحادیه‌های کارگری و روزنامه‌نگاران و روشنفکران را دربرمی‌گیرد:

> بر اساس قانون تازه، دادگاه‌های مخفی مجاز خواهند بود که در موارد جرم ــ و نه تنها به‌منظور گردآوری اطلاعات خارجی ــ تلفن‌ها را شنود کنند و خانه‌ها را پنهانی بگردند. اف‌بی‌آی بدون رعایت بایسته‌های سفت و سخت قانون اساسی خواهد توانست تلفن افراد و سازمان‌ها را شنود کند. قانون، دادگاه‌های مخفی را مجاز می‌کند که خطوط تلفن و رایانه‌ها و تلفن‌های همراه مورد استفادهٔ احتمالی شخص مظنون را زیر نظر داشته باشند. خواندن گستردهٔ نامه‌های الکترونیک مجاز خواهد بود، حتی پیش از اینکه گیرنده بازش کند. هزارها مورد گفتگو که ربطی به شخصی یا جُرمی ندارد شنیده یا خوانده می‌شود.
>
> قانون تازه پُر است از دیگر حوزه‌های اختیار بازجویی و پیگرد، از جمله استفادهٔ گسترده از مأموران مخفی برای رخنه به سازمان‌ها، محکومیت‌های درازمدت و زیر نظر گرفتن همیشگی کسانی که دورهٔ محکومیت‌شان را گذرانیده‌اند، جرم‌های دیگر مجازات مرگ به همراه دارد و قانون مرور زمان طولانی‌تر برای جرم‌های پیگردی.
>
> قانون [همچنین] چند جرم تازه خلق کرد. یکی از تهدیدآمیزترین آنها در مورد مخالفان و کسانی که با سیاست‌های دولت مخالفت

می‌ورزند، جرم «تروریسم داخلی» است. این جرم، سرسری، اعمالی تعریف می‌شود که برای زندگی انسان خطرناک است و حقوق جزا را نقض می‌کند و «ظاهراً قصد دارد غیرنظامیان را بترساند و زیر فشار قرار دهد» یا «با هراس‌افکنی و اجبار بر سیاست دولت اثر بگذارد». بر وفق این تعریف، تظاهرات اعتراض‌آمیز که خیابانی را بند می‌آورد و مانع حرکت آمبولانسی می‌شود، ممکن است تروریسم داخلی به‌شمار آید. وانگهی، تظاهرات در سیه‌تل علیه سازمان تجارت جهانی چه بسا در چارچوب این تعریف بگنجد. این مورد متممی زاید بود بر قانون جزا؛ همین حالا هم قوانین بیشماری وجود دارد که این‌گونه سرپیچی مدنی را جرم می‌شمارد، بی‌اینکه بر این نوع اعتراضِ باسابقه انگ تروریسم بخورد و سبب تحمیل محکومیت‌های شدید زندان شود.

بر روی هم، قانون تازه یکی از گسترده‌ترین دست‌درازی‌ها را به حریم آزادی‌ها در پنجاه سال اخیر نشان می‌دهد. بعید است که این قانون ما را ایمن‌تر سازد؛ بی‌گمان از آزادی‌مان می‌کاهد.

دولت ایالات متحد جنگ با تروریسم را جنگ دایمی متصور ساخته است، جنگی بدون مرز. تروریسم برای همه ما ترس‌آور است، اما این نظر نیز که دولت ما به نام مخالفت با تروریسم قصد دارد آزادی‌های قانون اساسی را به‌طور دایم مسکوت بگذارد هراس‌انگیز است.[15]

قانون کانادا به‌طور کلی عین مواد قانون ضدتروریستی ایالات متحد است. (نک چارچوب متن ۳-۱) دو ماه پس از حمله‌های ۱۱ سپتامبر، «۸۰۰ تن در کانادا در سامانه زندان کشور غیب‌شان زد بی‌اینکه اجازه داشته باشند با خانواده و وکیل خود تماس بگیرند».[16] و این حادثه پیش از اینکه مجلس کانادا قانون ضدتروریستی کشور را بگذراند رخ داد:

قوانین «ضدتروریستی» کاری بیش از حذف آزادی‌های مدنی صورت می‌دهد. عدالت را حذف می‌کند. دوباره به نظام مفتش‌مآبانهٔ بازداشت و زندانِ خودسرانه روی می‌آورد. افتراهای خلاصه شدهٔ پلیس جای مدرک را می‌گیرد. مفهوم مدرک از میان می‌رود. اتهام، در حکم جرم است. مفهوم بیگناه تا وقتی مجرم شناخته شود بی‌اعتبار است.[17]

چارچوب متن ۳-۱

قانون ضدتروریستی کانادا

«دو رکن اساسی قانون جزا در اثبات جرم: mens rea (قصد ارتکاب جرم) و actus reus (واقعیت ارتکاب جرم)، لغو می‌شود. چنانچه دولت معتقد باشد که عملی تروریستی صورت گرفته و فردی به هر نحو با آن مرتبط بوده یا همکاری داشته است، مجرم شناخته می‌شود، خواه 'قصد ارتکاب جرم' داشته خواه نداشته یا 'مرتکب شده' یا نشده باشد». 'حق ساکت ماندن لغو می‌شود'. اصل محرمیتِ میان وکیل و موکل لغو می‌گردد. (مثل مجبور کردن کشیشی به افشای مضمون اعتراف). مفهوم محاکمه عادلانه و حق دفاع کامل از میان برداشته می‌شود.

«اشخاص یا سازمان‌های متهم به 'تروریست' در فهرستی جای می‌گیرند. هر کس که با شخص یا سازمانِ 'یاد شده در فهرست' نشست و برخاست داشته باشد، به صرف همین آشنایی در شمار تروریست‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین، وکیل مدافعان که از متهمان به ترور دفاع می‌کنند، ممکن است در زمرهٔ تروریست‌ها شمرده شوند.

«دارایی و حساب بانکی را می‌توان مسدود کرد و همه را به صرف اتهام تروریست بودنِ صاحبش مصادره کرد. کیفرها سخت و شدید است (در بسیاری موارد زندان ابد). اینها بخشی از جنبه‌های وحشت‌زایِ [قانون ضدتروریستی کانادا بر اساس] لایحه سی- ۳۶ است».[18]

در اتحادیه اروپا، «قانون ضدتروریستی» ــ با اینکه از آزادی‌های مدنی می‌کاهد و ارکان حکومت قانون را سست می‌کند ــ کمتر از قوانین مصوب در امریکا و کانادا سختگیرانه است. در آلمان «سبزها» در دولت ائتلافی به اوتو شیلی، وزیر کشور، فشار آورده بودند که پیش‌نویس اولیه قانونِ ارایه شده به بوندستاگ (مجلس آلمان) را «تعدیل کند». با این همه، قانون ضدتروریستی در آلمان، اختیارات فوق‌العاده‌ای به پلیس عطا می‌کند. وانگهی، قوانین مربوط به اخراج از کشور را پابرجاتر می‌سازد. نکته مهم اینکه دولت آلمان بیش از سه میلیارد مارک برای توانمندی امنیت داخلی و دستگاه اطلاعاتی خود، بیشتر به هزینه برنامه‌های اجتماعی، اختصاص داد.

بحران اقتصادی جهان

«جنگ با تروریسم» و پدیداری دولت سلطه‌جو در ابتدای کسادی گستردهٔ اقتصادی جهانی روی می‌دهد که نشانه بارز آن سقوط نهادهای دولتی، افزایش بیکاری، افت سطح زندگی در تمام مناطق عمدهٔ جهان، از جمله اروپای باختری و امریکای شمالی و بروز قحطی‌ها در نواحی پهناور است.

این کسادی در سطح اقتصاد جهانی، ازکسادی سال‌های ۱۹۳۰ بسیار خانمان‌براندازتر است. افزون بر این، جنگ نه تنها مسیر دگرگونی عظیم را از فعالیت‌های اقتصادیِ غیرنظامی به مجتمع صنعتی-نظامی تغییر داده، بلکه فروپاشی دولت رفاه را در بیشتر کشورهای باختری شتاب بخشیده است.

پنج روز پیش از حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، رئیس‌جمهور بوش به نحوی کمابیش پیشگویانه گفت:

بارها گفته‌ام که تنها زمان استفاده از پولِ تأمین اجتماعی، زمانِ جنگ است، زمان رکود یا در حالت اضطراری توان‌فرسا. این را قاطعانه می‌گویم. (۶ سپتامبر ۲۰۰۱.)[19]

لحن لفاظی رئیس‌جمهور زمینه را برای توسعه حیرت‌آور ماشین جنگی امریکا آماده کرده است. از شعارهای روزِ «کسادی» و «جنگ» استفاده می‌شود تا افکار عمومی امریکا را به قبول دله دزدی از بودجه تأمین اجتماعی برای پرداخت به تولیدکنندگان جنگ‌افزارهای کشتار جمعی ــ یعنی به کار انداختن گستردهٔ منابع ملی در مجتمع نظامی-صنعتی ــ وادار بسازد.

از هنگام حمله‌های تروریستی، مقوله‌هایی مانند «عشق به میهن» و «وفاداری» و «میهن‌پرستی»، بر تمام رسانه‌ها و بحث و گفتمان‌های روزمره سایه افکنده است. دستورکار پنهانی در پسِ اعلانِ «محور شرارتِ» بوش (عراق، ایران، کره شمالی، لیبی و سوریه) پدید آوردن قانونیت تازه است و گشودن درها به روی «رونق‌بخشیِ امکان‌های دفاعی کشور»، و در عین حال، فراهم آوردن توجیه‌های مختلف برای مداخله‌های نظامی امریکا در بخش‌های مختلف جهان. در ضمن، تغییر مسیرِ تولید غیرنظامی به نظامی، ثروت را به هزینه نیازهای غیرنظامی به جیب پیمانکاران دفاعی می‌ریزد.

کمکی که دولت بوش به مجتمع نظامی-صنعتی می‌کند، به هیچ روی موج فزایندهٔ بیکاری را در امریکا رفع نخواهد کرد. (نک چارچوب متن ۴-۱) در عوض، این سست‌گیری تازهٔ اقتصادی ایالات متحد صدها میلیارد دلار سود مازاد پدید می‌آورد که جیب شماری از شرکت‌های بزرگ را پر می‌کند.

جنگ و جهانی شدن

جنگ و جهانی شدن فرایندهای کاملاً وابسته به یکدیگرند. بحران اقتصادی جهان که پیش از رخدادهای ۱۱ سپتامبر روی داد، از چشمه اصلاحات «بازار آزادِ» **نظم نوین جهانی** سرچشمه گرفته است. از هنگام «بحران آسیا» در سال ۱۹۹۷، بازارهای مالی سقوط کرده و اقتصادهای ملی پیاپی فرو پاشیده و زمام گروهی از کشورها (مانند آرژانتین و ترکیه) به دست طلبکاران بین‌المللیِ آنها افتاده و میلیون‌ها تن را به خاکستر فقر نشانیده است.

«بحرانِ پس از ۱۱ سپتامبر» در موارد بیشمار، از سقوط مردم‌سالاری‌های اجتماعی غرب و پایان یک دوران خبر می‌دهد. قانونیت نظام «بازار آزاد» جهانی تقویت شده و درها به روی موج نوپدید حذف نظارت دولت و خصوصی‌سازی بازگشته و سرانجام کار به تملک شرکتی عمومی و تأسیسات زیرساختی دولتی (از جمله، برای مثال، مراقبت‌های پزشکی، برق، آب و فاضلاب شهری، بزرگراه‌های میان شهری و فرستنده‌های رادیو و تله‌ویزیونی همگانی) کشیده شده است.

افزون بر این، در امریکا و کانادا و انگلیس و بیشتر کشورهای اتحادیه اروپا نیز در ساختار قانونی جامعه بازنگری شده است. اساس دستگاه دولت سلطه‌جو که بر مبنای برچیدن حکومت قانون استوار گشته، با اندک مخالفت یا هیچ مخالفت سازمان یافتهٔ بخش عمدهٔ جامعه مدنی به‌وجود آمده است. «جنگ با تروریسم» به ضد «دولت‌های شرور»، بی‌هیچ بحث و گفتگویی، برای «حمایت از مردم‌سالاری» و «تقویت امنیت داخلی» ضروری پنداشته می‌شود.

چارچوب متن ۴-۱

کارآفرینی در ماشین جنگی امریکا

«پنج شرکت بزرگ دفاعی (لاکهید مارتین، نورثروپ گرومان، جنرال دینامیکز، بوئینگ و ریسون[1]) فعالیت کارکنان و منابع را از خطوط تولید 'غیرنظامی' به 'نظامی' تغییر داده‌اند. لاکهید مارتین ــ بزرگترین پیمانکار دفاعی امریکا ــ مسیر منابع را از بخش‌های تجاری / غیرنظامیِ پُر دردسر به تولید سودآور سامانه‌های جنگ‌افزارهای پیشرفته، از جمله جت جنگندهٔ دارای فناوری برتر اف ـ ۲۲ رَپتر[2] سمت داده است. قیمت هر جنگندهٔ اف ـ ۲۲ رَپتر ۸۵ میلیون دلار خواهد بود. سه هزار شغل مستقیم با هزینه متعادل هر شغل ۲۰ میلیون دلار پدید خواهد آمد.[20]

بوئینگ، که برای قرارداد ۲۰۰ میلیارد دلاری با وزارت دفاع به‌منظور تولید جنگندهٔ جوینت استرایکر[3] تلاش می‌کند، تأیید کرد که با اینکه بر طبق این قرارداد ۳۰۰۰ شغل، در نتیجه حملات ۱۱ سپتامبر، پدید می‌آید، ۳۰/۰۰۰ کارگر را اخراج خواهد کرد. در بوئینگ هر شغلی که در برنامه این جنگنده پدید می‌آید، برای مالیات‌دهندهٔ ایالت متحد ۶۶/۷ میلیون دلار تمام خواهد شد. شگفت‌آور نیست که دولت قصد دارد از دامنه برنامه‌های تأمین اجتماعی بکاهد.[21]

درک جمعی از علت‌های اساسیِ جنگ امریکا، که ریشه در تاریخ دارد، جایِ لزومِ «نبرد با شر» را گرفته است که «دولت‌های شرور» و «بازداشت اسامه» را دربرمی‌گیرد. این شعارهای روز بخشی از فعالیت تبلیغاتی کاملاً طرح‌ریزی شده است. ایده‌ئولوژی «دولت شرور»، که در جریان جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱، به دست پنتاگون ساخته و

1. Lockheed Martin (LMT), Northrop Grumman, General Dynamics, Boeing, Raytheon
2. F-22 Raptor
3. Joint Striker (JSF)

پرداخته شد، قانونیت تازه پدید می‌آورد ـ توجیهی برای آغاز «جنگ بشردوستانه» به ضد کشورهایی که با **نظم نوین جهانی** و نگره‌های نظام «بازار آزاد» سازگار نیستند.

یادداشت‌ها

1. PBS News Hour, 11 September 2001. http://www.pbs.org/newshour/bb/military/terroristattack/government.html.

2. *New York Times*, 12 September 2001.

3. *Christian Science Monitor*, 3 September 1998.

4. *Time Magazine*, 15 November 1999.

5. Alexander Yanov, "Dangerous Lady: Political Sketch of the Chief Foreign Policy Adviser to George Bush", *Moscow News*, 12 July 2000.

6. See also *The Irish Times*, 20 January 2001, *The Japanese Times*, 6 January 2002.

7. *The Guardian*, London, 15 September 2001.

8. Peter Roff and James Chapin, "Face-off: Bush's Foreign Policy Warriors", Untied Press International, 18 July 2001, Centre for Research on Globalization, http://globalresearch. ca/articles/ROF111A.html, 3 November 2001.

9. Alfred McCoy, "Drug Fallout: The CIA's Forty Year Complicity in the Narcotics Trade", *The Progressive*, 1 August 1997.

10. PATRIOT is an acronym based on George W. Bush's "Uniting and Strengthening America by Providing Appropriate Tools Required to Intercept and Obstruct Terrorism" Act. Soon followed by 'TIPS' -- Terrorism Information and Prevention System.

11. Michael Ratner, "Moving Toward a Police State (Or Have We Arrived?)", *Global Outlook*, No. 1, 2002, p. 35. Also at Centre for Research on Globalization (CRG), http://www.globalresearch,ca/articles/RAT111A.html, 30 November 2001.

12. *Ibid.*

13. *Ibid.*

14. Bill Berkovitz, "witch-hunt in South Florida, Pro-Palestinian professor in first casualty of post-9/11 conservativecorrectness",Centre for Research on Globalization (CRG), http:/globalresearch.ca/articles/BER112A.html,dated 13 December 2001.

15. Ratner, *op. cit.*

16. See Constance Fogal, "Globalization and the Destruction of the Rule of Law", *Global Outlook*, No. 1, Spring 2002, p. 36.

17. *Ibid.*, page 37.

18. *Ibid.*

19. Remarks by President Bush in the presence of Mexican President Vicente Fox prior to their departure to Toledo, Ohio; Us Newswire Inc., 6 September 2001.

20. See Michel Chossudovsky, "War is Good for Business", *Global Outlook*, No 1. Spring 2002.

21. *Ibid.*

پیوست فصل ۱

اسامه بن لادن در ۹/۱۱ کجا بود؟

بنا بر گزارش خبرگزاری رویترز (به نقل از کتاب *دالان‌های ترور*[۱]، اثر ریچارد لب‌ویر[۲])، «گفتگوها» میان اسامه بن لادن و سی‌آی‌ای دو ماه پیش از حملات ۹/۱۱ سال ۲۰۰۱، در بیمارستان امریکایی در دوبی، امارت متحد عربی، صورت گرفت که بن لادن در آنجا تحت درمان دیالیز کلیه حالش روبه بهبودی بود.[1]

دشمن شمارهٔ یک در بیمارستان تحت درمان دیالیز کلیه در حالی‌که رو به بهبودی می‌رفت «سرگرم گفتگو با سی‌آی‌ای» بود.

دیدار با رئیس مرکز سی‌آی‌ای در بیمارستان امریکایی در دوبی، امارت متحد عربی، در واقع بنا بر یک گزارش در روزنامه فرانسوی *فیگارو*، که در اکتبر سال ۲۰۰۱ انتشار یافت، تأیید شده بود.[2]

این سخن، در مورد «گفتگوها»ی میان سی‌آی‌ای و اسامه («منبع اطلاعاتیِ» سی‌آی‌ای) متناقض می‌نمایاند.

اگرچه سی‌آی‌ای این ادعا را رد کرده است، گزارش بر وضع اسامه به عنوان «دشمن» واقعی «امریکا» تأکید می‌کرد نه آفریدهٔ سی‌آی‌ای. به گفته میلت بیردن، مأمور پیشین سی‌آی‌ای، در گفتگویی با دن رادر، در

---

1. Corridors of terror
2. R. Labeviere

۱۲ سپتامبر سال ۲۰۰۱، «اگر آنها اُسامه بن لادنی نداشتند، یکی می‌تراشیدند».

گفتگوهای اطلاعاتی روی تخت بیمارستان صورت نمی‌گیرد. سی‌آی‌ای خبر داشت که اسامه در بیمارستان امریکایی در دوبی بود. آنها به جای گفتگو می‌توانستند او را بازداشت کنند. او در فهرستِ اف‌بی‌آی تحت پیگردترین متهم بود.

بنا بر گزارشِ رویترز: «در آن زمان، به دلیل نقش مظنونانه بن لادن در بمب‌گذاری‌های سال ۱۹۹۸ در دو سفارتخانه ایالات متحد در افریقای خاوری جایزه‌ای چند میلیون دلاری برای سر او تعیین شده بود. بنابراین چرا کارکنان بیمارستان، که خبر داشتند اسامه در بیمارستان امریکایی در دوبی به‌سر می‌برد، خواستار جایزه نشدند؟

گزارش روزنامه *فیگارو* به تبانی میان سی‌آی‌ای و اسامه اشاره می‌کند و نه به «گفتگوها». این گزارش نیز همساز با چندین گزارش دیگر به ضدیت میان سی‌آی‌ای و اف‌بی‌آی اشاره می‌کند.

اگر سی‌آی‌ای قصد داشت اسامه بن لادن را پیش از ۱۱ سپتامبر بازداشت کند، مأموران می‌توانستند کار را در دوبی تمام کنند. اما دیگر دستاویزی نمی‌داشتند که عملیات گستردهٔ نظامی را در خاورمیانه و آسیای مرکزی پی بگیرند.

بنا بر گزارش *فیگارو*:

> دوبی... محل دیدار پنهانی میان اسامه بن لادن و مأمور محلیِ سی‌آی‌ای در ژوییه [سال ۲۰۰۱] بود. شخصی از بخش اداری بیمارستان امریکایی در دوبی مدعی است که «دشمن شمارهٔ یک مردم» از ۴ تا ۱۴ ژوییه در این بیمارستان به‌سر می‌برد. بن لادن با آنکه بستری بود، با بسیاری از اعضای خانوادهٔ خود و تنی چند از سعودی‌ها و اماراتی‌ها دیدار کرد. در مدت اقامت او در بیمارستان،

> دیده می‌شد که مأمور محلی سی‌آی‌ای، که چهره‌اش در دوبی برای بسیاری آشنا بود، با آسانسور اصلی بیمارستان [بالا] به اتاق بن لادن می‌رفت. عضو سی‌آی‌ای، چند روز بعد در نزد تنی چند از دوستان از دیدن بن لادن لاف و گزاف می‌زد. منابع صاحب‌نظر می‌گویند که در ۱۵ ژوییه، یک روز پس از بازگشت بن لادن به کویته [پاکستان]، مأمور سی‌آی‌ای به ادارهٔ مرکزی فرا خوانده شد. اف‌بی‌آی در پی تحقیقاتش متوجه چند «توافق مالی» شد که سی‌آی‌ای در گذر سال‌ها با «دوستان عرب» صورت داده بود. چنانکه برمی‌آید دیدار دوبی در چارچوب منطقِ «سیاست خالص امریکا» می‌گنجد.[3]

گزارش *فیگارو* را چندین گزارش خبری دیگر از آن میان *تایمز لندن* تأیید می‌کنند.[4] اُسامه طی ۱۱ روز اقامتش در بیمارستان امریکایی زیر نظر دکتر تری کالووی، اُرولوژیست کانادایی، تحت درمان پزشکی تخصصی قرار گرفت.

بازگشت دوبارهٔ اسامه به بیمارستان در ۱۰ سپتامبر سال ۲۰۰۱، یک روز پیش از حملات ۹/۱۱

به گفته دَن رادر، گوینده خبر سی‌بی‌اس، بن لادن، یک روز پیش از حملات ۹/۱۱، در ۱۰ سپتامبر، از نو به بیمارستان بازگشت، این بار به لطف پاکستان، متحد پایدار امریکا. از اطلاعات نظامی پاکستان به سی‌بی‌اس گفته شد که بن لادن در راولپندی، در بیمارستانی نظامی در ستاد ارتش پاکستان تحت درمان دیالیز قرار گرفته است:

> دَن رادر، گویندهٔ خبر سی‌بی‌اس: با اینکه ایالات متحد و متحدانش در جنگ با تروریسم بر پیگرد اُسامه بن لادن پای می‌فشارند، خبر سی‌بی‌اس اطلاعات انحصاریی در این باره داد که بن لادن در واپسین

ساعات پیش از حمله پیروانش به ایالات متحد [در] ۱۱ سپتامبر، کجا بود و چه می‌کرد.

این خبر نتیجه گزارش تحقیقی واقع‌بینانهٔ گروهی از خبرنگاران سی‌بی‌اس و یکی از بهترین گزارشگران خارجی این حرفه، بری پیترسن، از سی‌بی‌اس است. و این هم گزارش او.

بری پیترسن، گزارشگر سی‌بی‌اس (صدای گوینده): همه به یاد می‌آورند که در ۱۱ سپتامبر چه اتفاقی افتاد. و این هم گزارشی است از آنچه احتمالاً شب پیش از آن رخ داد. حکایتی است مثل تعقیب اُسامه بن لادن عجیب و غریب.

به خبر سی‌بی‌اس گفته‌اند که شب پیش از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، اُسامه بن لادن در پاکستان بود. و با پشتیبانی همان نظامیانی درمان می‌شد که چند روز بعد قول حمایت از جنگ امریکا را علیه ترور در افغانستان دادند.

منابع اطلاعاتی پاکستان به خبر سی‌بی‌اس می‌گویند که بن لادن برای درمان دیالیز کلیه به سرعت و پنهانی به این بیمارستان نظامی در راولپندی آورده شد. در آن شب، به گفته این زن پزشکیار که خواست نامش محفوظ بماند، همه کارکنان ثابت از بخش اُرولوژی انتقال یافتند و به جای آنها یک گروه مخفی فرستاده شدند. او می‌گوید که درمان شخص بسیار مهمی مطرح بود. معلوم بود که گروه ویژه خیالاتی در سر دارند.

این کارمند بیمارستان نیز که خواست هویتش پنهان بماند، می‌گوید: «نظامی‌ها او را دوره کرده بودند، و من دیدم که به بیمار مرموز کمک کردند از خودرو پیاده شود». به گفته او، «از آن زمان به بعد عکس‌های زیادی از این مرد دیده‌ام. همان مردی است که او را به اسم اُسامه بن لادن می‌شناسیم. به‌علاوه، حرف‌های دو افسر ارتش را که با یکدیگر صحبت می‌کردند شنیدم. داشتند می‌گفتند که از

اُسامه بن لادن باید به دقت مراقبت کرد و مواظبش بود». کسانی که بن لادن را می‌شناسند می‌گویند که او دچار چندین ناخوشی است، درد پشت و شکم درد. احمد رشید، که دربارهٔ طالبان زیاد مطلب نوشته است، می‌گوید نظامی‌ها پیش از حملات ۹/۱۱ اغلب برای کمک در آنجا بودند.

احمد رشید، کارشناس مسایل طالبان: خبرهایی بود در این مورد که ادارهٔ اطلاعات پاکستان در خرید دستگاه دیالیز به طالبان کمک کرده است. و شایع بود که این چیزها را برای اُسامه بن لادن می‌خواستند.

پیترسن (روبه دوربین): پزشک‌ها در بیمارستان به خبر سی‌بی‌اس گفتند که اتفاق مهمی در آن شب نیفتاد، اما، درخواست ما را برای دیدن سابقه‌ها رد کردند. امشب مقام‌های دولتی منکر شدند که بن لادن در آن شب تحت درمان پزشکی قرار گرفته بود.

(صدای گوینده): اما مشرف، رئیس‌جمهور پاکستان، بود که آشکارا گفت که بسیاری گمان می‌کنند بن لادن به بیماری کلیوی دچار است، در حالی‌که به گمان او بن لادن شاید رو به موت باشد. شاهد او، دیدن تازه‌ترین ویدئو است که بن لادن را رنگ‌پریده و فرسوده و رنجور نشان می‌دهد و دست چپش تکان نمی‌خورد. کارگزاران دولت بوش معترف‌اند که خبر ندارند بن لادن ناخوش یا حتی مرده باشد.

دانالد رامسفلد، وزیر دفاع: من در مورد موضوع سلامتی اُسامه بن لادن هیچ خبری ندارم.

پیترسن: ایالات متحد به هیچ‌وجه امکان ندارد بداند که در ارتش یا دستگاه اطلاعات پاکستان چه کسی احتمالاً تا شبِ پیش از ۹/۱۱ با ترتیب دادنِ دیالیز برای زنده نگه داشتن بن لادن به او و طالبان کمک کرده. پس شاید این نکته را نیز نداند که همان اشخاص احتمالاً بار دیگر به رهایی او کمک کرده باشند.[5]

این نیز گفتنی است که بیمارستان مستقیماً در حوزهٔ اختیار نیروهای مسلح پاکستان قرار دارد که با پنتاگون دارای ارتباط‌های تنگاتنگی است. مشاوران نظامی ایالات متحد مستقر در راولپندی با نیروهای مسلح پاکستان همکاری نزدیکی دارند. بار دیگر، هیچ تلاشی برای بازداشت مشهورترین فراری امریکا صورت نگرفت، با این همه، چه بسا بن لادن در خدمت «هدف بهتر» دیگری بود. رامسفلد در آن موقع مدعی بود که در مورد موضوع سلامتی اُسامه هیچ اطلاعی نداشته است.

گزارش سی‌بی‌اس مطلب بسیار مهم اطلاعاتی است در معمای ۹/۱۱ چنانکه ادعای دولت را در مورد نامعلوم بودن جا و مکان بن‌لادن رد می‌کند. و نوعی ارتباط پاکستانی را یادآور می‌شود؛ و از پنهان‌کاری در بالاترین سطوح دولت بوش خبر می‌دهد.

دن رادر و بَری پیترسن از طرح آثار ثانویِ گزارش خود در ژانویه سال ۲۰۰۲ باز می‌مانند. سؤال اصلی را نمی‌پرسند: اُسامه در ۹/۱۱ کجا بود؟ اگر قرار باشد که آنها پای گزارش خود بایستند، نتیجه معلوم است: دولت در مورد جا و مکان اُسامه دروغ می‌گوید.

اگر گزارش سی‌بی‌اس درست باشد و در واقع اُسامه در شب ۱۰ سپتامبر (به وقت محلی)، به لطف متحد امریکا، در بیمارستان نظامی پذیرفته شده باشد، به احتمال زیاد در ۱۱ سپتامبر، که حملات روی داد، همچنان در بیمارستانِ راولپندی بود. حتی اگر صبح روز بعد در ۱۱ سپتامبر (به وقت محلی) از بیمارستان مرخص شده باشد، به احتمال قوی مکان او در ۱۲ سپتامبر بر کارگزاران ایالت متحد معلوم بود، درست در همان هنگام که کالین پاول، وزیر خارجه، به امید بازداشت و تحویل بن لادن با پاکستان گفتگوهایی را آغاز کرد. (نک فصل ۴).

یادداشت‌ها

1. Reuters, 13 November 2003.

2. See Alexandra Richard, "La CIA aurait rencontré ben Laden en juillet", 2 November 2001, *Le Figaro*, English translation by Tiphaine Dickson, Centre for Research on Globalization, November 2001, http://www.globalresearch.ca/articles/RIC111B.html.

3. *Ibid*.

4. *The Times*, London, 1 November 2001.

5. See the Hospital's website at http://www.ahdubai.com/site/ps18_2.htm

فصل ۲

اسامه بن لادن کیست؟

«اُسامه بن لادن» به شیوهٔ مرسومِ رسانه‌های غربی، لولوخورخوره‌ای نوپدید است. هم «علت» جنگ و ویرانی است و هم «پیامد» آن. وانگهی، مسئول مرگ غیرنظامیان در افغانستان نیز هست که بر اثر عملیات بمباران امریکا جان باختند. افزون بر این، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، گفته است که «او استفادهٔ نهایی از سلاح‌های هسته‌ای» را به عنوان بخشی از اقدام دولت امریکا به ضد القاعدهٔ اسامه بن لادن «منتفی نمی‌داند».[1]

زمینه جنگ شوروی‌ـ‌افغانستان

اُسامه کیست؟ مظنون اصلی در حمله‌های تروریستی نیویورک و واشینگتن، اُسامه بن لادن سعودی‌تبار در جریان جنگ شوروی‌ـافغانستان «از بازیِ روزگار در سایه حمایت سی‌آی‌ای برای نبرد با مهاجمان شوروی» به خدمت گرفته شد.[2]

در سال ۱۹۷۹ بزرگترین عملیات پنهانی در تاریخ سی‌آی‌ای در افغانستان آغاز شد:

> حدود ۳۵۰۰۰ مسلمان تندرو از ۴۰ کشور اسلامی در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲، با پشت‌گرمی فعالانه سی‌آی‌ای و دستگاه اطلاعاتی

پاکستان، که قصد داشت جهاد افغان را به جنگ جهانی تمام کشورهای مسلمان به ضد اتحاد شوروی تبدیل کند، به جنگ افغانستان پیوستند. ده‌ها هزار تن دیگر برای آموزش در مدرسه‌های پاکستان از گَرد راه رسیدند. سرانجام، بیش از ۱۰۰/۰۰۰ تندرو مسلمان خارجی یکراست زیر نفوذ جهاد افغان بودند.[3]

پشتیبانی دولت ایالات متحد از مجاهدین، به افکار عمومی جهان تحت عنوان «پاسخ لازم» به حمله سال ۱۹۷۹ شوروی، نمایانده شد ــ شوری به حمایت از دولت چپ‌گرای ببرک کارمل برخاسته بود. اما شواهد تازه نشان می‌دهد که عملیات نظامی-اطلاعاتی سی‌آی‌ای در افغانستان، در واقع، *پیش از پاسخ* به حمله اتحاد شوروی آغاز شده بود. قصد واشینگتن این بود که جنگ داخلی به راه اندازد که بیش از ۲۰ سال پایید.

در سال ۱۹۹۸ در گفت و شنودی با زبیگنیو برژینسکی، که در آن دوره مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور کارتر بود، نقش سی‌آی‌ای در پشتیبانی از مجاهدین تأیید شد:

برژینسکی: بر اساس تعبیر رسمی از تاریخ، کمک سی‌آی‌ای به مجاهدین در سال ۱۹۸۰ آغاز شد، یعنی پس از حمله شوروی به افغانستان، [در] ۲۴ دسامبر سال ۱۹۷۹. اما واقعیتی که تاکنون مخفی نگه داشته شده است، به کلی چیز دیگری است. بی‌تردید، ۳ ژوییه سال ۱۹۷۹ بود که رئیس‌جمهور کارتر اولین دستور عمل را برای کمک مخفی به مخالفان رژیم هوادار شوروی در کابل امضا کرد. و همان روز من یادداشتی برای رئیس‌جمهور نوشتم و به او توضیح دادم که از نظر من این کمک باعث مداخله نظامی شوروی می‌شود.

سؤال: *برخلاف این خطر، شما طرفدار این اقدام پنهانی بودید. اما شاید خودتان هم می‌خواستید شوروی وارد جنگ بشود و سعی کردید تحریکش کنید؟*

برژینسکی: تا این حد نه. ما روس‌ها را به مداخله وانداشتیم، اما دانسته احتمال اقدام‌شان را افزایش دادیم که آنها درصدد مداخله‌اند.

سؤال: *وقتی روس‌ها مداخله خود را چنین جلوه دادند که قصد دارند با درگیری پنهانی ایالات متحد در افغانستان مبارزه کنند، مردم حرف‌شان را باور نکردند. در حالی‌که واقعیت داشت. شما امروز از چیزی متأسف نیستید؟*

برژینسکی: متأسف از چه؟ عملیات مخفی طرحی عالی بود. سبب کشیدن روس‌ها به دام افغانستان شد و می‌خواهید من از این بابت متأسف باشم؟ روزی که روس‌ها رسماً از مرز گذشتند، من به رئیس‌جمهور کارتر نوشتم، حالا فرصت داریم که به اتحاد شوروی جنگ ویتنام‌اش را تقدیم کنیم. در واقع، مسکو کم و بیش ده سال ناچار بود جنگی را که برای دولت تحمل‌ناپذیر بود ادامه دهد، کشمکشی که سبب دلسردی و در نهایت فروپاشی امپراتوری شوروی شد.

سؤال: *و از این بابت هم متأسف نیستید که از بنیادگرایی اسلامی دفاع کرده‌اید و به تروریست‌های آینده سلاح و رهنمود داده‌اید؟*

برژینسکی: برای تاریخ جهان چه چیز اهمیت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟[4]

جهاد اسلامی

بنا بر گفته برژینسکی «شبکه اسلام مبارز» افغانستان به دست سی‌آی‌ای پدید آمد. «جهاد اسلامی» (یا جنگ مقدس به ضد روس‌ها) بخش مکمل

تــرفند اطــلاعاتی سـی‌آی‌ای شـد. و امـریکا و عـربستان‌سعودی از آن پشتیبانی می‌کردند و بخش زیاد بودجه از راه دادوستد مواد مخدرِ هلال طلایی تأمین می‌شد:

در مارس سال ۱۹۸۵، رئیس‌جمهور ریگان دستور عمل ۱۶۶ امنیت ملی را امضا کرد... [که] گسترش کمک پنهان نظامی به مجاهدین را مجاز می‌ساخت و آشکار می‌کرد که جنگ پنهانی افغان هدفی تـازه دارد: شکست نیروهای شوروی در افغانستان از راه اقدامات مخفیانه و واداشتن آنان به عقب‌نشینی. کمک پنهانی تازه امـریکا بـا افـزایش چشمگیر تـدارکـات تسـلیحاتی آغـاز شـد ــ افـزایش مـنظم سـالیانه ۶۵۰۰۰ تُن تا ۱۹۸۷... و «جریان بی‌گسست» کارشناسان سی‌آی‌ای و پنتاگون که نهانی به مقر آی‌اس‌آی پاکستان در جادهٔ اصلی نزدیک راولپندی آمد و رفت می‌کردند. در این ستاد کارشناسان سی‌آی‌ای و افسـران اطـلاعاتی پـاکستانی گـرد مـی‌آمدند تـا بـه نـقشه عـملیاتی شورشیان افغان کمک کنند.[5]

ســی‌آی‌ای از آی‌اس‌آی پــاکستان اسـتفاده مـی‌کرد تـا در آمـوزش مجاهدین نقش اصلی داشته بـاشد. در نـتیجه، آمـوزش چـریکی تـحت حمایت سی‌آی‌ای با آموزش اسلامی درمی‌آمیخت. چندین باب مدرسه به کمک بنیادگرایان وهابی دایـر شـد کـه هـزینه‌اش را عـربستان‌سعودی می‌پرداخت: «دولت امریکا بود که از ژنرال ضیاالحق، دیکتاتور پاکستان، برای ساختن هزارها مدرسه مذهبی پشتیبانی کرد و از همین مـدرسه‌ها بود که انگل‌های طالبان سر برآوردند».[6]

مــــوضوع‌های غــالب ایــن بــود کــه اســلام ایــده‌ئولوژی کــامل اجتماعی-سیاسی است، و اسلام مـقدس مـورد بـی‌حرمتی سـربازان خدانشناس شوروی قرار می‌گیرد و مردم مسلمان افغانستان بـاید بـا

سرنگونی رژیم چپ‌گرای افغان، که به کمک مسکو سر پا نگه داشته شده است، استقلال خود را از نو استوار سازند.[7]

استفاده از دستگاه اطلاعات ارتش پاکستان به عنوان 'واسطه'

پشتیبانی نهانی سی‌آی‌ای از «جهاد اسلامی» مستقیماً از مجاری آی‌اس‌آی پاکستان عملی می‌شد ــ بدین معنی که سی‌آی‌ای یکراست از مجاهدین حمایت نمی‌کرد. برای اینکه این عملیات مخفی «موفقیت‌آمیز» باشد، واشینگتن مراقب بود که هدف نهایی «جهاد» را برملا نکند. این هدف نه تنها بی‌ثبات کردن دولت هوادار شوروی در افغانستان، بلکه از میان بردن اتحاد شوروی نیز بود.

به گفته میلتن بِردمن از سی‌آی‌ای «ما، عرب‌ها را آموزش نمی‌دادیم». اما، به قول عبدل منعم سعیدعلی، از مرکز مطالعات راهبردیِ الاهرام در قاهره، بن لادن و «عرب‌های افغانی» تحت «انواع آموزش‌های بسیار حساس قرار می‌گرفتند که سی‌آی‌ای در اختیارشان می‌گذاشت».[8]

بِردمن، عضو سی‌آی‌ای، در این خصوص تأیید کرد که اُسامه بن لادن از نقشی که داشت به سود واشینگتن بازی می‌کرد بی‌خبر بود. به گفته بن لادن (به نقل از بردمن) «نه من نشانه‌ای از کمک امریکا دیدم نه برادرهایم».[9]

جنگجویان اسلامی که تحت تأثیر ناسیونالیسم و شور مذهبی بودند، خبر نداشتند به سود عمو سام با ارتش شوروی می‌رزمند. در حالی‌که در سطوح بالای سلسله مراتب اطلاعاتی تماس‌ها برقرار بود، رهبران شورشی اسلامی در رزمگاه، با واشینگتن یا سی‌آی‌ای هیچ‌گونه تماسی نداشتند.

آی‌اس‌آی پاکستان، با پشتیبانی سی‌آی‌ای و سرازیر شدن انبوه کمک‌های نظامی امریکا به «ساختاری موازی، که قدرت عظیمی را به

تمام بخش‌های دولت اعمال می‌کرد» تبدیل شده بود.[10] این تشکیلات کارکنانی در اختیار داشت مرکب از افسران نظامی و اطلاعاتی، کارمندان اداری و مأموران و خبرچینان مخفی که به ۱۵۰/۰۰۰ تن می‌رسیدند.[11]

در این میان، عملیات سی‌آی‌ای رژیم نظامی پاکستان را هم به رهبری ژنرال ضیاالحق تقویت کرده بود:

> مناسبات میان سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی پاکستان در پی برکناری بوتو، نخست‌وزیر آن کشور، به دست [ژنرال] ضیا بیش از پیش گرم شده بود. در تمام دورهٔ جنگ افغانستان، پاکستان جسورانه‌تر از حتی امریکا ضد شوروی بود. کمی پس از حمله نظامی شوروی به افغانستان در سال ۱۹۸۰، ضیا[الحق] رئیس آی‌اس‌آی خود را برای بی‌ثبات کردن کشورهای آسیای مرکزی شوروی گسیل داشت. در اکتبر سال ۱۹۸۴ بود که سی‌آی‌ای با این طرح موافقت کرد.
>
> سی‌آی‌ای از پاکستان محتاط‌تر بود. پاکستان و امریکا در خصوص افغانستان با ژست علنیِ حلِ مسأله از راه مذاکره، گرچه در نهان معتقد بودند که گسترش عملیات نظامی بهترین راه هست، به فریبکاری روی آوردند.[12]

مثلث مواد مخدر هلال طلایی

تاریخچه تجارت مواد مخدر در آسیای مرکزی با عملیات مخفی سی‌آی‌ای ارتباط تنگاتنگی دارد. پیش از جنگ شوروی-افغان، تولید تریاک در افغانستان و پاکستان به بازارهای کوچک منطقه فرستاده می‌شد. تولید محلی هرویین باب نبود.[13] در بررسی‌های آلفرد مک‌کویِ پژوهشگر، تأیید می‌شود که در دو سال تاخت و تاز عملیاتی سی‌آی‌ای در افغانستان «نواحی مرزی پاکستان-افغانستان به بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ هروئین جهان تبدیل شد که ۶۰ درصد از تقاضای بازار امریکا را تأمین می‌کرد. در

پاکستان شمار معتادان به هروئین از نزدیک صفر در سال ۱۹۷۹... به ۱/۲ میلیون تن در سال ۱۹۸۵ رسید ـ رشدی سریع‌تر از هر کشور دیگر». [14]

> منابع سی‌آی‌ای دوباره بر این تجارت هروئین تسلط یافتند. وقتی چریک‌های مجاهد قلمرویی را در خاک افغانستان تصرف می‌کردند، به دهقان‌ها دستور می‌دادند به جای مالیات انقلابی، خشخاش بکارند. در سرتاسر مرز پاکستان، صدها آزمایشگاه هروئین راه‌اندازی شد. در این دهۀ سوداگریِ لگام گسیختۀ مواد مخدر، ادارۀ اجرایی مواد مخدر ایالات متحد[1] در اسلام‌آباد دیگر انگیزه‌ای برای ضبط‌ها و بازداشت‌های عمده نداشت...
>
> مقام‌های ایالات متحد از تحقیق در مورد اتهام معامله هروئین به دست متحدان افغانی خود سر باز زده بودند «چون سیاستِ مواد مخدر امریکا در افغانستان از جنگ علیه نفوذ اتحاد شوروی در آن دیار پیروی می‌کرد». در سال ۱۹۹۵، چارلز کوگن، مدیر پیشین سی‌آی‌ای در عملیات افغان، تأیید کرد که سی‌آی‌ای در واقع جنگ مواد مخدر را فدای جنگ سرد کرده بود. «مأموریت اصلی ما این بود که تا حد امکان به روس‌ها صدمه بزنیم. ما در واقع نه منابعی داشتیم و نه وقتی که صرف بررسی تجارت مواد کنیم... گمان نمی‌کنم لازم باشد که در این مورد پوزش بخواهیم. هر موقعیتی ریزشی دارد... بله، در چارچوب مواد هم ریزش بود. اما هدف اصلی به‌دست آمد. روس‌ها از افغانستان رفتند». [15]

پس از جنگ سرد، منطقه آسیای مرکزی نه تنها برای ذخایر گستردۀ نفت خود موقعیتی راهبردی یافت، بلکه تنها در افغانستان، ۷۵ درصد هروئین جهان تولید می‌شد که خود گویای آن است که چند میلیارد دلار

---

1. US Durg Enforcement Agency (DEA)

درآمدِ سندیکاهای تجارت، نهادهای مالی، ادارات اطلاعاتی و جرایم سازمان یافته بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، در تولید تریاک موجی تازه پدیدار شده بود.

درآمد سالیانه تجارت مواد مخدرِ هلال طلایی (بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار) نمایانگر کمابیش یک سوم کل فروش هر ساله مواد مخدر در سرتاسر جهان بود که طبق برآورد سازمان ملل حدود ۵۰۰ میلیارد دلار است.[16] بنابر نظر ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا، افغانستان در سال ۲۰۰۰، ۷۰ درصد تریاک جهان و حدود ۸۰ درصد فرآورده‌های افیونی در اروپا را تولید کرد.[17]

سندیکاهای پرقدرت تجاری در غرب، و در روسیه امروز، همبسته با جرایم سازمان یافته، برای تسلط راهبردی بر مسیرهای هروئین با هم رقابت می‌کردند. طبق برآورد سازمان ملل، تولید تریاک در افغانستان در سال‌های ۹۹–۱۹۹۸ ـ همزمان با گسترش شورش‌های مسلحانه در جمهوری‌های شوروی پیشین ـ به رکوردی بالای ۴۶۰۰ تُن رسید.[18] سرراست‌تر گفته باشیم، تسلط بر «مسیرهای مواد مخدر» *راهبردی* است.

درآمدهای چند میلیارد دلاری مواد مخدر به نظام بانکی غرب سپرده می‌شود. بیشتر بانک‌های بزرگ بین‌المللی ـ همراه با مراکز وابستهٔ خود در پناهگاه‌های بانکی برون مرزی ـ مبالغ کلانی دلارهای حاصل از مواد مخدر را پول‌شویی می‌کنند. بنابراین، تجارت بین‌المللی مواد مخدر به میزان تجارت بین‌المللی در حوزهٔ نفت دادوستد چند میلیارد دلاری است. از این منظر، تسلط جغرافیای سیاسی بر «مسیرهای مواد مخدر» همانند خطوط نفت راهبردی است. (در مورد اقتصاد مواد مخدر در دورهٔ پس از طالبان، نک فصل ۱۶.)

در پی واپسین‌نشینی اتحاد شوروی

با وجود فروپاشی اتحاد شوروی، دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی-نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی) برچیده نشد. در پی جنگ سرد، سی‌آی‌ای به پشتیبانی از جهاد اسلامی در خارج از پاکستان ادامه داد. ابتکارهای پنهانی تازه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز و حوزهٔ بالکان به جریان افتاد. آی‌اس‌آی پاکستان در اساس «به عنوان عامل شتاب‌دهندهٔ فروپاشی اتحاد شوروی و پدیداری شش جمهوری مسلمان تازه در آسیای مرکزی کار می‌کرد».[19]

در این گیرودار، هیئت‌های مذهبی فرقه وهابی از عربستان‌سعودی در جمهوری‌های مسلمان و فدراسیون روسیه مستقر شدند و به نهادهای دولتی غیرمذهبی دست‌درازی کردند. بنیادگرایی اسلامی به‌رغم ایدئولوژی ضدامریکایی‌اش، در اتحاد شوروی پیشین منافع راهبردی واشینگتن را تأمین می‌کرد.

در پی واپس‌نشینی سربازان شوروی در سال ۱۹۸۹، جنگ داخلی در افغانستان بی‌گسست ادامه یافت. طالبان از حمایت «دوباندی‌ها»ی پاکستان و حزب سیاسی آنها ـ **جمعیت العلمای اسلام** ـ برخوردار شدند. در سال ۱۹۹۳، این حزب به دولت ائتلافی بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، پیوست. پیوندهای میان جمعیت العلمای اسلام و ارتش و آی‌اس‌آی استوار شد. در سال ۱۹۹۶، با سقوط دولتِ **حزب اسلامی حکمتیار** در کابل، طالبان نه تنها دولت اسلامی تندرویی را به کار گماشتند بلکه «سررشته اردوگاه‌های آموزشی را در افغانستان به دست جناح‌های جمعیت العلمای اسلام سپردند...».[20]

جمعیت العلمای اسلام، با حمایت جنبش وهابیِ سعودی در عضوگیری داوطلبان برای رزمیدن در حوزهٔ بالکان و اتحاد شوروی پیشین نقش عمده‌ای بازی می‌کرد.

نشریه *Jane Defence Weekly* تأیید می‌کند که «نیمی از نیروی انسانی طالبان و ساز و برگ‌ها زیر نظر آی‌اس‌آی در پاکستان تأمین می[شد]».[21]

در واقع، چنین برمی‌آید که در پی واپس‌نشینی شوروی، هر دو طرف در جنگ داخلی افغانستان همچنان از مجرای آی‌اس‌آیِ پاکستان از حمایت پنهانی برخوردار می‌شدند.[22]

دولت اسلامی طالبان، با پشتیبانی آی‌اس‌آی پاکستان، که زیر نظر سی‌آی‌ای بود، به‌طور کلی منافع جغرافیای سیاسی امریکا را تأمین می‌کرد. بی‌گمان این نکته نشان می‌دهد که چرا واشینگتن چشمش را به روی حکومت وحشت طالبان بسته بود و پایمالیِ فاحش حقوق زنان و بستن مدرسه‌های دخترانه و اخراج زنان شاغل از سمت‌های دولتی و اجرایِ «قوانین کیفری شریعت» را نادیده گرفته بود».[23]

از تجارت مواد مخدرِ هلال طلایی در تأمین بودجه و جنگ‌افزارِ **ارتش مسلمان بوسنی** (که از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ آغاز به کار کرد) و بعدها در کمک به **ارتش آزادیبخش کوزوو** نیز استفاده می‌شد. در واقع، به هنگام حملات ۱۱ سپتامبر، مزدوران تحت حمایت سی‌آی‌ای داشتند در صفوف تروریست‌های دو جناح یاد شده به خاک مقدونیه تاخت می‌بردند. (نک فصل ۳.)

جنگ در چچن

در چچن، منطقه خودمختار شورشی فدراسیون روسیه، رهبران اصلی شورشی، شامیل باسایف و الخطاب، در اردوگاه تحت حمایت سی‌آی‌ای در افغانستان و پاکستان آموزش دیدند و مغزشویی شدند. به‌گفته یوسف بودانسکی، مدیر گروه ضربت ضدتروریسم و جنگ نامتعارف کنگرهٔ امریکا، طرح جنگ در چچن در جریان نشست مخفی سران بین‌الملل حزب‌الله ریخته شد که در سال ۱۹۹۶ در موگادیشو، سومالی، برگزار شد.[24] در این نشست، اُسامه بن لادن و مأموران بلندمرتبه اطلاعاتی پاکستان و ایران حاضر بودند. پیداست که درگیریِ آی‌اس‌آیِ پاکستان در

چچن «فراتر از تأمین سلاح و کارشناس برای چچنی‌هاست: آی‌اس‌آی و نمایندگان اسلامی تندروی آن در واقع در این جنگ صاحب اختیارند».[25]

مسیر خط لوله اصلی روسیه از چچن و داغستان می‌گذرد. با اینکه واشینگتن تروریسم اسلامی را محکوم می‌کند، سودبرندگان نامستقیم جنگ در چچن مجتمع‌های نفتی انگلیسی و امریکایی‌اند که برای تسلط بر منابع و خطوط لوله بیرون از حوزهٔ دریای خزر با یکدیگر همچشمی می‌کنند. (نک نقشه آغاز کتاب.)

دو سپاه شورشی اصلی چچن (به رهبری فرماندهان شامیل باسایف و امیر خطاب)، با نیروی تقریبی ۳۵۰۰۰ تن، مورد حمایت آی‌اس‌آی پاکستان بوده‌اند که در سازماندهی و آموزش سپاه شورشی نیز نقش مهمی بازی کرده است:

> [در سال ۱۹۹۴] ادارهٔ اطلاعات نظامی پاکستان برای باسایف و دستیاران طرف اعتمادش ترتیبی داد تا در استان خوست افغانستان در اردوگاه امیر معاویه، که سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی آن را در اوایل سال‌های ۱۹۸۰ دایر کردند و به دست گُلبودین حکمتیار، فرمانده مشهور افغانی اداره می‌شد، تحت مغزشویی فشردهٔ فرقه‌ای و آموزش جنگ چریکی قرار گیرند. در ژوییهٔ ۱۹۹۴، باسایف پس از پایان این دوره در اردوگاه امیر معاویه به «اردوگاه مرکزی داور» در پاکستان منتقل شد تا دورهٔ آموزش تاکتیک‌های پیشرفته چریکی را بگذراند. او در پاکستان با افسران رده بالای نظامی و اطلاعاتی آشنا شد: ژنرال آفتاب شعبان میرانی، وزیر دفاع، ژنرال نصرالله بابار، وزیر کشور و ژنرال جواد اشرف، رئیس شاخه آی‌اس‌آی که مسئول پشتیبانی از آرمان‌های اسلامی بود (همهٔ آنان اکنون بازنشسته‌اند). کمی بعد تماس‌های سطح بالا برای باسایف بسیار مفید از کار درآمد.[26]

باسایف در پی دورهٔ آموزشی و محرومیت القایی، به سمت رهبری حمله به نیروهای فدرال روسیه در جنگ اول چچن در سال ۱۹۹۵ برگزیده شد. سازمان او با سندیکاهای تبهکاری مسکو و جرایم سازمان یافته آلبانی و ارتش آزادیبخش کوزوو ارتباط‌های گسترده به هم رسانده بود. در سال‌های ۹۸–۱۹۹۷، بنا بر اعلام سرویس امنیت فدرال روسیه[۱] «فرماندهان چچن املاکی را... از طریق چندین بنگاه معاملات ملکی که تحت پوشش در یوگسلاوی به ثبت رسیده بود، خریداری کردند».[27]

وانگهی، سازمان باسایف در چندین فقره باجگیری و در تجارت مواد مخدر، شنود غیرقانونی و خرابکاری در خطوط لوله نفت روسیه، آدم‌ربایی، روسپیگری، دادوستد با دلارهای تقلبی و قاچاق مواد هسته‌ای شرکت داشته است.[28] درکنار پول‌شوییِ گستردهٔ مواد مخدر، درآمدهای فعالیت‌های مختلف غیرقانونی صرف عضوگیری مزدوران و خرید جنگ‌افزار می‌شد.

شامیل باسایف در مدت آموزش در افغانستان با الخطاب، فرمانده کهنه‌کار سعودی تبار مجاهدین، که داوطلبانه در افغانستان رزمیده بود ارتباط پیدا کرد. از بازگشت باسایف به گروزنی چند ماهی نگذشته بود که از الخطاب (در اوایل سال ۱۹۹۵) دعوت شد برای آموزش رزمندگان مجاهد پایگاهی نظامی دایر کند. به گزارش بی‌بی‌سی، برگماردن الخطاب در چچن «از طریق سازمان اعانه اسلامی [بین‌المللی][۲] ـ یک سازمان مبارز مذهبی مستقر در عربستان ـ ترتیب یافت. هزینه این سازمان را مسجدها و اشخاص ثروتمند تأمین می‌کردند و وجوه را به چچن می‌فرستادند».[29]

---

1. Russia's Federal Security Service (FSB)
2. [International] Islamic Relief Organization

برچیدن نهادهای غیرمذهبی در اتحاد شوروی پیشین

اجرای شریعت اسلامی در بیشتر انجمن‌های غیردینی مسلمانِ اتحاد شوروی پیشین، منافع راهبردی امریکا را در منطقه تأمین کرده است. پیشتر سنت غیردینی پابرجایی که بر رد شریعت اسلامی استوار بود در سرتاسر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، از جمله چچن و داغستان (که بخشی از فدراسیون روسیه‌اند)، مرسوم بود.

جنگ سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ چچن، که جنبش‌های شورشی اصلی به ضد مسکو به راه انداختند، سبب تزلزل نهادهای دولتی غیردینی شد. نظامی موازیِ دولت محلی، زیر نظارت شبه نظامیان در بسیاری از نواحیِ چچن برپا شد. در برخی شهرهای کوچک و دهکده‌ها، دادگاه‌های شرع اسلامی در لوای وحشت سیاسی دایر گشت.

کمک مالی عربستان‌سعودی و کشورهای خلیج‌فارس به سپاهیان شورشی، با وجود مخالفت شدید غیرنظامیان، مشروط به دایر کردن دادگاه‌های شرع اسلامی بود. قاضی‌القضات و حاکم دادگاه‌های شرع شیخ ابوعمر است که «در سال ۱۹۹۵ به چچن رفت و به صفوف مجاهدینِ تحت رهبری ابن‌الخطاب پیوست... او آموزش اسلام را با عقاید درست به مجاهدین چچن آغاز کرد، بسیاری از آنان دربارهٔ اسلام عقاید نادرست و تحریف شده داشتند».[30]

در این میان، نهادهای دولتی فدراسیون روسیه در چچن بر اثر اقدامات ریاضت‌کشانه تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول، که در دورهٔ ریاست جمهوری بوریس یلتسین تحمیل شد، در حال فروپاشی بود. در مقابل، دادگاه‌های شرع، که بودجه و تجهیزاتشان از عربستان‌سعودی تأمین می‌شده است، رفته رفته جای نهادهای دولتی موجود در فدراسیون روسیه و منطقه خودمختار چچن را گرفتند.

جنبش وهابی از عربستان‌سعودی نه تنها می‌کوشید بر نهادهای دولتی غیرنظامی در داغستان و چچن چیره شود؛ بلکه درصدد بود جای رهبران

مسلمان سنتی صوفی را هم بگیرد. در واقع، ایستادگی در برابر شورشیان اسلامی در داغستان بر اساس اتحاد دولت‌های محلیِ (غیردینی) با شیخان صوفی بود:

> اینن گروه‌ها [وهابی] مرکب‌اند از اقلیتی بسیار کوچک اما با امکان‌های مالی و تسلیحاتی خوب. اینان قصد دارند با این حمله در قلب توده‌ها وحشت بیافرینند... این گروه‌ها با ایجاد هرج و مرج و بی‌قانونی تنها می‌توانند نوع خشن و متعصبانه اسلام خاص خود را اعمال کنند... اینان معرف دیدگاه مرسوم اسلام نیستند که اکثریت بزرگ مسلمانان و علمای اسلامی به آن معتقدند، از نظر ایشان اسلام مظهر تمدن و اصول اخلاقی کمال یافته است. گروه‌های یاد شده نمایانگر یک جنبش کاملاً آشوب‌گرای با برچسب اسلامی‌اند... قصد اینان ایجاد دولتی اسلامی نیست بلکه پدید آوردن اوضاعی به هم ریخته است تا بتوانند در آن رشد کنند.[31]

پشتیبانی از جنبش‌های جدایی‌طلب در هند

آی‌اس‌آی پاکستان به موازات عملیات پنهانش در حوزهٔ بالکان و اتحاد شوروی پیشین، از سال‌های ۱۹۸۰ از چندین شورش اسلامی جدایی‌طلب در کشمیر هند پشتیبانی کرده است.

با اینکه واشینگتن این عملیات پنهانی آی‌اس‌آی پاکستان را رسماً محکوم کرد، همه با تأیید سربستهٔ دولت ایالات متحد صورت می‌گرفت. همزمان با توافق صلح ژنو در سال ۱۹۸۹ و واپس‌نشینی شوروی از افغانستان، آی‌اس‌آی پاکستان افزاری بود برای برپایی حزب المجاهدین مبارز جامو و کشیمر[1].[32]

1. Jammu and Kashmir Hizbul Mujahideen (JKHM)

حمله‌های تروریستی دسامبر سال ۲۰۰۱ به مجلس هند ــ که هند و پاکستان را تا آستان جنگ کشانید ــ به دست دو گروه شورشی مستقر در پاکستان، لشکر طیبه و جیش محمد، صورت گرفت که هر دو را آی‌اس‌آی پاکستان پنهانی حمایت می‌کند.[33]

حمله بهنگام به مجلس هند، در پی شورش‌های قومی در گُجارات در اوایل سال ۲۰۰۲، اوج فرایندی بود که در سال ۱۹۸۰ آغاز گردید، هزینه آن با پول مواد مخدر تأمین شد و به تحریک دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان صورت گرفت.[34]

حاجت به بیان نیست که این حمله‌های تروریستی تحت حمایت آی‌اس‌آی، منافع جغرافیای سیاسی امریکا را تأمین می‌کند و نه تنها سبب سستی و آسیب‌رسانی به وحدت هند می‌شود بلکه اوضاعی پدید می‌آورد که بروز جنگ منطقه‌ای را میان هند و پاکستان ممکن می‌سازد.

شورای قدرتمند روابط خارجی که در تدوین سیاست خارجی ایالات متحد نقش پشت پرده دارد، تأیید می‌کند که گروه‌های شورشیِ لشکر طیبه و جیش محمد را آی‌اس‌آی پشتیبانی کرده است:

> پاکستان به کمک دستگاه اطلاعات نظامی خود برای «لشکر» و «جیش» بودجه، جنگ‌افزار و امکان آموزشی فراهم کرده و به گذر آنها از مرزها کمک رسانده است. این همکاری ــ اقدامی که قرار است «جهاد» تیپِ بین‌المللی اسلامی علیه اتحاد شوروی را در افغانستان، عیناً در کشمیر عملی سازد ــ به بازکردن پای اسلام تندرو در مبارزهٔ دیرپا بر سر سرنوشت کشمیر کمک کرد...
>
> *این گروه‌ها از منابعی بجز دولت پاکستان بودجه می‌گرفتند؟*
>
> بله. اعضای اقلیت‌های پاکستانی و کشمیری در انگلیس سالیانه میلیون‌ها دلار می‌فرستند و هواداران وهابی در خلیج‌فارس هم حمایت می‌کنند.

تروریست‌های اسلامی در کشمیر با شبکه القاعده ارتباط دارند؟

بله. در سال ۱۹۹۸، فاروق کشمیری خلیل، رهبر **حرکت**، بیانیه اُسامه بن لادن را امضا کرد که در آن خواستار حمله به امریکاییان و متحدان آنها، از جمله غیرنظامیان شده بود. به گفته کارگزاران امریکایی و هندی، بن لادن مظنون به تأمین مالی «جیش» هم هست. و مولانا مسعود اظهر، بنیانگذار «جیش»، چندین بار برای دیدن بن لادن به افغانستان سفر کرد.

این مبارزان اسلامی کجا آموزش دیدند؟

به بسیاری از آنها در همان مدرسه‌ها، یا حوزه‌های اسلامی آموزش عقیدتی داده شد که طالبان و رزمندگان خارجی در آنها آموزش می‌دیدند. آنها در اردوگاه‌هایی در افغانستان یا دهکده‌های کشمیر تحت اختیار پاکستان آموزش نظامی گرفتند. گروه‌های افراطی اخیر چند مدرسه تازه در کشمیر آزاد دایر کردند.[35]

آنچه شورای روابط خارجی امریکا بدان نمی‌پردازد این است که میان سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی پاکستان روابطی وجود دارد. در نوشته‌های زبیگنیو برژینسکی (که از قضا عضو شورای روابط خارجی نیز هست)، تیپ بین‌المللی اسلامی آفریدهٔ سی‌آی‌ای بود.

شورش‌های تحت حمایت امریکا در چین

افزون بر این موارد، نکته بااهمیت در درک موضوع «جنگ» امریکا «با تروریسم» جریان شورش‌های اسلامی تحت حمایت آی‌اس‌آی پاکستان است در مرز باختری چین با افغانستان و پاکستان. در واقع، چند جنبش اسلامی در جمهوری‌های مسلمان اتحاد شوروی پیشین با جنبش‌های ترکستان و اویقور در منطقه خودمختار زین‌جیانگ-اویقورِ چین متحد می‌شوند.

این گروه‌های جدایی‌طلب ــ که مرکب‌اند از نیروی تروریستی ترکستان خاوری[1]، حزب اصلاح‌طلب اسلامی، اتحادیه وحدت ملی ترکستان خاوری، سازمان آزادیبخش اویقور و حزب جهاد اویقور مرکزی ــ تمام این گروه‌ها از حمایت و آموزش القاعدهٔ اُسامه بن لادن برخوردار بوده‌اند.[36] هدف اعلان شدهٔ این شورش‌های اسلامی در خاک چین «برقراری خلافت اسلامی در منطقه است».[37]

این خلافت ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان (ترکستان باختری) و منطقهٔ خودمختار اویقور چین (ترکستان خاوری) را در موجودیت سیاسی واحدی یکپارچه می‌سازد.

«برنامه خلافت» به حاکمیت سرزمینی [یا ارضی. ــ م] چین دست‌درازی می‌کند. جدایی‌طلبی در مرز باختری چین، که مورد حمایت «بنیادها»ی مختلف وهابی در کشورهای خلیج‌فارس است، بار دیگر با منافع راهبردی امریکا در آسیای مرکزی همسازی دارد. در این میان، یک گروه فشار بانفوذِ مستقر در امریکا از نیروهای جدایی‌طلب در تبت پشتیبانی می‌کند.

واشینگتن با حمایت سربسته از جدایی منطقه زین‌جیانگ‌ـاویقور (با استفاده از آی‌اس‌آیِ پاکستان به عنوان «واسطه»)، بر آن است که زمینهٔ فرایند گستردهٔ بی‌ثباتی و آسیب‌رسانی به جمهوری خلق چین را فراهم کند. ایالات متحد، افزون بر این عملیاتِ مخفی گوناگون، چندین پایگاه نظامی در افغانستان و چند جمهوری شوروی پیشین درست در نزدیکی مرز باختری چین دایر کرده است.

نظامی‌سازی دریای جنوب چین و تنگه‌های تایوان نیز بخش مکمل این راهبرد است. (نک فصل ۷.)

---

1. East Turkestan Terrorist Force

دستورکار پنهانی واشینگتن

سیاست خارجی ایالات متحد با مهار موج بنیادگرایی همسازی ندارد. درواقع، کاملاً برعکس است. اهمیت رشد «اسلام تندرو»، در پی ۱۱ سپتامبر، در خاورمیانه و آسیای مرکزی با دستورکار پنهانی واشینگتن سازگاری دارد. این سیاست مرکب است از حفظ تروریسم بین‌المللی نه مبارزه با آن، به‌منظور بی‌ثبات کردن جوامع ملی و جلوگیری از ابراز وجود[۱] جنبش‌های راستین اجتماعی که امپراتوری امریکا را نشانه کردند. واشینگتن ــ از مجاری عملیات پنهانی سی‌آی‌ای ــ از رشد بنیادگرایی اسلامی، به‌ویژه در چین و هند، همچنان حمایت می‌کند.

در سرتاسر جهانِ در حال توسعه، رشد بنیادگراییِ فرقه‌ای و سازمان‌های دیگری از این دست به تأمین منافع امریکا گرایش دارد. این سازمان‌های مختلف و شورش‌های مسلحانه به‌ویژه در کشورهایی رشد یافته‌اند که نهادهای دولتی آنها زیر فشار اصلاحات اقتصادیِ تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول فرو پاشیده‌اند.

کاربرد معجون اقتصادی صندوق بین‌المللی پول اغلب فضایی از کشاکش قومی و اجتماعی پدید می‌آورد که در نتیجه رشد بنیادگرایی و خشونت قومی را میسر می‌سازد.

این سازمان‌های بنیادگرا سبب براندازی نهادهای غیردینی و جایگزینی آن می‌شوند.

بنیادگرایی، در کوتاه مدت، اختلاف‌های اجتماعی و قومی پدید می‌آورد و توانایی مردم را در سازمان یافتن علیه امپراتوری امریکا متزلزل می‌کند. این سازمان‌ها یا جنبش‌ها، مانند طالبان، بیشتر اوقات «مخالفت با عمو سام» را به شیوه‌ای دامن می‌زنند که منافع گستردهٔ جغرافیای سیاسی و اقتصادی امریکا را با خطر جدی روبه‌رو نمی‌کند. در این میان،

---

۱. articulation عرض اندام نیز برداشت دیگری است از این واژه. ــ م.

واشینگتن از رشد آنها به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش‌های اجتماعی پشتیبانی کرده است، چه، بیم دارد که احتمالاً پیشوایی اقتصادی و سیاسی ایالات متحد را تهدید می‌کنند.

یادداشت‌ها

1. Quoted in *TheHoustonChronicle*20 October 2001. See also Michel Chossudovsky, "Tactical Nuclear Weapons" against Afghanistan? Centre for Research on Globalization (CRG), http://globalresearch.ca/articles/CHO112C.html,5 December 2001.

2. Hugh Davies, "Informers point the finger at bin Laden; Washington on alert for suicide bombers." *The Daily Telegraph*, London, 24 August 1998, emphasis added.

3. Ahmed Rashid, "The Taliban: Exporting Extremism", *Foreign Affairs*, November-December 1999.

4."The CIA'S Intervention in Afghanistan, Interview with Zbigniew Brezinski, President Jimmy Carter's National Security Adviser", *Le Nouvel Observateur*, Paris, 15-21 January 1998, published in English, Centre for Research on Globalization, *emphasis added in italics, http://www.globalresearch.ca/articles/BRZ110A.html, 5 October 2001, italics added.*

5. *Steve Coll, The Washington Post*, July 19, 1992.

6. Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA), "RAWA statement on the Terrorist Attacks in the US", Centre for Research on Globalization (CRG), http://globalresearch.ca/atricles/RAW109A.html, 16 September 2001.

7. Dilip Hiro, "Fallout from the Afghan Jihad", Inter Press Services, 21 November 1995.

8. National Public Radio, Weekend Sunday (NPR) with Eric Weiner and Ted Clark, 16 August 1998.

9. *Ibid*.

10. Dipankar Banerjee, "Possible Connection of ISI With Drug Industry", *India Abroad*, 2 December 1994.

11. *Ibid*.

12. Diego Cordovez and Selig Harrison, *Out of Afghanistan: The Inside Story of the Soviet Withdrawal*, Oxford University Press, New York, 1995. See also the review of Cordovez and Harrison in Internationl *Press Services* (IPS), 22 August 1995.

13. Alfred McCoy, "Drug Fallout: the CIA's Forty Year Complicity in the Narcotics Trade", *The Progressive*, 1 August 1997.

14. *Ibid*.

15. *Ibid*.

16. Douglas Keh, *Drug Money in a Changing World*, Technical document No. 4, 1998, Vienna UNDCP, p. 4. See also United Nations Drug Control Program, Report of the International Narcotics Control Board for 1999, E/INCB/1999/1 United Nations, Vienna 1999, p. 49-51, and Richard Lapper, "UN Fears Growth of Heroin Trade", *Financial Times*, 24 February 2000.

17. BBC, "Afghanistan's Opium Industry", 9 April 2002.

18. Report of the Enternational Narcotics Control Board, op cit, p. 49-51; see also Richard Lapper, *op. cit.*

19. International Press Services, 22 August 1995.

20. Ahmed Rashid, "The Taliban: Exporting Extremism", *Foreign Affairs*, November-December, 1999, p. 22.

21. Quoted in the *Christian Science Monitor*, 3 September 1998.

22. Tim McGrik, "Kabul Learns to Live with its Bearded Conquerors", *The Independent*, London, 6 November 1996.

23. See K. Subrahmanyam, "Pakistan is Pursuing Asian Goals', *India Abroad*, 3 Nobember 1995.

24. Levon Sevunts, "Who's Calling The Shots? Chechen conflict finds Islamic roots in Afghanistan and Pakistan", *The Gazette*, Montreal, 26 October 1999.

25. *Ibid*.

26. *Ibid*.

27. See Vitaly Romanov and Viktor Yadukha, "Chechen Front Moves To Kosovo", *Segodnia*, Moscow, 23 Feb 2000.

28. See, "Mafia Linked to Albania's Collapsed Pyramids", *The European*, 13 February 1997. See also Itar-Tass, 4-5 January 2000.

29. BBC, 29 September 1999.

30. See Global Muslim News, http.//www,islam.org.au/articles/21/news.htm, December 1997.

31. Mateen Siddiqui, "Differentiating Islam from Militant 'Islamists'" *San Francisco Chronicle*, 21 September 1999.

32. See K. Subrahmanyam, "Pakistan is Pursuing Asian Goals", *India Abroad*, 3 November 1995.

33. Council on Foreign Relations, "Terrorism: Questions and Answers, Harakat ul-Mujahideen Lashkare-e-Taiba, Jaish-e-Muhammad", http://www.terrorism-answers.com/groups/harakat2.html, Washington 2002.

34. See Murali Ranganathan, "Human Rights Report Draws Flak", *News India*, 16 September 1994.

35. *Ibid*.

36. According to Official Chinese sources quoted in UPI, 20 November 2001.

37. *Defense and Security*, 30 may 2001.

فصل ۳

حمایت واشینگتن از تروریسم بین‌المللی

با اینکه «جهاد اسلامی» ــ که دولت بوش آن را «تهدیدی برای امریکا» مجسم می‌کند ــ برای حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون سرزنش می‌شود، همین سازمان‌های اسلامی، نه تنها در حوزهٔ بالکان و اتحاد شوروی پیشین، بلکه در چین و هند، وسیله اصلی عملیات اطلاعاتی-نظامی امریکا هستند.

با وجود اینکه مجاهدین به سود عمو سام سرگرم مبارزه‌اند، اف‌بی‌آی ــ به عنوان نیروی پلیس مستقر در امریکا ــ جنگ داخلی را با تروریسم به راه می‌اندازد و در پاره‌ای موارد مستقل از سی‌آی‌ای عمل می‌کند که ــ از هنگام جنگ شوروی-افغان ــ با عملیات پنهانی خود از تروریسم بین‌المللی پشتیبانی کرده است.

دولت ایالات متحد، در برابر شواهد و تاریخچه عملیات مخفیانه سی‌آی‌ای از دورهٔ جنگ سرد، دیگر نمی‌تواند منکر روابط‌اش با اُسامه بشود. در حالی‌که سی‌آی‌ای می‌پذیرد که اسامه بن لادن از دورهٔ جنگ سرد «منبع اطلاعاتی» بوده است، می‌گوید که این روابط «به مدت‌ها پیش» به دورهٔ سپری شده مربوط می‌شود.

از نظر سی‌آی‌ای، «منبع اطلاعاتی» ـ که با «مأمور اطلاعاتی» واقعی فرق دارد ـ لازم نیست به پیگیری منافع امریکا متعهد باشد، بلکه معنایش این است که به شیوه‌ای عمل و / یا رفتار کند که منافع سیاست خارجی آن کشور تأمین گردد.

منابع اطلاعاتی همواره از عملکردها و نقش‌های دقیقی که در صفحه شطرنج جغرافیای سیاسی به سود سی‌آی‌ای بازی می‌کنند بی‌خبرند. در نتیجه، برای اینکه این عملیاتِ پنهانی «موفقیت‌آمیز» باشد، سی‌آی‌ای از سازمان‌های کارگزار و خط مقدم مختلفی مانند دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان استفاده می‌کند.

بیشتر گزارش‌های خبری پس از ۱۱ سپتامبر بر این نظرند که این نوع روابط اُسامه ـ سی‌آی‌ای به «دوره گذشته» جنگ شوروی-افغانستان مربوط می‌شود. رسانه‌های غربی نقش سی‌آی‌ای را ـ که در سیل تاریخ اخیر گم شده ـ در پشتیبانی و گسترش سازمان‌های تروریستی بین‌المللی در دورهٔ جنگ سرد و پس از آن، سرسری می‌گیرند یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهند.

نظریهٔ 'انفجار'

نمونه فاحش تحریف رسانه‌ای پس از ۱۱ سپتامبر نظریهٔ «انفجار» است: می‌گویند «منابع اطلاعاتی با حامیان خود از درِ مخالفت درآمده‌اند. آنچه ما آفریده‌ایم تو صورت‌مان منفجر می‌گردد.»[1] در نمودی از منطق بسیار عجیب، دولت ایالات متحد و سی‌آی‌ای قربانیان بدعاقبت نمایانده می‌شوند:

> روش‌های پیچیده‌ای که به مجاهدین آموخته می‌شود و هزاران تُن جنگ‌افزاری که ایالات متحد ـ و انگلیس ـ در اختیار آنان می‌گذارند، غرب را از پدیده‌ای موسوم به «انفجار» به ستوه می‌آورد که بر اساس آن راهبرد نوعی سیاست به زیان طراحانش تمام می‌شود.[2]

با این همه، رسانه‌های ایالات متحد تأیید می‌کنند که «به قدرت رسیدن طالبان [در سال ۱۹۹۶] تا اندازه‌ای نتیجه پشتیبانی آن کشور از مجاهدین ـ گروه اسلامی تندرو ـ در جنگ سال‌های ۱۹۸۰ علیه شوروی است».[3] اما بی‌درنگ گفته‌های مبتنی بر واقعیت خود را از یاد می‌برند و یک‌صدا نتیجه می‌گیرند که سی‌آی‌ای فریب اسامهٔ فریبکار را خورده بود. مثل «پسری که توی روی پدرش می‌ایستد».

«نظریه انفجار» من‌درآوردی است. سی‌آی‌ای هرگز ارتباط‌هایش را با «شبکه مبارز اسلامی» قطع نکرده است.

بوسنی‌گیت: نسخه ثانی طرح ایران-کونتراگیت

لابد اولیور نورث و کونتراهای نیکاراگوئه را در دورهٔ دولت ریگان به یاد می‌آورید که هزینه سلاح‌ها با دادوستد مواد مخدر در جنگ پنهان واشینگتن علیه دولت ساندنیست‌ها[1] به دست «مبارزان آزادی» رسید؟ همان طرح در سال ۱۹۹۰ در حوزهٔ بالکان برای تسلیح و تجهیز مجاهدین مورد استفاده قرار گرفت که در صفوف ارتش مسلمان بوسنی به ضد نیروهای مسلح فدراسیون یوگسلاوی مبارزه می‌کردند.

آی‌اس‌آی پاکستان را سی‌آی‌ای به عنوان «واسطه» پیش انداخت تا جنگ‌افزارها و مزدوران را در جنگ داخلی یوگسلاوی به‌کار گیرد. بنا بر گزارش **شرکت رسانه بین‌المللی** مستقر در لندن:

> به گزارش منابع موثق، ایالات متحد اکنون [سال ۱۹۹۴]، با نقض کامل توافق‌های سازمان ملل، فعالانه در تسلیح و آموزش نیروهای

---

۱. برگرفته از نام **اوگوستو سزار ساندنیو**، مبارز نامدار نیکاراگوئه‌ای که هوادارانش تحت عنوان ساندنیست‌ها مدت چهل سال برای استقلال و آزادی کشور از یوغ دیکتاتور دست‌نشاندهٔ امریکا مبارزه کردند و بعد به پیروزی رسیدند. ــ م.

مسلمان بوسنی-هرزگووین شرکت دارد... نمایندگی‌های ایالات متحد در کار فراهم آوردن سلاح‌های ساختِ... چین، کره شمالی و ایران بوده‌اند. همین منابع یادآور شدند که... ایران، با آگاهی و توافق دولت ایالات متحد برای نیروهای بوسنی شمار زیادی راکت‌انداز چندمنظوره و مقادیر انبوهی مهمات تدارک دید، از جمله راکت‌های ۱۰۷ و ۱۲۲ میلی‌متری ساختِ جمهوری خلق چین و راکت‌اندازهای چندمنظوره وی‌بی‌آر- ۲۳۰... ساخت ایران... [نیز] گزارش شد که ۴۰۰ عضو سپاه پاسداران انقلاب ایران با مقادیر زیادی سلاح و مهمات وارد بوسنی شدند. گفته می‌شد که سی‌آی‌ای از این عملیات کاملاً باخبر بود و به‌علاوه معتقد بود که برخی از این ۴۰۰ تن برای عملیات تروریستی آینده در اروپای باختری گسیل شده بودند.[۱]

در ماه‌های سپتامبر و اکتبر [۱۹۹۴]، جریانی از مجاهدین افغان... پنهانی در پلوسِ کرواسی (جنوب باختری موستار) پیاده شدند و از آنجا با اوراق شناسایی جعلی سفر کردند... و پس از آن با نیروهای مسلمان بوسنی در مناطق کوپرس، زنیکا و بانیا لوکا پخش شدند. این نیروها به تازگی [اواخر سال ۱۹۹۴] به موفقیت‌های نظامی نسبتاً مهمی دست یافته‌اند. به گفته منابع در سارایوو، این نیروها از کمک گُردانِ بنگلادشی وابسته به نیروهای حفاظت سازمان ملل[۲] برخوردار بودند که کار را در اوایل سپتامبر [سال ۱۹۹۴] از یک گُردان فرانسوی تحویل گرفتند.

گزارش می‌شود که پیاده شدن مجاهدین در پلوس به همراه نیروهای ویژهٔ ایالات متحد بود که به وسایل ارتباطی پیشرفته مجهز بودند... این منابع گفتند که مأموریت سربازان امریکایی ایجاد یک شبکه فرماندهی نظارت ارتباطاتی و اطلاعاتی بود تا حملات

---

۱. نظریات فوق مورد تأیید ما نیست. ناشر

2. UN Protection Force (UNPROFOR)

نیروهای بوسنی هماهنگ و از آن حمایت شود ـ همراه با مجاهدین و نیروهای کرواتِ بوسنیایی ـ در کوپرس، زنیکا و بانیا لوکا. برخی از حمله‌ها به تازگی از پناهگاه‌های امنی که سازمان ملل در نواحی زنیکا و بانیا لوکا ساخته صورت گرفته است...

دولت ایالات متحد درگیری خود را به نقض پنهانی تحریم تسلیحاتی سازمان ملل در منطقه محدود نکرده... [بلکه] در دو سال گذشته [پیش از سال ۱۹۹۴] در تلاشی شکست خورده برای هماهنگ ساختن دولت یوگسلاوی با سیاست ایالات متحد سه هیئت بلندپایه به آن کشور فرستاده است. یوگسلاوی تنها کشور منطقه است که از تن در دادن به فشار امریکا سر باز زده است.[4]

'از منبع دست اول'

طرفه اینکه حزب جمهوریخواه عملیات نظامی-اطلاعاتی پنهانی دولت ایالات متحد را کاملاً مستند کرده است. گزارش مفصل کنگره به کوشش کمیته حزب جمهوریخواه که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد، دولت کلینتن را متهم می‌کند به اینکه «کمک کرده است» بوسنی به «پایگاه اسلام مبارز» تبدیل شود و کار از طریق «شبکه اسلام مبارز» به عضوگیری هزاران مجاهد از جهان مسلمان انجامیده است.

شاید تهدیدآمیزترین عمل در مورد مأموریت **نیروی ثبات**[1] در بوسنی-هرزگووین ـ و مهمتر از همه، در خصوص ایمنی افراد امریکاییِ در حالِ خدمت در بوسنی ـ بی‌میلی دولت کلینتن باشد در راستگویی به کنگره و مردم امریکا در مورد اینکه در تحویل تسلیحات از ایران به دولت مسلمان سارایوو تبانی کرده است. این

1. Stabilization Force

خط مشی که به پافشاری آنتونی لیک، مدیر معرفی شدهٔ سی‌آی‌ای (و رئیس وقت شورای امنیت ملی) و پیتر گالبرایث، سفیر ایالات متحد در کرواسی، در آوریل سال ۱۹۹۴ به تصویب شخص بیل کلینتن رسید به نوشته *لوس‌آنجلس تایمز* (به نقل از منابع جامعه اطلاعاتی طبقه‌بندی شده) «در افزایش چشمگیر نفوذ ایران در بوسنی نقش مهمی داشته است»...

همراه با سلاح‌ها، افراد سپاه پاسدار و مأموران اطلاعاتی ایران در شمار زیاد به اضافه هزاران مجاهد از سراسر جهان اسلام وارد بوسنی شدند. در این اقدام چندین کشور مسلمان دیگر (از جمله برونئی، مالزی، پاکستان، عربستان‌سعودی، سودان و ترکیه) و چندین سازمان مسلمان تندرو نیز شرکت داشتند. برای مثال، نقشِ «سازمان بشر دوستانه» مستقر در سودان، موسوم به **مؤسسه امداد جهان سوم**[1]، دارای شواهد کاملی است.

شرکت «عملیِ» دولت کلینتن در خط تدارک جنگ‌افزارهای شبکه اسلامی شامل بازرسیِ کارگزاران دولت ایالات متحد از موشک‌های ارسالیِ ایران می‌شد... [مؤسسه امداد جهان سوم، یک سازمان بشردوستانه ساختگیِ مستقر در سودان... رابط عمده در خط تدارکات تسلیحاتی برای بوسنی بوده است... می‌گویند این مؤسسه با عناصر ثابت شبکه ترور مانند شیخ عمر عبدل رحمان (مغز متفکر محکومِ پشت پردهٔ بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳) و اُسامه بن لادن، مهاجر ثروتمند سعودی در ارتباط است که گمان می‌رود از گروه‌های مبارز بی‌شماری حمایت مالی می‌کند.[5]

---

1. Third World Relief Agency (TWRA)

تبانی دولت کلینتن

گزارش کمیته حزب جمهوریخواه به صراحت تبانی دولت کلینتن را با چندین سازمان بنیادگرای اسلامی، از آن میان القاعدهٔ اُسامه بن لادن تأیید می‌کند.

جمهوریخواهان قصد داشتند دولت کلینتن را متزلزل کنند. اما، در زمانی که توجه تمام کشور به رسوایيِ مربوط به خانم مونیکا لوینسکی برگشته بود، بی‌گمان آنها بر آن شدند که ماجرای نابهنگام «ایران-بوسنی‌گیت» را دامن نزنند، چراکه ممکن بود مردم را بیش از اندازه از رسوایی لوینسکی منحرف کند.

جمهوریخواهان بر آن بودند که بیل کلینتن را «از برای دروغگویی به ملت امریکا» در خصوص رابطه‌اش با مونیکا لوینسکی، کارآموز کاخ سفید، زیر سؤال ببرند. دموکرات‌ها و جمهوریخواهان که در مورد «دروغ‌پردازی‌ها»ی مهم‌تر در «سیاست خارجی» پیرامون ادارهٔ مواد مخدر و عملیات پنهانی در حوزهٔ بالکان همصدا بودند، بی‌تردید زیر فشار پنتاگون و سی‌آی‌ای «پته را روی آب نریختند».

از بوسنی تا کوزوو

«طرح بوسنی» که در گزارش کمیته حزب جمهوریخواه کنگره شرحش آمده با تبانی **ناتو** و وزارت خارجه ایالات متحد عیناً در کوزوو تکرار شد. مزدوران مجاهدین از خاورمیانه و آسیای مرکزی که در سال‌های ۹۹-۱۹۹۸ برای پیکار در صفوف ارتش آزادیبخش کوزوو به‌کار گرفته شدند، بر روی هم از اقدامات جنگی ناتو پشتیبانی می‌کردند.

وظیفه تسلیح و آموزش ارتش آزادیبخش کوزوو که مورد تأیید منابع نظامی انگلیس بود، به عهدهٔ ادارهٔ اطلاعات دفاعی امریکا[1]، سرویس‌های

1. US Defense Intelligence Agency (DIA)

اطلاعات مخفی انگلیس ام‌آی۶ و نیز «اعضای پیشین و فعلی یکان ویژهٔ هوایی ۲۲ [هنگ ۲۲ یکان‌های ویژهٔ هواییِ بریتانیا] و سه شرکت خصوصی امنیتی انگلیسی و امریکایی سپرده شده بود.[6]

> یک منبع رده بالای نظامی انگلیس گفت: «ادارهٔ اطلاعات دفاعی امریکا با ام‌آی۶ وارد گفتگو شد تا برای ارتش آزادیبخش کوزوو برنامه آموزشی ترتیب دهد. ام‌آی۶ با دو شرکت امنیتی انگلیس قرارداد فرعی عملیاتی بست و این دو شرکت هم با شماری از اعضای پیشین هنگِ (۲۲ اس‌ای‌اس) به گفتگو پرداختند. سپس فهرست‌هایی از جنگ‌افزارها و تجهیزات موردنیاز ارتش آزادیبخش کوزوو تنظم شد». با تداوم عملیات پنهانی، اعضایِ در حالِ خدمت هنگ ۲۲ اس ای‌اس، بیشترشان از یکانِ اسکادران «دی»، پیش از آغاز بمباران در مارس [سال ۱۹۹۹] اولین گروه آرایش‌یافته در کوزوو بودند.[7]

با آنکه نیروهای ویژهٔ اس‌ای‌اسِ انگلیس در پایگاه‌هایی در شمال آلبانی به کار آموزش ارتش آزادیبخش کوزوو سرگرم بودند، مربیان نظامی از ترکیه و افغانستان، با حمایت مالی «جهاد اسلامی»، در آموزش تاکتیک‌هایِ چریکی و عملیات انحرافی با ارتش یاد شده همکاری می‌کردند.[8]

> شخص بن لادن به آلبانی سفر کرده بود. او در رأس یکی از چند گروه بنیادگرایی بود که واحدهایی را به کوزوو فرستاده بودند... می‌گویند که بن لادن در سال ۱۹۹۴ عملیاتی را در آلبانی پایه‌ریزی کرد... به گفته منابع آلبانیایی سالی بریشا، که رئیس‌جمهور وقت بود، با پاره‌ای از گروه‌ها ارتباط داشت که بعدها معلوم شد بنیادگرایان افراطی بودند.[9]

شهادت‌هایِ کنگره در مورد ارتباط‌های ارتش آزادیبخش کوزوو با اُسامه

به گفته فرانک سیلوفو، از برنامه جرایم سازمان‌یافتهٔ جهانی شده[1]، در شهادتی که در برابر کمیته قضایی مجلس نمایندگان داد:

> موضوعی که به‌طور کلی از دید مردم پنهان می‌ماند این واقعیت بود که ارتش آزادیبخش کوزوو بخشی از بودجه‌اش را از فروش مواد مخدر تأمین می‌کرد. آلبانی و کوزوو در قلب «مسیر بالکان» قرار دارند که هلال طلاییِ افغانستان و پاکستان را به بازارهای مواد مخدر اروپا متصل می‌کند. ارزش تقریبی این مسیر در سال ۴۰۰ میلیارد دلار است و ۸۰ درصد هروئین را به مقصد اروپا جابه‌جا می‌کند.[10]

به گفته رالف موتشکه، از بخش اطلاعات تبهکاری اینترپول (پلیس بین‌الملل)، که در برابر کمیته قضایی مجلس نمایندگان نیز شهادت داده است:

> وزارت خارجه ایالات متحد در فهرست خود ارتش آزادیبخش کوزوو را سازمان تروریسی نامید. قضیه نمایانگر آن است که هزینه عملیات آن از پول دادوستد بین‌المللی هروئین و وام از کشورها و اشخاص مسلمان، از جمله چنانکه گفته می‌شد، از اُسامه بن لادن تأمین می‌شد. ارتباط دیگر با بن لادن مبتنی بر این واقعیت است که برادر یکی از رهبران سازمان جهادِ مصر و از فرماندهان نظامی اُسامه بن لادن واحدی نخبه را از ارتش آزادیبخش کوزوو در پیکارهای آن خطه رهبری می‌کرد.[11]

---

1. Globalized Organized Crime Program

چشم‌داشت مادلین آلبرایت به ارتش آزادیبخش کوزوو

ارتباط ارتش آزادیبخش کوزوو با تروریسم بین‌المللی و جرایم سازمان یافته که کنگره امریکا اسنادش را در اختیار دارد، به‌طور کلی مورد بی‌توجهی دولت کلینتن قرار گرفت. در واقع، در ماه‌های پیش از بمباران یوگسلاوی، مادلین آلبرایت، وزیر خارجه ایالات متحد، سرگرم پی‌ریزی «قانونیت سیاسی» برای ارتش یاد شده بود. این ارتش شبه‌نظامی ــ روز به روز ــ به مرتبه یک نیروی «مردم‌سالارِ» واقعی ارتقا داده شده بود. در نتیجه، مادلین آلبرایت به حرکت دیپلماسی بین‌المللی شتاب بخشید: این ارتش به نحوی هدایت شده بود که در «گفتگوهای صلحِ» شکست‌خورده در اوایل سال ۱۹۹۹ در رامبولید نقش مهمی داشته باشد. در این میان، ارتش یاد شده مناسبات خود را با شبکه اسلام مبارز، از آن میان القاعدهٔ اُسامه بن لادن، برقرار و تقویت کرد.

پشتیبانی سربسته کنگرهٔ ایالات متحد از تروریسم دولتی

با وجود اینکه نسخه‌های کنگره تأیید می‌کرد که ارتش آزادیبخش کوزوو با القاعدهٔ اُسامه بن لادن همکاری نزدیکی داشته، این امر مانع نشد که دولت کلینتن و سپس بوش این ارتش را تسلیح و تجهیز کند. نیز سندهای کنگره تأیید می‌کند که اعضای سنا و مجلسِ نمایندگان از روابط دولت با تروریسم بین‌المللی خبر داشتند. سخنِ جان کسیج، عضو جمهوریخواه کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان را نقل می‌کنیم: «ما [در سال‌های ۹۹–۱۹۹۸] با ارتش آزادیبخش کوزوو ارتباط برقرار کردیم که نقطه فعالیتی بود برای بن لادن».[12]

اعضای کنگره از ارتباط‌های میان دولت امریکا و اُسامه بن لادن کاملاً آگاه بودند. دقیقاً می‌دانستند که او بازیچه دست دولت کلینتن و بعد بوش بود. بنابراین، از این نکته باخبر بودند که «مبارزه با تروریسم بین‌المللی»، که پس از ۱۱ سپتامبر آغاز شد، حاکی از دستورکار پنهانی بود. با وجود

این آگاهی، جمهوریخواهان و دموکرات‌ها پشتیبانی کامل خود را از رئیس‌جمهور برای «آغاز جنگ با بن لادن» به اتفاق اعلام کردند.

در سال ۱۹۹۹، سناتور جو لیبرمن با تحکم گفت: «جنگیدن برای ارتش آزادیبخش کوزوو، جنگیدن در راه حقوق بشر و ارزش‌های امریکایی است». وقتی او این حرف را می‌زد، خبر داشت که از این ارتش اُسامه بن لادن پشتیبانی می‌کند. در ساعات اولیه پس از ۷ اکتبر سال ۲۰۰۱ که موشک کروز به افغانستان شلیک گردید، شخص جو لیبرمن خواستار حمله هوایی تنبیهی به عراق شد: «ما در حال جنگ با تروریسم هستیم... نمی‌توانیم کار را به بن لادن و طالبان ختم کنیم». با این همه، سناتور جو لیبرمن، در مقام عضو کمیته نیروهای مسلح سنا، به تمام سندهای کنگره در مورد روابط ارتش آزادیبخش کوزوو با اُسامه دسترسی داشت. او به هنگام بیان این سخنان، کاملاً آگاه بود که دستگاه‌های دیگر دولت امریکا و ناتو از اُسامه بن لادن پشتیبانی کرده‌اند.

جنگ در مقدونیه

در پی جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی، فعالیت‌های تروریستی ارتش آزادیبخش کوزوو به صربستان جنوبی و مقدونیه گسترش یافته بود. در این گریز و آویز، این ارتش ــ که نام تازهٔ سپاه حفاظت کوزوو[1] گرفت ــ تا جایگاه سازمان ملل ارتقاء یافت که نشانه عطای منابع «قانونی» بودجه از طریق سازمان ملل و مجاری دوجانبه، از جمله کمک مستقیم نظامی امریکا بود.

تنها دو ماه پس از آغاز رسمی کار سپاه یاد شده با حمایت سازمان ملل در سپتامبر ۱۹۹۹، فرماندهان ارتش آزادیبخش کوزوو یا سپاه حفاظت کوزوو ــ با استفاده از منابع و تجهیزات سازمان ملل ــ به حکم ادامه

---

1. Kosovo Protection Corps (KPC)

منطقی فعالیت‌های تروریستی خود در کوزوو، در تدارک حملاتی در خاک مقدونیه بودند. به نوشته روزنامه دنه‌ونیک[1] در اسکوپجی، سپاه حفاظت کوزوو در صربستان جنوبی و مقدونیه «منطقه عملیاتی ششم» ایجاد کرده بود:

> منابعی که بر ناشناس ماندن اصرار دارند، مدعی‌اند که ستاد تیپ‌های حفاظت کوزوو [مرتبط با سپاه حفاظت کوزوو تحت حمایت سازمان ملل] همین حال هم [مارس ۲۰۰۰] در تتوود، گوستیوار و اسکوپجی برپا شده است. آنها در دبار و استروگا [در مرز آلبانی] نیز آماده می‌شوند و نفرات‌شان رمز مشخصی دارند.[13]

به گزارش بی‌بی‌سی، «نیروهای ویژهٔ غربی کماکان به چریک‌ها آموزش می‌دادند»، یعنی درگشایش «منطقه عملیاتی ششم» در صربستان جنوبی و مقدونیه به ارتش یاد شده کمک می‌کردند.[14]

همکاری شبکه مبارز اسلامی و ناتو در مقدونیه

در میان مزدوران خارجی که در سال ۲۰۰۱ در مقدونیه با ارتش آزادیبخش ملیِ خودخواندهٔ آن کشور می‌جنگیدند، مجاهدینی از خاورمیانه و جمهوری‌های آسیای مرکزی اتحاد شوروی پیشین بودند. افزون بر این، در نیروی جانشین ارتش آزادیبخش کوزوو در مقدونیه، مشاوران بلندمرتبه نظامی ایالات متحد از گروه مزدور خصوصیِ طرف قرارداد پنتاگون و «مزدورانی» از انگلیس، هلند و آلمان بودند. برخی از این مزدوران غربی پیشتر با ارتش آزادیبخش کوزوو و ارتش مسلمان بوسنی رزمیده بودند.

---

1. Dnevnik

بر اساس مستندات فراوان روزنامه‌های مقدونیه و گفته‌های مقامات آن کشور، دولت ایالات متحد و «شبکه مبارز اسلامی» در حمایت و تأمین بودجه ارتش آزادیبخش کوزوو، که در کارزار تروریستی در مقدونیه درگیر بود، همکاری تنگاتنگی داشتند. ارتش آزادیبخش ملی نمایندهٔ ارتش آزادیبخش کوزوو است. در نتیجه، ارتش آزادیبخش ملی و سپاه حفاظت کوزووی تحت حمایت سازمان ملل با فرماندهان و کادر نظامی همسان، نهادهای همانندند. *فرماندهان سپاه حفاظت کوزوو با گرفتن حقوق از سازمان ملل در صفوف ارتش آزادیبخش ملی دوش به دوشِ مجاهدین پیکار می‌کنند.*

عجیب اینکه گرچه دو ارتش یاد شده از پشتیبانی مادی و معنویِ القاعدهٔ اُسامه بن لادن برخوردار بودند، حمایت ناتو و هیئت اعزامی سازمان ملل متحد به کوزوو (یوان‌میک)[1] نیز شامل حال‌شان می‌شد. در واقع، «شبکه مبارز اسلامی» ـ علاوه بر استفاده از آی‌اس‌آی پاکستان به‌عنوان «واسطهٔ» سی‌آی‌ای ـ کماکان جز مکمل عملیات اطلاعاتی-نظامی پنهانی واشینگتن در مقدونیه و صربستان جنوبی به‌شمار می‌آید.

هزینهٔ تروریست‌های دو ارتش پیش‌گفته از کمک نظامی ایالات متحد و بودجه صلح‌بانی سازمان ملل و چندین سازمان اسلامی، از جمله القاعدهٔ اُسامه بن لادن تأمین می‌گردد. از پول مواد مخدر هم، با همدستی دولت ایالات متحد، در امور مالی تروریست‌ها استفاده می‌شود. سربازگیری مجاهدین برای جنگیدن در صفوف ارتش آزادیبخش ملی در مقدونیه از مجاری گروه‌های مختلف اسلامی صورت می‌گیرد.

مشاوران نظامی امریکا در همین نیروی شبه‌نظامی با مجاهدین می‌جوشند. مزدوران غربی از کشورهای عضو ناتو پابه‌پای مجاهدینی

---

1. UNMIK

پیکار می‌کنند که از خاورمیانه و آسیای مرکزی به خدمت گرفته شدند. و رسانه‌های ایالات متحد هر جا که «منابع اطلاعاتی» با حامیان خود از در مخالفت درآمده‌اند، بر آن اسم «انفجار» نهاده‌اند.

اما این قضیه در دورهٔ جنگ سرد اتفاق نیفتاد. در سال ۲۰۰۱ در مقدونیه روی داد. و با گزارش‌های بیشمار مطبوعاتی و شرح شاهدان عینی و مدارک تصویری و سخنان رسمی نخست‌وزیر مقدونیه تأیید می‌شود که اتحاد نظامی غرب را به حمایت از تروریست‌ها متهم کرده است. افزون بر این، خبرگزاری رسمی مقدونیه (ام‌آی‌ای) به تبانی میان جیمز پاردیو، سفیر سیّار واشینگتن و تروریست‌های ارتش آزادیبخش ملی پرداخته است.[15] به سخن دیگر، «منابع اطلاعاتی» کماکان منافع حامیان امریکایی خود را تأمین می‌کنند.

گمراه کردن مردم امریکا

کارزار دامنه‌داری در آسیای مرکزی در ظاهر امر «علیه تروریسم بین‌المللی» به دست دولتی آغاز شده است که از تروریسم بین‌المللی به‌عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود حمایت می‌کند. دقیق‌تر گفته باشیم، توجیه اصلی آغاز جنگ یکسره ساختگی بوده است. مردم امریکا به دست دولت خود حساب شده و آگاهانه گمراه شده‌اند.

مهم است به یاد داشته باشیم که تصمیم گمراه کردن مردم امریکا تنها چند ساعت پس از حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی گرفته شده بود. بدون مدرک تأیید شده‌ای، از پیش به اُسامه انگ «مظنون اصلی» زده شده بود. دو روز بعد، در روز پنجشنبه ۱۳ سپتامبر ــ با آنکه تحقیقات اف‌بی‌آی تازه آغاز شده بود ــ رئیس‌جمهور بوش عهد کرد که «جهان را به سوی پیروزی راهبری کند».

چارچوب متن ۱-۳

جیمز پاردیو فرستادهٔ امریکا

جیمز پاردیو کارش را در سال ۱۹۹۳ در حوزهٔ بالکان در مقام افسر اطلاعاتی رده بالای گروه مشاوران نظامی ریاست جمهوری آغاز کرد و مسئول کمک‌رسانی ایالات متحد به ارتش مسلمان بوسنی بود. سرهنگ پاردیو مسئول تنظیم «باrریزی‌های هوایی» تدارکات برای نیروهای بوسنی شده بود. در آن زمان این «باrریزی‌های هوایی» به «کمک‌های غیرنظامی» مشهور بود. قضیه بعدها برملا شد ــ در گزارش کمیته حزب جمهوریخواه کنگره نیز مورد تأیید قرار گرفت ــ که ایالات متحد تحریم تسلیحاتی سازمان ملل را نقض کرده بود. و جیمز پاردیو در مقام عضو گروه کارگزاران اطلاعاتی که با آنتونی لیک، رئیس شورای امنیت ملّی، همکاری نزدیکی داشت نقش بااهمیتی بازی کرد.

پاردیو بعدها در گفتگوهای «دیتن» (در سال ۱۹۹۵) از طرف وزارت دفاع ایالات متحد شرکت داشت. در سال ۱۹۹۹، رئیس‌جمهور کلینتن، پیش از بمباران یوگسلاوی، او را به سمت «نمایندهٔ ویژه در امور تثبیت نظامی و اجرای طرح کوزوو» برگزید. یکی از وظایف او کمک‌رسانی به ارتش آزادیبخش کوزوو بود که در همان زمان اسامه بن لادن نیز از آن حمایت می‌کرد. پاردیو در این خصوص وسیله‌ای بود برای تکرار «طرح بوسنی» در کوزوو و بعدها در مقدونیه.

وانگهی، تمام اعضای کنگره ایالات متحد ــ به جز یک صدای صادق و پُرجرأت ــ در مجلس نمایندگان ــ از تصمیم شرکت دولت در جنگ پشتیبانی کردند. اعضای مجلس نمایندگان و سنا از رهگذر کمیته‌های مختلف به گزارش‌های محرمانه رسمی و سندهای اطلاعاتی دسترسی دارند که بی‌هیچ تردیدی نشان می‌دهند که نمایندگی‌های دولت ایالات متحد ارتباط‌های استواری با تروریسم بین‌المللی دارند. اینان نمی‌توانند بگویند «ما بی‌خبر بودیم». در واقع، بیشتر این مدرک‌ها در دسترس همه هست.

طبق قطعنامه تاریخی کنگره ایالات متحد که در ۱۴ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به تصویب هر دو مجلس رسید:

> رئیس‌جمهوری اختیار دارد که از تمام نیروهای لازم و مناسب علیه آن کشورها، سازمان‌ها یا اشخاصی استفاده کند که تشخیص می‌دهد حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را طرح‌ریزی و تصویب کردند، مرتکب شدند یا به آن یاری رسانیدند، یا به این سازمان‌ها یا اشخاص پناه دادند، تا از این راه از اقدامات آتی تروریسم بین‌المللی به دست آن کشورها و سازمان‌ها یا اشخاص علیه ایالات متحد جلوگیری شود.[16]

تحلیل ما تأیید می‌کند که نمایندگی‌های دولت ایالات متحد و ناتو از هنگام پایان جنگ سرد همچنان به «حمایت از چنین سازمان‌ها»یی ادامه داده‌اند.

عجیب اینکه متن قطعنامه ۱۴ سپتامبر کنگره نیز نوعی «انفجار» است علیه حامیان امریکاییِ تروریسم بین‌المللی. قطعنامه، پیگیری تحقیق در مورد نوعی «اُسامه گیت» و اقدامات مناسب را علیه نمایندگی‌ها و یا اشخاصی از دولت ایالات متحد (از جمله اعضای دولت‌های کلینتن و بوش، سی‌آی‌ای و کنگرهٔ امریکا) که احتمالاً با القاعدهٔ اُسامه بن لادن همکاری داشته‌اند نادیده نمی‌گیرد.

یادداشت‌ها

1. United Press International (UPI), 15 September 2001.

2. *The Guardian*, London, 15 September 2001.

3. UPI, *op cit.*

4. International Media Corporation Defense and Strategy Policy, *US Commits Forces, Weapons to Bosnia*, London, 31 October 1994.

5. Congressional Press Release, Republican Party Committee (RPC), US

Congress, "Clinton-Approved Iranian Arms transfers Help Turn Bosnia into Militant Islamic Base", Washington DC, 16 January 1997, available on the website of the Centre of Research on Globalization (CRG) at http://globalresearch.ca.articles.DCH109a.html. The original document is on the website of the US Senate Republican Party Commitee (Senator Larry Craig), at http://www.Senate. gov/~rpc/releases/1997/iran.htm; see also *Washington Post*, 22 September 1999; emphasis added.

6. *The Scotsman*, Edinburgh, 29 August 1999.

7. *Ibid*.

8. Truth in Media, "Kosovo in Crisis", Phoenix, Arizona, http://www.truthin-media.org/, 2 April 1999.

9. *The Sunday Times*, London, 29 November 1998.

10. US Congress, Testimony of Frank J. Cilluffo, Deputy Director of the Global Organized Crime Program, to the House Judiciary Committee, Washington DC, 13 December 2000.

11. US Congress, Testimony of Ralf Mutschke of Interpol's Criminal Intelligence Division, to the House Judicial Committee, Washington DC, 13 December 2000.

12. US Congress, Transcripts of the House Armed Services Committee, Washington, DC, 5 October 1999, emphsis added.

13. *Macedonian Information Centre Newsletter*, Skopje, 21 March 2000, published by BBC Summary of World Broadcast, 24 March 2000.

14. BBC, 26 January 2001.

15. *Scotland on Sundy*, 15 June 2001. See also UPI, 9 July 2001. For further details see Michel Chossudovsky, "Washington Behind Terrorist Assaults in Macedonia", Centre for Research on Globalization at http://globalresearch.ca/articles/CHO108B.html, August 2001.

16. See *The White House Bulletin*, 14 September 2001.

فصل ۴

لاپوشانی یا تبانی؟

نقش دستگاه اطلاعاتی ارتش پاکستان در حمله‌های ۱۱ سپتامبر

همان‌گونه که در فصل ۳ بحث شد، دولت ایالات متحد با استفاده از آی‌اس‌آی پاکستان به عنوان «واسطه»، در پیگیری هدف‌های سیاست خارجی خودآگاهانه از تروریسم بین‌المللی بهره برده است. طُرفه اینکه هرچند آی‌اس‌آی پاکستان با تروریسم بین‌المللی (از جمله القاعدهٔ اسامه بن لادن) همدست بوده و از آن پشتیبانی کرده است، دولت بوش، پس از ۱۱ سپتامبر، در «مبارزهٔ خود با تروریسم بین‌المللی» خواستار کمک آی‌اس‌آی شد.

دو روز پس از حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، گزارش شد که هیئتی به ریاست ژنرال محمود احمد، رئیس اطلاعات ارتش پاکستان، برای گفتگو در سطح بالا در وزارت خارجه، در واشینگتن به‌سر می‌برد.[1]

بیشتر رسانه‌های ایالات متحد بر این نظر بودند که اسلام‌آباد به فرمان واشینگتن هیئتی را گرد آورده بود و «پس از» رخدادهای غم‌انگیز ۱۱ سپتامبر، از دولت پاکستان دعوت شده بود در این نشست شرکت کند.

اما، آنچه رخ داد این شرح و بسط نیست.

سرتیپ محمود احمد، رئیس مرکز جاسوس پاکستان، «به هنگام حمله‌ها در امریکا بود».[2] به نوشته نیویورک *تایمز*، «او اتفاقی برای سفر معمولیِ مشورتی [در واشینگتن] بود». در خصوص ماهیت «کار» او در ایالات متحد در هفته پیش از حمله تروریستی کلامی گفته نشد. به نوشته نیوزویک، او «در زمان حمله برای دیداری در واشینگتن بود، و مانند بیشتر دیدارکنندگان، همچنان در آن شهر گیر کرده بود»، و به علت لغو برنامه سفر خطوط هوایی بین‌المللی نمی‌توانست به کشورش بازگردد.[4]

ژنرال احمد در واقع در ۴ سپتامبر، درست هفت روز پیش از حمله‌ها وارد ایالات متحد شده بود.[5] یادمان باشد که هدف از جلسه او در وزارت خارجه در ۱۳ سپتامبر درست «پس از» حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر علنی شد، یعنی آن‌گاه که دولت بوش تصمیم گرفت در «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» رسماً خواستار «همکاری» پاکستان شود.

گزارش‌های روزنامه تأیید می‌کند که سرتیپ محمود احمد در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر دو نشست با ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه، داشت.[6] پس از ۱۱ سپتامبر، او با سناتور جازف بیدن، رئیس کمیته متنفذ روابط خارجی سنا، هم دیدار کرد.

اما، ژنرال احمد، به تأیید چندین گزارش مطبوعاتی، در هفتهٔ پیش از ۱۱ سپتامبر با کارگزاران ایالات متحد نیز «دیدار معمولی مشورتی» داشت، یعنی نشست‌هایی با همتایانش در سی‌آی‌ای و پنتاگون.[7]

چگونگی این «مشورت‌ها»ی عادی علنی نشد. آیا این مشورت‌ها به هر صورتی با «مشورت‌های بعدی پس از ۱۱ سپتامبر» در خصوص تصمیم پاکستان به «همکاری با واشینگتن»، که در روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر پشت درهای بستهٔ وزارت خارجه صورت گرفت مرتبط بود؟ آیا موضوع برنامه‌ریزی جنگ میان مقام‌های پاکستانی و امریکایی مورد بحث قرار گرفت؟ تنها بر اساس رخدادهایی که بعدها در افغانستان روی داد می‌توان نظرپردازی کرد.

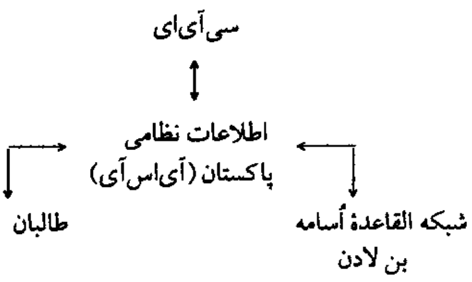
محور آی‌اس‌آی-اُسامه-طالبان

در ۹ سپتامبر، رهبر اتحاد شمال، فرمانده احمدشاه مسعود ترور شد. اتحاد شمال به دولت بوش خبر داد که از قرار شنیده‌ها آی‌اس‌آی پاکستان در ترور دست داشته است. اتحاد شمال در بیانیه‌ای رسمی تأیید کرده بود:

> «محور آی‌اس‌آیِ پاکستان-اُسامه-طالبان» در توطئه ترور به دست دو عرب بمب‌گذار انتحاری [مسئول بود]... «به اعتقاد ما، این مثلثی است مرکب از اسامه بن لادن، آی‌اس‌آی، که بخش اطلاعاتی ارتش پاکستان هست و طالبان».[8]

نمودار ۱-۴

محور آی‌اس‌آی-اُسامه-طالبان



تبانی آی‌اس‌آی در «محور آی‌اس‌آی-اسامه-طالبان» آشکارتر از آفتاب بود[۱]، نسخه‌های کنگره و گزارش‌های اطلاعاتی مهر تأیید بر آن نهاده‌اند. (نک فصل ۳.)

---

۱. یا به قول عرب‌ها «اظهر من‌الشمس». ــ م.

همکاری دولت بوش با دستگاه اطلاعاتی-نظامی پاکستان

دولت بوش در «مشورت‌های پس از ۱۱ سپتامبر» در وزارت خارجه، با وجود روابط آی‌اس‌آی پاکستان با اُسامه بن لادن و طالبان و نقشِ یاد شدهٔ آن در ترور فرمانده مسعود، که از قضای روزگار دو روز پیش از حمله‌های تروریستی رخ داد، آگاهانه تصمیم گرفت مستقیماً با آی‌اس‌آیِ پاکستان «همکاری کند».

چارچوب متن ۱-۴

جدول زمان‌بندی شدهٔ سرتیپ محمود احمد،
رئیس مرکز جاسوسی پاکستان، واشینگتن،
۴ تا ۱۳ سپتامبر سال ۲۰۰۱

۴ سپتامبر: احمد برای دیداری رسمی وارد امریکا می‌شود.

۴-۹ سپتامبر: با همتایان امریکایی‌اش، از جمله جورج تِنِت، رئیس سی‌آی‌ای، دیدار می‌کند.

۹ سپتامبر: ترور ژنرال مسعود، رهبر اتحاد شمال. بیانیهٔ رسمی اتحاد شمال اشاره دارد به دست داشتنِ محورِ آی‌اس‌آی-اُسامه-طالبان.

۱۱ سپتامبر: حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون.

۱۲-۱۳ سپتامبر: نشست‌ها میان سرتیپ احمد و ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه. توافق بر سر «همکاری» پاکستان با دولت بوش موضوع گفت‌گو بود.

۱۳ سپتامبر: احمد با سناتور جازف بیدن، رئیس کمیته روابط خارجی سنا دیدار می‌کند.

در این میان، رسانه‌های غربی ــ در برابر شواهد روبه افزایش ــ در خصوص نقش مکارانهٔ آی‌اس‌آی پاکستان ساکت ماندند. به ترور مسعود اشاره شد، اما از اهمیت سیاسی آن در پیوند با ۱۱ سپتامبر و تصمیم

بعدی دربارهٔ شرکت در جنگ علیه افغانستان سخنی به میان نیامد. بی‌هیچ بحث و گفت‌گویی، پاکستان «دوست» و متحد امریکا اعلام شد.

رسانه‌های ایالات متحد در استدلالی بسیار عجیب به اتفاق نتیجه‌گیری کردند که:

> مقام‌های ایالات متحد [دقیقاً] به این علت خواستار همکاری پاکستان شده بودند که حامی اصلی طالبان است، حامیِ رهبریِ اسلامِ تندروی افغانستان که واشینگتن متهمش کرده که به بن لادن پناه داده است.[9]

«الگوهای تروریسم جهانی»

چنانکه پیداست کسی به دروغ‌های گستاخانه و ناسنجیدهٔ پس پردهٔ «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» توجهی نکرده است، مگر شاید روزنامه‌نگار کنجکاوی که در آغاز جلسه اطلاع‌رسانی وزارت خارجه در پنجشنبه ۱۳ سپتامبر از کالین پاول پرسید:

> [آیا] ایالات متحد، پاکستان را به چشم متحد می‌نگرد یا، همان‌طورکه «الگوهای تروریسم جهانی» یادآوری کرده است، «مکانی که گروه‌های تروریستی در آن آموزش می‌بینند». یا آمیزه‌ای است از هر دو؟[10]

جواب کالین پاول این بود:

> ما فهرست مشخصی از مطالبی که گمان می‌کنیم برای آنها مفید باشد که در آن موارد با ما کار کنند در اختیار دولت پاکستان گذاشته‌ایم، و در اواخر بعدازظهر امروز با رئیس‌جمهور پاکستان دربارهٔ این فهرست گفتگو خواهیم کرد.[11]

«الگوهای تروریسم جهانی» که روزنامه‌نگار بدان اشاره کرد، از نشریات وزارت خارجه ایالات متحد است.[12] به عبارت دیگر، سندهای رسمی دولت ایالات متحد جواب سربالای کالین پاول را در نشست مطبوعاتی رد می‌کند. این سندها به صراحت تأیید می‌کنند که دولت رئیس‌جمهور پرویز مشرف (از جمله دستگاه نظامی و اطلاعاتی پاکستان) با تروریسم بین‌المللی ارتباط دارد:

> گزارشی معتبر حاکی از این است که پاکستان مواد، سوخت، بودجه، کمک فنی و مشاوران نظامی در اختیار طالبان می‌گذارد. و از رفتن شمار زیادی از شهروندان کشور به افغانستان برای رزمیدن در صفوف طالبان جلوگیری نکرده است. به‌علاوه، اسلام‌آباد در محدود کردن فعالیت مدرسه‌ها، یا مکتب‌های مذهبی، که محل مناسبی برای سربازگیری تروریسم است کار مؤثری صورت نداده است.[13]

پشت درهایِ بسته وزارت خارجه

پس، دولت بوش خواستار «همکاری» کسانی (از جمله آی‌اس‌آی پاکستان) بود که مستقیماً از تروریست‌ها پشتیبانی و با آنها همدستی می‌کردند. موضوع شاید بی‌معنی به‌نظر آید، اما در عین حال با هدف‌های گستردهٔ راهبردی و اقتصادی واشینگتن در آسیای مرکزی و خاورمیانه همسازی دارد.

دیدار میان ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه و سرتیپ محمود احمد در پشت درهای بسته وزارت خارجه در تاریخ ۱۳ سپتامبر، در لفاف پنهان‌کاری پیچیده شد. یادمان باشد که رئیس‌جمهوری بوش حتی در این گفتگوهای مهم نیز شرکت نداشت: «ریچارد آرمیتاژ فهرستی از کارهای مشخص که واشینگتن میل داشت پاکستان انجام دهد، به محمود احمد، رئیس آی‌اس‌آی، داد.»[14]

> پس از گفتگوی تلفنی میان [وزیر خارجه کالین] پاول و پرویز مشرف، رئیس‌جمهوری پاکستان، ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه، گفت که پاکستان قول همکاری داده است.[15]

رئیس‌جمهور بوش بعداً در ۱۳ سپتامبر تأیید کرد که دولت پاکستان موافقت کرده است که «وقتی ما مرتکبان این عمل حیرت‌آور و نفرت‌انگیز را علیه امریکا تعقیب می‌کنیم، همکاری و همگامی کند.»[16]

رئیس دستگاه جاسوسی در مأموریت افغانستان

در ۱۳ سپتامبر، پرویز مشرف، رئیس‌جمهور پاکستان، به واشینگتن قول داد که سرتیپ محمود احمد، رئیس دستگاه جاسوسی را بفرستد تا با طالبان دیدار و دربارهٔ تحویل اُسامه بن لادن گفتگو کند. این تصمیم که به امر واشینگتن بود، به احتمال زیاد در دیدار میان دیک آرمیتاژ و ژنرال احمد در وزارت خارجه مورد توافق قرار گرفت.

رئیس دستگاه جاسوسی بی‌درنگ به کشورش بازگشت تا مقدمات رساندن اتمام حجتِ عملاً ناممکن را فراهم کند:

> بـه اصـرار امـریکا، احـمد... بـه قـندهار افـغانستان سـفر کـرد. و سرراست‌ترین درخواست‌ها را مطرح ساخت. به محمد عُمر، رهبر طالبان گفت که بدون قید و شرط بن لادن را تحویل دهد، گرنه با جنگ حتمیِ ایالات متحد و متحدانش روبه‌رو می‌شود.[17]

نشست‌های احمد در دو نوبت جداگانه با طالبان، «شکست‌خورده» گزارش شد. با این وصف، این «شکست» در تحویل اُسامه، بخشی از طرح واشینگتن بود که برای مداخله نظامیِ از پیش طرح‌ریزی شده بهانه فراهم آورد.

اگر اُسامه تحویل داده می‌شد، توجیه اصلی برای آغاز جنگ «با تروریسم بین‌المللی» دیگر مطرح بحث نبود. و شواهد نشان می‌دهد که

این جنگ از مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر در پاسخ به آماج‌های گستردهٔ راهبردی و اقتصادی طرح‌ریزی شده بود.

در این میان، مقام‌های رده بالای پنتاگون و وزارت خارجه برای کارهای تکمیلی نقشه‌های جنگی امریکا، به اسلام‌آباد شتافتند. و روز یکشنبه، ۷ اکتبر، پیش از حمله نیروی هوایی امریکا و بمباران شهرهای بزرگ افغانستان، سرتیپ محمود احمد از سمت ریاست آی‌اس‌آی برکنار گردید و این عمل، «ترمیم» معمولی، توصیف شد. بعداً گزارش رسید که او به مقام مهم فرمانداری پنجاب که در مرز باختری هند قرار دارد برگزیده شده است.

حلقه گمشده

در روزهای پس از جابه‌جایی سرتیپ محمود احمد، گزارشی در *تایمز هند* چاپ شد که کمابیش با بی‌توجهی رسانه‌های غربی روبه‌رو شد. گزارش *تایمز هند* برای پی بردن به این نکته که چه کسی در پس پردهٔ حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر بود، به «حلقه گمشده» توجه می‌کند:

> با وجود اینکه روابط عمومی داخلی ارتش پاکستان مدعی شد که سرتیپ محمود احمد، مدیرکل پیشین آی‌اس‌آی، پس از جابه‌جایی در روز دوشنبه [۸ اکتبر]، روزی که ایالات متحد بمباران افغانستان را آغاز کرد، خواستار بازنشستگی شده است، واقعیت امر تکان‌دهنده‌تر از این است. منابع بلندمرتبه روز سه‌شنبه [۹ اکتبر] در اینجا تأیید کردند که ژنرال به این علت کارش را از دست داد که «شواهد» ارائه شدهٔ هند ارتباط او را با یکی از بمب‌گذاران انتحاری که مرکز تجارت جهانی را ویران کرد نشان می‌داد. مقام‌های ایالات متحد پس از تأیید این واقعیت که احمد عمرشیخ به‌فرمان ژنرال احمد مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ دلار را از پاکستان تلگرافی برای محمد عطا، هواپیماربای مرکز

تجارت جهانی حواله کرد، خواستار برکناری ژنرال شدند. منابع تراز بالای دولتی تأیید کرده‌اند که هند در اثبات رابطه میان انتقال پول و نقشی که رئیس برکنار شدهٔ آی‌اس‌آی بازی کرد، همکاری چشمگیری داشت. با آنکه آنها وارد جزییات امر نشدند، گفتند که اطلاعات هند، از جمله شمارهٔ تلفن همراه شیخ، در ردگیری و اثبات این ارتباط به اف‌بی‌آی کمک کرد.

احتمال می‌رفت که ارتباط مستقیم میان آی‌اس‌آی و حمله به مرکز تجارت جهانی، پیامدهای عظیمی داشته باشد. ایالات متحد نمی‌توانست مردّد نباشد که دیگر فرماندهان ارشد ارتش پاکستان نیز در جریان امر بوده‌اند یا نه. گواهی بر توطئه‌ای بزرگتر ممکن بود که اعتماد امریکا را به توانایی شرکتِ پاکستان در ائتلاف چند تروریسم سست کند.[18]

طبق پرونده‌های اف‌بی‌آی، محمد عطا «ربایندهٔ اصلی اولین جت مسافربری بود که بنا بود به مرکز تجارت جهانی کوبیده شود و از قرار معلوم توطئه‌گر اصلی نیز شمرده می‌شد.[19]

مقاله *تایمز هند* بر اساس گزارش رسمی دولت دهلی بود که از مجاری رسمی به واشینگتن منتقل شد. خبرگزاری فرانس پرس تأیید می‌کند که:

منبع دولتی عالی‌مقامی به خبرگزاری فرانس پرس گفت که «ارتباط قانع‌کننده» میان ژنرال و انتقال پول به عطا، بخشی از مدارکی بود که هند رسماً به ایالات متحد فرستاد. و به گفته افزود: «مدارکی که ما در اختیار امریکا گذاشته‌ایم عمق و دامنه‌اش بسیار گسترده‌تر از یک تکه کاغذ است که ژنرال پست‌فطرتی را به نوعی اقدام نابجای تروریستی وصل می‌کند».[20]

در تحقیقاتی که اف‌بی‌آی پس از ۱۱ سپتامبر صورت داد، درستی اطلاعات در گزارشِ اطلاعاتی هند در خصوص انتقال پول از طرف

آی‌اس‌آیِ پاکستان تأیید شد. اف‌بی‌آی اشاره‌ای به نقش آی‌اس‌آیِ پاکستان نمی‌کند، با این همه از نوعی ارتباط پاکستانی و «اشخاص مرتبط با اسامه بن لادن» سخن می‌گوید که «پول‌دهندگان» پشت و پناه تروریست‌هایند:

> و اما در مورد ۱۱ سپتامبر، کارگزاران فدرال به بخش خبر شبکه ای‌بی‌سی گفته‌اند که رد صدهزار دلار را از بانک‌های پاکستان به دو بانک در فلوریدا گرفته‌اند که به حساب‌های محمد عطا، سرحلقه مظنون به هواپیماربایی، ریخته شده است. وانگهی، امروز صبح، مجله *تایم* گزارش داد که مبالغی از آن پول در روزهای پیش از حمله رسید و می‌توان رد آن را مستقیماً با اشخاص وابسته به اُسامه بن لادن گرفت. تمام این‌ها بخشی از اقدام موفقیت‌آمیز اف‌بی‌آی تا این لحظه بوده، که رفته رفته به فرمانده عالی هواپیماربایان، پول‌دهندگان، طراحان و مغز متفکر قضیه نزدیک می‌شود.[21]

دستگاه اطلاعاتی-نظامی پاکستان در پس پردهٔ ۹/۱۱؟

مقاله افشاگرانه *تایمز هند* (که گزارش اف‌بی‌آی تأییدش کرده است) حاوی چندین معنای ضمنی است. گزارش نه تنها به ارتباط‌های میان ژنرال احمد، رئیس آی‌اس‌آی («پول‌دهندهٔ» فرضی) و محمد عطا، سرحلقه تروریست‌ها، اشاره می‌کند، بلکه به دیگر مسئولان آی‌اس‌آی نیز که احتمالاً با تروریست‌ها ارتباط‌هایی داشتند می‌پردازد. وانگهی، نشان می‌دهد که حملات ۱۱ سپتامبر اقدام «تروریستی انفرادی» نبود که هسته واحد القاعده سازمانش داده باشد، بلکه بخشی از عملیات اطلاعاتی-نظامی هماهنگ شده‌ای بود که از چشمهٔ آی‌اس‌آی پاکستان سرچشمه می‌گرفت.

نیز گزارش *تایمز هند* ماهیت «فعالیت‌های کاریِ» ژنرال احمد را در ایالات متحد، در هفته پیش از ۱۱ سپتامبر، روشن می‌سازد و در مورد

تماس‌های آی‌اس‌آی با محمد عطا در ایالات متحد در هفته «پیش» از حمله به مرکز تجارت جهانی و درست در زمانی که ژنرال احمد و هیئت همراه‌اش سرگرم «نشست‌های عادی مشورتی» با کارگزاران ایالات متحد بودند، احتمال‌های مشخصی را مطرح می‌کند. یادمان باشد که سرتیپ محمود احمد در ۴ سپتامبر وارد ایالات متحد شد.

با وجود این واقعیت که تحقیقات اف‌بی‌آی از تبانیِ پاکستان در حملات ۱۱ سپتامبر پرده برداشته بود، دولت بوش بنابر دلایلی مصمم بود که در «جنگ با تروریسم» از پشتیبانی دولت پاکستان برخوردار شود.

گماشتهٔ تأیید شدهٔ ایالات متحد

در ارزیابی ارتباط‌های گفته شده میان تروریست‌ها و آی‌اس‌آی پاکستان، گفتنی است که سرتیپ محمود احمد، در مقام ریاست دستگاه یاد شده، «گماشتهٔ تأیید شدهٔ ایالات متحد» بود. او از سال ۱۹۹۹ در این سمت با همتایان امریکایی خود در سی‌آی‌ای و ادارهٔ اطلاعات دفاعی و پنتاگون در ارتباط بود. افزون بر این، به یاد داشته باشیم که آی‌اس‌آی پاکستان در سراسر دورهٔ پس از جنگ سرد تا به امروز سکوی پرتابِ عملیات پنهان سی‌آی‌ای در قفقاز و آسیای مرکزی و حوزهٔ بالکان بوده است. (نک تحلیل اولیه ما در این موضوع.)

به سخن دیگر، ژنرال محمود احمد منافع سیاست خارجی ایالات متحد را تأمین می‌کرد. برکناری او به دستور واشینگتن، نتیجه اختلاف نظر اساسی سیاسی نبود. بدون پشتیبانی ایالات متحد که از رهگذر آی‌اس‌آیِ پاکستان صورت می‌گرفت، طالبان نمی‌توانستند در سال ۱۹۹۶ دولتی ایجاد کنند. *هفته‌نامه Jane Defence* در این خصوص تأیید می‌کند که «نیمی از نیروی انسانی و تجهیزات طالبان زیر نظر آی‌اس‌آی از پاکستان تأمین می[شد]و این دستگاه اطلاعاتی نیز مورد حمایت امریکا بود.[22]

وانگهی، ترور ژنرال احمدشاه مسعود، رهبر اتحاد شمال، ــ که آی‌اس‌آی متهم به دست داشتن در آن شده ــ بی‌هیچ روی با هدف‌های سیاست خارجی ایالات متحد ناهمساز نبود. این کشور از اواخر سال‌های ۱۹۸۰، با پشتیبانی از طالبان و گروه حزب اسلامی به رهبری گلبودین حکمتیار علیه مسعود، همواره درصدد انحراف نظر و ناتوان ساختن مسعود بود که اصلاح‌طلبی ملی‌گرای به‌شمار می‌آمد. افزون بر این، مسکو پشتیبان مسعود بود.

پس از ترور او که منافع امریکا را به‌طور گسترده تأمین کرد، اتحاد شمال به چند دسته مختلف تجزیه شد. اگر مسعود ترور نمی‌شد، در رأس دولت پس از طالبان قرار می‌گرفت که در پی بمباران‌های ایالات متحد در افغانستان به روی کار آمد.

مورد تأیید نسخه‌های کنگره

کمک‌های امریکا که با تأیید کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان از طریق آی‌اس‌آی به دست طالبان و اسامه بن لادن می‌رسید، از پایان جنگ سرد، سیاست پیگیر دولت امریکا بوده است. به گفته دانا رورَبَچر، نمایندهٔ جمهوریخواه:

> ... حمایت از طالبان همیشه جزء جدایی‌ناپذیر سیاست ایالات متحد بوده و هست، بگذارید اضافه کنم... در پاکستان یک دولت نظامی داریم [در رأس آن رئیس‌جمهور مشرف] که طالبان را تا دندان مسلح می‌کند... بگذارید یادآور شوم که کمک‌ها [امریکا] همیشه به مناطقِ طالبان فرستاده شده است... ما از طالبان حمایت کرده‌ایم، چون تمام کمک‌های ما به مناطق طالبان رفته است. و وقتی افرادی از خارج سعی می‌کنند به مناطق خارج از تسلط طالبان کمک برسانند، وزارت خارجه ما مانع آنها می‌شود... درست در همین لحظه،

پاکستان کار تدارکاتی گستردهٔ تازه‌ای را آغاز کرد، که سرانجام با شکست روبه‌رو شد و به‌شکستِ بیش‌وکم تمام نیروهای ضدطالبان در افغانستان انجامید.[23]

لاپوشانی و تبانی؟

وجود «محور آی‌اس‌آی-اُسامه-طالبان» آشکارتر از آفتاب است. روابط میان آی‌اس‌آی و اداره‌های دولتی ایالات متحد، از جمله سی‌آی‌ای، نیز هویداتر از خورشید.

دولت‌های پیاپی ایالات متحد از آی‌اس‌آی پاکستان به عنوان «واسطه» استفاده کرده‌اند. این دستگاه اطلاعاتی-نظامی، هسته حمایتِ نهادیِ القاعدهٔ اُسامه و طالبان هست. بدون این حمایت نهادی، دولت طالبانی در کابل در میان نبود. در نتیجه، بدون پشتیبانی استوار دولت ایالات متحد، دستگاه اطلاعاتی-نظامی نیرومندی در پاکستان در کار نبود.

کارگزاران بلندمرتبه وزارت خارجه از نقش ژنرال محمود احمد کاملاً باخبر بودند. در پی ۱۱ سپتامبر، دولت بوش آگاهانه از آی‌اس‌آی که شریک جرم اُسامه بن لادن و طالبان بوده است، خواستار «همکاری» شد.

مناسبات دولت بوش با آی‌اس‌آی پاکستان ــ از جمله «مشورت‌ها»ی آن با ژنرال محمود احمد در هفته پیش از ۱۱ سپتامبر ــ موضوع «لاپوشانی» و «تبانی» را پیش می‌کشد. با اینکه احمد با مقام‌های ایالات متحد در سی‌آی‌ای و پنتاگون گفتگو می‌کرد، آی‌اس‌آی چنانکه گفته می‌شد با تروریست‌های ۱۱ سپتامبر در ارتباط بود.

بنا بر گزارش اطلاعاتی دولت هند (که در *تایمز هند* بدان اشاره شد) مرتکبان حملات ۱۱ سپتامبر با آی‌اس‌آی پاکستان ارتباط داشتند و این دستگاه نیز با کارگزاران دولت ایالات متحد. از این نکته چنین برمی‌آید که چه بسا افراد مهمی در تشکیلات اطلاعاتی-نظامی ایالات متحد از

ارتباط‌های آی‌اس‌آی با محمد عطا، «سرحلقه» تروریست ۱۱ سپتامبر، آگاهی داشتند و کاری صورت ندادند.

اینکه این قضیه به معنای تبانی دولت بوش است یا نه، در آینده با قاطعیت ثابت خواهد شد. کمترین انتظار در این مرحله، تحقیق و رسیدگی است. اما دولت بوش از تحقیق در این‌گونه ارتباط‌های آی‌اس‌آی و ردگیریِ پولِ داده شده سر باز می‌زند چه رسد به بررسی دقیق چگونگی حملات ۱۱ سپتامبر.

اما، نکته آشکار این است که این جنگ، «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» نیست. جنگ کشورگشایی است همراه با پیامدهای خانمان‌برانداز برای آیندهٔ افراد بشر. و مردم امریکا آگاهانه و حساب شده فریب دولت خود را خورده‌اند.

یادداشت‌ها

1. *The Guardian*, London, 15 September 2001.

2. Reuters, 13 September 2001.

3. *The New York Times*, 13 September 2001.

4. *Newsweek*, 14 September 2001.

5. *The Daily Telegraph*. London, 14 Septmeber 2001.

6. *The New York Times*, September 13th, 2001, confirms the meeting on the 12th of September 2001.

7. *The New York Times*, 13 September 2001.

8. The Northern Alliance's statement was released on 14 September 2001, quoted in Reuters, 15 September 2001.

9. Reuters, 13 September 2001, emphasis added.

10. Journalist's question to Secretary of State Colin Powell, State Department Briefing, Washington DC, 13 September 2001.

11. *Ibid*.

12. See http://www.state.gov/s/ct/rls/pgtrpt/2000/.

13. US State Department, "Patterns of Global Terrorism", State Department, http://www.state.gov/s/ct/rls/pgtrpt/2000, Washington, DC, 2000.

14. Reuters, 13 September 2001.

15. *Ibid*.

16. Remarks in a telephone conversation with New York City Mayor Rudolph Giuliani and New York Governor George Pataki and an exchange with reporters, *Presidential Papers*, 13 September 2001.

17. *The Washington Post*, 23 September 2001.

18. *The Times of India*, Delhi, 9 October 2001.

19. *The Weekly Standard*, Vol. 7, No. 7, October 2001.

20. AFP, 10 October 2001.

21. Statement of Brian Ross reporting on information conveyed to him by the FBI, ABC News, *The Week*, September 30, 2001.

22. Quoted in the *Christian Science Monitor*, 3 September 1998.

23. US House of Representatives: Statement by Rep. Dana Rohrbacher, Hearing of The House International Relations Committee on "Global Terrorism And South Asia", Washington, DC, July 12, 2000.

بخش ۲

جنگ و جهانی شدن

فصل ۵

جنگ و دستورکار پنهانی

تصرف ذخایر و مسیرهای خط لوله نفتی

«جنگ نوین امریکا» مبتنی است بر گسترش نظام بازار جهانی و گشودن «مرزهای اقتصادی» تازه به روی سرمایه شرکتی ایالات متحد. به بیان دقیق‌تر، تاخت‌وتاز نظامی به رهبری امریکا ــ در ارتباط تنگاتنگ با انگلیس ــ پاسخی است به منافع غول‌های نفتیِ آنگلو-امریکایی، در اتحاد با **«پنج بزرگِ»** تولیدکنندهٔ جنگ‌افزارهای امریکا: لاکهید مارتین، ریسون، نورثروپ گرومان، بوئینگ و جنرال داینامیکز.

«محور آنگلو-امریکایی» در دفاع و سیاست خارجی، نیروی محرکه پشت سر عملیات نظامی در آسیای مرکزی و خاورمیانه است. این تجدید رابطه میان لندن و واشینگتن با یکپارچگی منافع تجاری انگلیس و امریکا در حوزه‌های بانکداری، نفت و صنعت دفاع سازگاری دارد. به‌هم پیوستن بریتیش پترولیوم (بی‌پی)[1] و شرکت نفت امریکا (آموکو)[2] در قالب بزرگترین مجتمع نفتی جهان ارتباط مستقیمی با الگوی مناسبات انگلیسی-امریکایی و روابط صمیمی رئیس‌جمهور ایالات متحد و نخست‌وزیر انگلیس دارد. در پی جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی، سامانه‌های هوا-فضایی بریتانیا

---

1. British Petroleum (BP) [شرکت نفت انگلیس]

2. American Oil Company (AMOCO)

(بائیس)[1]، غول تولیدکننده تسلیحات انگلیس، با سامانه تدارک دفاعی ایالات متحد به تمام و کمال یکپارچه شد.

برنامه‌ریزی جنگ

در واقع، برنامه‌ریزی **جنگ نوین امریکا** دست‌کم از سه سال پیش از رخدادهای اسفبار ۱۱ سپتامبر در دست «تهیه» بود. در آغاز جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی، با پذیرش مجارستان و لهستان و جمهوری چک به آغوش ناتو، «گسترش» پیمان نظامی غرب اعلام شد. این گسترش یوگسلاوی و روسیه را آماج می‌کرد.

در آوریل سال ۱۹۹۹، فقط یک ماه پس از بمباران یوگسلاوی، دولت کلینتن گسترش برنامه‌ریزی شدهٔ قلمرو ناتو را به نواحی مرکزی اتحاد شوروی پیشین اعلام کرد. همزمان با جشن پنجاهمین سالگرد ناتو، سران کشورهای گرجستان، اوکراین، ازبکستان، آذربایجان و مولداوی در فضای آراسته و مجلل تالار آندرو مِلُون در واشینگتن حاضر شدند. آنها به جشن سه روزهٔ ناتو دعوت شده بودند تا پیمان **گوآم**[2] (گرجستان، اوکراین، ازبکستان، آذربایجان و مولداوی) را امضا کنند. گوآم پیمان نظامی منطقه‌ای است که از نظر راهبردی در کانون ثروت نفت و گاز حوزهٔ دریاچه خزر قرار دارد، «و مولداوی و اوکراین مسیرهای صادراتی [خط لوله] را به غرب عرضه می‌کنند».[2] گرجستان و آذربایجان و ازبکستان بی‌درنگ اعلام کردند که قصد دارند «پیمان امنیتیِ» کشورهای مستقل مشترک منافع[3] را ترک کنند، پیمانی که ساختار همکاری نظامی میان جمهوری‌های اتحاد شوروی پیشین و روابط آنان را با مسکو مشخص می‌کرد.

---

1. British Aerospace Systems (BAES)

2. GUUAM

3. Commonwealth Independent States (CIS)

چارچوب متن ۱-۵

اقدام نظامی علیه افغانستان

«کارگزاران بلندمرتبه امریکایی [در جریان نشست گروه تماس بین‌المللی تحت نظر سازمان ملل، دربارهٔ افغانستان در میانه ژوییه سال ۲۰۰۱] به [آقای نایک]، وزیر خارجه پیشین پاکستان، گفتند که اقدام نظامی علیه افغانستان در میانه اکتبر [سال ۲۰۰۱] صورت می‌گیرد... هدف کلی، بنابه گفته آقای نایک، سرنگونی رژیم طالبان است... به آقای نایک گفتند که واشینگتن عملیاتش را از پایگاه‌هایی در تاجیکستان آغاز می‌کند که از مدت‌ها پیش مشاوران امریکایی در آن به‌سر می‌بردند. بن لادن 'کشته یا دستگیر' [خواهد شد].

به او گفتند که ازبکستان هم در عملیات شرکت می‌کند... به آقای نایک گفته شد که اگر اقدام نظامی آغاز شود، پیش از شروع بارش برف در افغانستان، حداکثر در میانه اکتبر خواهد بود. او گفت تردید نداشت که پس از بمباران‌های مرکز تجارت جهانی، این نقشهٔ از پیش موجودِ ایالات متحد برنامه‌ریزی شده بود و در دو یا سه هفته اجرا می‌شد. و به گفته افزود که شک داشت چنانچه طالبان بی‌درنگ بن لادن را تحویل می‌داد، واشینگتن از خیر نقشه‌اش می‌گذشت».[1]

شکل‌گیری گوآم (زیر چتر حمایتی ناتو و تأمین امکانات آن از راه کمک نظامی غرب) به قصد آسیب‌رسانی بیشتر به پیمان کشورهای مستقل مشترک منافع بود. جنگ سرد، گرچه پایان یافته، هنوز به اوج نرسیده بود. اعضای این گروه‌بندی سیاسیِ تازهٔ هوادار ناتو نه تنها پشتیبان بمباران سال ۱۹۹۹ یوگسلاوی نبودند، بلکه با «همکاری نظامی در سطح پایین» با ناتو موافقت کرده و بر این نکته پای فشرده بودند که «گروه حاضر اتحادی نظامی به ضد هیچ طرف سومی نیست، یعنی مسکو». تشکل گوام تحت سیطرهٔ منافع نفتی آنگلو-امریکا در نهایت بر آن است که دست

روسیه را از ذخایر نفت و گاز حوزهٔ خزر کوتاه کند و از نظر سیاسی سبب انزوای این کشور شود.

نظامی‌سازی دالان اروپا ـ آسیا

درست پنج روز پیش از بمباران یوگسلاوی (۱۹ مارس سال ۱۹۹۹)، کنگرهٔ ایالات متحد قانون راهبرد جادهٔ ابریشم[1] را تصویب کرد که نمایانگر منافع کلان اقتصادی و راهبردی امریکا در منطقه‌ای از حوزهٔ دریای مدیترانه تا آسیای مرکزی است. راهبرد جادهٔ ابریشم خطوط کلی نوعی ساختار را برای گسترش امپراتوری تجاری امریکا در امتداد مسیر جغرافیایی پهناوری ترسیم می‌کند: (نک نقشهٔ آغاز کتاب.)

> جادهٔ باستانی ابریشم، که روزگاری رگِ حیاتی اقتصادی آسیای مرکزی و جنوب قفقاز بود، از بخش بزرگ قلمرو کنونی در کشورهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان می‌گذشت... صد سال پیش، آسیای مرکزی میدانی بود برای مسابقه بزرگی که در آن روسیه تزاری، انگلیس استعماری، فرانسه ناپلئون و امپراتوری‌های ایران و عثمانی نقش می‌آفریدند. در این مبارزه سلطه‌جویانه، که در هنگامه آن هیچ امپراتوریِ واحدی ممکن نبود بر دیگری برتری جوید، سرسپردگی چندان اهمیتی نداشت.
>
> صد سال پس از آن، فروپاشی اتحاد شوروی آغاز بازیِ بزرگ تازه‌ای را سبب شد که در آن منافع شرکت تجاری هند شرقی جا به [شرکت‌های نفتی] یونوکال و توتال و بسیاری از سازمان‌ها و کارخانه‌های دیگر داده است. امروزه منافعِ رقیبی تازه را در این بازی بزرگِ نوپیدا [مشاهده می‌کنیم]، ایالات متحد. پنج [جمهوری

---

1. Silk Road Strategy (SRS)

> شوروی پیشین] که آسیای مرکزی را پدید می‌آورند، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان... مایل‌اند با امریکا مناسباتی برقرار کنند. قزاقستان و ترکمنستان ذخایر هنگفت نفت و گاز طبیعی در خشکی و دریای خزر دارند و به اصرار خواستار بهره‌برداری از آنند. ازبکستان [هم] ذخایر نفت و گاز دارد.[4]

بر طبق راهبرد جادهٔ ابریشم، سیاست خارجی امریکا مبتنی است بر تزلزل و سرانجام بی‌ثبات کردن رقیبان، از جمله روسیه، ایران و چین، در تجارت نفت:

> هدف‌های مقرر سیاست ایالات متحد در خصوص ذخایر انرژی در این منطقه عبارت است از پروبال دادن به استقلال کشورها و پیوند آنها با غرب، شکستن انحصار روسیه بر مسیرهای ترابری نفت و گاز، ایجاد امنیت انرژی غرب از رهگذر تأمین‌کننده‌های مختلف، پشتیبانی از ساختن خطوط لوله خاور باختر که [از] ایران نگذرد و دفع نفوذ خطرناک ایران بر اقتصادهای آسیای مرکزی...
>
> چنین برمی‌آید که آسیای مرکزی فرصت‌های تازه سرمایه‌گذاری مهمی را در اختیار گروه بزرگی از شرکت‌های امریکایی می‌گذارد و در نتیجه این شرکت‌ها هم محرک ارزشمندی خواهند بود برای توسعه اقتصادی منطقه. ژاپن، ترکیه، ایران، اروپای غربی و چین در پی فرصت‌های توسعه اقتصادی و مقابله با تسلط روسیه در منطقه‌اند. لازم است که سیاستگذاران امریکا در فکر پول‌هایی باشند که در آسیای مرکزی به کار افتاده چون ما درصدد سیاستگذاری ماهرانه‌ای هستیم که منافع ایالات متحد و تجارتش را تأمین کند.[5]

در حالی‌که راهبرد جادهٔ ابریشم زمینه پیوستن جمهوری‌های شوروی پیشین را به امپراتوری تجاری امریکا آماده می‌کند، پیمان نظامی گوآم «همکاری» در حوزهٔ دفاعی، از جمله پابرجایی نیروهای ایالات متحد در

جمهوری‌های شوروی پیشین را مشخص می‌سازد. امریکا به کمک گوآم در ازبکستان پایگاهی نظامی دایر کرد که پس از حمله‌های ۱۱ سپتامبر از آن به عنوان سکوی پرتاب در کارزار اکتبر سال ۲۰۰۱ خود به خاک افغانستان بهره برد.

قانون راهبرد جادهٔ ابریشم به‌برقراری *«روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتیِ استوار میان کشورهای جنوب قفقاز و آسیای مرکزی»* در لوای حمایت واشینگتن نظر دارد ـ یعنی، سمتگیری آشکارا علیه مسکو بوده است.

وانگهی، این جمهوری‌های شوروی پیشین، به راهنمایی دولت ایالات متحد، ضمن همکاری نزدیک با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، قرار است:

> ... اقتصاد بازار آزاد و نظام باز مردم‌سالاری در کشورهای جنوب قفقاز و آسیای مرکزی پدید آورند [که] انگیزه‌های مثبتی را برای سرمایه‌گذاریِ خصوصی بین‌المللی و دادوستد گسترده و دیگر روش‌های تأثیر متقابل تجاری فراهم می‌کند.[6]

راهبرد جادهٔ ابریشم، با پشتیبانی قدرت نظامی ایالات متحد بنا دارد که دروازهٔ منطقه جغرافیایی پهناوری را به روی شرکت‌های بزرگ و نهادهای مالی آن کشور بگشاید. هدف مقرر «ترویج آزادسازیِ سیاسی و اقتصادی» است، از جمله گزینش «اصلاحات بازار آزاد» زیر نظارتِ صندوق بین‌المللی پول ـ بانک جهانی ـ سازمان تجارت جهانی.

در منطقه‌ای که از دریای سیاه تا مرز چین گسترده شده، هدف راهبرد جادهٔ ابریشم پابرجایی نوعی «منطقه آزاد» است تحت تسلط ایالات متحد که هشت جمهوری شوروی پیشین را دربرمی‌گیرد. این دالانِ فراخ ـ که تا این اواخر به‌طور کلی در مدار اقتصادی و جغرافیای سیاسی مسکو بود ـ سرانجام سراسر منطقه را به مجموعه کشورهای تحت‌الحمایه امریکا بدل خواهد کرد.

راهبرد جادهٔ ابریشم نه تنها تداوم سیاست خارجی ایالات متحد را در دورهٔ جنگ سرد پابرجا می‌کند، بلکه اسراییل را نیز به عنوان «شریک» امریکا در دالان جادهٔ ابریشم در نظر می‌گیرد:

> بسیاری از کشورهای جنوب قفقاز دولت‌های مسلمان غیرمذهبی دارند که خواستار اتحاد نزدیک‌تر با ایالات متحد و روابط دیپلماتیک فعال و دوستانه با اسراییل‌اند.[7]

سیاست نفت

افغانستان، از منظرهای مختلف، منطقه راهبردی است. نه تنها با «دالان جادهٔ ابریشم»، که قفقاز را به مرز باختری چین وصل می‌کند، هم‌مرز هست، بلکه در کانون پنج قدرت هسته‌ای قرار دارد: چین، روسیه، هند، پاکستان و قزاقستان. با آنکه بمباران افغانستان همچنان ادامه داشت، یک «دولت» موقت ــ به گزینش «جامعه بین‌المللی» ــ نظیر بوسنی-کوزوو، در کابل به کار گماشته شد. هدف نهفته، البته، نظامی‌سازیِ افغانستان با حضور دایمی «سربازان صلح‌بانی» است.

افغانستان در چهارراه راهبردی خط و مسیرهای ترابریِ نفت اروپا-آسیایی قرار دارد. وانگهی، پُل زمینی بالقوه‌ای است برای خط لولهٔ روبه جنوب از جمهوری شوروی پیشین ترکمنستان به دریایِ عرب[۱] از راه پاکستان، که در آغاز مورد گفتگوی یونوکال با دولت طالبان قرار گرفته بود. (برای جزییات بیشتر نک فصل ۶.)

> جمهوری‌های شوروی پیشینِ آسیای مرکزی ــ ترکمستان، ازبکستان و به‌ویژه «کویتِ تازه»، یعنی، قزاقستان ــ صاحب ذخایر عظیم نفت و گازند. اما روسیه اجازه نداده که ایالات متحد این ذخایر را از مسیر

---

۱. بخشی از اقیانوس هند، میان هند و عربستان. ــ م.

خطوط لوله روسیه حاصل کند و ایران مسیر خطرناکی به‌شمار می‌آید. می‌ماند افغانستان. شرکت نفت امریکاییِ چوورون[1] ــ که کاندالیزا رایس، مشاور امنیت ملی آقای بوش [که بعداً وزیر خارجه کابینه او شد. ــ م.]، در سراسر سال‌های ۱۹۹۰ مدیر آن بود ــ سخت در قزاقستان فعال است. در سال ۱۹۹۵، یونوکال، شرکت دیگر امریکایی (شرکت پیشین نفت یونیون کالیفرنیا)[2]، قراردادی امضا کرد تا از راه خط لوله‌ای ۳ میلیارد دلاری به ارزش ۸ میلیارد دلار گاز طبیعی صادر کند که از ترکمنستان و افغانستان به پاکستان می‌رود.[8]

ذخایر نفت و گاز طبیعیِ «دالان اروپا-آسیا» کلان است، دست‌کم به اندازهٔ نفت و گاز در خلیج‌فارس.[9]

منطقه جنوب قفقاز و آسیای مرکزی امکان این را دارند که مقادیر کافی نفت و گاز تولید کنند تا از وابستگی ایالات متحد به انرژی منطقه بی‌ثبات خلیج‌فارس بکاهند. سیاست خارجه آن کشور و همکاری بین‌المللی باید پشتیبانی از استقلال اقتصادی و سیاسی و برقراری مردم‌سالاری و سیاست‌های بازار آزاد و حقوق بشر و یکپارچگی اقتصادیِ کشورهای جنوب قفقاز و آسیای مرکزی را به دقت هدف خود قرار دهد.[10]

«اوضاع سیاسی و نظامی» در منطقه (یعنی حضور و نفوذ روسیه) مورد بررسی دولت‌های کلینتن و بوش بوده است بدین شرح:

... با موانع موجود بر سر راه انتقال این انرژی به بازار جهانی... هر دو منطقه آماج رقابت رخنه‌گرانهٔ کشورهای خارجی است. نه تنها روسیه، بلکه چین، ترکیه، ایران، پاکستان و عربستان‌سعودی به نحو

1. Chevron
2. Union Oil Company of California (Unocal)

رقابت‌جویانه، و اغلب نیز به شیوه‌های غیرسازنده درگیرند... اگر ما [ایالات متحد] و متحدان‌مان نتوانیم از عهدهٔ مجموعه واقعیت‌های دوم و سوم برآییم، از مزیت‌های مجموعه واقعیت اول خود را بی‌بهره خواهیم کرد. انتقال نفت و گاز به بازار، اگر ناممکن نباشد، پراکنده و بی‌اندازه گران خواهد بود. در عین حال، در نتیجهٔ بی‌ثباتی سیاسی ممکن است هر دو منطقه به ورطه پرآشوب جنگ‌های داخلی و خشونت سیاسی کشیده شوند و به ناچار کشورهای پیرامونی را درگیر کنند. همین حالا هم این نمونه را در منطقه خلیج‌فارس فراروی داریم که درگیری نظامی ایالات متحد را ضروری کرده است و اگر کشمکش‌ها پای روسیه، چین، ایران، ترکیه، پاکستان و برخی از کشورهای عربی را در ماوراء قفقاز یا آسیای مرکزی به میدان بکشد، ما نمی‌توانیم از نظر سیاسی بایستیم و تماشا کنیم، ولو اینکه از نظر نظامی چنین کنیم.[11]

به سخن دیگر، موفقیتِ اجرای راهبرد جادهٔ ابریشم، «نظامی‌سازی» همزمان دالانِ اروپا-آسیا را به عنوان وسیلهٔ نظارت مطمئن بر ذخایر هنگفت نفت و گاز و «مراقبت» از مسیرهای خط لوله را به نفع شرکت‌های نفتی آنگلو-امریکایی ضروری می‌کند. «[یک] سامانه نفتی موفق بین‌المللی آمیزه‌ای است از تدارکات اقتصادی، سیاسی و نظامی در حمایت از تولید و ترابری نفت به بازارها».[12]

به زبان «تحلیل‌گر (پیشین) سیاست» سی‌آی‌ای:

هر کس بر انواعی از خط لوله و انواعی از سرمایه‌گذاری در منطقه تسلط داشته باشد، تا اندازه‌ای در جغرافیای سیاسی صاحب نفوذ است. چنین نفوذی، ولو اینکه تسلط فیزیکی نفت نباشد، تا حدودی خود نوعی کالاست. برای کشورهای «جهان سوم»، این امر شیوهٔ تازهٔ اندیشیدن به منابع است؛ دیگر آن حکایت قدیمی **آلمان**

> **هیتلری** نیست که تقلا می‌کرد به قفقاز برسد و از نفت برای هدف‌های خاص خود در جنگ جهانگیر دوم سود بجوید.[13]

طبق قانون راهبرد جادهٔ ابریشم، واشینگتن خود را متعهد می‌داند که «*ثبات را در این منطقه حفظ کند، منطقه‌ای که در کوران خطر فشارهای سیاسی و اقتصادی از جنوب و شمال و خاور قرار دارد*». منظور این است که «تهدید ثبات تنها از ناحیه مسکو (در سمت شمال) نیست، بلکه از جانب چین (در جهت خاور) و ایران و عراق (در سمت جنوب) نیز هست. وانگهی، راهبرد جادهٔ ابریشم بر آن است که از گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی و دفاعی جمهوری‌های شوروی پیشین با چین، ایران، ترکیه و عراق جلوگیرد.

عملیات پنهانی به سود غول‌های نفتی

در دولت بوش، غول‌های نفتی ایالات متحد به برنامه‌ریزیِ عملیات اطلاعاتی و نظامی به سود خود دسترسی مستقیم داشته‌اند. این دسترسی از مجرای گروه فشارِ تا نفوذِ نفتیِ تگزاس به‌دست آمده و به گمارشِ مدیران پیشین شرکت نفت در سمت‌های مهم دفاعی و سیاست خارجی انجامیده است:

> خانوادهٔ رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش از سال ۱۹۵۰ شرکت‌های نفتی را اداره می‌کرده‌اند. دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ مدیر اجرایی رده بالای هالی‌برتن[1]، بزرگترین شرکت خدماتی نفتی جهان بود. کاندالیزا رایس، مشاور امنیت ملی، در مسند هیئت مدیرهٔ شرکت چورون بود و یک نفتکش هم به نامش مزین شد. دانالد ایونس، وزیر بازرگانی، بیش از

1. Haliburton

یک دهه مدیر اجرایی بلندمرتبه شرکت تام براون[1] بود ــ شرکت گاز طبیعی که چند حوزه در تگزاس، کُلورادو و وایومینگ دارد. رابطه‌ها به کارکنان ختم نمی‌شود. خانوادهٔ بن لادن و دیگر اعضای نخبه ثروتمندان نفتی عربستان‌سعودی با تمام توان به چندین سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز خانوادهٔ بوش کمک رسانده‌اند درست در همان وقت که صنعت انرژی امریکا به قدرت‌گیری بوش مدد کرد. از ده اعانه‌دهندهٔ تراز اول همیشگی به بودجه انتخاباتی بوش، شش اعانه‌دهنده در کار تجارت نفت یا دارای ارتباط‌هایی با آن بودند.[14]

پاسداری از خطوط چندگانه

بر اثر پیمان گوآم و راهبرد جادهٔ ابریشم، واشینگتن به شکل‌بندی کشورهای بهره‌ورِ[2] طرفدار ایالات متحد، که از نظر راهبردی در امتداد مسیرهای خطوط لوله نفت قرار دارند کمک کرده است. قرار بر این است که به کمک ناتو زیر نظر گوآم از این مسیرها و دیگر پیمان‌های همکاری نظامی مختلف «پاسداری» شود. بنا بر این امر نهاده شده است که سرانجام ارتباط روس‌ها با حوزه‌های نفت و گازِ دریای خزر به‌کلی قطع شود.

غول‌های نفتی برای تسلط بر ذخایر نفتی آذربایجان و مسیرهای خط راهبردیِ خارج از باکو، پایتخت آن کشور، در کرانه خزر رقابت می‌کنند.

در سال ۱۹۹۳ رژیم هوادار ایالات متحد به ریاست جمهوری حیدر علی‌یویچ علی‌اف در آذربایجان به کار گماشته شد. علی‌اف ــ مأمور کاگ‌ب [کمیته امنیت اتحاد شوروی. ــ م] و عضو دفتر سیاسی حزب

---

1. Tom Brown Inc.

۲. Client state کشور وابسته به‌کمک و حفاظت یک کشور قدرتمندتر. بیشتر در گزارش‌های خبری ایالات‌متحد کاربرد دارد و ظاهراً اصطلاح محترمانهٔ «وابستگی» است. ــ م.

کمونیست ـ در کودتای نظامیی که او را به قدرت رسانید متحد صورت حسین‌اف، رهبر طایفه جادووُف[1] بود.

در سال ۱۹۹۴ **«پیمان قرن»**، که دربرگیرندهٔ توسعه حوزه‌های نفتی چاریگ، در نزدیکی باکو بود، با کنسرسیوم نفت غربی به رهبری بی‌پی-آموکو امضا شد. طایفه علی‌اف بر سوکار[2]، شرکت نفت دولتی، تسلط داشت. شرکت یاد شده با مجتمع‌های نفتی سرمایه‌گذاری‌های مشترکی را آغاز کرده است. افزون بر ارتباط‌های دولت آذری با مواد مخدر، شواهدی از دادوستد سودآور مواد خام از جمله مس، نیکل و دیگر فلزات در بازار سیاه نیز در دست هست.

نهادهای مالی، از جمله بانک جهانی، درگشودن میدان‌های نفت و گاز آذری به روی فراملیتی‌های غربی فعالانه شرکت داشتند. باج سبیل‌های کلان به جیب سیاستمداران و کارگزاران دولتی سرازیر شده بود. تبهکارسازی دولت آذری به‌طور کلی ورود سرمایه خارجی را آسان‌تر کرده بود:

> رهبران آذربایجان با صورت‌هزینه‌های شرکت نفت سورچرانی می‌کنند، و ۶۰۰/۰۰۰ آذری در بدترین وضع روزگار می‌برند... شرکت‌های نفتی خوش خط و خال درکسوت مأمور سیاست خارجی کشورهای خود عمل می‌کنند و می‌کوشند از رهبران کشور که حاضرند برای سود شخصی منابع کشور را به قیمتی ارزان بفروشند، منافع تجاری به‌دست آورند... بیش از ۶ میلیارد دلار «پاداش امضا»ی قرارداد به رژیم علی‌اف در باکو پرداخت شده است ـ بسیار بیش از تمام کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در گرجستان و ارمنستان بر روی هم ـ با این حال آذری‌ها کماکان در اردوهای پناهندگان به‌سر می‌برند که به مراتب بدتر از حتی اوضاع گرجی‌ها و ارمنستانی‌هاست.[15]

---

1. Jadovov

2. SOCAR

برای سست کردن تسلط مسکو بر نفت دریای خزر، چندین گزینه مسیر خط لوله در نظر گرفته شده بود. خط لوله باکو ـ سوپسا[۱] ـ که در سال ۱۹۹۹ در جریان جنگ در یوگسلاوی به کار افتاد و گوآم از نظر نظامی از آن پاسداری می‌کرد ـ قلمرو روسیه را یکسره دور می‌زند. نفت از راه خط لوله از باکو به بندر گرجستانی سوپسا منتقل می‌گردد و از آنجا با نفتکش به پایانهٔ پی‌ودنی[۲]، در نزدیکی اودسا در اوکراین برده می‌شود. گرجستان و اوکراین بخشی از پیمان نظامی گوآم‌اند.

هزینه مالی پایانهٔ پی‌ودنی ـ در توافق با دولت (نوفاشیست) رئیس‌جمهور لئونید کوچما ـ با وام‌های غربی تأمین شد. از اینجا، نفت با خط لوله «متصل به شاخه جنوبیِ از پیش موجودِ خط لوله دروژبار[۳] که از اسلوواکی، مجارستان و جمهوری چک می‌گذرد» حمل می‌شود.[16]

گسترش ناتو نیز، که کمی پیش از گشایش مسیر باکو-سوپسا، اعلام شد، پاسداری از مسیرهای خط لوله رابطه را که از قلمرو مجارستان و چک می‌گذرد تضمین می‌کند. سرراست‌تر گفته باشیم، تمام مسیر خط لوله بیرون از حوزهٔ دریای خزر از کشورهایی می‌گذرد که تحت حمایت اتحادیه نظامی غرب‌اند.

چچن در چهارراه خطوط لوله راهبردی

خط لوله دورهٔ اتحاد شوروی، بندر آذریِ باکو را در نوکِ جنوبی دریای خزر، از راه گروزنی، به تیخورتسک[۴] متصل می‌کرد. این مسیر لوله، که زیر نظارت دولت روسیه است، به نووروسیک[۵] می‌انجامد، و چچن در چهارراه این مسیر خط لوله راهبردی قرار دارد.

---

1. Baku-Supsa
2. Pivdenny
3. Druzhba
4. Tikhoretsk
5. Novorossiysk

در دورهٔ اتحاد شوروی، نووورو سیک پایانه خطوط لوله قزاق و آذری بود. از پایان جنگ سرد و گشایش میدان‌های نفتی خزر به روی سرمایه خارجی، واشینگتن، اوکراین و گرجستان را در گسترهٔ نفوذی خود گنجانید. عضویت آنها در پیمان نظامی گوآم برای نقشه‌های خط لوله غرب سرنوشت‌ساز هست، چه بنا دارد پایانه نووورو سیک را دور بزند و نفوذ مسکو را بر خطوط لوله‌ای که از قلمروش می‌گذرد بی‌اثر کند.

واشینگتن، بی‌درنگ پس از جنگ سرد، با تدارک پشتیبانی نهانی از دو گروه شورشی اصلی، به جدایی چچن از فدراسیون روسیه میدان داد. چنانکه در فصل ۲ بحث شد، شورش‌های اسلامی در چچن، مورد حمایت القاعدهٔ اسامه بن لادن و آی‌اس‌آی پاکستان بود.

در سال ۱۹۹۴، مسکو برای پاسداری از مسیر خط لوله راهبردی خود که مورد تهدید شورشیان چچن بود وارد جنگ شد. در اوت سال ۱۹۹۹ وقتی ارتش شورشی چچن به داغستان حمله کرد و سبب شد که کرملین تصمیم بگیرد که نیروهای فدرال را به چچن گسیل کند، خط لوله موقتاً از کار افتاد.

شواهد حاکی از این است که سی‌آی‌ای، با بهره‌جویی از آی‌اس‌آیِ پاکستان به عنوان «واسطه»، پشتیبان شورشیان چچن بود. «دستور کار پنهانیِ» واشینگتن مشتمل بود بر سست کردن پایه تسلط شرکت‌های نفت و دولت روسیه بر مسیرهای خط لوله از چچن و داغستان. در نهایت، هدف واشینگتن جدا کردن داغستان و چچن از فدراسیون روسیه است و از این رهگذر بخش بزرگ قلمرو میان دریای خزر و دریای سیاه را زیر «حفاظت» پیمان نظامی غرب درآورد.

بر وفق این سناریو، روسیه از منافع دریای خزر کنار گذاشته می‌شود. تمام مسیرهای موجود و آتی خط لوله و دالان‌های ترابریِ میان دریاهای خزر و سیاه به دست غول‌های نفتی آنگلو-امریکایی می‌افتد. عملیات پنهانی آی‌اس‌آیِ پاکستان در پشتیبانی از شورشیان چچن بار دیگر منافع غول‌های نفتیِ آنگلو-امریکایی را تأمین می‌کند.

کنسرسیوم بی‌پی-آموکو

با پشتیبانی بی‌پی-آموکو، یک دولت بهره‌ور امریکا در آذربایجان پابرجا شده بود. رئیس‌جمهور علی‌اف با تقسیم قدرت به اعضای مختلف خانواده‌اش موقعیت خود را استوار ساخته است. برآورد می‌شود که در آذربایجان ۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری ناچیز بیش از ۴۰ میلیارد دلار سود نصیب شرکت‌های نفتی غربی کند.[17] بی‌پی-آموکو بسیار مایل بود که از مزایده‌های رقابتی شرکت لوک اویلِ[1] روسیه طفره برود. کنسرسیوم آنگلو-امریکایی به ریاست بی‌پی-آموکو شرکت‌های یونوکال، مک درموت و پنزاویل را همراه با شرکت تی‌پی‌ای‌او[2] ترکیه دربرمی‌گیرد. به‌علاوه، یونوکال در برنامه خط لوله افغانستان به دریای عرب، بازیگر اصلی بود. (نک فصل ۶.)

کنسرسیوم بی‌پی-آموکو ۶۰ درصد سهام شرکت عملیات بین‌المللی آذربایجان[3] را در اختیار دارد. در سال ۱۹۹۷، ال‌گور، معاون رئیس‌جمهور کلینتن، در یک سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز جداگانه، وسیله‌ای شد برای امضای یک معامله بزرگ نفتی با «سوکار» (شرکت نفت دولتی آذربایجان) که به شرکت چورون (هم‌پیمان کنونی تگزاکو) امکان داد تا بر ذخایر عظیم نفت در جنوب دریای خزر تسلط یابد.[18] وانگهی، چورون از راه سرمایه‌گذاری مشترکی موسوم به تنقیزچوراویل[4] در منطقه شمالی دریای خزرِ قزاقستان شرکت داشت. به عبارت دیگر پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰، بوش و ال‌گور، دو نامزد مخالف، از پیش در مورد مجتمع‌های نفتی رقابتی در حوزهٔ دریای خزر متعهد شده بودند.

---

1. Luk Oil
2. Mcdermott, Pennzoil, TPAO
3. Azerbaijani International Operating Corporation (AIOC)
4. Tengizchevroil

اروپا در برابر آنگلو-امریکا: برخورد منافع نفتی رقابتی

غول‌های نفتی آنگلو-امریکاییِ مورد پشتیبانی قدرت نظامی ایالات متحد، با توتال-فینا-الف[1]، غول نفتی اروپا، مستقیماً رقابت می‌کنند. این شرکت ــ با همکاری شرکت انیِ[2] ایتالیا، در میدان‌های نفتی سرشار کاشاگانِ قزاقستان در شمال خاوری دریای خزر بازیگر بزرگی است. پول هنگفتی است: می‌گویند ذخایر کاشاگان حتی از ذخایر نفت دریای شمال هم بیشتر هست».19

اما، کنسرسیوم رقابت‌کنندهٔ مستقر در اروپا، در مسیرهای خط لوله اصلی خارج از حوزهٔ دریای خزر و مسیر بازگشت (از راه دریای سیاه و حوزهٔ بالکان) به اروپای باختری، پول و نفوذ فراوان ندارد. برنامه‌های دالان خط لوله اصلی در دست رقیبان آنگلو-امریکایی آنهاست.

کنسرسیوم فرانسوی-بلژیکی توتال-فینا-الف با مشارکت شرکتِ انیِ ایتالیا، در ایران نیز سرمایه‌گذاری‌های نسبتاً زیادی دارد. توتال همراه با گازپرومِ[3] روسیه و پتروناسِ[4] مالزی با شرکت ملی نفت ایران سرمایه‌گذاری مشترکی کرده بود. چنانکه پیش‌بینی می‌شد، واشینگتن در چند فرصت تلاش کرده است که بر اساس نقض آشکار قانون تحریم ایران-لیبی، در راه قرارداد فرانسه با تهران مانع‌تراشی کند.

چنین برمی‌آید که بزرگترین مجتمع نفتی اروپا، که منافع نفتی فرانسه و ایتالیا در آن غالب هست با همکاری شریکان ایرانی و روسی خود، بالقوه در آستانه برخورد با کنسرسیوم‌های نفتی آنگلو-امریکایی، که واشینگتن از آن پشتیبانی می‌کند، قرار گرفته است.

---

1. Total-Fina-Elf
2. Eni
3. Gasprom
4. Petronas

چندملیتی‌های نفتی روسیه

هرچند گروه‌های عمدهٔ نفتی روسیه ارتباط‌های استواری با کنسرسیوم فرانسوی-بلژیکی پدید می‌آورند، با این وصف با گروه‌های آنگلو-امریکایی نیز سرمایه‌گذاری‌های مشترکی را آغاز کرده‌اند.

با وجود اینکه شرکت‌های نفتی روسیه در مقابله با دست‌اندازی‌های غربی، مورد حمایت دولت و ارتش روسیه‌اند، چندین غول نفتی بزرگ روسیه (از جمله لوک اویل و شرکت دولتی روس‌نفت[1] در مرتبه شریکان کوچکتر در برنامه‌های خط لوله آنگلو-امریکایی شرکت می‌کنند.

شرکت‌های نفتی آنگلو-امریکایی برآنند که سرانجام شرکت‌های نفتی روسی را به تملک درآورند و روسیه را از حوزهٔ دریای خزر کنار بگذارند. در عین حال، گروه‌های آنگلو-امریکایی در حال رویارویی با کنسرسیوم فرانسوی-ایتالیایی‌اند، که در نتیجه با منافع نفتی روسیه و ایران پیوندهایی دارند.

نظامی‌سازی دالان اروپا-آسیا جزء مکمل دستورکار سیاست خارجی واشینگتن است. در این خصوص، خواست ایالات متحد در تسلط بر دالان‌های خط لوله اروپا-آسیا از برای غول‌های نفتی آنگلو-امریکایی نه تنها روسیه را آماج می‌کند، بلکه بر آن است که منافع نفتی رقابتی اروپا را نیز در ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی نااستوار کند.

یادداشت‌ها

1. George Arney, "US planned attack on Taliban", BBC, 18 September 2001.

2. *Financial Times*, London, 6 May 1999, p. 2.

3. *Ibid*.

4. US Congress, Hearing On US Interests In The Central Asian Republics, Hous of Representatives, Subcommittee on Asia and the Pacific, Committee on

---

1. Rosneft

International Relations, Washington, DC, http://commdocs.house.gov/committees/intlrel/hfa48119.000/hfa48119_of.htm, Wahshington Dc, 12 February 1998.

5. *Ibid*.

6. US Congress, Silk Road Strategy Act, 106th Congress, 1 st Session, S. 579, "To amend the Foreign Assistance Act of 1961 to target assistance to support the economic and political independence of the countries of the South Caucasus and Central Asia", US Senate, Washington Dc, March 10, 1999.

7. *Ibid*.

8. Lara Marlowe, "US efforts to make peace summed up by 'oil'",*Irish Times*, 19 November 2001.

9. Lt.-Gen. William E. Odom, USA, Ret, "US Policy Toward Central Asia and the South Caucasus", *Caspian Crossroads Magazine*, Volume 3, Issue No. 1, Summer 1997.

10. *Ibid*.

11. *Ibid*.

12. Robert V. Baryiski, "The Caspian Oil Regime: Military Demensions", *Caspian Grossroads Magazine*, Volume 1, Issue No. 2, Spring 1995.

13. Graham Fuller, "Geopolitical Dynamics of the Caspian Region", *Caspian Crossroads Magazine*, Volume 3, Issue No. 2, Fall 1997.

14. Damien Caveli, "The United States of Oil", Salon. com, 19 November 2001.

15. The Great Game. Aliyev. com, http://www.aliyev.com/aliyev/fact_07.htm, 9 January 2000.

16. Bohdan Klid, *Ukraine's Plans to Transport Caspian Sea and Middle East Oil to Europe*, Canadian Institute of Ukrainian Studies, University of Alberta, Edmonton, Undated. See also Energy Information Administration at http://www.eia.doe.gov/cmeu/cabs/russpip.html.

17. See Richard Hottelet, "Tangled Web of an Oil Pipeline" *The Christian Science Monitor*, 1 May 1998.

18. PR News Wire, 1 August 1997.

19. Richard Giragosian, "MassiveKashagan Oil Strike Renews Geopolitical Offensive In Caspian", *The Analyst*, Central Asia-Caucasus Institute, Johns Hopkins University, Paul H. Nitze School of Advance International Studies, 7 June, 2000.

فصل ۶

خط لوله ماوراء افغان

راهبرد جادهٔ ابریشمِ واشینگتن نه تنها دربرگیرندهٔ کنار گذاشتن روسیه از مسیرهای خط لوله نفت و گاز روبه غرب از حوزهٔ دریای خزر است، بلکه محافظت از تسلط آنگلو-امریکایی را بر مسیرهای راهبردی رو به جنوب و روبه خاور نیز در نظر دارد.

این راهبرد عبارت است از: منزوی کردن و سرانجام «محاصرهٔ» جمهوری‌های شوروی پیشین و در اختیار گرفتن همزمانِ دالان‌های روبه باختر و خاور و جنوب. در این باب، راهبرد واشینگتن در پشتیبانی از غول‌های نفتی این نیز هست که نگذارد جمهوری‌های شوروی پیشین در مورد سرمایه‌گذاری‌های خط لوله (یا قراردادهای همکاری نظامی) با ایران و چین به توافق برسند.

> بنا بر نظر بنیاد هریتیج[۱] مستقر در واشینگتن، که سازمان سیاست عمومی محافظه‌کار است، رقصِ دیپلماتیک امریکا با طالبان تا حدی تلاشی بود برای جلوگیری از ساخت خط لوله از مسیر ایران و کاهش نفوذ روسیه بر ترکمنستان و قزاقستان.[1]

1. Heritage

یونوکال، غول نفتی مستقر در کالیفرنیا، با پشتیبانی دولت کلینتن در سال ۱۹۹۵ طرحی برای ساختن یک مسیر خط لوله نفت و گاز از ترکمنستان به افغانستان و پاکستان و سپس روبه دریای عرب تدارک دید. یونوکال همچنین همراه بی‌پی، که بیشترین سهم را در کنسرسیوم دارد، در طرح خط لوله باکو-جیحون به طرف باختر از آذربایجان روبه ترکیه و گرجستان شرکت دارد.

کنسرسیوم سنت‌گاز

برنامه خط لوله سنت‌گاز[1] یونوکال، بنا بود با گذشتن از افغانستان مسیر مستقیم‌تری را روبه جنوب در آن سوی ایران دور بزند. قرار بود طرح یونوکال سامانه خط لوله دوگانه‌ای پدید آورد که ذخایر کلان نفت قزاقستان را نیز در منطقه تنقیز خزر شمالی به دریای عرب منتقل کند.

با اینکه گازپروم، غول نفتی روسیه، بخشی از کنسرسیوم سنت‌گاز بود، مشارکتش کم‌رنگ بود.[2] بر اساس دستورکار پنهانی قرار بود گازپروم نیز تضعیف شود. این شرکت مسیرهای خط لوله گاز را روبه شمال، بیرون از ترکمنستان در اختیار دارد، و به‌علاوه پایه‌های توافق روسیه و ترکمنستان را سست کند. بر طبق این توافق روسیه صادرات گاز ترکمن را از راه شبکه خطوط لوله خود در دست داشت.

پس از اینکه یونوکال نخستین دورگفتگوها را با نیازوف، رئیس‌جمهور ترکمنستان، به پایان رسانید، باب گفتگو را با طالبان گشود.[3] در نتیجه، دولت کلینتن تصمیم گرفت در مقابل اتحاد شمال، که مورد حمایت مسکو بود، از برپایی دولت طالبان در سال ۱۹۹۶ در کابل پشتیبانی کند.

> وزارت خارجه و آی‌اس‌آی پاکستان تحت تأثیر بی‌رحمی و تمایل طالبانِ تازه به پا خاسته در لغو معامله خط لوله، موافقت کردند در

1. Cent Gas

> جنگ این گروه با اتحاد شمال، که از نظر قومی تاجیک بودند، جنگ‌افزار و بودجه در اختیار آنها بگذارند. تا چندی پیش، در سال ۱۹۹۹، مالیات‌دهندگان امریکایی کل حقوق سالیانه تک تک مقام‌های دولت طالبان را می‌پرداختند.[4]

در این میان، روس‌ها از پایگاه‌های نظامی خود در تاجیکستان کمک تدارکاتی و ساز و برگ نظامی در اختیار اتحاد شمالِ ژنرال مسعود می‌گذاشتند. وقتی در سپتامبر سال ۱۹۹۶ سرانجام کابل با پشتیبانی نظامی پاکستان، متحد امریکا، به تصرف طالبان درآمد، گلین دیویس، سخنگوی وزارت خارجه ایالات متحد گفت که این کشور «هیچ نکته اعتراض‌آمیزی» را در اقدامات طالبان در خصوص اِعمال شریعت اسلام مشاهده نکرده است. سناتور هنک براون، پشتیبان برنامه یونوکال، گفت، «بخش پسندیدهٔ اتفاقی که افتاده این است که دست‌کم یکی از گروه‌ها ظاهراً امکان ایجاد دولت را در کابل دارد». مارتین میلر، معاون رئیس یونوکال، موفقیت طالبان را «تحول مثبت» خواند.[5]

> وقتی طالبان کابل را در سال ۱۹۹۶ تصرف کردند، واشینگتن سخنی نگفت. چرا؟ زیرا رهبران طالبان کمی بعد در راه هیوستنِ تگزاس بودند تا مدیران شرکت نفت یونوکال از آنها پذیرایی کنند... دیپلماتی امریکایی گفت: «احتمالاً طالبان هم مثل سعودی‌ها تحول خواهند یافت». او شرح داد که افغانستان بدل به مستعمرهٔ نفتی امریکا می‌شود، سودهای کلانی به دست غرب می‌رسد، نه مردم‌سالاری و آزاررسانی شرعی زنها. و گفت، «با این قضایا می‌توان کنار آمد».[6]

پشتیبانی واشینگتن از رژیم طالبان به جای اتحاد شمال بخشی از «**بازی بزرگ**» و رقابت فزایندهٔ میان مجتمع‌های روسی و امریکایی بود

برای تسلط بر ذخایر نفت و گاز و مسیرهای خط لوله از قزاقستان و ترکمنستان. در اوایل سال ۱۹۹۷، کارگزاران طالبان در دفتر یونوکال در تگزاس نشستی داشتند:

> [بَری] لین [از یونوکال] می‌گوید که در نشست‌های تگزاس شرکت نداشته و نمی‌داند که جورج دبلیو بوش، فرماندار وقت و مقام نفتی پیشین هم شرکت داشته یا نه. ترزا کاوپنگتن، سخنگوی یونوکال تگزاس در امور عملیات آسیای مرکزی، گفت که این کنسرسیوم سه پیام اساسی را به گروه‌های افغانی داد. و می‌گوید، «جزییات خطوط لوله پیشنهادی را به آنها ارایه دادیم. به‌علاوه، از مزایای برنامه، نظیر حق گذری که پرداخت می‌شود، گفتگو کردیم. و بر موضع خود دوباره پا فشردیم که تا وقتی آنها در کشورشان ثبات برقرار نکنند و مورد شناسایی رسمی جامعه بین‌المللی و ایالات متحد قرار نگیرند، از برنامه بَری به بار نمی‌آید.
>
> کاوپنگتن می‌گوید که طالبان از این درخواست تعجبی نکردند... در دسامبر سال ۱۹۹۷، یونوکال نشستی در سطح بالا در واشینگتن میان طالبان و کارل ایندرفورس، مشاور وزیر خارجه دولت کلینتن در امور جنوب آسیا، ترتیب داد. هیئت طالبان مرکب بود از احمدخان، جانشین وزیر معادن و صنعت، امیر متقی، جانشین وزیر فرهنگ و اطلاعات، دین محمود، جانشین وزیر برنامه‌ریزی و عبدل حکیم مجاهد، نماینده دایمی آنان در سازمان ملل.[7]

دو ماه پس از این گفتگوها، در فوریه سال ۱۹۹۸، جان مرسکا، معاون رئیس روابط بین‌المللی یونوکال، ضمن سخنانی در کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان «نیاز به مسیرهای چندگانه خط لوله را برای ذخایر نفت و گازِ آسیای مرکزی» ضروری دانست. (نک فصل ۵.) از گفتهٔ او چنین برمی‌آید که قرار بر این بوده که سیاست خارجی ایالات متحد در منطقه با

بی‌ثبات کردن مسیرهای خط لوله شمال، غرب و منطقه روبه جنوب که تحت نظارت روسیه است و خطوط لوله رقابتی از مسیر ایران هماهنگ گردد:

[یک] مانع فنی اصلی [یا به احتمال زیاد مانع سیاسی] که ما در این صنعت در ترابری نفت با آن روبه‌روییم، زیرساخت خط لوله موجود منطقه است. از آنجا که خطوط لوله منطقه در دورهٔ اتحاد شوروی به مرکزیت مسکو ساخته شده بود، به طرف شمال و باختر روسیه می‌روند. ارتباطی با جنوب و خاور ندارند...

بنابراین پرسش اصلی این است که منابع انرژی آسیای مرکزی چگونه ممکن است در دسترس بازارهای نزدیکِ آسیایی قرار بگیرد... مسیر آشکار در جنوب، از خاک ایران می‌گذرد، اما این حق به سبب قانون تحریم‌های ایالات متحد از شرکت‌های امریکایی سلب می‌شود. تنها مسیر ممکن دیگر از خاک افغانستان است که البته تاب و تب‌های خاص خود را دارد. این کشور کمابیش دو دهه است که در جنگ خانمان‌برانداز درگیر بوده است و همچنان شیرازه‌اش با جنگ داخلی دارد از هم می‌پاشد. ما از آغاز کار روشن ساخته‌ایم که ساخت خط لوله پیشنهادی ما از خاک افغانستان زمانی شروع می‌شود که دولتی به رسمیت شناخته شده در مقامی قرار بگیرد که طرف اعتماد دولت‌ها و رهبران و شرکت ما باشد.

یونوکال خط لوله‌ای را در نظر دارد که بخشی از سامانه منطقه‌ای باشد که نفت را از زیرساخت خط لوله موجود در ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه گردآوری کند. خط لوله نفتی به طول ۱۰۴۰ مایل از خاک افغانستان روبه جنوب به پایانهٔ صادراتیی می‌رسد که در کرانه پاکستان بنا می‌گردد. این خط لوله ۴۲ اینچی روزانه گنجایشِ حملِ با کشتی یک میلیون بشکه نفت را دارد. هزینه

برآورد شدهٔ برنامه، که بـه گسـتردگی خـط لوله مـاوراء آلاسکـاست، حدود ۲/۵ میلیارد دلار است.

احتمالاً بدون حل صلح‌آمیز کشمکش‌های مـنطقه، خـطوط لوله فرعیِ نفت و گاز ساخته نـمی‌شود. مـا بـه تأکـید از دولت و کـنگره می‌خواهیم که از فرایند صلحِ تحت رهبری سازمان ملل در افغانستان به استواری پشتیبانی کـنند. دولت ایـالات مـتحد بـاید در کـمک بـه یافتن راه‌حل‌هایی برای تمام کشـمکش‌های مـنطقه از نـفوذش بـهره بجوید.[8]

دشمنی یونوکال_بریداس

در پس طرح خط لوله یونوکال موضوع دیگری بود که گزارش‌های جریان اصلی بدان اشاره نکردند. طالبان با یک گروه نفتی آرژانتینی نیز موسوم به شرکت انرژی بریداس[1] گفتگو کرده بـودند و داشـتند «دو شـرکت را بـا یکدیگر سرشاخ می‌کردند».[9] بریداس از آنِ خـانوادهٔ ثـروتمند و بـانفوذ بـولگرونی است. کـارلوس بـولگرونی دوست نـزدیک کـارلوس مِـنم، رئیس‌جمهور پیشین آرژانتین است کـه دولتش در سـال ۱۹۹۰ ـ بـنا بـر توصیه بانک جهانی ـ آلت دستِ اجرای حذف گستردهٔ نظارت دولت بر صـنعت نـفت و گـاز آرژانـتین شـد. هـمین حـذف نـظارت دولت سـبب توانگری خانوادهٔ بولگرونی گردید.

در سال ۱۹۹۲ ـ چند سالی پیش از دخالت یونوکال ـ شرکت انرژی بریداس حقوق کاوش گاز در نواحی خاوری ترکمنستان را به‌دست آورده بود و سال بعد بلوک نفت و گاز کیمیر در باختر ترکمنستان به آن داده شد. واشینگتن قضیه را دست‌اندازی تلقی کرد و با فرستادن الکساندر هیگ، وزیر خارجه پیشین ایالات متحد، به‌منظور اعـمال فشـار بـرای «افـزایش

1. Bridas Energy Corporation

سرمایه‌گذاری آن کشور» در ترکمنستان، به دست‌درازی بریداس واکنش نشان داد.[10] چند ماه بعد، بریداس از صدور نفت از بلوک و کیمیر بازداشته شد.

یونوکال و بریداس در تلاش برای تسلط سیاسی با یکدیگر رو در رو می‌شدند. با اینکه بریداس در آغاز گفتگوها صاحب امتیاز بود، یونوکال از پشتیبانی مستقیم دولت ایالات متحد برخوردار بود، که هم آشکارا (از راه‌های دیپلماتیک) عمل می‌کرد و هم پنهانی در کار سست کردن بنیاد گروه بریداس بود.

در اوت سال ۱۹۹۵، در اوج جنگ داخلی افغانستان، نماینده‌های بریداس برای گفتگو دربارهٔ برنامه خط لوله با مقام‌های طالبان دیدار کردند. در این میان، صفر مراد نیازوف، رئیس‌جمهور ترکمنستان، به نیویورک دعوت شده بود (اکتبر سال ۱۹۹۵) تا موافقت‌نامه‌ای را با یونوکال و شرکت دلتا اویلِ[1] عربستان‌سعودی، شریک کنسرسیوم سنت‌گازِ خود، امضا کند. موافقت‌نامه را رئیس‌جمهور نیازوف از ترکمنستان و جان اف. ایملِ پسر، رئیس یونوکال، و با گواهی بَدر میم. العایبان، مدیرعامل شرکت دلتا اویل، امضا کردند.

بریداس و طالبان

در فوریه سال ۱۹۹۶، شرکت انرژی بریداسِ آرژانتین و دولت موقت طالبان موافقت‌نامه مقدماتی امضا کردند. واشینگتن از راه سفارتخانه‌اش در اسلام‌آباد واکنش نشان داد و از بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، خواست بازار بریداس را بشکند و به یونوکال حقوق انحصاری بدهد.[11] در این میان، دولت کلینتن، از رهگذر آی‌اس‌آی پاکستان، برای نیروهای

---

1. Delta Oil Corporation

پیش‌تاختهٔ طالبان بی‌وقفه کمک نظامی فرستاده بود. این پشتیبانی در سپتامبر سال ۱۹۹۶ در تصرف کابل به دست طالبان عامل سرنوشت‌ساز بود. در پی پابرجایی دولت اسلامی تندرو، یونوکال تأیید کرد که «هرگاه مبارزان افغان با برپایی شورایی برای نظارت بر طرح موافقت کنند، به آنها کمک خواهد کرد».[12]

شرکت انرژی بریداس، در تگزاس در یک دعوی حقوقی ۱۵ میلیارد دلاری علیه یونوکال دادخواست داد و آن شرکت را به دسیسه‌چینی و مداخله متهم کرد:

> ... [در سال ۱۹۹۶] شرکت یونوکال در مورد طرح خط لوله خود، پنهانی با معاون نخست‌وزیر ترکمنستان، در امور نفت و گاز، تماس گرفت. به گفته منبع بریداس، سپس دولت ترکمنستان یکدفعه تصمیم گرفت که صادرات نفت را از حوزهٔ شرکت بریداس در کیمیر درکرانه دریای خزر قطع کند. شرکت همچنین مدعی است که معاون نخست‌وزیر اصرار داشت حال که بریداس گرش پول نقدش به مانع برخورده، امتیاز بهره‌برداری خود را منتقل کند. منبع بریداس به گفته افزود، «ما مدرک مکتوبی پیدا کردیم که یونوکال در پس پرده بوده است».[13]

ورود بی‌پی‌ـآموکو در حکایت دنباله‌دار خط لوله

شرکت بریداس که با مشکلات مالی نزدیکی روبه‌رو بود، در اوت سال ۱۹۹۷، ۶۰ درصد از سهام خود را به شرکت نفت امریکا فروخت که به تأسیس شرکت پن امریکن[1] انجامید. پیشنهاددهندگانِ به هم پیوستگیِ بریداس، آموکو و یونیون تگزاس پترولیومِ[2] ایالات متحد، توتالِ فرانسه،

---

1. Pan American Energy Corporation

2. Union Texas Petroleum

رویال داچ شل[1]، اندسا[2]ی اسپانیا و یک کنسرسیوم از رپسول اسپانیا و موبیل امریکا[3] بودند.

از نظر آموکو، که بعدها در سال ۱۹۹۸ به بی‌پی پیوست، بریداس حکم جایزه‌ای را داشت که چیس منهتن و مورگن استنلی امکان گرفتنش را فراهم کرده باشند. زبیگنیو برژینسکی، مشاور پیشین امنیت ملی امریکا، مشاور آموکو بود. آرتور آندرسن ــ شرکت حسابداریی که در رسوایی شرکت انرون[4] در سال ۲۰۰۲ پایش به میان کشیده شد ــ مسئول «یکپارچگیِ پس از ادغام» بود.[14]

بی‌پی-آموکو در مسیرهای خط لوله روبه باختر از حوزهٔ دریای خزر از جمله طرح بحث‌انگیز خط لوله باکو-جیحون از راه گرجستان و ترکیه بازیگران اصلی بودند.

کنسرسیوم تحت رهبری بی‌پی در گفتگوهای مربوط به خط لوله خاور و روبه جنوب سهم مستقیمی داشت.

یونوکال هم «رقیب» کنسرسیوم بی‌پی است هم «شریک» آن. دقیق‌تر بگوییم، بی‌پی سررشته کنسرسیوم روبه باختر را در دست دارد که یونوکال در آن دارای سهم مهمی است. اما، با تصاحب بریداس به دست بی‌پی-آموکو، بعید است که خط لوله آتیِ ماوراء افغانستان بدون رضایت و / یا شرکت بی‌پی پیش برود:

> مدیر یک شرکت نفت پاکستان اشاره کرد، «با توجه به اهمیت این ادغام، اگر این کشورها [آسیای مرکزی] خواستار مشارکت یک شرکت بزرگ امریکایی باشند، آموکو بسیار بزرگتر از یونوکال است.»[15]

---

1. Royal Dutch Shell
2. Endesa
3. Repsol, Mobil
4. Enron

پس از اینکه بریداس به تملک آموکو درآمد، شرکت جانشین بریداس، شرکت انرژی پَن امریکن، فعالانه به گفتگو با طالبان ادامه داد. اما پویایی این گفتگوها در اصل تعدیل یافته بود. شرکت انرژی پَن امریکن به نمایندگی از شرکت مادرش آموکو مستقر در شیکاگو در حال گفتگو بود. افزون بر این، دولت کلینتن از دسیسه‌کاری‌هایش دست برداشته بود و از شرکت وابسته آموکو پشتیبانی می‌کرد.

در این میان، در اوت سال ۱۹۹۸، آموکو و بی‌پی تصمیم خود را در خصوص یکپارچه کردن عملیات جهانی‌شان اعلام کردند که (همراه با آتلانتیک ریچفیلد[1]) به برپایی بزرگترین شرکت نفت جهان انجامید.

رقابت بریداس-یونوکال به «نوعی کشمکش» میان دو شرکت بزرگ ایالات متحد (یونوکال و بی‌پی-آموکو) انجامیده بود که در طرح‌های خط لوله روبه غرب «شریک» هم بودند. یونوکال و بی‌پی-آموکو با صاحبان قدرت سیاسی، نه تنها در کاخ سفید و کنگره، بلکه در تشکیلات نظامی و اطلاعاتیِ مسئول عملیات پنهانی در آسیای مرکزی، ارتباط‌های گسترده‌ای داشتند. هر دو شرکت با گشاده‌دستی تمام به مبارزات ریاست جمهوری بوش کمک مالی کردند.

به‌هم پیوستن بی‌پی و آموکو (که به یکپارچگی منافع نفتی امریکا و انگلیس می‌انجامد) بی‌گمان سبب گسترش پیوندهای سیاسی نزدیک‌تری میان دولت‌های هر دو کشور شده است. دولت تازهٔ کارگر انگلیس، در زمان نخست‌وزیری تونی بلر، در واکنش به پیوستگی منافع هر دو کشور در حوزه‌های نفت و بانکداری و مجتمع نظامی-صنعتی، به متحد بی‌چون و چرای امریکا بدل شده است.

---

1. Atlantic Ritchfield

بمب‌گذاری‌ها در سفارت امریکا

درگذر سال ۱۹۹۸، رشته گفتگو میان کارگزاران طالبان و یونوکال گسسته بود. ماه‌عسل به پایان رسید. سپس بمب‌گذاری‌ها در سفارت ایالات متحد در افریقای شرقی اتفاق افتاد، که می‌گفتند، کارِ القاعدهٔ اسامه بن لادن است، و سپس پرتاب موشک‌های کروز به طرف هدف‌هایی در خاک افغانستان.

یونوکال در اوت سال ۱۹۹۸ تعلیق رسمی گفتگو با طالبان را اعلام کرد. این امر بی‌درنگ پس از عملیات تنبیهی علیه افغانستان و سودان به دستور رئیس‌جمهور کلینتن صورت گرفت. اینکه آموکو در سال ۱۹۹۷ مالک بریداس شد و به‌هم پیوستن بعدی بی‌پی-آموکو (نیز در اوت سال ۱۹۹۸) با تصمیم‌گیری یونوکال ارتباطی داشته یا نه کماکان در پردهٔ ابهام مانده است. با این وصف، **«بازی بزرگ»** بسط یافته بود: یونوکال با بزرگترین شرکت نفت جهان از در رقابت درآمد.

دعوی دادگاه تگزاس: بی‌پی-آموکو (بریداس) علیه یونوکال

دو ماه پس از این حکایت دنباله‌دار، در اکتبر سال ۱۹۹۸، دادگاهی در تگزاس دعوی حقوقی ۱۵ میلیارد دلاری بریداس را (که پیشتر صاحب آرژانتینی داشت) علیه یونوکال «در مورد جلوگیری از گسترش حوزه‌های نفتی آنان در ترکمنستان» وارد ندانست.[16] معلوم شد که رأی دادگاه در واقع علیه بی‌پی-آموکو، شرکت مادرِ بریداس، بود که یک سال پیشتر سهمی کنترل‌کننده در بریداس به‌دست آورده بود.

به احتمال زیاد میان یونوکال و بی‌پی-آموکو، که در حوزهٔ دریای خزر شریکان کنسرسیوم‌اند تفاهم متقابلی بود. وانگهی، هرچند زبیگنیو برژینسکی، مشاور پیشین امنیت ملی (در دولت دموکرات)، به عنوان مشاور آموکو کار می‌کرد، هنری کیسینجر، وزیر خارجه پیشین (در دولت جمهوریخواه)، طرف مشاورهٔ شرکت یونوکال بود.

تصاحب بریداس به دست بی‌پی-آموکو نشان می‌دهد که به احتمال زیاد، بی‌پی در گفتگوهای آینده دربارهٔ خط لوله، و محتملاً در توافق با یونوکال، بازیگر اصلی خواهد بود.

یونوکال کناره‌گیری می‌کند اما موقتاً

با اینکه یونوکال در پی حمله‌های موشکی کروز به افغانستان و سودان ظاهراً از کنسرسیوم سنت‌گاز کنار کشیده بود، شرکت وابسته به بی‌پی-آموکو، یعنی انرژی پن امریکن (شرکت جانشین بریداس) گفتگو با کارگزاران افغانستان، روسیه، ترکمن و قزاق را در خصوص طرح خط لوله ماوراء افغان پی گرفت.

در این میان، در سیاست خارجی دولت کلینتن در مورد بریداس تغییر موضعی رخ داده بود: دیگر به ضد شرکتی که به تملک یکی از بزرگترین مجتمع‌های نفتی امریکا درآمده بود، دسیسه‌چینی نمی‌شد! در دو سال آخرِ دولت کلینتن، بی‌پی-آموکو، رقیب یونوکال، در گفتگوهای خط لوله پیش افتاده بود.

با وجود کناره‌گیری موقتی یونوکال، کنسرسیوم سنت‌گاز منحل نشده بود. شرکت دلتا اویل از عربستان‌سعودی، شریک یونوکال، در سنت‌گاز رشته گفتگو را با طالبان پی گرفت.

ورود جورج بوش به کاخ سفید

حکایت بسط‌یابندهٔ دراز خط لوله با دستیابی جورج دبلیو بوش به کاخ سفید در ژانویه سال ۲۰۰۱ شتابی تازه گرفت.

یونوکال (که در سال ۱۹۹۸ از گفتگوهای خط لوله در زمان دولت کلینتن کناره گرفته بود)، از همان آغاز کار دولت بوش، از نو به کنسرسیوم سنت‌گاز پیوست و گفتگوهایش را با طالبان از سر گرفت (در ژانویه سال ۲۰۰۱) و این بار از پشتیبانی استوار کارگزاران بلندمرتبه دولت بوش، از

آن میان ریچارد آرمیتاژ معاون وزارت خارجه، برخوردار شد. دیک آرمیتاژ پیشتر عامل فشار یونوکال در میزگرد برمه / میانمار بود که گروهی مستقر در واشینگتن است و هزینه‌اش را یونوکال تأمین می‌کرد.

این گفتگوها با طالبان یکی دو ماه پیش از حمله‌های ۱۱ سپتامبر صورت گرفت:

> لیلا هلمز [دختر سناتور جسی هلمز]، که در سمت نمایندهٔ روابط عمومی برای دولت طالبان به کار گمارده شد، رحمت‌الله هاشمی، مشاورِ ملاعمر را در اواخر مارس سال ۲۰۰۱ به واشینگتن آورد. هلمز به سبب همکاری با عمویش ریچارد هلمز، رئیس پیشین سی‌آی‌ای و سفیر سابق ایالات متحد در ایران منحصراً به این سمت گماشته شد. یکی از جلسه‌های گفتگو درست یک ماه پیش از ۱۱ سپتامبر، در ۲ اوت، هنگامی برگزار شد که کریستینا روکا، مسئول امور آسیا در وزارت خارجه در اسلام‌آباد با عبدل سالم ضعیف، سفیر طالبان در پاکستان دیدار کرد.
>
> روکا روابط گسترده‌ای با افغانستان داشت، از جمله اینکه در سال‌های ۱۹۸۰ در تحویل موشک‌های استینگر به مجاهدین نظارت داشت و در سی‌آی‌ای مسئول تماس با گروه‌های چریکیِ بنیادگرای اسلامی بود.[17]

یونوکال در کابل دولت موقت 'برمی‌گمارد'

در پی بمباران افغانستان، دولت بوش حامد کرزای را به ریاست دولت موقت در کابل برگماشت. با وجود اینکه مبارزهٔ میهن‌پرستانه کرزای علیه طالبان برجسته می‌شد، آنچه رسانه‌ها بازگویش نمی‌کردند این بود که کرزای با دولت طالبان همکاری کرده بود. وانگهی از حقوق‌بگیران یونوکال نیز بود.

در واقع، حامد کرزای، از میانه سال‌های ۱۹۹۰، به عنوان مشاور و عامل فشار یونوکال در گفتگو با طالبان کار کرده بود. گمارش او ــ که آشکارا به سود غول نفتی امریکا بود ــ در کنفرانس نوامبر سال ۲۰۰۱ بُن، که زیر نظر سازمان ملل برگزار شد، سرسری و بدون تأمل مورد تأیید «جامعه بین‌المللی» قرار گرفته بود.

به نوشته روزنامه سعودی *الوطن*:

> کرزای از سال‌های ۱۹۸۰ عامل مخفی سازمان اطلاعات مرکزی (سی‌آی‌ای) بود. از سال ۱۹۹۴ در کمک‌رسانی به طالبان «که امریکاییان ــ پنهانی و از طریق پاکستانی‌ها [به‌ویژه آی‌اس‌آی] ــ از قدرت‌گیری طالبان پشتیبانی کرده بودند» با سی‌آی‌ای همکاری داشت.[18]

از قضا، زالمی خالی‌زاد، فرستادهٔ ویژهٔ رئیس‌جمهور بوش به کابل نیز برای یونوکال کار کرده بود. در سال ۱۹۹۷ طرح تحلیل خطر را برای خط لوله تهیه دیده و طالبان را زیر فشار گذاشته و در گفتگوی با آنها شرکت کرده بود.[19] خالی‌زاد در دولت ریگان، مشاور ویژهٔ وزارت خارجه، شده بود و «با اعمال نفوذ به خوبی توانسته بود روند کمک نظامیِ ایالات متحد را به مجاهدین شتاب ببخشد».

او بعدها در کابینه بوشِ پدر، مشاور وزیر دفاع شد.[20] وقتی بوشِ پسر در ژانویه سال ۲۰۰۱ رسماً کارش را آغاز کرد، خالی‌زاد در شورای امنیت ملّی به کارگمارده شد. در حالی‌که سیاست خارجی کلینتن از منافع نفتی ایالات متحد در آسیای مرکزی پشتیبانی کرده بود، در دورهٔ جمهوریخواهان، کارگزاران شرکت نفت به محفل درونی تصمیم‌گیری سیاسی آورده شده بودند.

'بازسازی' افغانستان

واشینگتن زمینه را آماده کرده بود. به گفته نمایندهٔ بانک جهانی در کابل، «بازسازی در افغانستان [بنا بود] یک سلسله فرصت پدید آورد».[21]

دو روز پس از آغاز بمباران افغانستان، در ۹ اکتبر، وندی چمبرلین، سفیر ایالات متحد در پاکستان، در مورد خط لوله ماوراء افغان با کارگزاران پاکستانی دیدار کرد. طبق گزارش، در نظر بود که خط لوله «راه‌های همکاری منطقه‌ای چندبُعدی تازه‌ای، به‌ویژه در پرتو تحولات جغرافیای سیاسی اخیر [یعنی بمباران افغانستان] در منطقه پدید آورد».[22]

با فروگیریِ نظامی افغانستان به دست ایالات متحد، نقشِ حامد کرزای به عنوان رئیس‌جمهور کشور این بوده است که با پشتیبانی استوارِ دولت بوش، معامله خط لوله را به سود غول‌های نفتی آنگلو-امریکایی «جوش» دهد.

بی‌درنگ پس از بمباران‌های اکتبر سال ۲۰۰۱، رسانه‌ها گزارش دادند که «دو شرکت کوچک»، چیس انرژی[1] و مشاور انرژی خزر[2] (که به سود منافع عمدهٔ نفتی کار می‌کنند)، برای از سرگیری معامله خط لوله با دولت‌های ترکمنستان و پاکستان تماس گرفته بودند. اگرچه از هویت شرکت‌های نفتی پشت پردهٔ این «شرکت‌های کوچک» یاد نشد، از قضای روزگار اس. راب سبحانی، رئیس شرکت مشاور دریای خزر، مشاور بی‌پی-آموکو در آسیای مرکزی بوده است. نیز همو همراه با نمایندگان شرکت‌های بزرگ نفتی و مؤسسه جامعه باز جورج سوروس[3] و سی‌آی‌ای و بنیاد هریتیج (هسته مشاور حزب جمهوریخواه) در «گفتگوهای دریای خزرِ» زیر نظر شورای روابط خارجی شرکت می‌کند.

به گفته اس. راب سبحانی:

---

1. Chase Energy
2. Caspian Energy Consulting
3. George Soros Open Society Institute

کاملاً ضروری است که ایالات متحد خط لوله را محورِ بازسازی افغانستان قرار دهد... وزارت خارجه هم گمان می‌کند که فکر بکری است. از فرستادن گاز از مسیر ایران جلوگیری می‌شود و لزومی هم ندارد که جمهوری‌های آسیای مرکزی آن را از خطوط لوله روسیه بفرستند.[23]

بنا بر نظر جازف نومی، مدیرعامل شرکت چیس انرژی، ۱۱ سپتامبر و «جنگ با تروریسم» توفیقی است اجباری برای افغانستان:

اگر حضور ایالات متحد در منطقه ادامه یابد [۱۱ سپتامبر] چه بسا بهترین حادثه‌ای باشد که اینجا برای جمهوری‌های آسیای مرکزی اتفاق می‌افتد... این منطقه، از نظر اقتصاد نفت، مرزی است برای این سده... و افغانستان جزء جدایی‌ناپذیر آن است.[24]

یادداشت‌ها

1. *knight Ridder News*, 31 October 2001.

2. Jim Crogan, "The Oil War", *LA Weekly*, 30 November 2001.

3. *Ibid*.

4. Ted Rall, "It's About Oil", *San Francisco Chronicle*, 2 November 2001, p. A25.

5. Ishtiaq Ahmad, "How America Courted Taliban", *Pakistan Observer*, 20 October 2001.

6. John Pilger, "This War is a Fraud", *Daily Mirror*, 29 October 2001.

7. Jim Crogan, "Pipeline Payoff to Afghanistan War", *California Crime Times*, November 2001, http:///ww.californiacrimetimes.com/. See also Jim Crogan, "The Oil War: Unocal's once-grand plan for Afghan pipelines", *LA Weekly*, 30 November-6 December 2001.

8. US Congress, Hearing on US Interests in the Central Asian Republics, House of Representatives, Subcommittee on Asia and the Pacific, Committee on International Relations, Washington, DC, http://commdocs.house.gov/committees/intlrel/hfa48119.000/hfa48119_of.htm.

9. See Karen Talbot, "US Energy Giant Unocal Appoints Interim Government in Kabul", *Global Outlook*, No. 1, Spring 2002, p, 70.

10. "Timeline of Competition Between Unocal and Bridas", *World Press Review*, December 2001, www.worldpress.org.

11. *Ibid*.

12. *Ibid*.

13. Alexander Gas and Oil Connections, http://www.gasandoil.com/goc/company/cnc75005.htm, 12 August 1997.

14. Larry Chin, "Unocal and the Afghanistan Pipeline", *Online Journal*, 6 March 2002, Centre for Research on Globalization (CRG), http:///www.globalresearch.ca/articles/CHI203A.html, 6 March 2002.

15. *Ibid*.

16. *Timeline, op. cit.*

17. Larry Chin, *op. cit.*

18. See Karen Talbot, "US Energy Giant Unocal Appoints Interim Government in Kabul", *Global Outlook*, No. 1, Spring 2002. p. 70.

19. Karen Talbot, *op. cit.* and BBC Monitoring Service, 15 December 2001.

20. Karen Talbot, *op. cit.*

21. Patrick Martin, "Unocal Advisor Named Representative to Afghanistan", World Socialist Web Site, 3 January 2002.

22. Statement of William Byrd, World Bank Acting Country Manager for Afghanistan, 27 November 2001.

23. Quoted in Larry Chin, "The Bush administration's Afghan Carpet", Centre for Research on Globalization (CRG), http://www.globalresearch.ca/articles/CHI203B.html, 13 March 2002.

24. Daniel Fisher, "Kabuled Together", *Forbes Online*, 4 February 2002, http://www.forbes.com.

فصل ۷

ماشین جنگی امریکا

جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی ـ که همزمان با شکل‌بندی گوآم و گسترش ناتو به سوی اروپای خاوری بود ـ تغییر موضع مهمی را در مناسبات خاور-باختر مشخص کرد.

آلکساندر آرباتوف، معاون رئیس کمیته دفاع دومای دولتی روسیه در امور مناسبات روسیه-ایالات متحد، جنگ در یوگسلاوی را «بدترین و سخت‌ترین و خطرناک‌ترین بزنگاه از هنگام بحران ایالات متحد-اتحاد شوروی بر سر برلین و بحران موشکی کوبا» توصیف کرد.[1] به گفته آرباتوف:

> پیمانِ استارت ۲ از میان می‌رود، همکاری با ناتو متوقف می‌شود، همکاری در مورد دفاع موشکی عملی نیست و تمایل مسکو به همکاری در خصوص مسایل منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در پایین‌تر حد است. وانگهی، احساسات ضد امریکایی پیگیر در روسیه، شدید و گسترده‌تر از همیشه است و شعاری که بیانگر اقدام ناتوست ـ «امروز صربستان، فردا روسیه»، عمیقاً در ذهن روس‌ها جایگیر شده است».[2]

با وجود سخنان مسالمت‌جویانه بوریس یلتسین، رئیس‌جمهور پیشین روسیه، در دیدار سران گروه-۸ در سال ۱۹۹۹ در کلن، تشکیلات نظامی

روسیه آشکارا بی‌اعتمادیش را به ایالات متحد ابراز کرده بود: «بمباران یوگسلاوی ممکن است در آیندهٔ بسیار نزدیک تمرینی باشد برای حملات همانند به روسیه».[3]

مری-واین اشفرد، دستیار رئیس پزشکان بین‌المللی هوادار جلوگیری از جنگ هسته‌ای[1]، هشدار داد که وقتی روسیه به سوی یکپارچگی با اروپا می‌رود، حال آنها (روس‌ها):

> ... مشاهده می‌کنند که [قرار است] غرب تهدید اصلی باشد. کارگزاران در (مهار تسلیحات و خلع سلاح) امور خارجه [روسیه] به ما [پزشکان یاد شده] گفتند که روسیه چاره‌ای جز این ندارد که برای دفاع از خود به سلاح‌های هسته‌ای تکیه کند، چون نیروهای متعارفش نابسنده است... تغییرات در نگرهٔ روسیه نسبت به غرب، اتکای دوبارهٔ آن کشور به جنگ‌افزارهای هسته‌ای با آماده‌باشِ فوق‌العاده بالا و نبود اعتمادش به قوانین بین‌المللی، ما را در برابر فاجعه آسیب‌پذیر می‌کند... این بحران عاری کردن سلاح‌های هسته‌ای را از وضع اضطراری بیش از پیش مبرم می‌سازد. من به کسانی که می‌گویند تهدید روسیه یکسره لفاظی است، جواب می‌دهم که لفاظی جنگ‌ها را به راه می‌اندازد.[4]

افزایش تجهیزات نظامی پس از سال ۱۹۹۹

در این میان، در واشینگتن، افزایش اساسی زرادخانه نظامی امریکا در دست اقدام بود. هدفِ نهفته رسیدن به مرتبهٔ برتریِ نظامی جهانی بود. بودجه دفاعی در سال ۲۰۰۲ به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده بود که برابر بود با تولید ناخالص داخلی فدراسیون روسیه (کمابیش ۳۲۵ میلیارد دلار). در پی بمباران افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۱، باز هم بر بودجه نظامی ایالات متحد افزوده شد:

---

1. International Physician for the Prevention of Nuclear War (IPPNW)

> بیش از یک سوم از ۶۸ میلیارد دلار داده شده برای جنگ‌افزارهای تازه در بودجه سال ۲۰۰۳ برای سازوبرگ‌های نوع دورهٔ جنگ سرد است. چندین میلیارد دلار به سامانه‌های بمب خوشه‌ای اختصاص می‌یابد که گروه‌های حقوق بشر در سرتاسر عالم محکومش کرده‌اند. برای این سطح از بودجه نظامی هیچ دلیل منطقی وجود ندارد مگر قصد آشکار ایالات متحد برای اینکه بدل به **امپراتوری نوین جهانی** شود و از نظر اقتصادی و نظامی بر عالم تسلط یابد که این امر دربرگیرندهٔ نظامی‌سازی فضا هم می‌شود.[5]

دولت بوش در بزرگ‌ترین افزایش تجهیزات نظامیِ پس از جنگ ویتنام، قصد دارد بودجه نظامی را در دوره‌ای پنج ساله ۱۲۰ میلیارد دلار افزایش دهد و «بودجه نظامی سال ۲۰۰۷ را به رقم حیرت‌انگیز ۴۵۱ میلیارد دلار برساند».[6]

این مبلغ هنگفت که به خورد ماشین جنگی امریکا داده می‌شود، بودجه کلان ادارهٔ اطلاعات مرکزی (سی‌آی‌ای) را دربرنمی‌گیرد که از منابع «رسمی» و نامعلوم برای تأمین هزینه‌های عملیاتی آن داده می‌شود. بودجه رسمی سی‌آی‌ای بیش از ۳۰ میلیارد دلار است (ده درصد تولید ناخالص داخلی روسیه). این مبلغ، درآمدهای چند میلیارد دلاری از مواد مخدر را، که نصیب شرکت‌های پوششی و سازمان‌های ظاهری سی‌آی‌ای می‌شود، دربر نمی‌گیرد.[7]

از کل بودجه دفاعی، میلیاردها دلار صرف «مرمت‌سازی زرادخانه هسته‌ای امریکا» شده است. نسلی تازه از «موشک‌های خوشه‌ای» ـ با کلاهک‌های هسته‌ای چندگانه ـ تولید شده که می‌توانند با حمل ده کلاهک هسته‌ای (از پرتاب یک موشک) ده شهر مختلف را هدف بگیرد. این موشک‌ها هم‌اکنون به سوی روسیه هدف‌گیری شده است. در این خصوص نیز واشینگتن به خط مشی «ضربه اول» خود در حمله اتمی چسبیده است که در اصل بنا بود از جلوی «دولت‌های یاغی» درآید اما، در واقع، به‌طور کلی چین و روسیه را آماج کرده است.

در این گیرودار، ایالات متحد نسلی تازه از «جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی» یا «مینی نیوک»[۱] ها را برای استفاده در صحنه‌های جنگ متعارف پدید آورده است. پیشتر در دولت کلینتن، پنتاگون خواستار استفاده از بمب «هسته‌ای» پناهگاه‌کوبِ[۲] بی ۱۱-۶۱ شد و بر آن بود که چون این سلاح «زیرزمینی» است، بارش رادیواکتیو سمی ندارد که بر غیرنظامیان اثر کند:

> مقام‌های نظامی و روسای آزمایشگاه‌های سازوبرگ هسته‌ای ایالات متحد از دولت می‌خواهند که نسل تازهٔ جنگ‌افزارهای هسته‌ای با بارِ کم و دقیق پدید آورد... که بتوان آن را در کشمکش‌های متعارف با ملت‌های «جهان سوم» به‌کار برد.[8]

اقتصاد جنگی امریکا

افزایش تجهیزات نظامی که در دولت کلینتن آغاز شد، شتاب تازه‌ای گرفته است. از ۱۱ سپتامبر و قضیه «جنگ با تروریسم» بوش، به عنوان بهانه‌ای برای گسترش ماشین جنگی امریکا و شتاب‌بخشی رشد مجتمع نظامی-صنعتی استفاده می‌شود.

نوعی «قانونیت» تازه نمودار شده است. می‌گویند که افزایش بودجه نظامی «برای پشتیبانی از آزادی» و شکستِ «محور شرارت» ضروری است:

> ادامه این جنگ زیاد خرج برمی‌دارد. ما ماهی یک میلیارد دلار خرج کرده‌ایم ــ روزی سی میلیون دلار ــ و باید برای عملیات آینده آماده شویم. افغانستان نشان داد که جنگ‌افزارهای دقیقِ گران‌قیمت سبب شکست دشمن و نجات جان بی‌گناهان می‌شود، و ما به سلاح‌های

---

۱. mini-nukes سلاح‌های هسته‌ای کوچک. ــ م.

2. bunker buster

بیشتری از این نوع نیاز داریم. ما باید هواپیماهای قدیمی را از رده خارج کنیم و ارتش خود را پرتحرک‌تر بسازیم تا بتوانیم سربازهای خود را به سرعت و بی‌خطر در هر جای جهان قرار دهیم... بودجه من در دو دهه بیشترین افزایش را در بودجه دفاعی داشته است ــ چون در عین اینکه بهای آزادی و امنیت بالاست، هیچ وقت زیادی بالا نیست. دفاع از کشور هر بهایی که داشته باشد خواهیم پرداخت.[9]

چارچوب متن ۱ــ۷

جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی امریکا

در جنگ ۲۰۰۲ افغانستان، نیروی هوایی ایالات متحد از «بمب‌های پناهگاه‌کوب» **جی‌بی‌یوـ۲۸** استفاده می‌کرد که می‌تواند انفجارهای زیرزمینی بسیار گسترده‌ای پدید آورد. گزارش رسمی این بود که این بمب‌ها قرار است «مجموعه غارها و تونل‌ها» را در نواحی کوهستانیِ جنوب افغانستان که نهانگاه اُسامه بن لادن بود هدف قرار دهند. بمب‌های جی‌بی‌یو (واحدهای بمب هدایت‌شونده)[1]، که پنتاگون لقبِ «گُنده» به آنها داده است، بمب‌های هدایت‌شوندهٔ لیزری ۵۰۰۰ پوندی است با کلاهک‌های اصلاح شدهٔ **بی‌ال‌یوـ۱۱۳** که می‌توانند چندین متر در بتون آرمه رخنه کنند. بی‌ال‌یوـ۱۱۳ نیرومندترین «کلاهک رخنه‌گر زمینی» متعارف است که تاکنون ساخته شده است.

هرچند «گنده‌ها»ی پنتاگون در زمرهٔ «جنگ‌افزارهای متعارف» طبقه‌بندی می‌شوند، در سخنان رسمی به این نکته اشاره نمی‌شود که این «بمب‌هایِ پناهگاه‌کوب» از بمب‌افکن بی‌ـ۵۲ و بمب‌افکن رادارگریز بی‌ـ۲ پرتاب شد یا هواپیمای اف‌ـ۱۶ هم ممکن است به افزاری هسته‌ای مجهز شود. بی ۱۱ــ۶۱ «نوع هسته‌ای» همتای متعارف خود بی‌ال‌یوـ۱۱۳ است.

1. guided bomb units (GBU)

بی ۱۱-۶۱ هسته‌ای، «بمب رخنه‌گر به عمق زمین» رده‌بندی شده که امکان دارد «عمیق‌ترین و سخت‌ترین پناهگاه‌های زیرزمینی را از میان ببرد چنانکه کلاهک‌های متعارف از عهدهٔ این کار برنمی‌آیند». دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، گفته است که در عین حال که بمب‌های پناهگاه‌کوبِ 'متعارف' «'نخواهند توانست از عهدهٔ کار برآیند'... وی استفادهٔ بعدی از جنگ‌افزارهای هسته‌ای را منتفی نمی‌داند».[10]

دولت بوش در استفاده از سازوبرگ‌های هسته‌ای تاکتیکی به عنوان بخشی از «جنگ خود با تروریسم بین‌المللی»، به توجیه و پشتیبانی همگانی نیاز دارد. مشتاق هم هست که بمب‌های دارای «بارِ کمِ» بی ۱۱ـ ۶۱ خود را آزمایش کند.

اول، می‌گوید که این جنگ‌افزارهای هسته‌ایِ محتویِ «بارِ کم» بر غیرنظامیان اثر نمی‌گذارند، بنابراین کاربردِ آنها را به همان شیوهٔ جنگ‌افزارهای متعارف موجه جلوه می‌دهد. دوم، دولت اشاره می‌کند که استفاده از پناهگاه‌کوب‌های هسته‌ای چه بسا به عنوان بخشی از «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» موجه باشد، چون شبکه القاعدهٔ اُسامه بن لادن دارای امکان هسته‌ای است و می‌تواند آنها را علیه ما به‌کار بندد. می‌گویند که جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی امریکا در سنجش با سلاح‌های شبکه القاعدهٔ اُسامه بن لادن «بی‌خطر» هست. از نظریات دولت، در این خصوص، چنین برمی‌آید که جنگ‌افزار هسته‌ای تاکتیکیِ «کم‌بارِ» رخنه‌گر به عمق زمین، مانند بی ۱۱ـ ۶۱، «خسارت جنبی را محدود» می‌سازد و بنابراین کاربردش نسبتاً بی‌خطر هست.[11]

این شعارهای تازهٔ روز را رسانه‌های ایالات متحد می‌پراکنند تا در استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای پشتیبانی همگانی را برانگیزانند. با این همه، شواهد علمی در این باره خالی از ابهام هست: اثر بی ۱۱ـ ۶۱ بر غیر نظامیان خانمان برانداز است «بدین دلیل که در انفجار مقادیر زیادی گرد رادیواکتیو بیرون پاشیده می‌شود، سلاح ۵ کیلو تُنی... در منطقه‌ای بزرگ سبب بارش مواد رادیواکتیو کُشنده می‌گردد».[12]

از ۱۱ سپتامبر تاکنون، میلیاردها دلار صرف پدید آوردن سامانه‌های جنگ‌افزار پیشرفته نو، از آن میان طرح هواپیمای جنگندهٔ اف ۲۲ «رپتر» و جنگنده «جوینت» شده است.

> **ابتکار دفاع راهبردی** («جنگ ستارگان») نه تنها «سپر موشکی» متعارف، بلکه طیف گسترده‌ای از سازوبرگ‌های هدایت‌شوندهٔ لیزریِ «تهاجمی» را با قابلیت‌های چشمگیر در هر کجای عالم دربرمی‌گیرد، بگذریم از ابزارهای جنگ آب و هوایی و اقلیمی بر پایه برنامه پژوهش سپیدهٔ ارتفاع بالا[1]. بر طبق این برنامه از راه دستکاری‌های اقلیمی، بدون آگاهی دشمن، با کمترین هزینه و بدون درگیر ساختن افراد و تجهیزات نظامی، به‌سان جنگی متعارف، می‌توان تمام اقتصادهای ملی را بی‌ثبات کرد.[13]

برنامه‌ریزی درازمدت مربوط به سامانه‌های سلاح‌های پیشرفته و طرح کنترل فضا که در یکی از سندهای فرماندهی فضایی ایالات متحد ترسیم شد، در سال ۱۹۹۸ تحت عنوان «تصویری برای سال ۲۰۲۰» انتشار یافته است. هدف نهائی عبارت است از:

> ... تسلط بر بُعد فضایی عملیات نظامی برای پشتیبانی از منافع و سرمایه‌گذاری ایالات متحد... همکُنشیِ نوپدیدِ برتری فضایی همراه با برتری زمینی و دریایی و هوایی به **گسترهٔ سلطه کامل** خواهد انجامید.[14]

جنگ‌افزارهای هسته‌ای در پی ۱۱ سپتامبر

در پی ۱۱ سپتامبر، «جنگ با تروریسم» مورد بهره‌برداری دولت بوش نیز قرار می‌گیرد تا فرضیات نهفتهٔ استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای را از نو تعریف و مشخص کند. مفهوم «بازدارندگی هسته‌ای» کنار گذاشته شده

---

1. High Altitude Auroral Research (HAARP)

است. «وقتی استفاده‌های آنها به بازدارندگی محدود می‌شود، سخت تقلا می‌کنند که کاربردهای تازه‌ای برای سلاح‌های هسته‌ای بیابند».[15]

در اوایل سال ۲۰۰۲، گزارش محرمانه پنتاگون قصدِ دولت بوش را در استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه چین، روسیه، عراق، کره شمالی، ایران، لیبی و سوریه تأیید کرد. گزارش محرمانه، که به نشریه *لوس‌آنجلس تایمز* درز پیدا کرد، گویای آن است که از جنگ‌افزارهای هسته‌ای «در سه نوع موقعیت می‌توان استفاده کرد: علیه هدف‌هایی که ممکن است در برابر حمله غیرهسته‌ای ایستادگی کنند؛ به تلافی حمله با سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی یا شیمیایی؛ یا در صورتِ تحولاتِ نظامیِ غافلگیرکننده».[16]

> آنها با نبوغ استرنج‌لاوی[1]، هر وضع تصورپذیری را که ممکن است رئیس‌جمهوری را به استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای متمایل بسازد پنهان می‌کنند ــ به تفصیل به جنگی می‌پردازند که امیدوارند هرگز درنگیرد.
>
> در این گسترهٔ فوق‌ـسرّی، همیشه نوعی ناهمسازی میان هدف‌های دیپلماتیکِ امریکا در کاستن از زرادخانه هسته‌ای و جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی از یک‌سو و از سوی

---

۱. اشاره به شخصیت معروف فیلم دکتر استرنج‌لاو [Strangelove] است، ساختهٔ **استنلی کوبریک**، فیلمساز بلندآوازه و خوش‌فکر امریکایی. نکته بسیار به یاد ماندنی در این فیلم صحنهٔ رها شدن بمب هسته‌ای است بر روی خاک اتحاد شوروی. بمب در دریچه کف هواپیما گیر می‌کند، خلبانی که کلاه «کابوی»ها را به سر و شلوار جین و نیم‌چکمه «گاوچران»ها را به پا دارد، می‌رود روی بمب می‌نشیند تا تسمه‌های آن را آزاد کند که ناغافل تسمه‌ها باز می‌شوند و خلبان سوار بر بمب غول‌پیکر فرو می‌افتد و در حین پایین رفتن، کلاه «کابوی»اش را از سر برمی‌دارد و عین گاوچران‌های تگزاسی که گله را «هی» می‌کنند، سوار بر بمب فریاد می‌زند «هی هوا» بمب که محصول فناوری بالاست و «گاوچران» که زادهٔ فرهنگ خاصی است، نمادی تماشایی را منتقل می‌کنند: فناوری بالا وسیلهٔ جنگ‌طلبی و جهان‌خواری گاوچران‌هایی شده است که چهرهٔ کریه‌شان را در این کتاب مشاهده می‌کنید. ــ م.

دیگر دستور نظامیِ آمادگی برای امری تصورناپذیر وجود داشته است.

با این همه، طرح دولت بوش گرایشی بیش‌وکم دو دهه‌ای را دربارهٔ محول کردن جنگ‌افزارهای هسته‌ای به ردهٔ سلاح‌هایِ مخصوصِ آخرین راه‌حل تغییر می‌دهد. وانگهی، مقتضیات هسته‌ای را در اوضاع شتابزدهٔ پس از ۱۱ سپتامبر از نو تعریف می‌کند.[17]

با اینکه دستورکار دولت بوش، که چندان هم پنهان نیست، شماری را «دولت یاغی» تشخیص می‌دهد، قصد دارد که بر اثر سیاست توسعه‌طلبانه امریکا در آسیای مرکزی و خاورمیانه و خاور دور سلاح‌های هسته‌ای را علیه روسیه و چین آماده کند و به‌کار گیرد:

گزارش یاد شده حاکی از این است که پنتاگون باید درکشمکشی میان عرب-اسراییل، در جنگی بین چین و تایوان یا در حمله کره شمالی به کره جنوبی، در زمینه کاربرد سلاح‌های هسته‌ای آماده باشد. بنا بر این گزارش چه بسا این نوع سلاح‌ها در حمله عراق به اسراییل یا همسایه دیگر لازم افتد.

بر اساس این گزارش روسیه دیگر رسماً «دشمن» نیست. با این وصف اقرار می‌کند که زرادخانه عظیم روسیه، که حدود ۶۰۰۰ کلاهک آمادهٔ عمل و شاید ۱۰/۰۰۰ جنگ‌افزار هسته‌ای «میدانی» کوچک‌تر دارد، کماکان مایه نگرانی است.

کارگزاران پنتاگون آشکارا گفته‌اند که سرگرم بررسی نیاز به تولید سلاح‌های هسته‌ای میدانی بوده‌اند که برای استفاده علیه هدف‌های خاص در آوردگاه طراحی شدند، اما هنوز خود را به این امر متعهد نکرده‌اند.[18]

نکته‌های عمدهٔ این گزارش محرمانه، که در اوایل سال ۲۰۰۲ به کنگره ایالات متحد داده شد، مورد تأیید حزب جمهوریخواه بوده است.

تحلیل‌گران محافظه‌کار تأکید می‌کنند که پنتاگون باید برای تمام پیشامدهای ممکن آماده بشود، به‌ویژه اکنون که چندین کشور و برخی گروه‌های تروریستی سرگرم تولید سلاح‌های سرّی‌اند... آنها استدلال می‌کنند که سلاح‌های کوچک‌تر نقش بازدارندگی مهمی دارند زیرا بسیاری از تجاوزگران احتمالاً باور نمی‌کنند که نیروهای ایالات متحد از جنگ‌افزارهای چند کیلو تُنی استفاده کنند که برای قلمرو پیرامون و مردم خودی ویرانی به‌بار می‌آورد.

جک اسپنسر، تحلیل‌گر مسایل دفاعی در بنیاد محافظه‌کارِ هریتیج در واشینگتن گفت: «ما علیه رژیم‌هایی که در تروریسم بین‌المللی و تولید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی دست دارند به بازدارندگی درخور اعتباری نیاز داریم». او گفت که محتوای گزارش مایه حیرتش نشد و «راه درست بسط نگرهٔ هسته‌ای را در جهان پس از جنگ سرد» نشان می‌دهد.[19]

محاصرهٔ چین

در پی جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی، دولت کلینتن بر میزان پشتیبانی نظامی خود از تایوان در برابر چین افزود که کار به افزایش تجهیزاتِ نظامی مهمی در تنگه تایوان انجامید. نیروی هوایی تایوان پیشتر با ۱۵۰ هواپیمای جنگنده اف۱۶ای ساخت کارخانه لاکهید مارتین مجهز شده بود. در این خصوص، دولت کلینتن دلیل آورده بود که کمک نظامی به تایوان حفظ «موازنه نظامی با جمهوری خلق چین» را به عنوان بخشی از سیاست «صلح از راه بازدارندگی» ضروری می‌کرد.[20]

ناوشکن‌های پشتیبانی بسیار پیشرفته ایالات متحد با موشک‌های زمین به هوا، کشتی به کشتی و موشک‌هایِ هدایت‌شوندهٔ تام‌هاوک به تایوان داده شد تا بر امکانات نیروی دریایی‌اش در تنگه تایوان بیفزاید.[21] پکن در سال ۲۰۰۰ با گرفتن اولین ناوشکن مجهز به موشک هدایت‌شوندهٔ

ساخت روسیه، به این افزایش جنگ‌افزار نظامی واکنش نشان داد. ناوشکنِ «هنگ‌ژو» مجهز به موشک‌های ضدکشتی اس‌اس-ان-۲۲ سان‌بورن بود «و می‌توانست به سامانه دفاعی بسیار پیشرفته ایالات متحد یا ناوگان جنگی دریایی ژاپن رخنه کند».[22]

فرضیات نظامی از ۱۱ سپتامبر به بعد از بنیاد تغییر کرده است. دولت بوش نگرهٔ «صلح از راه بازدارندگی» را کنار گذاشته است. افزایش تجهیزات نظامی پس از ۱۱ سپتامبر در تنگه تایوان بخش مکمل برنامه‌ریزی نظامی کلی واشینگتن است که اکنون صف‌آرایی «در چند جبهه» را دربرمی‌گیرد.

تایوان با پشتیبانی دولت بوش «سرگرم پژوهش‌های فعالی در عرصه تولید موشک بالستیک تاکتیکی شده است تا بتواند هدف‌هایی را در خاک اصلی چین بزند... هدفِ گفته شدهٔ آرایش این موشک‌ها سست کردن توان حمله **پی‌ال‌ای** (ارتش آزادیبخش خلق) و زیرساخت موشکی و غیرموشکی است (مانند فرودگاه‌های نظامی، بندرگاه‌ها و محل پرتاب موشک‌ها و جز اینها).[23] در نتیجه، حضور نظامی ایالات متحد در پاکستان و افغانستان (و چند جمهوری شوروی پیشین) در سرحدات باختری چین با آرایش نیروی دریایی تایوان در دریای جنوب چین هماهنگ می‌شود.

چین محاصره شده است: ارتش ایالات متحد در دریای چین و تنگه تایوان، در شبه جزیرهٔ کره و دریای ژاپن، در کانون آسیای مرکزی و مرز باختری منطقه خودمختار زین‌جیانگ-اویقورِ چین حضور دارد. پایگاه‌های «موقت» نظامی ایالات متحد در ازبکستان (که عضو پیمان گوآم با ناتوست) و در تاجیکستان و جمهوری قرقیزستان[1] دایر شده و

---

۱. البته قرقیزستان از چندی پیش به امریکا اعلام کرده است که پایگاه هوایی خود را از خاک آن کشور برچیند و اکنون آن پایگاه به صورت نیمه‌تعطیل درآمده است و تا سه ماه دیگر قرار است تخلیه شود (۲۰۰۹). ـ م.

باندهای پرواز کوچک و امکانات فرودگاه نظامی در دسترس نیروی هوایی امریکا قرار گرفته است.

کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای علیه چین

در اوایل سال ۲۰۰۲، دولت بوش بر قصد خود در استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای علیه چین، در صورت رویارویی در تنگه تایوان مهر تأیید زد:

> چین به علت نیروهای هسته‌ای و «هدف‌های راهبردی رو به گسترش کشوری شمرده می‌شود که امکان دارد در حادثه‌ای فوری یا احتمالی درگیر شود». به‌ویژه اینکه **ان‌پی‌آر**[1] رویارویی نظامی را بر سر موقعیت تایوان یکی از سناریوهایی به‌شمار می‌آورد که ممکن است واشینگتن را به سوی استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای بکشاند.[24]

محور آنگلو-امریکایی

جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی سبب تقویت پیوندهای راهبردی، نظامی و اطلاعاتی میان واشینگتن و لندن شد. پس از جنگ یوگسلاوی، ویلیم کوهن، وزیر دفاع ایالات متحد، و جف هون، همتای انگلیسی او، «بیانیه اصول همکاری تجهیزاتی و صنعتی دفاعی» را امضا کردند تا «همکاری در تهیه سلاح و مراقبت از اسرار فناوری بهبود یابد» و در عین حال، «راه سرمایه‌گذاری‌های بیشتر مشترک نظامی و به‌هم پیوستگی‌های احتمالی صنعت دفاعی هموارتر شود».[25]

هدف واشینگتن تشویق شکل‌بندی «پل دو سوی اقیانوس اطلس بود تا وزارت دفاع ایالات متحد بتواند دامنهٔ سیاست جهانی‌سازی‌اش را به

1. National Public Radio (NPR)

اروپا بکشاند... هدف ما بهبود عمل‌پذیری متقابل[1] و کارایی پیکارجویی از راه ارتباط‌های صنعتی نزدیک‌تر میان شرکت‌های امریکایی و متحدان است».[26]

به گفته ویلیم کوهن، وزیر دفاع رئیس‌جمهور کلینتن:

> [موافقت‌نامه] همکاری متقابل میان صنایع مربوط به ما [انگلیس و امریکا] را آسان‌تر می‌سازد تا بتوانیم در مشارکت در فناوری، کار مشترک در قراردادهای شراکتی و به‌طور بالقوه در به‌هم پیوستگی‌ها نیز رویکرد هماهنگی داشته باشیم.[27]

موافقت‌نامه در سال ۱۹۹۹، کمی پس از تأسیس سامانه‌های هوا-فضای بریتانیا (**بائیس**) امضا شد که نتیجه به‌هم پیوستن سامانه هوا-فضای بریتانیا و **جی‌ای‌سی** مارکونی[2] بود. سامانه هوا-فضای بریتانیا پیشتر با لاکهید مارتین و بوئینگ، بزرگترین پیمانکاران دفاعی امریکا، به استواری هم‌پیمان شده بود.[28]

دستور کار پنهان در پس پردهٔ «پُل دو سوی اقیانوس اطلس» آنگلو-امریکایی این است که سرانجام جای مجتمع‌های فرانکو-آلمانی را بگیرد و سلطه مجتمع نظامی-صنعتی ایالات متحد را (در اتحاد با پیمانکاران دفاعی عمدهٔ انگلیس) تضمین کند.

افزون بر این، این به هم پیوستگی در حوزهٔ تولید تجهیزات دفاعی، گذشته از عملیات مشترک نیروهای ویژهٔ انگلیس و ایالات متحد، با همکاری فزایندهٔ میان سی‌آی‌ای و ام‌آی۶ انگلیس در حوزهٔ عملیات اطلاعاتی و مخفی همسازی داشته است.

---

1. interoperability
2. GEC Marconi

ایالات متحد و آلمان

مجتمع نظامی-صنعتی انگلیس بیش از پیش با مجتمع‌های ایالات متحد درآمیخته است. در نتیجه، میان واشینگتن و برلین شکاف عمیقی پدید آمده است. به‌هم پیوستن فرانکو-آلمان در تولید وسایل هوا-فضایی و دفاعی سرانجام برتری ایالات متحد را در بازار تسلیحات هدف می‌گیرد. بازار جنگ‌افزارها بر اساس موافقت‌نامه پُلِ دو سوی اقیانوس اطلس به شراکتِ میان **پنج بزرگ** امریکا و صنعت دفاعی بریتانیا وابسته است.

از اوایل سال ۱۹۹۰، دولت بُن از یکپارچگی مجتمع صنعتی-نظامی آلمان حمایت کرده است که تحت تسلط دایملر، زیمنس و کروپ[۱] بود. چند به هم پیوستگی بااهمیت در صنعت دفاعی آلمان در واکنش به به هم پیوستگیِ بزرگ میان تولیدکنندگان وسایل هوا-فضایی و تسلیحاتی امریکا صورت گرفت.[29] در سال ۱۹۹۶، پاریس و بُن از پیش مؤسسه تسلیحات مشترکی دایر کرده بودند که اختیار داشت «برنامه‌های مشترک [و] تعیین قراردادها را از سوی هر دو دولت ترتیب دهد».[30] دو کشور قید کرده بودند که «میل ندارند انگیس به این مؤسسه بپیوندد».

همچنین فرانسه و آلمان امور صنایع **ایرباس** را در دست دارند که با لاکهید مارتین امریکا رقابت می‌کند. (سامانه‌های هوا-فضای بریتانیا ۲۰ درصد باقی مانده را در اختیار دارند.) آلمانی‌ها در برنامه پرتاب ماهوارهٔ آریان اسپیس[۲] نیز همکاری می‌کنند که سامانه هوا-فضای آلمان[۳] سهامدار عمدهٔ آن هست.

در اواخر سال ۱۹۹۹، در واکنش به «اتحاد» سامانه هوا-فضای بریتانیا با لاکهید مارتین، ارواسپاسیال-ماترا[۴] به داسایِ دایملر پیوست و بزرگترین مجتمع دفاعی اروپا را پدید آورد. سال بعد شرکت دفاع و فضای

1. Daimler, Siemens, Krupp
2. Ariane Space
3. Deutsche Aerospace
4. Aerospatiale-Matra

هـوانـوردی اروپـا[1] دایـر شـد و داسـا، مـاترا و سـامانه کـنستراکسـیونز اثروناتیکاس، سا[2]ی اسپانیا را در هم ادغام کرد. شرکت ایادس و رقیبانِ آنگلو-امریکایی آن در تهیه جنگ‌افزار برای اعضای تازهٔ ناتو در اروپـای شرقی رقابت می‌کنند. (سومین پیمانکار دفاعی بزرگ اروپا **تامسن** است کـه در سـال‌های اخـیر چـند بـرنامه بـا مـجتمع ریسـون، تـولیدکنندهٔ جنگ‌افزارهای ایالات متحد، دارد.)

اگرچند ایادس در تولید موشک کماکان با بائیس انگـلیس هـمکاری مـی‌کند و بـا «پـنج بـزرگ» ایـالات مـتحد، از جـمله نـورثروپ گـرومان، پیوندهای تجاری دارد، صنعت دفاعی و هوا-فـضایی غـرب دارد بـه دو گروه مجزا تقسیم می‌شود: از یک سو، ایادس، که تحت تسلط فرانسـه و آلمان است و از سوی دیگر، «شش بزرگ» آنگلو-امریکایی، که پنج بزرگ پیمانکار ایالات متحد (لاکهید مارتین، ریسون، جنرال داینامیکز، بوئینگ و نـورثروپ گـرومان) را بـه اضـافه سـامانه قـدرتمند بـائیسِ بـریتانیا دربرمی‌گیرد.

بائیس، که بر اساس توافق پُل دو سویِ اطـلس بـه بـخش تـدارکـات وزارت دفاع ایالات متحد پیوست، در سال ۲۰۰۱ پنجمین پیمانکار بزرگ دفاعی پنتاگون بود. بر پایهٔ توافق «پُل دو سوی اقیانوس اطلس»، بائیس از طـریق شـرکت وابسته‌اش سـامانه‌های **بایی** امـریکای شـمالی در بـازار ایالات متحد آزادانه عمل می‌کند.[31]

به هم پیوستن فرانکو-آلمان در جنگ‌افزارهای هسته‌ای

اتحاد فرانکو-آلمان در تولید تجهیزات نظامی در شرکت ایادس در را برای به هم پیوستن آلمـان (کـه رسـماً دارای جـنگ‌افـزارهـای هسـته‌ای نیست) با برنامه سلاح‌های هسته‌ای فرانسه می‌گشاید. در این خصوص،

---

1. European Aeronautic Defense and Space Co. (EADS)

2. Construcciones Aeronuticas, SA

ایادس همین حالا هم طیف گسترده‌ای از موشک‌های بالستیک تولید می‌کند، از جمله موشک‌های بین قاره‌ای[1] با کلاهک هسته‌ای ام ۵۱ مخصوص پرتاب از زیردریایی برای نیروی دریاییِ فرانسه.[32] موضوع این است که آلمان از راه اتحاد با فرانسه عملاً قدرتی هسته‌ای به‌شمار می‌آید.

یورو در برابر دلار:
رقابت میان مجتمع‌های تجاری رقابتی

نظام پول رایج مشترک اروپا اثر مستقیمی بر تقسیم‌بندی‌های راهبردی و سیاسی دارد. تصمیم لندن در نپذیرفتن پول رایج مشترک اروپا با به هم پیوستگی منافع مالی و بانکی انگلیس و منافع وال استریت و اتحاد آنگلو-امریکا در صنعت نفت (مانند بی‌پی-آموکو) و تولید جنگ‌افزارها («پنج بزرگ» به اضافه بائیس) همسازی دارد. به سخن دیگر، این مناسبات متزلزل میان پوند انگلیس و دلار ایالات متحد بخش مکمل محور تازهٔ آنگلو-امریکایی است.

آنچه در خطر است، رقابت میان دو پول رایج رقابتی جهان است: یورو و دلار ایالات متحد، و رشته‌های پوند انگلیس دارد میان نظام‌های پول رایج اروپایی و پول مسلط ایالات متحد از هم گسیخته می‌شود. به این ترتیب، دو نظام مالی و پولی رقیب برای تسلط بر ایجاد پول و اعتبار در سرتاسر جهان رقابت می‌کنند. کشمکش‌های جغرافیای سیاسی و راهبردی بسیار فراگیر است چون از دودستگی‌ها در صنعت دفاعی غرب و تجارت نفت نشانه دارند.

در اروپا و امریکا، سیاست پولی، گرچه رسماً در حوزهٔ اختیارات دولت قرار دارد، به‌طور کلی در دست بخش خصوصی بانکداری است. بانک مرکزی اروپا مستقر در فرانکفورت ــ با آنکه رسماً در حوزهٔ نظارت

---

1. intercontinental ballistic missile (ICBM)

اتحادیه اروپاست، در عمل، زیر نظر چند بانک خصوصی اروپا، از آن میان بزرگترین بانک‌ها و مجتمع‌های تجاری آلمان، قرار دارد.

هیأت فدرال رزرو ایالات متحد رسماً زیر نظارت دولت است ــ که نمایانگر رابطه نزدیک با خزانه‌داری امریکاست. امور ۱۲ بانک فدرال رزرو[1] (که مهم‌ترین آنها بانک فدرال رزرو نیویورک است)، برخلاف بانک مرکزی اروپا، در دست سهامداران آنهاست که مؤسسه‌های خصوصی بانکداری‌اند. به سخن دیگر، این بانک که در امریکا معروف به «**فد**» است، مسئول سیاست پولی است و بنابراین سررشته ایجاد پول برای کشور، عملاً در حیطهٔ منافعِ مالیِ خصوصی است.

نظام‌های پول رایج و 'کشورگشایی اقتصادی'

در اروپای خاوری، اتحاد شوروی پیشین و حوزهٔ بالکان تا آسیای مرکزی، دلار و یورو با یکدیگر رقابت می‌کنند. در نهایت، تسلط بر نظام‌های پول رایج ملی اساسی است که بر پایه آن کشورها استعمار می‌شوند. با وجود اینکه دلار ایالات متحد در سرتاسر نیمکرهٔ غربی وجه غالب را دارد، یورو و دلار امریکا در اتحاد شوروی پیشین، آسیای مرکزی، شبه صحرای افریقا و خاورمیانه رو در روی یکدیگرند.

در حوزهٔ بالکان و کشورهای پیرامون بالتیک، بانک‌های مرکزی به‌طور کلی به شیوهٔ استعماری «هیئت‌های پول رایج» عمل می‌کنند و همواره یورو را به عنوان پول جانشین به‌کار می‌زنند، به این معنی که منافع مالی آلمان و اروپا در اختیار داشتن ایجاد پول و اعتبار است. به بیان دیگر،

---

۱. بانک فدرال رزرو، بانک مرکزی ایالات متحد است با ۱۲ شعبه در سراسر آن کشور. این بانک ارزش و اعتبار واحد پول کشور را حفظ می‌کند و به آن وجه قانونی می‌دهد و از تورم پول و کسادی و رکود جلوگیری می‌کند». منصور فرهنگ، فرهنگ *اقتصادی*، چاپ ششم، ص ۴۳۰. ــ م.

تثبیت پول رایج ملی در برابر یورو ــ نه دلار ــ به معنای این است که پول رایج و نظام پولی در اختیار منافع بانکیِ آلمان‌ـاتحادیه اروپا خواهد بود.

به‌طور کلی، یورو در پسکرانه آلمان غالب است: اروپای خاوری، کشورهای حوزهٔ بالتیک و بالکان، و دلار به تسلط بر قفقاز و آسیای مرکزی گرایش دارد. در کشورهای گوآم (که با واشینگتن موافقت‌نامه‌های همکاری نظامی دارند) دلار (بجز در اوکراین) بر یورو مسلط می‌شود.

«دلاری‌سازی» پول‌های ملی بخش مکمل قانون راهبرد جادهٔ ابریشم است. این قانون مبتنی است بر نخست بی‌ثبات کردن و سپس جایگزینی پول‌های ملی با اسکناسِ پشت سبز امریکایی در پهنه‌ای که از حوزهٔ مدیترانه تا مرز باختری چین امتداد دارد. هدف پنهانی، گسترش سلطه **نظام فدرال رزرو** ــ یعنی وال استریت ــ بر قلمرویی پهناور است.

آنچه ما با آن سروکار داریم ــ تقلای یک «امپراتوری» است برای تسلط بر پول‌های ملی. چیرگی بر ایجاد پول و اعتبار، بخش لازم فرایند کشورگشایی اقتصادی است، که در نتیجه، نظامی‌سازیِ دالان اروپاـآسیا، پشت و پناه آن است.

هرچند منافع بانکی امریکا و آلمان‌ـاتحادیه اروپا برای تسلط بر اقتصادهای ملی و نظام‌های پول رایج رو در روی یکدیگرند، چنانکه برمی‌آید در «تقسیم غنایم» ــ یعنی در ایجاد «حوزه‌های نفوذی» خاص خود ــ همداستان‌اند. ایالات متحد و آلمان، درست عین سیاست‌های «تجزیه» در سدهٔ نوزدهم، بر سر تقسیم حوزهٔ بالکان به توافق رسیده‌اند: آلمان بر پول‌های ملّی در کرواسی، بوسنی و کوزوو، مناطقی که یورو در پهنه آنها پول قانونی است، تسلط پیدا کرده، در مقابل، ایالات متحد حضور نظامی دایمی را در منطقه (یعنی پایگاه نظامی بونداستیل[1] در کوزوو) پابرجا ساخته است.

---

1. Bondsteel

میان‌بُر اتحادهای نظامی

شکاف میان تولیدکنندگان جنگ‌افزارهایِ آنگلو-امریکایی و فرانکو-آلمانی ــ از جمله شکاف‌های درون اتحادیه نظامی باختر ــ گویی با همکاری نظامی فزاینده میان روسیه از یک‌سو و فرانسه و آلمان از سوی دیگر سازگار بوده است.

در سال‌های اخیر، فرانسه و آلمان گفتگوهای دوجانبه را با روسیه دربارهٔ تولید تجهیزات دفاعی، پژوهش هوا-فضایی و همکاری نظامی آغازیده‌اند. در اواخر سال ۱۹۹۸، پاریس و مسکو توافق کردند تمرینات مشترک نیروی زمینی و مشاوره‌های نظامی دوجانبه داشته باشند.

در اوایل سال ۲۰۰۰، رودلف شارپینگ، وزیر دفاع آلمان، برای مشاوره‌های دوجانبه با همتای روس خود دیدار کرد. موافقت‌نامه‌ای دوجانبه در خصوص ۳۳ طرح همکاری نظامی، از جمله آموزش کارشناسان نظامی روسیه در آلمان، امضا شد.[33] این توافق بیرون از چارچوب ناتو و بدون مشاورهٔ پیشین با واشینگتن به نتیجه رسید.

همچنین روسیه در اواخر سال ۱۹۹۸، موافقت‌نامه همکاری درازمدتی را با هند امضا کرد که چند ماه بعد توافق دفاعی میان فرانسه و هند را در پی داشت. توافق میان دهلی و پاریس مبتنی بود بر انتقال فناوری نظامیِ فرانسه و سرمایه‌گذاری چندملیتی‌های فرانسه در صنعت دفاعی هند. سرمایه‌گذاری فرانسه دربردارندهٔ امکاناتی است برای تولید موشک‌های بالستیک و کلاهک‌های هسته‌ای که شرکت‌های فرانسوی در آن خبرگی دارند.

توافق فرانکو-هند بر مناسبات هند-پاکستان اثری مستقیم دارد. افزون بر این، هر منافع راهبردی ایالات متحد در آسیای مرکزی و جنوبی اثر می‌گذارد. با اینکه واشینگتن کمک‌های نظامی را به پاکستان سرازیر کرده است، فرانسه و روسیه از هند پشتیبانی می‌کنند.

پیداست که فرانسه و ایالات متحد در جهت مقابل کشاکش هند-پاکستان قرار دارند. با قرارگرفتن هند و پاکستان در آستانه جنگ، در پی ۱۱ سپتامبر، نیروی هوایی ایالات متحد عملاً فضای هوایی پاکستان و چند امکان نظامی آن را در اختیار گرفته است. در این گیراگیر، یکی دو هفته پس از بمباران افغانستان در سال ۲۰۰۱، فرانسه و هند تمرینات نظامی مشترکی را در دریای عرب انجام دادند. وانگهی، بی‌درنگ پس از ۱۱ سپتامبر، هند بر پایه موافقت‌نامه همکاری نظامی هند-روسیه، مقادیر زیادی جنگ‌افزار روسی گرفت.

رویه تازهٔ امنیت ملّی مسکو

سیاست خارجی ایالات متحد در دورهٔ پس از جنگ سرد، تعیین آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان «منطقه راهبردی» بوده است. با این حال، این سیاست دیگر دارای محتوی «گسترش کمونیسم» نیست، بلکه جلوگیری از تبدیل روسیه و چین به دو قدرت سرمایه‌دارِ رقیب است. در این خصوص، ایالات متحد بر حضور نظامی‌اش در طول سرتاسر مدار ۴۰ درجه افزوده که از بوسنی و کوزوو تا جمهوری‌های شوروی پیشین گرجستان، آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان گسترده شده است، تمام این کشورها با واشینگتن پیمان‌های نظامی دوجانبه بسته‌اند.

جنگ سال ۱۹۹۹ یوگسلاوی و بروز کشمکش بعدی در چچن در سپتامبر همان سال چرخشگاه بسیار مهمی در مناسبات روسیه-امریکا بود. این دو جنگ همچنین تجدید رابطه میان مسکو و پکن و امضای چندین موافقت‌نامه همکاری نظامی را میان روسیه و چین نمایان می‌کرد. پشتیبانی پنهان ایالات متحد از دو گروه عمدهٔ شورشی چچن (از رهگذر آی‌اس‌آی پاکستان) از چشم دولت و ارتش روسیه مخفی نبود. (برای جزییات بیشتر، نک فصل ۲.) با این وصف، هرگز پیش از آن علنی نشده یا در سطح دیپلماتیک مورد بحث قرار نگرفته بود. در نوامبر سال ۱۹۹۹،

ایگور سرگویف، وزیر دفاع روسیه، رسماً واشینگتن را به پشتیبانی از شورشیان چچن متهم کرد. در پی نشستی که در پشت درهای بسته با فرماندهی عالی نظامی روسیه برگزار شد، سرگویف اعلام کرد:

«منافع ملی ایالات متحد نیاز دارد به اینکه کشمکش نظامی در قفقاز [چچن] آتشی باشد که بر اثر اقدام نیروهای خارجی شعله‌ور شده است»، و به گفته می‌افزاید «سیاست غرب مبارزه‌ای است که با هدف غایی سست کردن موقعیت بین‌المللی روسیه و محرومیت آن از نواحی جغرافیی ــ راهبردی‌اش در کشور به راه افتاده است».[34]

در اوایل سال ۲۰۰۰، در پی جنگ چچن، «رویه امنیت ملی» تازه‌ای تنظیم شد و با امضای ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور، به صورت قانون درآمد. هنوز رسانه‌های بین‌المللی آن را اعلام نکرده بودند که تغییر بسیار مهمی در مناسبات باختر-خاور رخ نمود. سند از نو بر بنای روسیه نیرومند، رشد همزمان نظامی و اعمال دوبارهٔ نظارت‌های دولت بر سرمایه خارجی تأکید کرد.

سند موضوعی را که «تهدیدهای اساسیِ» امنیت و حاکمیت ملی توصیف می‌شد به دقت شرح داد. دقیق‌تر بگوییم به «قدرت‌گیریِ بلوک‌ها و اتحادهای نظامی-سیاسی» (یعنی گوآم) و «گسترش روبه شرقِ» ناتو اشاره کرد و «پدیداری احتمالی پایگاه‌های نظامی خارجی و حضور کلی نظامی را در نزدیکی مرزهای روسیه» مورد تأکید قرار داد.[35]

سند تأیید کرد که «تروریسم بین‌المللی مبارزهٔ آشکاری را برای بی‌ثبات کردن روسیه آغاز می‌کند». و با اینکه به فعالیت‌های نهانی سی‌آی‌ای در حمایت از گروه‌های مسلح تروریستی، مانند شورشیان چچن، به صراحت اشاره نمی‌کند، خواستار «اقدامات مناسبی برای جلوگیری و توقف فعالیت‌های اطلاعاتی و خرابکارانه کشورهای خارجی به ضد فدراسیون روسیه» می‌شود.[36]

جنگ اعلام نشده میان روسیه و امریکا

اساس سیاست خارجی ایالات متحد ـ در لفافهٔ «صلح‌بانی» و «حل و فصل کشمکش» ـ عبارت بود از پشتیبانی از شکل‌گیری کشورهای کوچک هوادار امریکا که از نظر راهبردی در کانون حوزهٔ دریای خزر قرار دارند و صاحب ذخایر سرشار نفت و گازند:

> ایالات متحد در حل کشمکش‌های منطقه باید نقشی بیش از پیش فعال بازی کند. مرزهای جمهوری‌های شوروی دانسته به گونه‌ای ترسیم شد که از جدایی‌طلبی اجتماع‌های ملی مختلفِ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستیِ پیشین جلوگیری کند تا چشم‌داشتی به استقلال احتمالی نداشته باشند... نه اروپا می‌تواند از منافع متقابل ما [امریکا] در این مناطق دفاع کند و نه متحدان‌مان در آسیای خاوری. اگر ما [امریکا] در جلوگیری از انواع کشمکش‌ها و بحران‌ها که پدیدار می‌شوند پیشقدم نشویم، سرانجام روابط‌مان با اروپا و احتمالاً با آسیای شمال خاوری بدتر خواهد شد. و به بدترین نوع تحولات سیاسی در روسیه میدان خواهد داد. این ارتباط، یا وابستگی در نظر ایالات متحد و متحدانش به سراسر قفقاز و آسیای مرکزی اهمیت راهبردی می‌بخشد که ما آن را به قیمت خطر عظیمی نادیده می‌گیریم. به بیان دیگر، خیلی مانده است که ثمره‌های پایان جنگ سرد کاملاً برداشت شود. نادیده‌گیریِ سراسر قفقاز و آسیای مرکزی ممکن است به این معنی باشد که بخش بزرگ این محصول هرگز گردآوری نشود.[37]

مجتمع نظامی‌ـصنعتی روسیه

دولت روسیه، با بیان مشخص رویهٔ امنیت ملی مسکو، درصدد برآمد که دوباره تسلط اقتصادی و مالی را بر حوزه‌های اصلی مجتمع نظامی‌ـصنعتی

به‌دست آورد. برای مثال، تأسیس «شرکت واحدی از طراحان و سازندگان تمام مجتمع‌های پدافند هوایی» در همکاری با پیمانکاران دفاعی روسیه پیش‌بینی شده بود.[38]

این «تمرکز دوبارهٔ» پیشنهاد شدهٔ صنعت دفاعی روسیه، در پاسخ به ملاحظات امنیت ملی، به سبب به هم پیوستن رقیبان اصلی غربی در حوزهٔ تدارکات نظامی نیز بود. دربارهٔ گسترش تولید تازه و توانایی‌های علمی نیز اندیشیده شد، که بر افزایش امکان نظامی و توانایی روسیه در رقابت با رقیبان غربی خود در عرصه بازار تسلیحاتی جهان مبتنی بود.

وانگهی، رویهٔ امنیت ملی «راه معیارهایی را هموار می‌کند که بر وفق آن روسیه می‌تواند از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند... که در صورت تهدید موجودیت کشور مجاز شمرده می‌شود».[39]

> روسیه این حق را دارد که اگر تجاوزی مسلحانه برای موجودیت فدراسیون روسیه در مقام کشوری با حاکمیت مستقل تهدیدی پدید آورد، از تمام نیروها و وسایل در اختیارش بهره بجوید.[40]

مسکو در واکنش به پیشگامیِ «جنگ ستارگانِ» واشینگتن، «سپر موشکی و هسته‌ای روسیه» را پدید آورده بود. دولت روسیه در سال ۱۹۹۸، طرح ایجاد نسل تازهٔ موشک‌های بالستیک بین قاره‌ای را موسوم به توپول‌ـام (اس‌اس‌ـ۲۷)[1] اعلام کرد. این موشک‌های تازهٔ تک‌ـکلاهک (مستقر در منطقه ساراتوف) هم‌اکنون در «آمادگی کامل جنگی»اند برای رویارویی با «ضربهٔ اول بازدارندهٔ» ایالات متحد که (در پی ۱۱ سپتامبر) فرض اصلی پنتاگون در جنگ هسته‌ای احتمالی بوده است. «توپول‌ـام سبک وزن و متحرک هست و برای پرتاب از روی وسیله نقلیه طرح‌ریزی شده است. جابه‌جا شدن یا تحرک‌پذیری آن از این‌روست که در برابر

1. Topol-M (SS-27)

ضربه اول بازدارنده، به نسبت موشک‌های آشیانه‌ـپایه[1] ایمنی بیشتری دارد.[41]

در پی تصویب سند امنیت ملی در سال ۲۰۰۰، کرملین تأیید کرد که «اگر حتی با وسیله کاملاً غیرهسته‌ای هم مورد حمله قرار بگیرد، «استفاده» از کلاهک‌های هسته‌ای را «برای ضربه اول» نادیده نمی‌گیرد».[42]

'چرخش' سیاسی در دورهٔ رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین

سمتگیری‌های سیاست خارجی دولت پوتین مبهم است. در تشکیلات سیاسی و نظامی اختلاف‌هایی دیده می‌شود. در عرصه دیپلماتیک، رئیس‌جمهور پوتین خواستار «تجدید رابطه» با واشینگتن و اتحاد نظامی غرب در «مبارزه با تروریسم» شده است.

پس از ۱۱ سپتامبر، در سیاست خارجی روسیه چرخش مهمی پیش آمده که به‌طور کلی رئیس‌جمهور پوتین طراح آن بوده است. دولت پوتین، برخلاف نظر **دوما**[2]، فرایند «گسترش ناتو» را به کشورهای حوزهٔ بالتیک (لتونی، لیتوانی، استونی) پذیرفت که نشانه تأسیس پایگاه‌های نظامی ناتو در مرز باختری روسیه است. در این میان، موافقت‌نامه همکاری نظامی مسکو، که پس از جنگ سال ۱۹۹۹ در یوگسلاوی با پکن امضا شد عملاً به تأخیر افتاده است.

> چین ظاهراً با نگرانی عمیق نظاره‌گر از دست دادن این موقعیت‌های روسیه هست. از حضور نیروی هوایی ایالات متحد نیز در نزدیکی مرزهایش در ازبکستان، تاجیکستان و جمهوری قرقیز نگرانی دارد. آنچه آقای پوتین از رهگذر تحول چشمگیر مناسبات روسیه با چین، هند، ویتنام، کوبا و برخی کشورهای دیگر به‌دست آورده کمابیش یک شبه نقش بر آب شده است. آنچه پدیدار گشته، برداشت ساده و

---

۱. یا زاغه‌ـپایگاه. ــ م.

۲. Duma مجلس فدراسیون روسیه. ــ م.

ابتدایی گورباچف است از «ارزش‌های مشترک انسانی» ـ یعنی وابستگی منافع روسیه به منافع غرب.[43]

عجیب اینکه رئیس‌جمهور روسیه از «جنگ» امریکا «با تروریسم» دفاع می‌کرد که در نهایت مسکو را هدف می‌گیرد. دستور کار پنهانی واشینگتن بی‌بهره کردن روسیه از منافع راهبردی و اقتصادی‌اش در دالان اروپا‌ـ‌آسیایی، برچیدن یا تملک تجهیزات نظامی آن و تبدیل جمهوری‌های شوروی پیشین (و سرانجام فدراسیون روسیه) به کشورهای تحت حمایه امریکاست:

> پیداست که قصد پیوستن به ناتو که آقای پوتین سال پیش [۲۰۰۰] با لحن بی‌تکلفی بیان کرد، نمایانگر طرح پیوستگی بسیار گسترده‌ترِ (یعنی، به نسبت مواضعی که پیشتر گورباچف یا یلتسین گرفتند) فدراسیون روسیه به «جامعه بین‌المللی» بود که دیری سنجیده شده بود. در واقع، قصد این است که روسیه به زور در نظام اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب جای گیرد. ولو به عنوان شریکی کوچکتر، ولو به قیمت فدا کردن نوعی سیاست خارجی مستقل.[44]

یادداشت‌ها

1. Quoted in Mary-Wynne Ashford, "Bombings Reignite Nuclear War Fears", *The Victoria Times-Colonist*, 13 May 1999, p. A15. Mary-Wynne Ashford is co-president of the Nobel Peace Prize winning IPPNW.

2. Quoted in Mary-Wynne Ashford, *op, cit.*

3. According to Viktor Chechevatov, a Three-star General and Commander of ground forces in Russia's Far East, quoted in *The Boston Globe*, 8 April 1999, emphasis added.

4. Ashford, *op, cit.*

5. Douglas Mattern, "The United States of Enron-Pentagon, Inc", Centre for

Research on Globalization, http://www.globalresearch.ca/articles/MAT202A.html, February 2002.

6. *Ibid*.

7. See "Intelligence Funding and the War on Terror", CDI Terrorism Project at http://www.cdi.org/terrorism/intel-funding-pr.cfm, 2 February 2002. See also Patrick Martin, "Billions for War and Repression: Bush Budget for a Garrison State", World Socialist Website (WSWS), http:///www.wsws.org/articles/2002/feb2002/mili-f06.shtml, 6 February 2002.

8. Federation of American Scientists (FAS) at http://www.fas.org/faspir/2001/.

9. George W. Bush, *State of the Union Address*, 29 Januardy 2002.

10. For further details on HAARP, see Michel Chossudovsky, "Washington's New World Order Weapons Have the Ability to Trigger Climate Change", Centre for Research on Globalization at globalresearch.ca, http://globalresearch.ca/articles/CHO201A.html, January 2002.

11. See Bob Fitrakis, "Chemtrails Outlaw", Cetntre for Research on Globalization (CRG), Http://www.globalresearch.ca/articles/FIT203A.html, 6 March 2002. See also Air University of the US Air Force, AF 2025 Final Report, http://www.au.af.mil/au/2025.

12. John Issacs, President of the Council for a Livable World quoted in Paul Richter, "US Works Up Plan for Using Nuclear Arms", *Los Angeles Times*, 9 March 2002.

13. Paul Richter, "US Works Up Plan for Using Nuclear Arms", *Los Angeles Times*, 9 March 2002.

14. Quoted in *The Houston Chronicle*, 20 October 2001.

15. Cynthia Greer, *The Philadelphia Inquirer*, 16 October 2000.

16. *Ibid*.

17. William Arkin, "Secret Plan Outlines the Unthinkable", *Los Angeles Times*, 9 March 2002.

18. *Ibid*.

19. *Ibid*.

20. *Mother Jones*, "Taiwan wants bigger Slingshot", http://www.mojones.com/arms/taiwan.html, 2002.

21. Deutsche Press Agentur, 27 February 2000.

22. Japan Economic Newswire, March 4, 2000.

23. AFP, 12 December 2001.

24. William Arkin, *op. cit.*

25. Reuters, 5 February 2000.

26. For further details see Vago Muradian, "Pentagon Sees Bridge to Eruope", *Defense Daily*, Vol. 204, No. 40, 1 December 1999.

27. *Ibid.*

28. *Ibid.* See also Michel Collon's analysis in *Poker Menteur*, Editions EPO, Brussels, 1998, p. 156.

29. *Ibid.*, p. 156.

30. "American Monstrers, Europen Minnows: Defense Companies". *The Economist*, 13 January 1996.

31. British Aerospace Systems'home Page at: http://www.BAESystems.com/globalfootprint/northamerica/northamerica.htm.

32. "BAES, EADS Hopeful that Bush will broaden Transatlantic Cooperation", *Defense Daily International*, 29, 2001.

33. Interfax, 1 March 2000.

34. See *The New York Times*, 15 November 1999; see also the article of Steve Levine, *The New York Times*, 20 November 1999.

35. To consult the document, see Federation of American Scientists (FAS), http://www.fas.org/nuke/guide/russia/doctrine/gazeta012400.htm.

36. *Ibid.*

37. Joseph Jofi, *Pipeline Diplomacy: The Clinton Administration's Fight for Baku-Ceyhan*, Woodrow Wilson Case Strudy, No. 1. Princeton University, 1999.

38. Mikhail Kozyrev, "The Withe House Calls for the Fire", *Vedomosti*, Nov. 1, 1999. p. 1.

39. See Andrew Jack, "Russia Turns Back Clock", *Financial Times*, London, 15

January 2000, p. 1.

40. Quoted in Nicolai Sokov, "Russia's New National Security Concept: The Nuclear Angle", Centre for Non Proliferation Studies, Monterrey, http://cns.miis.edu/Pubs/reports/sokov2.htm,January 2000.

41. BBC, "Russia Deploys New Nuclear Missiles", London, 27 December 1998.

42. Stephen J. Blank, "Nuclear Strategy and Nuclear Proliferation in Russian Commission to Assess the Ballistic Missile Threat to the United States", Appendix III: *Unclassified Working Papers*, Federation of American Scientists (FAS), http://www.fas.org/irp/threat/missile/rumsfeld/toc-3.htm. Washington Dc, undated.

43. V. Tetekin, "Putin's Ten Blows", Centre for Research on Globalization (CRG) http://Globalresearch.ca/articles/TET112A.html, 27 December 2001.

44. *Ibid*.

فصل ۸

امپراتوری امریکا

ما در آستانه دگرگونی جهانی هستیم. تنها چیزی که نیاز داریم بحران بزرگ مناسب است و بعد کشورها نظم نوین جهانی را خواهند پذیرفت.

دیوید راکفلر
سخنانی در شورای تجارت
سازمان ملل، ۱۹۹۴

جنگ بدون مرز

به دنبال ۱۱ سپتامبر، جهان بر سر دوراهی مهم تاریخ‌اش قرار گرفته است. «مبارزه با تروریسم» «جنگ کشورگشایی» است که برای آینده بشر پیامدهای ویرانگری دارد. **جنگ نوین امریکا** به آسیای مرکزی محدود نمی‌شود. دولت بوش با استفاده از «جنگ با تروریسم» به عنوان نوعی بهانه، گسترش عملیات نظامی ایالات متحد را به سرحدات تازه اعلام کرد، از جمله عراق، ایران و کره شمالی. واشینگتن گرچه این کشورها را به تولید «جنگ‌افزارِ کشتار جمعی» متهم می‌کند، در استفاده از سلاح‌های هسته‌ای به عنوان بخشی از «جنگِ با تروریسم» خود را برکنار ندانسته است.

افزون بر این، اسراییل، که اکنون دارای زرادخانه‌ای است با دست‌کم ۲۰۰ جنگ‌افزار گرماهسته‌ای و سامانه پرتاب پیچیده، «بارها کشورهای عرب را در لفافه تهدید هسته‌ای کرده است».[1]

جنگ کنونی اسراییل با ملت فلسطین جزء جدایی‌ناپذیر راهبرد **جنگ نوین امریکا**ست. حمله به عراق بی‌گمان جنگ دامنه‌دارتری را در سرتاسر خاورمیانه دامن می‌زند که در آن اسراییل به‌طور قطع با محور نظامی آنگلو-امریکایی همسو می‌شود.

در سال ۲۰۰۱، طراحان نظامی در پنتاگون «طرح کلی تهاجم دوجانبه‌ای را به عراق ریخته بودند که بیش از ۱۰۰/۰۰۰ نیروی امریکایی در آن درگیر می‌شدند».[2] ناوچه‌های توپدار در خلیج عمان در حالت آماده‌باش بودند. «نقشه‌های احتیاطی نظامی برای سومالی، سودان، عراق، اندونزی و یمن در دست اصلاح [بود]... نیروهای ویژه و ادارات اطلاعاتی ایالات متحد پنهان و آشکار در تمام این کشورها با شبه‌نظامی‌ها و نظامیان محلی سرگرم کارند».[3] در این ستیز و آویز، ایالات متحد از انگلیس خواسته است که در مرحله آتیِ مبارزهٔ جهانی با القاعدهٔ اُسامه بن لادن در تدارک حمله نظامی به سومالی کمک کند».[4]

جنگ با افغانستان غیرقانونی بود

در آغاز جنگ با افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۱، دولت بوش با حمایت کامل و پشتیبانی نظامی انگلیس و موافقت پیشین دولت‌های عضو اتحادیه نظامی غرب، دست به نقض فاحش قوانین بین‌المللی زد:

> این جنگ غیرقانونی است چون نقض فاحش کلام صریح منشور سازمان ملل است... در واقع، نه تنها غیرقانونی، بلکه جنایتکارانه است. یک چنین نقضی را دادگاه نورمبرگ «جنایت به اعلا درجه» خواند، جنایت علیه صلح.[5]

در نتیجه، همین رهبران سیاسی، مسئولان مرگ هزاران غیرنظامی در افغانستان، در کشورهای خود فرایندی را آغاز کرده‌اند که ــ بر مبنای «قانون ضد تروریستی» ــ تعریف حقوقیِ «تروریسم» و «جنایت‌های جنگی» را به قالب دیگری می‌نویسد.

به بیان دیگر، چهره‌های اصلی تروریسم دولتی ـ یعنی، سیاستمداران منتخب ما ــ حال می‌توانند دلبخواهی، از راه دادگاه‌های مخفی «به‌صورت قانونی دایر شدهٔ» خود حکم کنند که «چه کسی جنایتکار جنگی» است و «که تروریست». طُرفه اینکه «نخبه جنایتکاران جنگی» ـ با بهره‌جویی از اختیارات مقام عالی ـ تصمیم می‌گیرند که کدام فرد تحت پیگرد قرار بگیرد. وانگهی، با کاستن از قدر و اهمیت **حکومت قانون** و برپایی دادگاه‌های فرمایشی «دستشان پاک می‌ماند» ـ یعنی، به اتهام جنایت‌های جنگی تحت پیگرد قرار نمی‌گیرند: اینان را نمی‌توان سرزنش کرد چون همین دادگاه‌های نظامی در نهایت رأی خواهند داد که متهمی باید اعدام بشود یا نه.

امپراتوری امریکا

آغاز کارزار تحت رهبری امریکا همزمان با رکود اقتصادی جهانی نیز هست که دارد به فقر میلیون‌ها تن می‌انجامد. اگرچه اقتصاد غیرنظامی سقوط می‌کند، منابع مالی کلان به سوی ماشین جنگی امریکا سرازیر می‌گردد. سامانه‌های بس پیشرفته تسلیحاتی به دست مجتمع نظامی‌ـصنعتی امریکا به این قصد تولید می‌شود که کشور به مرتبه سلطه نظامی و اقتصادی جهانی دست یابد، نه تنها نسبت به چین و روسیه، بلکه نسبت به اتحادیه اروپا نیز، که واشینگتن آن را نوعی دست‌درازی به پیشوایی[1] جهانی امریکا می‌شمرد.

در پس پردهٔ «جنگ» امریکا «با تروریسم»، نظامی‌سازی مناطق پهناور عالم نهفته است که دارد به یکپارچگی چیزی می‌انجامد که به بهترین وجه **امپراتوری امریکا** توصیف می‌شود. از جنگ سال ۱۹۹۹ یوگسلاوی، محور نظامی آنگلوـامریکایی پدید آمده که بر پایه هماهنگی تنگاتنگ میان انگلیس و امریکا در حوزه‌های دفاع، سیاست خارجی و اطلاعات استوار

---

1. hegemony

شده است. اسراییل در خاورمیانه سکوی پرتاب محور آنگلو-امریکایی شمرده می‌شود. هدفِ نهانی این محور از این جنگ، «استعمار دوبارهٔ» نه تنها چین و کشورهای بلوک شوروی پیشین، بلکه ایران، عراق و شبه‌جزیرهٔ هند نیز هست.

جنگ و جهانی شدن همراه و همگام‌اند. قدرت‌های تشکیلات مالی وال استریت، غول‌های نفتی آنگلو-امریکایی و پیمانکاران دفاعی این دو به نحوی انکارناپذیر در پسِ این فرایندند که مبتنی است بر گسترش مرزهای نظام بازار جهانی. سرانجام، هدف «جنگ نوین امریکا»، چه به «شیوهٔ نظامی» و چه از راه تحمیل اصلاحات «بازار آزاد» خانمان بر باد ده، تبدیل کشورهای مستقل به قلمروهای باز (یا «مناطق تجارت آزاد») است.

بنا بر تعریف راهبرد جادهٔ ابریشم واشینگتن در سال ۱۹۹۹، جنگ امریکا به قصد از میان بردن سراسر منطقه‌ای درمی‌گیرد که در جریان تاریخ، گهوارهٔ تمدن‌های باستان و حلقه ارتباط اروپای باختری به خاور دور بوده است. در نتیجه، پشتیبانی نهانی از شورشیان اسلامی (که سی‌آی‌ای از مجرای آی‌اس‌آی پاکستان به آنها خط می‌داده است) در اتحاد شوروی پیشین، خاورمیانه، چین و هند، به عنوان وسیله کشورگشایی مورد استفادهٔ واشینگتن قرار گرفته است ــ این کار با بی‌ثبات کردن دانستهٔ جامعه‌های ملی و نفاق‌افکنی قومی و اجتماعی عملی می‌شود.

بر روی هم، جنگ و اصلاحاتِ «بازار آزاد» با کشانیدن جامعه‌های ملّی به ورطه فقر وحشتناک، *«تمدن» را ویران می‌کنند.*

شریکان امریکا در ناتو

با وجود اینکه اختلاف‌های مهمی در اتحادیه نظامی غرب پدیدار شده است، شریکان امریکا در ناتو، از آن میان آلمان، فرانسه، ایتالیا، عملیات نظامی سال ۲۰۰۱ افغانستان را به رهبری امریکا-انگلیس تأیید کرده‌اند. چنین برمی‌آید که امریکا و اروپا با وجود اختلاف‌های خود، بر سر

«استعمار دوباره» و «تجزیه» برنامه‌ریزی شدهٔ منطقه جغرافیایی پهناوری که از اروپای خاوری و حوزهٔ بالکان تا مرز باختری چین امتداد دارد، متحد و هم‌عقیده‌اند.

با این همه، در چارچوب این منطقه پهناور، یعنی «حوزه‌های نفوذ»، میان آلمان و امریکا توافق کلی صورت گرفته است. مفهوم این «تجزیه» را از نظر تاریخی باید درک کرد. این امر، از برخی نظرها، همانند توافقی است که میان قدرت‌های اروپایی در **کنفرانس برلین** به‌دست آمد و به تجزیه و تسخیر قلمروهای افریقا در اواخر سدهٔ نوزدهم مربوط می‌شد. بر همین قیاس، سیاست استعماری در پیمان بندرهای چین[۱] در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول به دقت به دستِ همین قدرت‌های امپریالیستی هماهنگ شد و مورد توافق قرار گرفت.

دستگاه نظامی-اطلاعاتی

با اینکه نهادهای غیرنظامی دولتی بیش از پیش نقش ظاهری سیاستمداران منتخب را در بیشتر «مردم‌سالاری‌های» غربی (از جمله امریکا، انگلیس و کانادا) برعهده می‌گیرند، بیش از پیش در تصمیم‌گیری، نقش اسمی بازی می‌کنند. در لوای این نظام یکه‌تاز بسط یابنده، جای نهادهای دولتی غیرنظامی را دستگاه پلیسی-اطلاعاتی-نظامی می‌گیرد (نک فصل ۲۱). در ایالات متحد، سی‌آی‌ای عملاً نقش «دولت موازی» را در تنظیم و اجرای سیاست خارجی ایالات متحد بازی کرده است.

افزون بر این، دستگاه اطلاعاتی در ایالات متحد با عملکرد نظام مالی درآمیختگی پیدا کرده است. مقام‌های رده بالای نظامی و اطلاعاتی در ایالات متحد در شماری از کارهای تجاریِ سودآور بدل به شریکان کامل عیار شده‌اند.

---

۱. منظور پیمان‌هایی است که سرانجام به جنگ‌های استعماری پُرتلفاتی انجامید. برای آگاهی بیشتر، رک جنگ *تریاک*، ترجمه جمشید نوایی، ۱۳۵۸، نشر شبگیر. ــ م.

همچنانکه پیش از این اشاره شد، بودجه رسمی سی‌آی‌ای سالیانه بیش از ۳۰ میلیارد دلار است. این مبلغ هنگفت، درآمدها و وصولی‌های چند میلیارد دلاری سی‌آی‌ای را از عملیات پنهانی دربرنمی‌گیرد. بنابه نوشته مستند آلفرد مک‌کوی، سی‌آی‌ای از دورهٔ جنگ ویتنام از جریان پول کثیفِ دادوستد مواد مخدر برای تأمین هزینه عملیات مخفی‌اش در اجرای ابتکارهای سیاست خارجی واشینگتن استفاده می‌کرده است.[6]

به سخن دیگر، انباشت کلان دارایی نقدی از درآمدهای دادوستد مواد مخدر، سی‌آی‌ای را به مؤسسه مالی نیرومندی تبدیل کرده است. این سازمان از رهگذر شبکه سهام شرکتی، بانک‌ها و نهادهای مالی که قدرت و نفوذ عظیمی دارند عمل می‌کند.

«شرکت‌ها»ی تحت حمایت سی‌آی‌ای، در گذر زمان، نه تنها در تولید جنگ‌افزار و تجارت نفت، بلکه در بانکداری و خدمات مالی، معاملات املاک و غیره، با بخش عمدهٔ مؤسسه تجاری و شرکتی هماهنگی پیدا کرده‌اند. در نتیجه، میلیاردها دلار از دادوستد مواد مخدر ــ در حمایت از سی‌آی‌ای ــ به حوزه‌های بانکداری «قانونی» سرازیر می‌گردد که از آنها برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های واقعی در انواع فعالیت‌های اقتصادی استفاده می‌شود.

به بیان دیگر، فعالیت‌های پنهانی سی‌آی‌ای در تضمین تملکِ پول مواد مخدر از طریق بهره‌های مالی و بانکی محکم نقش مخفیانه حساسی بازی می‌کند. در این خصوص، افغانستان جایگاه راهبردی دارد، زیرا بزرگترین تولیدکنندهٔ هروئین جهان هست. دولت طالبان به دستور دولت بوش سرکوب شد چون (بر اساس رهنمود سازمان ملل) بیش از ۹۰ درصد تولید تریاک را محدود کرده بود. (نک فصل ۱۶.) بمباران افغانستان سبب از سرگیری سوداگری مواد مخدر چند میلیارد دلاری شد که سی‌آی‌ای از آن حمایت می‌کند. بی‌درنگ پس از پابرجایی دولت دست‌نشاندهٔ ایالات متحده به ریاست جمهوری کرزای، تولید تریاک افزایش یافت و به سطح تاریخی‌اش بازرسید. (نک فصل ۱۶.)

جنگ: عملیاتی پول‌ساز

جامعه اطلاعاتی-نظامی نیز عملیات پول‌سازی خود را در حوزه‌های خدمات مزدوران، تدارکات دفاعی و اطلاعاتی و جز اینها گسترش داده است. افراد مهمی در دولت بوش، از جمله دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، از طریق شرکتش، هالی‌برتن، با این‌گونه عملیات تجاری مختلف ارتباط‌ها دارند.

بر اساس **نظم نوین جهانی**، سودجویی به «فریبکاری» سیاسی و رشوه‌خواری کارگزاران و بهره‌گیری روزمره از عملیات اطلاعاتی پنهانی به سودِ منافع شرکتِ بانفوذ وابسته هست. سپاه‌های شبه‌نظامی تحت حمایت ایالات متحد در بخش‌های مختلف جهان به دست گروه‌های مزدور خصوصیِ طرفِ قرارداد پنتاگون آموزش می‌بینند و تجهیز می‌شوند.

سرانجام، ادارهٔ جنگ بیش از آنکه در اختیار دولت باشد، از منافع اقتصادی خصوصی پیروی می‌کند.

ادارات اطلاعات، از جمله سی‌آی‌ای، در حالی‌که با وال استریت فصل مشترک دارند، با سندیکاهای نیرومند جنایت هم که در تجارت مواد مخدر دست دارند، مناسبات پنهانی به هم زده‌اند. این سندیکاها از راه فرایند پول‌شویی در کارهای تجاری قانونی سرمایه‌گذاری هنگفتی کرده‌اند.

بر اساس **نظم نوین جهانی**، مرزبندی میان «سرمایه سازمان یافته» و «جرایم سازمان یافته» نامشخص هست. به عبارت دیگر، بازسازی تجارت و امور مالی جهانی به دمسازی با «جهانی شدن» همزمانِ اقتصاد تبهکاری گرایش دارد که به نحوه پیچیده‌ای به تشکیلات شرکتی گره خورده است. در نتیجه، دستگاه دولتی رفتار تبهکارانه پیدا کرده است. بنا بر مدارک فراوان، سیاستگذاران بلندمرتبه مسئول سیاست خارجی در دولت بوش با کارتل‌های مختلف مواد مخدر ارتباط دارند.

دلاری‌سازی و موقعیت کلی

اگرچه واشینگتن تسلط شرکتی بر ذخایر کلان نفت و مسیرهای خط لوله را در طول دالان اروپا-آسیایی به سود غول‌های نفتی آنگلو-امریکایی تأمین می‌کند، هدف اصلی‌اش در نهایت بی‌ثبات کردن و سپس استعمار چین و روسیه است. این نکته می‌رساند که تملک نظام‌های مالی ملّی آنها و تسلط بر سیاست پولی سرانجام به تحلیل دلار ایالات متحد به عنوان پول ملی می‌انجامد. این هدف، همین حالا هم، تا اندازه‌ای در بخش‌هایی از اتحاد شوروی پیشین به‌دست آمده که در پهنه آنها دلار امریکا عملاً پول رایج ملی شده است.

با وجود اینکه ایالات متحد در مرز باختری چین حضور نظامی دایمی را حفظ کرده است، نظام بانکداری چین، در پی پیوستن آن کشور به سازمان تجارت جهانی، در اکتبر سال ۲۰۰۱، درهایش را به روی بانک‌ها و نهادهای مالی غرب «باز کرد». گرایش در چین به سوی فروپاشی نظام بانکداری دولتی است که برای هزارها بنگاه صنعتی و تولیدکنندهٔ کشاورزی اعتبار تأمین می‌کند. عجیب اینکه نظام اعتبار دولتی نقش چین را به عنوان بزرگترین «مستعمرهٔ صنعتی» غرب و تولیدکنندهٔ مصنوعات حاصل از کار ارزان قیمت برای بازارهای اروپایی و امریکایی حفظ کرده است.

این حذف نظارت از اعتبار دولت، موج سهمگین ورشکستگی پدید خواهد آورد که به احتمال زیاد چشم‌انداز اقتصادی چین را ویران خواهد کرد. در نتیجه، بازسازی نهادهای مالی چین ممکن است، ظرف چند سال، از راه حمله‌های سوداگری، به بی‌ثباتیِ رن‌مین‌بی[1]، پول ملی، آن بینجامد و در را به روی فرایند گسترده‌تر «استعمار» اقتصادی و سیاسیِ سرمایه غرب بگشاید.

به بیان دیگر، فریبکاریِ آشکار بازارهای پولی به دست «بورس‌بازان

---

1. Renminbi

سازمانی»[1] هم، مانند آنچه در سال ۱۹۹۷ در بحران آسیا رخ داد، وسیله مؤثری است که به اقتصادهای ملی صدمه می‌زنند. در این خصوص، جنگ مالی، ابزارهای سوداگری پیچیده‌ای را به‌کار می‌گیرد که طیف دادوستد فرعی، معاملات پیشرسِ ارز خارجی، اختیار معامله پول رایج، وجوه تأمینی، وجوه شاخصی و جز اینها را دربرمی‌گیرد. از ابزارهای سوداگری با هدف غاییِ تصرف دارایی مالی و در اختیار گرفتن دارایی‌های تولیدی استفاده شده است. به گفته ماهاتیر محمد، نخست‌وزیر پیشین مالزی: «این کاستن عمدی ارزش پول رایج کشور به دست سوداگران پول به صرفِ سود، نفی جدیِ حقوق کشورهای مستقل است».[7]

چین همراه با آزادسازی تجارت و حذف نظارت دولت بر کشاورزی و صنعت (بر طبق مقررات سازمان تجارت جهانی)، به سوی بیکاری گسترده و ناآرامی اجتماعی می‌رود. در نتیجه، عملیات پنهانی تحت حمایت ایالات متحد در تبت و منطقه خودمختار زین جیانگ-اویقور، در پشتیبانی از جنبش‌های جدایی‌طلب سبب بی‌ثباتیِ سیاسی می‌شود که به حمایت از فرایند دلاری‌سازی نیز گرایش پیدا می‌کند.

بر روی هم، حذف نظارت دولت بر نهادهای بانکداری ملّی در سراسر جهان ویرانی به‌بار آورده است. دستور کار سیاست خارجی واشینگتن مبتنی است بر اینکه در فرجام به یورو دست‌درازی کند و دلار امریکا را (در رویارویی آشکار با منافع بانکی محکم در پسِ نظام پول رایج اروپا) «به عنوان پول رایج جهانی» تحمیل کند. «نظامی‌سازیِ» مناطق پهناور جهان (بر وجه مثال، در جایی که دلار و یورو با هم رقابت می‌کنند) به حمایت از فرایند «دلاری‌سازی» گرایش دارد. سرراست‌تر گفته باشیم، «دلاری‌سازی» و «تجارت آزاد» ــ مورد پشتیبانی نظامی‌سازی ایالات متحد ــ دو ستون اساسی **امپراتوری امریکا**ست.

---

۱. Institutional speculators یا بورس‌بازان نهادی. ــ م.

چارچوب متن ۱–۸

جنگ مالی: وسیله کشورگشایی

در کره، اندونزی و تایلند صندوق بانک‌های مرکزی به دست بورس‌بازانِ سازمانی چپاول شد، اگرچه کارگزاران امور پول بیهوده درصدد سرپا نگه داشتن پول‌های بیمار خود بودند. حمله‌های سوداگری که به ضد این کشورها صورت گرفت «تمرین نهایی» کاربرد همان فرایندی است که علیه رن‌مین‌بی، پولِ ملیِ چین، صورت گرفت.

در سال ۱۹۹۷، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار ذخایر پول قوی آسیا ضبط و (ظرف چند ماه) به بخش مالی خصوصی منتقل شد. در پی تضعیف پول رایج، درآمدهای واقعی و سطح اشتغال یک شبه تنزل کرد و به فقر همگانی در کشورهایی انجامید که در دورهٔ پس از جنگ نمایانگر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی چشمگیری بودند.

ترفندهای مالی در بازار مبادله ارز خارجی، اقتصادهای ملی را بی‌ثبات کرده بود و از این رهگذر پیش‌شرط‌هایی را برای چپاول بعدی دارایی‌های تولیدی کشورهای آسیایی به دست «سرمایه‌داران لاشخور خارجی» پدید آورد.

فروپاشی بانکداری مرکزی

این بحران جهانی نشانگر فروپاشی بانکداری مرکزی است، یعنی کاهش اعتبار حاکمیت اقتصاد ملی و ناتوانی دولت ملی در تنظیم ایجاد پول به سود جامعه. به سخن دیگر، ذخیره‌های پولِ بخش خصوصی در دست «بورس‌بازانِ سازمانی» بسیار بیش از امکان‌های محدود بانک‌های مرکزی جهان بود. این بانک‌ها، که به‌صورت انفرادی و جمعی عمل می‌کنند، دیگر امکان ندارند که با موج فعالیت سوداگری مبارزه کنند.

سیاست پولی در دست طلبکاران خصوصی است که می‌توانند بودجه‌های دولتی را مسدود کنند، فرایند پرداخت‌ها را از کار بیندازند، مانع پرداخت دستمزد میلیون‌ها کارگر (مثل مورد اتحاد شوروی پیشین) بشوند و فروپاشی تولید و برنامه‌های اجتماعی را شتاب ببخشند. بحران‌ها که عمیق‌تر می‌شود، دامنه حمله‌های سوداگری همگام به پیامدهای اقتصادی و اجتماعی ویرانگر به بانک‌های مرکزی، به چین و امریکای لاتین و خاورمیانه می‌کشد.[8]

نظامی‌سازی و دلاری‌سازی نیمکرهٔ غربی

در نیمکره غربی، وال استریت با جابه‌جایی یا تملک نهادهای مالیِ ملیِ موجود بر دامنه تسلط خود افزوده است. وانگهی، واشینگتن با کمک صندوق بین‌المللی پول به زور دارد کشورهای امریکای لاتین را به پذیرش دلار امریکا به عنوان پول رایج ملی خود وامی‌دارد. اسکناس پشت سبز همین حالا هم بر پنج کشور امریکای لاتین تحمیل شده است: اکوادور، آرژانتین، پاناما، السالوادور و گواتمالا.

پیامدهای اقتصادی و اجتماعی «دلاری‌سازی» خانمان‌برانداز بوده است. در این کشورها، وال استریت و «نظام فدرال رزرو» ایالات متحد مستقیماً سیاست پولی را در دست دارند. طلبکاران امریکایی بر کل ساختار هزینه‌های عمومی نظارت می‌کنند.

«نظامی‌سازی» و «دلاری‌سازی» جزء اصلی و ضروری «**امپراتوری امریکا**»ست. در این باره، **طرح کلمبیا**، که هزینه‌اش را کمک نظامی ایالات متحد تأمین می‌کند، اساسی را برای نظامی‌سازیِ منطقه آندِ امریکای جنوبی در حمایت از «تجارت آزاد» و «دلاری‌سازی» پدید می‌آورد.

در این بین، شرکت‌های نفتی آنگلو-امریکایی نیز (چِورون، بی‌پی، اکسن)، که برای تسلط بر ثروت نفتی اتحاد شوروی پیشین رقابت می‌کنند، در منطقه آندِ امریکای جنوبی نیز حاضرند. سیاست خارجی ایالات متحد به بهانه «مبارزه با مواد مخدر» یا «جنگ با تروریسم» پای نظامی‌سازی را در هر دو منطقه به میان کشانیده است. دستور کار پنهانی، حفاظت از خطوط لوله نفت و منافع کلان مالیِ پشت پردهٔ دادوستد مواد مخدر چند میلیارد دلاری است. در کلمبیا، هزینه بسیاری از گروه‌های شبه‌نظامیِ مسئول صدها قتل و هزاران ناپدید شده با کمک نظامی ایالات متحد بر اساس «**طرح کلمبیا**» تأمین می‌شود.[9]

در نتیجه، **طرح کلمبیا** در ارتباط تنگاتنگ با تحمیل «رهنمودها»ی صندوق بین‌المللی پول اجرا می‌شود. برای نمونه، در کلمبیا، معجون

اقتصادیِ صندوق بین‌المللی پول سبب ویرانی صنعت و کشاورزی داخلی شد. به‌طور کلی، نظامی سازی قاره بخش مکمل دستورکار «تجارت آزاد» است. ابتکار منطقه تجارت آزاد امریکای شمالی و جنوبی[1] همراه با تفاهم‌نامه همکاری نظامی «موازی» با امضای ۲۷ کشور دو بخش امریکا (**بیانیه مانایوس**)[2] مورد گفتگو قرار می‌گیرد و سراسر نیمکره را عملاً زیر سیطرهٔ نظامی ایالات متحد قرار می‌دهد.

در امریکای لاتین همین حالا هم پیامدهای اقتصادی و اجتماعیِ «دلاری‌سازی» ویرانگر بوده است. بحران اقتصادی و اجتماعی جاری در آرژانتین نتیجه مستقیم «دلاری‌سازی» تحمیلیِ وال استریت و نظام فدرال رزرو ایالات متحد است که مستقیماً سررشته سیاست پولی را در دست دارند. تمام ساختار هزینه عمومی آرژانتین زیر نظر طلبکاران امریکایی است.

مزدهای حقیقی افت کرده‌اند، برنامه‌های اجتماعی از میانه رفته‌اند و بخش‌های بزرگ مردم به ورطه فقر وحشتناک فرو کشیده شده‌اند. الگوی آرژانتین، به طراحی وال استریت، بی‌هیچ تردیدی در جای دیگر تکرار خواهد شد، همچنانکه «چنبرهٔ نامرییِ» **امپراتوری امریکا** میدان دسترسی‌اش را به دیگر مناطق جهان می‌گسترد.[3]

---

1. Free Trade Area of the Americas (FTAA)

2. Manaus

۳. برای آگاهی از عمق این فاجعه جهانخواری ضروری است کتاب دیگر پروفسور میشل شوسودوفسکی به نام *جهانی‌سازی فقر و نظم نوین جهانی* نیز خوانده شود که همچون این کتاب مستند و تحلیلی است و چپاول و بهره‌کشی سه سازمان جهانی را مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی نشان می‌دهد. امید در آیندهٔ نزدیک این اثر نیز ترجمه شود و در دسترس قرار گیرد. ـــ م.

یادداشت‌ها

1. John Steinbach, "Israeli Weapons of Mass Destruction: A Threat to Peace", DC Iraq Coalition, March 2002, Centre for Research on Globalization (CRG), http: //www.globalresearch.ca/articles/STE203A.htaml, 3 March 2002.

2. Iain Bruce, "Pentagon Draws up Plans for Invasion Of Iraq", *The Herald* (Scotland) January 31, 2002.

3. *Florida Times-Union*, Jacksonville, 17 February 2002.

4. Deirdre Griswold, "Will Somalia be next? US targets another Poor Country", *Workers World*, December 2001, Centre for Research on Globalization (CRG), http://globalresearch.ca/articles/GRI112A.html, 13 Demcember 2001.

5. Michael Mandel, "This War is Illegal and Immoral: It will not Prevent Terrorism", Science Peace Forum & Teach-In, December 9, 2001, Centre for Research on Globalization, http://globalresearch.ca/articles/MAN112A.html, Dec. 2001.

6. Alfred McCoy, *op. cit.*

7. For further details see Michel Chossudovsky, "Globalization and the Criminalization of Economic Activity", *Covert Action Quarterly*, No. 58, Fall 1996; Michel Chossudovsky, "Financial Scams and the Bush Family", Centre for Research an Globalization (CRG), http://www.globalresearch.ca/articles/ CHO202C.html, 18 February 2002.

8. Quoted in Michel Chossudovsky, "Financial Warfare", Third World Network, Penang, http://www.twnside.org.sg/title/trig-cn.htm. 1999.

9. Michel Chossudovsky, "Financial Warfare", *op. cit.*

فصل ۹

خلع سلاح نظم نوین جهانی

«جنگ با تروریسم» دروغ است. بنا بر مدارک بیشمار، بهانه آغاز این جنگ به کلی ساختگی است.

واقعیت‌ها باژگونه شده است.

اعمال جنگی، «مداخله‌های بشردوستانه»ای اعلام می‌شود که برای برقراری «مردم‌سالاری» تنظیم شده است.

کاستن از ارزش آزادی‌های مدنی ـ با تحمیل «قانون ضدتروریستی» ـ وسیله‌ای برای تأمین «امنیت داخلی» و پشتیبانی از آزادی‌های مدنی توصیف می‌شود.

در این میان، از هزینه‌های بهداشتی و آموزشی کاسته می‌شود تا بودجه مجتمع نظامی-صنعتی و دولت پلیسی تأمین گردد.

در لوای **امپراتوری امریکا**، میلیون‌ها تن در سرتاسر جهان دارند به کام فقر دهشتناک کشیده می‌شوند و کشورها به قلمروهای باز بدل می‌گردند.

تحت‌الحمایه‌های ایالات متحد از تصدق سر «جامعه بین‌المللی» مستقر می‌شوند.

«دولت‌های موقت» پدید می‌آیند. دست‌نشاندگان سیاسی، که برگماردهٔ غول‌های نفتی امریکا هستند، سرسری مورد تأیید سازمان ملل قرار

می‌گیرند که خود بیش از پیش نقشِ ماشینِ بله قربان‌گوی دولت ایالات متحد را بازی می‌کند.

از منظر تاریخ که بنگریم، «۱۱ سپتامبر» بزرگترین فریبکاری در تاریخ امریکاست.

دولت یکه‌تاز

ما با کله به سمت نظامی یکه‌تاز (توتالیتر) می‌رویم که در آن نهادهای جنگ و سرکوب پلیسی و سیاست اقتصادی (یعنی، «معجون قوی اقتصادی») با یکدیگر همپیوندند.

اساس این نظام بر فریب افکار عمومی استوار شده است. «واقعیت‌های ساختگیِ» دولت بوش باید بدل به حقایق زایل‌نشدنی و پایا شود که بخشی از اتفاق نظر سیاسی و رسانه‌ای گسترده را پدید می‌آورد. در این خصوص، رسانه شرکتی وسیله‌ای است در دست این نظام یکه‌تاز. و این رسانه از همان آغاز، هر نوع درک واقعی را از بحران «۱۱ سپتامبر» به کلی نادیده گرفته است.

میلیون‌ها تن در مورد علت‌ها و پیامدهای ۱۱ سپتامبر گمراه شده‌اند.

با اینکه دولت بوش نقشه «جنگ با تروریسم» را عملی می‌سازد، شواهد (از جمله کوهی از سندهای رسمی) به تفصیل تأیید می‌کنند که دولت‌های پی‌درپی ایالات متحد از تروریسم بین‌المللی پشتیبانی و با آن همدستی کرده و پناهش داده‌اند.

این واقعیت، به خودی خود، باید مخفی نگه داشته شود، چه اگر در میان گروه بزرگ‌تری درز پیدا کند، وجه قانونی «جنگ با تروریسم» «مثل یک دسته ورق» فرو می‌پاشد.

در جریان کار، وجه قانونی بازیگران اصلی در پس پردهٔ این نظام به خطر می‌افتد، این است که آنها برای حفاظت از خود قوانین تازه‌ای می‌گذرانند:

ما اینجا در ایالات متحد رفته رفته به جمهوری موز[۱] تبدیل می‌شویم، همراه با «گمشدگان»،[۲] که پدیده‌ای بود که همه در دیکتاتوری سال‌های ۸۰-۱۹۷۰ در امریکای لاتین شاهدش بودیم، البته تا یادم نرفته بگوییم که این ماجراها با پشتیبانی ایالات متحد بود.[1]

خلع سلاح نظم نوین جهانی

نظامی‌سازی، اقدامات اطلاعاتی پنهانی و جنگ کامل عیار از گسترش اقتصاد «بازار آزاد» در مرزهای نو پشتیبانی می‌کند. توسعه ماشین جنگی امریکا از انباشت بی‌سابقه ثروت خصوصی در دست معدودی حمایت می‌کند که همین آیندهٔ بشر را به خطر می‌اندازد.

در خطرات **جنگ جهانی** احتمالی **سوم** باید دقت و تأمل کرد. برای خلع سلاح **نظم نوین جهانی**، باید خصیصه‌های درونی نظام یکه‌تاز افشا و یکسره تفهیم شود. درک معنی این خصیصه‌ها نباید به تنی چند نویسنده و منتقد محدود گردد، باید تمام شهروندان ما که زندگی‌شان مستقیماً تحت تأثیرِ «جنگ با تروریسم» بوده و هست در آن سهیم شوند.

لازمه درک معنای نظام، برپایی جنبش‌های توده‌ای همبسته است که این موج را برمی‌گردانند و از به راه افتادن جنگ جهانگیر جلو می‌گیرند.

شیوهٔ کار سرمایه‌داری جهانی و اقتصاد «بازار آزاد» به نحوه پیچیده‌ای با مجاری قدرت گره خورده است. قدرت‌های پسِ پشت این نظام، بانک‌ها و

---

۱. اصطلاحی اهانت‌آمیز در مورد کشور کوچک فقیر با دولتی ناتوان که وابسته به کمک مالی خارجی است. بیشتر کشورهای به‌اصطلاح «جهان سوم»، خصوصاً امریکای لاتین را مد نظر دارد که موز از صادرات عمدهٔ این منطقه است. ــ م.

۲. در آن سال‌های «نکبت‌بار، رژیم‌های دست‌نشاندهٔ دیکتاتوری در امریکای لاتین، مانند رژیم ژنرال پینوشه در شیلی، زیر سایه «وال استریت»، مخالفان خود را شکنجه و سر به نیست می‌کردند. بی‌اینکه نام و نشان آنها را اعلام کنند. این گروه از مبارزان را اصطلاحاً **«گمشده»** می‌نامند. ــ م.

نهادهای مالی جهانی، مجتمع نظامی-صنعتی، غول‌های نفت و انرژی، مجتمع‌های فناوری زیستی و داروسازی و غول‌های رسانه‌ای و وسایل ارتباطی‌اند که خبرها را سرهم‌بندی می‌کنند و سیر رخدادهای جهان را آشکارا دگرسان می‌سازند و تحریف می‌کنند.

برای خلع سلاح مؤثر این نظام کافی نیست خواستار «دموکراتیک کردن» نظام مالی شد که به «اصلاحات» نهادهای جهانی «مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و سازمان ملل) متصل هست. این «اصلاحات» نه شیوهٔ کار سرمایه‌داری جهانی را تغییر می‌دهد و نه به هر روی ساختارهای قدرت زیربنایی را زیروزبر می‌کند. در واقع، **نظم نوین جهانی** نه تنها به این نوع «اصلاحات» ظاهری میدان می‌دهد، بلکه آن را فعالانه تشویق می‌کند، چنانکه سبب این توهم می‌شود که «هواداران جهانی شدن» به نحوی به تغییر ترقیخواهانه پای‌بندند.

حفظ توهم دموکراسی

دولت بوش در نزد افکار عمومی نیازمند «قانونیت» است، بدین معنی که در به راه انداختن «جنگ با تروریسم» بنا بر مصالح عالیه جامعه و همگام با تأیید کامل ملت امریکا و پشتیبانی «جامعه بین‌المللی» عمل می‌کند.

دولت بوش برای مؤثر ساختن این «قانونیت» نه تنها به تأیید دروغ‌های پشت پردهٔ «جنگ با تروریسم» بلکه به حفظ این توهم هم نیاز دارد که دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی همچنان حاکم است.

حفظ «حرّافی دربارهٔ آزادی و دموکراسی» بخشی از فرایند بنای دولتی خودکامه است. با اینکه «مخالفت قانونی» تشویق می‌شود، دموکراسی نیاز دارد که «آزادی‌های مدنی با ایمنی مردم سنجیده شود»:

پاسخ ما به خطر تروریسم، بر اثر آسیب‌پذیری منظم، هم بر هزینه تأمین امنیت مؤثر خواهد افتاد و هم بر آزادی‌های مدنی که در نزد بسیاری از جوامع گرامی است.[2]

مخالف‌تراشی

«هواداران جهانی شدن» برای انتقال توهم دموکراسی، باید «مخالف‌تراشی» کنند. به عبارت بهتر، آنها باید برای خود مخالف سیاسی بیافرینند، مشتاق وجود آنها باشند و هزینه‌شان را تأمین کنند. برای اینکه قانونی جلوه کنند، باید به نوعی «انتقاد» میدان بدهند که «حق حکومت آنها» را زیر سؤال نبرد.

این «ضد گفتمان» اختیارگرا ـ که کارش خلع سلاح جنبش راستین مردمی علیه جنگ و جهانی شدن است ـ بخشی از شالودهٔ این دولت یکه‌تاز بسط‌یابنده را پدید می‌آورد. رهبران کنفدراسیون‌های اتحادیه کارگری و جریان اصلی سازمان غیردولتی همراه با «دانشگاهیان» برگزیده و منتقدان دعوت می‌شوند که در تنظیم سیاست به اتفاق بانکداران و مدیرانِ شرکت‌ها و سیاستمداران شرکت کنند.

بهانه این کار دستچین کردن حساب شدهٔ رهبران جامعه مدنی است «که بتوانیم به ایشان اعتماد کنیم» و وارد کردن آنها به عرصه «گفت و شنود» است. نظر این است که رابطه ایشان با افراد معمولی‌شان قطع شود و کاری کرد که احساس کنند «شهروند جهان»‌اند و دارند به سود همشهریان خود عمل می‌کنند، در عین حال باید آنها را واداشت که به شیوه‌ای کار کنند که منافع تشکیلات شرکتی تأمین شود:

> کسب و کار، دولت و رهبران جامعه مدنی باید در ایجاد تمهیدات نهادی تازه برای اقتصادی جهان‌شمول‌تر خلاقیت داشته باشند.[3]

این آداب «مشارکت جامعه مدنی» به درد چند کار بااهمیت می‌خورد. در ایالات متحد ضروری است که این دسته از رهبران «ترقیخواه» فرضی اساسی را بپذیرند که دولت بوش در واکنش به رخدادهای ۱۱ سپتامبر دارد با تروریسم بین‌المللی مبارزه می‌کند. به گفته ادورد هرمن و دیوید پترسن، «این [’همسازی چپ‌گرایانه‘]... که در ناچیز شمردن نقش تروریستی ایالات متحد از هیچ کاری کوتاهی نمی‌کند، رفته رفته به بدفهمی فاحشِ حوادث جاری بدل می‌شود».[4]

وقتی فرض اساسی مبنی بر پای‌بندی دولت ایالات متحد به مهار تروریسم بین‌المللی پذیرفته شود، از این قماش روشنفکران چپ‌گرا و منتقدان جامعه مدنی دعوت می‌شود که «چون و چراها»ی خود را دربارهٔ رهبری جنگ امریکا و آثارش بر غیرنظامیان و نگرانی‌های بشردوستانه خود را در باب اهمیت **حکومت قانون** ابراز کنند.

در این آداب، توجیه اصلی برای آغاز جنگ، که به کلی دروغ است، با وجود شواهد مستند مربوط به اینکه «جنگ با تروریسم» ساختگی است، هرگز مورد تردید قرار نمی‌گیرد. برای مثال، سازمان‌های غیردولتیِ بیشماری دولت بوش را در مورد رفتار با اسیران جنگی به نقض **کنوانسیون سال ۱۹۴۹ ژنو** متهم کرده‌اند، با این همه همین سازمان‌ها وجه قانونی کلی «جنگ با تروریسم» دولتِ بوش را زیر سؤال نبرده‌اند.

اگرچه «هواداران جهانی شدن» پیرو «انتقاد سازنده»اند، حق قانونی آنها برای فرمانروایی بی‌چون و چرا می‌ماند. آنچه این «همسازی چپ» و «جامعه مدنیِ درهم آمیخته» انجام می‌دهند، نیرومند ساختن چنگال نخبگان اطلاعاتی-نظامی و تشکیلات شرکتی است و سست کردن زیر پای جنبش راستین اعتراضی.

مهم‌تر اینکه «همسازی چپ» جنبش اعتراضی را دو دسته می‌کند، جنبش ضد جنگ را از جنبش ضدجهانی شدن جدا می‌سازد. مانع گسترش جنبش عظیم ضد امپراتوری امریکا می‌شود. اتحادیه‌های

کارگری بزرگ و جریان اصلی سازمان‌های غیردولتی، دروغ‌های پس پردهٔ «جنگ با تروریسم» را محکوم که نکردند هیچ، نادانسته سبب شکست هر جنبش راستینی شده‌اند که علیه **نظم نوین جهانی** به پا می‌خیزد.

به گفته **جان سوینی**، رئیس فدراسیون کار و کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی امریکا[1]: «همه ما خشمگین‌ایم، بگذار خشم‌مان بر سر دشمن واقعی خالی شود. تروریست‌ها و کسانی که پشتیبان‌شان بودند باید به دست قانون سپرده شوند».[5]

برپایی جنبش‌های توده‌ای هدفمند

ما در برهه سرنوشت‌ساز یکی از مهم‌ترین مبارزات اجتماعیِ تاریخ جهان قرار گرفته‌ایم که درجه بی‌سابقه‌ای از همبستگی و تعهد را ضروری می‌سازد. **جنگ نوین امریکا**، که «ضربهٔ اولِ» استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای را دربرمی‌گیرد، همچنانکه می‌دانیم آیندهٔ بشر را تهدید می‌کند. و این مطلب به هیچ‌وجه گزافه نیست.

گروهی را نظر بر این است که این **نظم نوین جهانی** ممکن است با پدیداری «نگره‌های نو» (یا «الگوها») در باب «قالب‌های گزینه‌ای سازمان اقتصادی و اجتماعی» تغییر کند و سیاست دولت به نحوی همساز و دربرگیرندهٔ این مفاهیم نو خواهد شد. این دیدگاه ــ که در جرگه هواداران جامعه مدنی باب روز است ــ خواستار گفتمان، مناظره و بحث با سیاستمداران منتخب دربارهٔ اصلاحات و «گزینه‌ها»ست.

مهم‌تر اینکه، این همسازی چپ وجه قانونی سیاستمداران منتخب را، که آشکارا «جنگ با تروریسم» را تأیید کرده‌اند، زیر سؤال نمی‌برد. اغلب جدی بودن بحران پس از ۱۱ سپتامبر را کوچک می‌نمایاند. تشخیص نمی‌دهد که ایالات متحد در جنگ کشورگشایی شرکت دارد. و بالاخره به

---

1. AFL-CIO

مناسبات میان آماج‌های جنگ و سرمایه‌داری جهانی نمی‌پردازد. به سخن دیگر، جرأت نمی‌کند به پسِ پرده بنگرد و ببیند چه کسی به‌راستی دستور کار پنهانی را به پیش می‌برد. و به این واقعیت توجه ندارد که سران کشورها و رؤسای دولت‌های باختری، با تأیید جنگ امریکا، آشکارا قوانین بین‌المللی را نقض کرده‌اند و وانگهی ـ پابه‌پای دولت بوش ـ مسئول جنایت‌ها علیه افراد بشرند.

پابرجایی یک «نظام اقتصادی و اجتماعی جایگزین» از رهگذر مجموعه اصول انتزاعی، به خودی خود، به ماهیت **نظم جهانی** و ساختارهای قدرت که شالودهٔ آن است نمی‌پردازد.

پایه‌ریزی انتزاعی «یک جایگزین» تضمین نمی‌کند که تغییر هدفمند دست خواهد داد و شیوهٔ کار سرمایه‌داری معاصر تعدیل خواهد شد. گره این روش کار ـ که نتیجه شگردهای پیچیده میان نخبگان تجارت و تشکیلات نظامی-اطلاعاتی است ـ به هیچ‌وجه با پایه‌ریزیِ الگوی تازه، یا خواستار شدن «**جهانی عادلانه**»تر یا ارایه عرضحال‌ها و / یا طومارها به رهبران گروه-۷، که خود غلامان حلقه به گوش **نظم نوین جهانی**‌اند، گشوده نمی‌شود.

برای پدیداری تغییر هدفمند، توازن قدرت در جامعه باید تعدیل شود.

ستون فقرات این نظام، نظامی‌گری است، که در نتیجه نظام بازار سرمایه‌داری را تأیید و تقویت می‌کند. بدون برچیدن همزمان دستگاه نظامی و اطلاعاتی که از «بازار آزاد» حمایت می‌کند، نمی‌توان «چنبرهٔ نامریی» این بازار را بی‌سلاح کرد. پایگاه‌های نظامی باید جمع شوند؛ ماشین جنگی ـ از جمله تولید سامانه‌های جنگ‌افزار پیشرفته ـ باید برچیده شود که نمایانگر تغییر مسیر چشمگیر در تولید غیرنظامی است.

افزون بر این، خلع سلاح **نظم نوین جهانی** دگرگونی ساختارهایِ مالکیت، یعنی سلب اختیارات بانک‌ها، نهادهای مالی و شرکت‌های

انتقالی و بازنگری اساسی دستگاه دولت را ضروری می‌سازد. تمام این موضوع‌ها پیچیده است و نیازمند مباحثه و تحلیل دقیق در سال‌های فراروی خواهد بود.

اولین اولویت در این خصوص این است که خصوصی‌سازیِ دارایی‌های جمعی، خدمات زیربنایی عمومی (از جمله آب و برق) و نهادهای دولتی (مانند بیمارستان‌ها و مدرسه‌ها) و مراتع و اراضی عمومی و جز اینها متوقف شود.

با این همه، باید دقت داشت که این روند ــ که به خودی خود بحث هدفمندی را دربارهٔ گزینه‌های سیاست ضروری می‌سازد ــ عملی نیست مگر اینکه دروغ‌هایی که به جنگ و جهانی شدن قانونیت می‌بخشد به تمام و کمال افشا شود و همه آن را دریابند.

این مبارزه حکم می‌کند که وجه قانونی رژیم و کسانی که به اسم ما حکومت می‌کنند شکسته شود. سیاستمدارانی که جنایتکار جنگی‌اند باید برکنار شوند. نظام قضایی باید دگرگون گردد. در نظام بانکی باید بازنگری شود و غیره. اما تا وقتی شهروندان از دستور کار لیبرالی کورانه پشتیبانی می‌کنند، هیچ‌یک از این امور شدنی نیست.

وجه قانونی سامانهٔ **نظم نوین جهانی** باید از میان برود.

جنبش‌های اجتماعی

در برهه کنونی، جنبش‌های اجتماعی وضع به هم ریخته‌ای دارند. رهبران کارگری و سیاستمداران چپ‌گرا با رأی اعضا انتخاب شده‌اند.

در برابر این زمینه، چنین برمی‌آید که جنبش اعتراضی ضدجهانی شدن در پیرامون «ضد اجلاس سران» یا «نشست عالی مردم» متحد شده‌اند که معمولاً به موازات همایش‌های «رسمی» مختلف برگزار می‌شوند، مانند نشست‌های گروه ـ ۷، گروه ـ ۸، یا جلسه‌های مؤسسه‌های

برتن وودز، یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین میزگرد اقتصادی جهان که هر سال معمولاً در داوسِ سوئیس برگزار می‌گردد.

این جلسه‌های بین‌المللی ـ با اینکه فعالان را از چهارگوشه جهان گرد می‌آورد ـ زیر نفوذ تنی چند از روشنفکران و سازمان‌دهندگان جامعه مدنی قرار می‌گیرد که دستورکار را تنظیم می‌کنند. همین شخصیت‌ها به محل این نشست‌های بین‌المللی سفر می‌کنند که در گذر سال‌ها بی‌اندازه تشریفاتی شده است.

تأمین هزینه مخالفان

هزینه این کنفرانس‌های بین‌المللی و جلسه‌های سخنرانی بیشتر اوقات با کمک‌های مالی دولت و اهدایه‌هایی از طرف بنیادهای خصوصی بزرگ (فورد، مک آرتور و غیره) تأمین می‌شود.

«تأمین هزینه مخالفان» نقش مهمی بازی می‌کند. در اساس حد و مرز مخالفان را محدود می‌کند. به بیان دیگر، نمی‌توان به نحوی مؤثر قانونیت دولت‌ها و شرکت‌های تجاری را مورد تردید قرار داد و در عین حال از آنها توقع داشت که زیر صورت‌حساب را امضا کنند. «تأمین هزینه مخالفان» تضمین می‌کند که این سازمان‌ها از نظام انتقاد خواهند کرد بی‌اینکه به ضرر دولت و حامیان شرکتی آنها تمام شود. به عبارتی، آنها در گسترش جنبش توده‌ای هدفمند پیشقدم نمی‌شوند.

بسیاری از سازمان‌هایِ دست‌اندرکار، در جریان کار، «عامل فشار» می‌شوند، هزینه آنها را اغلب دولت‌ها یا سازمان‌های میان دولتی می‌دهند. درخواست‌ها و عرضحال‌ها و بیانیه‌ها کم تأثیر تنظیم می‌شوند و بیشتر به موضوع‌هایِ لغو بدهی و معیارهای محیط زیست و اصلاح اقتصاد کلان و جز اینها می‌پردازند.

آداب ضد نشست سران

سازمان ضد نشست‌های عالی بین‌المللی نمی‌تواند این مبارزه را پایه‌ریزی کند. برای «خلع سلاح **امپراتوری امریکا**» به‌طور مؤثر باید با به راه انداختن جنبش‌های توده‌ای در کشورهای خود، جنبشِ عامه مردم ــ و از نظر ملی و بین‌المللی یکپارچه ــ به سطح بالاتری راه بریم، چنین حرکتی صورت پنهان **نظم نوین جهانی** را افشا می‌کند و این پیام را می‌رساند که جهانی شدن و نظامی‌سازی چه به روز مردم کوچه و بازار می‌آورد. در نهایت، نیروهای عامه مردم هستند که باید در مبارزه با کسانی که آیندهٔ جمعی ما را تهدید می‌کنند بسیج شوند.

سازمان‌های مردمی موجود مانند اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های غیردولتی، که رهبران آنها آشکارا با رأی اعضا انتخاب شده‌اند، باید «مردم سالارانه» شوند و دوباره به تملک عامه مردم خود درآیند. به سخن دیگر، این سازمان‌ها از درون باید بازسازی گردند.

چنین فرایندی باید در تمام بخش‌هایِ کار سازمان یافته (کارگران صنعتی، کشاورزان، آموزگاران، کارمندان بخش دولتی، پیشه‌وران و جز اینها) روی دهد و سرانجام به دگرگونیِ ملی و بین‌المللیِ کنفدراسیون‌های کارگری بینجامد. به عبارت دگر، در این سازمان‌های مختلف، ساختارهای رهبری باید مردم‌سالارانه شوند و دستور کارِ مبارزه و پایداری به مخالفت با جنگ و جهانی شدن تنظیم گردد.

دیگر بخش‌های جامعه، از جمله کسب و کار کوچک و متوسط و تولیدکنندگان مستقل، که موجودیت آنها را شرکت‌های جهانی تهدید می‌کنند، باید به این مسایل درون سازمانی خود نیز بپردازند.

و نکته بسیار بااهمیت، این فرایند مردم‌سالاری شدن باید از درون نیروهای امنیتی و پلیسی و نظامی نیز آغاز شود به این قصد که دستگاه سرکوبگر **امپراتوری** به نحوی مؤثر خلع سلاح گردد. در موفقیت این امر،

صداهای مخالفِ درونِ بخش‌های نظامی و اطلاعاتی و پلیسی باید در مبارزهٔ دامنه‌دارتر یکسره درهم آمیزند.

سازمان‌های مردمی

همزمان، آنچه در تک تک کشورهای ما نیز ضروری است برپایی شبکه نیرومندی از شوراهای محلی است در محله‌ها، محل‌های کار، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و جز اینها که میلیون‌ها شهروند را همبسته می‌سازد. در نتیجه، این شبکه‌های ملی با جنبش بین‌المللی گسترده یکپارچه می‌گردد.

اولویت اول برای این شوراهای مردمی از میان بردن قانونیت یا وجه قانونیِ سرمایه‌داری جهانی است از رهگذر آگاهی‌بخشی و آموزش و حساس کردن همشهریان در مورد ماهیت **نظم نوین جهانی** ــ یعنی برملا کردن ناراستی‌ها و دروغ‌بافی‌های رسانه‌ها، موضع‌گیری استوار در برابر «جنگ با تروریسم»، اثبات ارتباط میان جهانی شدن و نظامی‌سازی، بحث دربارهٔ آثار مشخصِ اصلاحات خانمان‌برانداز اقتصاد کلان و جز اینها.

شوراها و شبکه‌های مربوط به آنها، که به صورت ملی و بین‌المللی عمل می‌کنند، سرانجام بیش از پیش سیاسی می‌شوند و مبنایی برای پایداری و دگرگونی سازمان‌یافته پدید می‌آورند. در نتیجه، شوراها در اوضاع مشخص می‌توانند عملاً دولتی موازی ایجاد کنند.

مبارزه باید فراگیر و دموکراتیک باشد و تمام بخش‌های جامعه را در تمام سطوح و در تمام کشورها دربربگیرد و در هسته‌ای اساسی متحد کند. کارگران، کشاورزان، تولیدکنندگان مستقل، کار و کسب‌های کوچک، پیشه‌وران، هنرمندان، کارمندان دولت، اعضایی از روحانیت، دانشجویان و روشنفکران.

ائتلاف‌های ضدجنگ، ضدجهانی شدن، هواداران محیط زیست، حقوق مدنی و ضدنژادگرایی باید متحد شوند. گروه‌های «منفرد» باید ضمن رسیدن به تفاهم مشترک در این مورد که چگونه **نظم نوین جهانی**

آیندهٔ جمعی ما را در این سیاره تهدید می‌کند دست به دست یکدیگر دهند.

این مبارزهٔ جهانی که علیه **امپراتوری امریکا** صورت می‌گیرد امری است اساسی که درجه‌ای از همبستگی و انترناسیونالیسم را که در تاریخ جهان بی‌سابقه است ضروری می‌سازد.

نظام اقتصادی جهانی از تفرقه‌افکنی اجتماعی در درون و میان کشورها تقویت می‌شود. وحدت هدف و هماهنگی جهانی میان گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی مختلف سرنوشت‌ساز هست. هسته‌ای اساسی لازم است تا جنبش‌های اجتماعی را در تمام نقاط عمدهٔ عالم در پیرامون تعهد و پیگیری مشترکِ رفع فقر و برقراری صلح پایدار جهانی گرد آورد.

یادداشت‌ها

1. Christopher Bollyn, "In the Name of Security, Thousands Denied Constitutional Rights", *American Free Press*, 29 November 2001.

2. 2002 World Economic Forum, http://www.weforum.org/.

3. In the words of Ed Mayo, Executive Director of the New Economics Foundation at the 2002 New York World Economic Forum, at http://www.weforum.org, February 2002.

4. Edward Herman and David Peterson, "Who Terrorizes Whom", *Global Outlook*, No. 1. Spring 2002, p. 47.

5. Statement by John Sweeney, President of the AFL-CIO, 14 September 2001, http://www.aflcio.org/publ/press2001/pr0916.htm.

فصل ۱۰

فریبکاری سیاسی:
حلقهٔ گمشدهٔ پشت پردهٔ ۹/۱۱

نعل وارونه سفسطه‌ای است که در آن مطلبی نامربوط پیش کشیده می‌شود به صرف اینکه توجه را از موضوع اصلی منحرف کند

در ۱۶ مه سال ۲۰۰۲ نیویورک پست نکته‌ای پراند که کم از یک بمب به نظر نمی‌آمد: «**بوش باخبر بود.**» دموکرات‌ها به امید اینکه کسب امتیازی کنند فرصت را غنیمت شمردند و به کاخ سفید فشار آوردند که حقیقت را دربارهٔ دو «سندِ فوق سرّی» بگوید که پیش از ۱۱ سپتامبر در دسترس رئیس‌جمهور بوش بود و مربوط می‌شد به «پیش‌آگاهی» از حمله‌های القاعده. در این میان، رسانه‌های ایالات متحد از شعارهایِ روز مجموعه‌ای تازه ساختند: «بله، هشدارهایی درکار بود و «سرنخ‌ها»یی از حمله‌های احتمالی تروریستی، اما «رئیس‌جمهور بوش به هیچ‌وجه نمی‌توانست خبر داشته باشد» که چه اتفاقی قرار بوده بیفتد. دموکرات‌ها توافق کردند که با گفتن اینکه: «اُسامه با امریکا سر جنگ دارد، مته به خشخاش نگذارند» و اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای می‌دانستند که خبرهایی است اما «نمی‌توانستند نقطه‌ها را به هم وصل کنند». به گفته ریچارد گفارد، رهبر اقلیت مجلس نمایندگان:

جای سرزنش نیست... ما از رئیس‌جمهور در جنگ با تروریسم حمایت می‌کنیم ـ حمایت کرده و خواهیم کرد. اما بهتر است در جلوگیری از حمله‌های تروریستی کاری بکنیم.[1]

تمرکز رسانه‌ها بر روی «پیش‌آگاهی» و «خطاهای اف‌بی‌آی» کافی بود که توجه ملت را از موضوعِ کلی‌ترِ فریب سیاسی منحرف کند. کلامی از نقش سی‌آی‌ای به میان نیامد که در سرتاسر دورهٔ پس از جنگ سرد به عنوان بخشی از عملیات پنهانش شریک جرم القاعدهٔ اسامه بن لادن بوده است.

البته آنها خبر داشتند! موضوعِ پیش‌آگاهی، نعل وارونه است. «شبکه مبارز اسلامی» آفریدهٔ سی‌آی‌ای است. (نک فصل ۲.) در زبان ناآشنایِ سی‌آی‌ای، القاعده «منبع اطلاعاتی» طبقه‌بندی می‌شود. پشتیبانی از سازمان‌های تروریستی بخش مکمل سیاست خارجیِ ایالات متحد است. القاعده تا این تاریخ (سال ۲۰۰۲) در عملیات پنهانیِ سی‌آی‌ای در بخش‌های مختلف جهان شرکت داشته است. (نک فصل ۴.)

با اینکه مأمورانِ جزء اف‌بی‌آی اغلب از نقشِ سی‌آی‌ای بی‌خبرند، روابط این سازمان با القاعده از چشم رده‌های بالای اف‌بی‌آی پوشیده نیست. اعضای دولت بوش و کنگرهٔ ایالات متحد هم از این روابط آگاهی کامل دارند.

هراس‌افکنی و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده

دولت بوش ـ از راه ابتکار عملِ شخصیِ دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور ـ نه‌تنها راه سلبِ امکانِ تحقیق عمومی را برگزید، بلکه سبب هراس و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده نیز شد:

گمان می‌کنم که احتمال حمله به ایالات متحد در آینده تقریباً قطعی است... ممکن است فردا، هفته دیگر، سال آینده اتفاق بیفتد، به هر صورت آنها سعی خواهند کرد. و ما باید آمادگی داشته باشیم.[2]

آنچه در واقع چنی به ما می‌گوید این است که «منبع اطلاعاتی» ما، که خودمان آن را آفریده‌ایم، قصد دارد باز هم حمله کند. اگر این «آفریدهٔ سی‌آی‌ای» درصدد حملات تروریستی تازه می‌بود، توقع داشتی که سی‌آی‌ای اولین منبعی باشد که از قضیه باخبر می‌شد. به احتمال قوی، سی‌آی‌ای سررشته «هشدارها»یی را نیز در دست دارد که از منابع خودش دربارهٔ «حملات تروریستیِ آینده» به خاک امریکا صادر می‌شود.

عملیات طرح‌ریزی شدهٔ دقیق اطلاعاتی

تروریست‌های ۹/۱۱ به ارادهٔ خود عمل نکردند. هواپیمارباییانِ انتحاری در عملیات طرح‌ریزی شدهٔ دقیق اطلاعاتی آلت دست بودند. شواهد تأیید می‌کند که القاعده مورد حمایت آی‌اس‌آیِ پاکستان بود. بر وفق مدارک فراوان، آی‌اس‌آی موجودیت خود را مدیون سی‌آی‌ای است. (نک فصل ۳.)

حلقه گمشده

اف‌بی‌آی در اواخر سپتامبر، در گفت و شنودی با خبر شبکه ای‌بی‌سی، تأیید کرد که هزینه کارِ محمد عطا سردسته ۹/۱۱ را منابع گمنام در پاکستان تأمین کرده بودند. اف‌بی‌آی در مورد سرنخِ پول اطلاعاتی داشت. آنان دقیقاً خبر داشتند که چه کسی هزینه تروریست‌ها را تأمین می‌کرد. کمتر از دو هفته بعد، یافته‌های اف‌بی‌آی را خبرگزاری فرانسه (ای‌اف‌پی) تأیید کرد و روزنامه *تایمز هند*، گزارش رسمی اطلاعاتی هند را نقل کرد (که به واشینگتن فرستاده شد). همچنانکه در فصل ۴ یاد شد، بنا بر این دو گزارش، پول هزینه شده در ماجرای ۹/۱۱، چنانکه می‌گویند، بنابه درخواست ژنرال محمود [احمد]، [رئیس آی‌اس‌آی] به دستِ احمد عمر شیخ، تلگرافی از پاکستان برای محمد عطا، ربایندهٔ هواپیمای حمله‌کننده به مرکز تجارت جهانی، حواله شده بود.[3] به نوشته خبرگزاری فرانسه (به نقل از منبع اطلاعاتی):

مدارکی که ما در اختیار امریکا گذاشته‌ایم عمق و دامنه‌اش بسیار گسترده‌تر از یک تکه کاغذ است که ژنرال پست‌فطرتی را به نوعی اقدام نابجای تروریستی وصل می‌کند.[4]

سفر رئیس دستگاه جاسوسی پاکستان به واشینگتن

از قضای روزگار، ژنرال محمود احمد، متهم «پول‌دهندهٔ» پس پردهٔ ۹/۱۱، به هنگام رخداد حمله‌ها، در ایالات متحد بود. (نک فصل ۴.) او در ۴ سپتامبر، یک هفته پیش از ۹/۱۱ وارد شد و سفرش دیدار معمولیِ مشاوره‌ای با همتایان امریکایی‌اش توصیف شد. به گفته امین متین، روزنامه‌نگار پاکستانی (در مقاله‌ای پیشگویانه که در ۱۰ سپتامبر چاپ شد):

> حضور یک هفته‌ای سرتیپ محمود احمد، رئیس آی‌اس‌آی پاکستان در واشینگتن سبب تأمل در دستور کار نشست‌های مرموز او در پنتاگون و شورای امنیت ملی شده است. او رسماً در پاسخ به سفر چندی پیش جورج تِنِت، مدیر سی‌آی‌ای، به سفر معمولی رفته است. منابع رسمی تأیید می‌کنند که او این هفته با تنت دیدار کرد. احمد در کاخ سفید و پنتاگون نیز گفتگوهای درازی با کارگزاران نامشخص داشت. اما مهم‌ترین نشست با مارک گروسمن، مشاور وزیر خارجه در امور سیاسی بود. با اطمینان می‌توان حدس زد که گفتگوها پیرامون افغانستان... و اُسامه بن لادن بوده. آنچه بر جالب بودن دیدار او می‌افزاید تاریخچه این دیدارهاست. آخرین بار که ضیاالدین بوت، همتای پیشین محمود احمد، اینجا بود ــ در زمان دولت نواز شریف ــ ظرف چند روز اوضاع سیاسی داخلی به‌هم ریخت.[5]

نواز شریف به دست ژنرال پرویز مشرف از قدرت سرنگون شد. ژنرال محمود احمد، که رئیس آی‌اس‌آی شد، در کودتای نظامی نقش مهمی داشت.

نشست مطبوعاتی کاندالیزا رایس

در جریان نشست مطبوعاتی ۱۶ مه کاندالیزا رایس (که تنها چند ساعت پس از انتشار سرخط خبرِ **«بوش باخبر بود»** در روزنامه نیویورک پست برگزار شد)، یک روزنامه‌نگار مُجاز هندی پرسشی را دربارهٔ نقش ژنرال محمود احمد مطرح کرد:

س: دکتر رایس؟

خانم رایس: بله؟

س: شما از گزارش‌های مربوط به مدتی که رئیس آی‌اس‌آی در ۱۱ سپتامبر در واشینگتن بود و در ۱۰ سپتامبر، ۱۰۰/۰۰۰ دلار تلگرافی از پاکستان برای این گروه‌ها به اینجا در این منطقه فرستاده شد، اطلاع دارید؟ و چرا او اینجا بود؟ با شما یا شخص دیگری در دولت دیدار کرد؟

خانم رایس: من آن گزارش را ندیده‌ام، و به‌طور قطع او با من دیدار نکرد.[6]

با اینکه تأییدیه‌ای رسمی در کار نیست، به احتمال قوی ژنرال احمد در جریان سفر رسمی‌اش با خانم رایس دیدار کرده بود. وانگهی، رایس می‌بایست از انتقال ۱۰۰/۰۰۰ دلار به محمد عطا ــ که مورد تأیید اف‌بی‌آی نیز قرار گرفته بود ــ آگاهی کامل داشته باشد.

این مطلب اطلاعاتی سرنوشت‌ساز دربارهٔ نقش آی‌اس‌آیِ پاکستان در ۹/۱۱، که در سیل گزارش‌های رسانه‌ای در مورد «پیش‌آگاهی» گم شده است، پای اعضای مهم دولت بوش را به میان می‌کشد، از آن میان، مدیر سی‌آی‌ای، جورج تنت، وزیر خارجه، کالین پاول، معاون وزیر خارجه، ریچارد آرمیتاژ، مشاور وزیر خارجه، مارک گروسمن و سناتورِ (دموکرات) جازف بیدن، رئیس کمیته بانفوذ روابط خارجیِ سنا (که با ژنرال احمد در ۱۳ سپتامبر دیدار کرد). «به گفته بیدن، [احمد] قول داد پاکستان همکاری کند.[7] (نک چارچوب متن ۱-۱۰.)

دیدار مرموز سر میز صبحانه در ۹/۱۱ در کاپیتول هیل

صبح روز ۱۱ سپتامبر، ژنرال محمود احمد، متهم «پول‌دهندهٔ» پس پردهٔ هواپیماربایان ماجرای ۹/۱۱، در کاپیتول هیل[1] سر میز صبحانه نشسته بود و سناتور (دموکرات) باب گراهم و پورتر گاس نمایندهٔ مجلس، به ترتیب رؤسای کمیته‌های اطلاعاتی سنا و مجلس میزبان او بودند. وانگهی، در این دیدار ملیحه لودهی، سفیر پاکستان در ایالات متحد، نیز

چارچوب متن ۱-۱۰

ژنرال محمود احمد و دولت بوش

بنا بر تأیید منابع رسمی (که رسانه‌های عمده آن را نقل کردند) ژنرال محمود احمد رئیس دستگاه جاسوسی پاکستان در سفرش به واشینگتن دی. سی. (۴ تا ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱) با این اعضای دولت و کنگره ایالات متحد دیدار کرد:

ـ وزیر خارجه، کالین پاول (۱۳-۱۲ سپتامبر)
ـ معاون وزیر خارجه، ریچارد آرمیتاژ (۱۳-۱۲ سپتامبر)
ـ مشاور وزیر خارجه، مارک گروسمن (پیش از ۱۱ سپتامبر)
ـ مدیر سی‌آی‌ای، جورج تنت (پیش از ۱۱ سپتامبر)
ـ سناتور باب گراهم، رئیس کمیته اطلاعاتی سنا (۱۱ سپتامبر)
ـ سناتور جان کیسل، عضو کمیته اطلاعاتی سنا (۱۱ سپتامبر)
ـ نمایندهٔ مجلس، پورتر گاس، رئیس کمیته اطلاعاتی مجلس نمایندگان (۱۱ سپتامبر)
ـ سناتور جازف بیدن، رئیس کمیته روابط خارجی (۱۳ سپتامبر).

حاضر بود. گزارش تأیید می‌کند که دیگر اعضای کمیته‌های سنا و مجلس هم بودند.

---

۱. Capitol Hill تپه‌ای در واشینگتن دی. سی. که بنای کنگرهٔ ایالات متحد در پهنه آن قرار دارد. ـــ م.

وقتی خبر [حملات به مرکز تجارت جهانی] رسید، دو قانونگذار فلوریدایی که ریاست کمیته‌های اطلاعاتی سنا و مجلس را برعهده دارند سرگرم صرف صبحانه با رئیس ادارهٔ اطلاعات پاکستان بودند. پورتر گاسِ نماینده، آر-سَنی‌بل، سناتور باب گراهم و دیگر اعضای کمیته اطلاعاتی مجلس با کارگزار پاکستانی دربارهٔ تروریسم گفتگو می‌کردند که فردی از کارکنانِ گاس یادداشتی به او داد و او هم آن را به گراهم رد کرد. گراهم گفت: «ما دربارهٔ تروریسم صحبت می‌کردیم، خصوصاً تروریسم پدید آمده از افغانستان».

به گفته گراهم، محمود احمد، مدیرکل ادارهٔ جاسوسی پاکستان: «با مردم ایالات متحد بسیار همراه و همدل بود».

گاس نتوانست روز سه‌شنبه برسد. او به اتفاق شمار زیادی از اعضای رهبری مجلس در «محل امنِ» نامشخصی غیبش زده بود. در این میان، گراهم در جلسه‌های اطلاع‌رسانی اواخر بعدازظهر با کارگزاران رده بالای سی‌آی‌ای و اف‌بی‌آی شرکت کرد.[8]

روزنامه *میامی هرالد*، (۱۶ سپتامبر سال ۲۰۰۱) هرچند دیدارِ سر میزِ صبحانه را در ۹/۱۱ کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، تأیید می‌کند که احمد در پی حملات ۹/۱۱ با کالین پاول، وزیر خارجه، نیز دیدار کرد:

گراهم گفت که مقام اطلاعاتی پاکستان که با او دیدار کرد، ژنرالی عالی‌رتبه در دولت بود که به علت تعطیلیِ رفت‌وآمد هوایی ناچار شد تمام هفته در واشینگتن بماند. به گفته او: «ژنرال تک و تنها ماند، و به گمان من این امر به پاول، وزیر خارجه، و دیگران در دولت مجال داد تا گفتگوهای مفصلی با او داشته باشند».[9]

بجز مطبوعات فلوریدا (و سالن دات کام[1]، ۱۴ سپتامبر سال ۲۰۰۱) در گزارش‌های ماه سپتامبر رسانه‌های ایالات متحد از حملات ۹/۱۱، کلمه‌ای از دیدار مرموز سرِ میز صبحانه گفته نشد.

هشت ماه بعد، در ۱۸ مه، دو روز پس از اینکه سرخطِ **«بوش باخبر بود»** خبر روز روزنامه‌های جنجالی شد، *واشینگتن پست*، مقاله‌ای دربارهٔ پورتر گاس چاپ کرد تحت این عنوان: **«یک شنل اما نه خنجر؛ جاسوس پیشین می‌گوید که برای ۹/۱۱ در جستجوی راه‌حل‌هاست، نه سپر بلاها»**. مقاله با تکیه بر شغل او در سمت مأمور سی‌آی‌ای، به‌طور کلی به برجسته کردن پابرجایی و تعهد پورتر گاس به برپایی «جنگِ با تروریسم» می‌پرداخت. با این وصف، در بندی (پاراگراف) مجزا، به جلسه مرموز سرِ میز صبحانه در ۹/۱۱ با محمود احمد، رئیس آی‌اس‌آی، اعتراف می‌کند و وانگهی قبول دارد که «احمد، مرکزی جاسوسی را اداره می‌کرد که آشکارا با اُسامه بن لادن و طالبان روابط نزدیک دارد»:

> حال سؤال اصلیی که گاس در مقام کمک‌کننده به هدایت تحقیقات مشترک مجلس-سنا در خصوص حمله‌های ۱۱ سپتامبر با آن روبه‌رو است، این است که چرا در دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی-۱۳ اداره که میلیاردها دلار خرج می‌کنند ــ کسی نبود که متوجه دشمن در جمع ما بشود، تا اینکه دیگر کار از کار گذشت.
>
> گاس می‌گوید که در جستجوی راه‌حل‌هاست، نه سپر بلاها. او جنجال این هفته را دربارهٔ جلسه اطلاع‌رسانی سی‌آی‌ای «یک مشت مهملات» خواند. در آن جلسه گفته شد که پنج هفته پیش از ۱۱ سپتامبر، به رئیس‌جمهور بوش هشدار داده شد که ممکن است همدستان اُسامه بن لادن طرح هواپیماربایی خطوط هوایی را ریخته باشند.

---

1. Salon. Com

دیروز گاس در نمایش نامعمولِ دلخوری اعلام کرد: «هیچ‌کدام از اینها خبر نیست، همه تهمت و افتراست. احمقانه است». [این حرف‌ها از زبان مردی جاری می‌شود که در صبح روز ۱۱ سپتامبر با متهمِ «پول‌دهنده» حامی حمله‌های ۹/۱۱ صبحانه صرف کرد.]...

گاس بارها از نکوهش «شکست اطلاعاتی» در حملات تروریستی سر باز زده است. او در مقام کهنه مأمور ده ساله شاخه عملیات مخفی سی‌آی‌ای ترجیح می‌دهد از «کار شایستهٔ» سازمان ستایش کند...

در بامداد ۱۱ سپتامبر، گاس و گراهم با ژنرالی پاکستانی به نام محمود احمد ــ که کمی بعد از رأس ادارهٔ ضداطلاعات پاکستان کنار گذاشته می‌شد ــ صبحانه می‌خوردند. احمد امور ادارهٔ جاسوسیی را اداره می‌کرد که با اسامه بن لادن و طالبان روابط بسیار نزدیکی دارد.[10]

با اینکه *واشینگتن پُست* به روابط میان محمود احمد، رئیس آی‌اس‌آی و اُسامه بن لادن اعتراف می‌کند، به سؤال مهم‌تر نمی‌پردازد: پورتر گاسِ نماینده و سناتور باب گراهم و دیگر اعضای کمیته‌های اطلاعاتی سنا و مجلس، همراه با پول‌دهندهٔ ادعا شده در پسِ حملات ۹/۱۱ در صبح ۱۱ سپتامبر بر سر میز صبحانه در کاپیتول هیل چه می‌کردند؟

و این واقعیت را، با وجود مستندات فراوانِ گزارش‌های رسانه‌ای، نمی‌پذیرد که دولت پاکستان به «پول‌دهندهٔ» پشت پردهٔ هواپیماربایان سپرده بود که در باب شرط‌های دقیقِ «همکاریِ» پاکستان در «جنگ با تروریسم»، در نشست‌هایی که روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر در وزارت خارجه برگزار شد، گفتگو کند.

وقتی موضوع «پیش‌آگاهی» در ۱۶ مه، سال ۲۰۰۲، به کوچه و خیابان درز کرد، «رئیس پورتر گاس گفت که در تحقیق کنونی کنگره تا به حال

«هیچ مدرک انکارناپذیری» پیدا نشده که دلیل قانع‌کننده‌ای برای تحقیق دیگر باشد».[11] این سخن گویایِ لاپوشانی آشکار است.

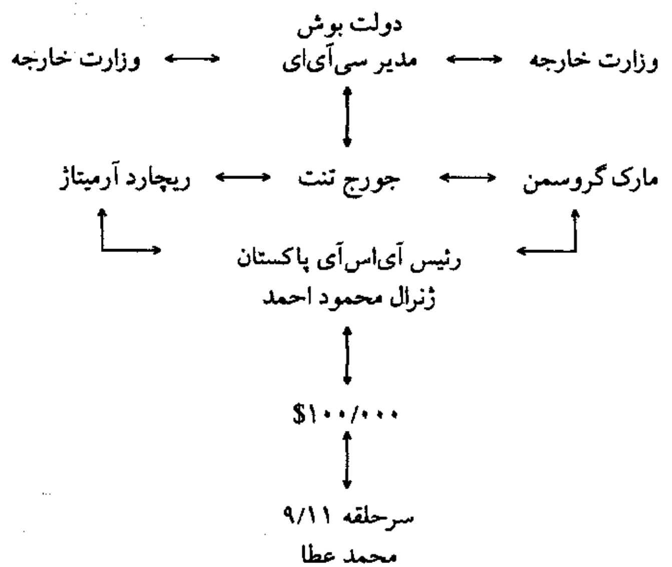
تحقیق و جلسه‌های رسیدگی علنی دربارهٔ 'شکست‌های اطلاعاتی'

طنز گزندهٔ قضیه این است که پورتر گاس نماینده و سناتور باب گراهم ـ میزبانان جلسه مرموز سر میز صبحانه در ۱۱ سپتامبر با (به تعبیر اف‌بی‌آی) «فرمانده عالی هواپیمارُبایانِ» ادعا شده ـ مسئول تحقیق و رسیدگی علنی به «شکست‌های اطلاعاتی» شده‌اند.

در این میان، دیک چنی، معاون بوش، از خبری به خشم آمده بود که در آستانهٔ حمله‌ها دربارهٔ «افشای شنودهای ادارهٔ امنیت ملی از پیام‌ها به

نمودار ۱-۱۰

حلقه ارتباطی



زبـان عـربی» از کـمیته‌های اطـلاعاتی «درز کـرد». پـیام‌ها... دو مکـالمه جداگانه در ۱۰ سپتامبر بود و این عبارت‌ها را دربرمی‌گرفت 'فردا ساعت آغاز حمله است' و 'مسابقه دارد شروع می‌شود.' پیام‌ها تـا ۱۲ سـپتامبر ترجمه نشده بود».[12]

تشریفات فرش قرمز برای متهم «پول‌دهندهٔ» پشت پردهٔ ۹/۱۱

دولت بوش نه تنها برای «پول‌دهندهٔ» ادعا شدهٔ پس پردهٔ حملات ۹/۱۱ تشریفاتِ فرش قرمز ترتیب داد، بلکه در «جنگ با تروریسم» خواستار همکاری او نیز شـد. شـرط‌های دقـیق ایـن «هـمکاری» در نشست‌هـای وزارت خارجه در روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر مورد توافق ژنرال مـحمود احمد، به نمایندگیِ دولت پاکستان و ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه قرار گرفت. به بیان دیگر، دولت بـی‌درنگ پس از ۹/۱۱، بـا وجـود ایـن واقعیت (بنا بر مـدارکِ اف‌بـی‌آی) کـه آی‌اس‌آی هـزینه تـروریست‌های ۹/۱۱ را تأمین می‌کرد و همدست آنها بود، تصمیم گـرفت از آی‌اس‌آی پاکستان بخواهد که در «تعقیب اُسامه» «همکاری» کند. ضد و نقیض؟ لابد پیش خودتان می‌گویید مثل این است که *از ابـلیس بـخواهـی دراکـولا را تعقیب کند.*

سایه سی‌آی‌ای بر ریاست جمهوری

سخن دکتر رایس در مورد رئیس آی‌اس‌آی در نشست مطبوعاتی‌اش در ۱۶ مه سال ۲۰۰۲ پنهان‌کاری نمایان است.

با آنکه ژنرال احمد با کارگزاران ایالات متحد در سی‌آی‌ای و پنتاگون گفتگو می‌کرد، چنانکه می‌گفتند، با تروریست‌های ۱۱ سـپتامبر هـم (از طریق طرف سوم) در تماس بود.

اما این نتیجه‌گیری، در واقع، ظاهر قضیه است. همه چیز گویای این است که جورج تنت، رئیس سـی‌آی‌ای و ژنـرال مـحمود احـمد، رئـیس

آی‌اس‌آی روابط کاری شخصی نزدیکی به هم رسانیده بودند. همچنانکه در فصل ۴ یاد شد، ژنرال محمود احمد یک هفته مانده به ۱۱ سپتامبر برای مشاوره‌هایی با جورج تنت وارد امریکا شده بود.

یادمان باشد که جورج تنتِ سی‌آی‌ایی با رئیس‌جمهور بوش نیز مناسبات شخصی حسنه‌ای داشت. پیش از ۱۱ سپتامبر، تنت کمابیش هر روز صبح رأس ساعت ۸ به مدت نیم ساعت با رئیس‌جمهور دیدار می‌کرد.[13]

سندی موسوم به اطلاع‌رسانیِ روزانه رئیس‌جمهور[۱]، «به دست هیئت مدیرهٔ تحلیل‌گرِ سی‌آی‌ای در لانگ‌لی آماده می‌شود و پیش‌نویسی را تنت هر شب با خود به خانه می‌برد. او مطالب را شخصاً ویرایش می‌کند و آن را در دیدار صبح زودش با بوش شفاهی به آگاهی می‌رساند.[14] این روش کارِ «اطلاع‌رسانی شفاهی» بی‌سابقه است. پیشینیان بوش در کاخ سفید به صورت کتبی در جریان اطلاع‌رسانی قرار می‌گرفتند.

> میان بوش، که به اطلاع‌رسانی شفاهی علاقه داشت و مدیر سی‌آی‌ای، که در التزام رکاب بود، روابط استواری پدید آمده بود.[۲] تنت می‌توانست، رُک، حتی گستاخ و بی‌رودربایستی باشد.[15]

تصمیم ورود به کارزار

در نشست‌های شورای امنیت ملی و در «کابینه جنگ» در روزهای ۱۱، ۱۲، ۱۳، جورج تنت، مدیر سی‌آی‌ای در گرفتن تأیید فرمانده کل قوا برای آغاز «جنگ با تروریسم» نقش مهمی بازی کرد. *برنامه ساعات کار جورج دبلیو. بوش*

---

1. President's Daily Briefing (PDB)

۲. ناگفته نماند که جورج تنت در اواخر ژوئن سال ۲۰۰۴، بنا بر دلایل سیاسی ــ که شخصی اعلام شد ــ از کار کناره گرفت. ــ م.

ـــ ۱۱ سپتامبر *(از ۹:۴۵ صبحِ پس از حمله‌ها به مرکز تجارت جهانی ــ پنتاگون تا نیمه شب)*:

حدود ساعت ۹:۴۵ صبح: خودروهای تشریفات بوش مدرسه ابتداییِ بوکر را در ساراسوتای فلوریدا ترک می‌کنند.

۹:۵۵ صبح: رئیس‌جمهور بوش سوار بر «نیروی هواییِ شماره یک»[۱] راهی واشینگتن شد.[16] در پی مطلبی که از آن تحت عنوان «گزارش غلط» یاد شد و حاکی بود از اینکه هواپیمای رئیس‌جمهور مورد حمله قرار می‌گیرد، دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور (در ساعت ۱۰:۳۲ صبح) تلفنی از بوش خواست که در واشینگتن فرود نیاید. در پی این گفتگو، هواپیما (۱۰:۴۱ صبح) (بنا بر دستورهایی که از واشینگتن می‌رسید) به طرف پایگاه نیروی هوایی بارکزدیل در لوئیزیانا تغییر مسیر داد. چند ساعت بعد (۱:۳۰ بعدازظهر)، رئیس‌جمهور پس از حضور کوتاه تله‌ویزیونی، به پایگاه نیروی هوایی آفوت در نبراسکا، مقر ستاد فرماندهی راهبردی ایالات متحد[۲] منتقل شد.

۳:۳۰ بعدازظهر: نشست مهم شورای امنیت ملی برگزار شد، اعضای شورا در واشینگتن از طریق پخش ویدئوییِ ایمن با رئیس‌جمهور ارتباط برقرار کردند.[17] در جریان این کنفرانسِ ویدئویی شورای امنیت ملی، جورج تنت، مدیر سی‌آی‌ای، اطلاعات تأیید نشده‌ای را به خورد رئیس‌جمهور داد. تنت گفت که «از هر نظر یقین داشت که بن لادن و شبکه او در پسِ این حمله‌ها بودند...»[18]

رئیس‌جمهور به این گفته‌ها به صورت کاملاً خودانگیخته، بی‌درنگ، بی‌هیچ یا اندک بحث و گفتگویی و با درک غلط آشکار از آثار بعدی آنها

---

۱. Air Force One عنوان هواپیمای مسافرتی رسمیِ ویژه رئیس‌جمهور ایالات متحد است. ــ م.

2. US Strategic Command Headquarters

واکنش نشان داد. در جریان این کنفرانسِ ویدئویی (که کمتر از نیم ساعت پایید)، از فرمانده کل قوا به شورای امنیت ملی فرمان داده شد برای «جنگ با تروریسم» آماده شود. درست سر بزنگاه، از طریق کنفرانس ویدئویی، «چراغ سبز» از نبراسکا داده شد. به گفته رئیس‌جمهور بوش: «ما این افراد را پیدا می‌کنیم. آنها تاوان پس خواهند داد. و میل دارم در این مورد تردیدی نداشته باشید».[19]

۴:۳۶ بعدازظهر: (یک ساعت و شش دقیقه بعد...) «نیروی هوایی شمارهٔ یک» رهسپار واشینگتن شد. در بازگشت به کاخ سفید در شامگاه همان روز (۹:۰۰ شب)، دومین نشست تمام اعضای شورای امنیت ملی همراه با کالین پاول، وزیر خارجه، که از پرو به واشینگتن بازگشته بود، برگزار شد. پس از نشست شورا (که نیم ساعت پایید)، اولین جلسه «کابینه جنگ» برگزار شد. در این جلسه گروه کوچکی از کارگزاران ردهٔ بالا و مشاوران مهم حاضر بودند.

۹:۳۰ شب: در کابینه جنگ: «بحث به گرد این موضوع چرخید که آیا القاعدهٔ بن لادن و طالبان یک گروه‌اند. تنت گفت یکی‌اند».[20] در پایان جلسه تاریخیِ کابینه جنگ (۱۱:۰۰ شب) دولت بوش تصمیم گرفته بود به ماجرایی نظامی دست بیازد که آیندهٔ جمعی بشر را تهدید می‌کند.

بوش باخبر بود؟

آیا بوش، با حداقل درکش از مسایل سیاست خارجی، از تمام جزییات مربوط به ژنرال احمد و «ارتباط آی‌اس‌آی» باخبر بود؟ آیا تنت و چنی واقعیت‌ها را تحریف کردند تا «موافقت» فرمانده کل قوا را برای عملیات نظامی، که از پیش در دست اقدام بود، به دست آورند؟

یادداشت‌ها

1. Quoted in AFP, 18 May 2002.

2. Fox News, 18 May 2002.

3. *The Times of India*, Delhi, 9 October 2001.

4. AFP, 10 October 2001.

5. Amir Mateen, "ISI Chief's Parleys continue in Washington", New Pakistan, 10 September 2001.

6. Federal News Service, 16 May 2002. Note that in the White House and CNN transcripts of Dr. Rice's press conference, the words "ISI Chief" were transcribed respectively by a blank "--" and "(inaudible)". Federal News Service Inc. which is a transcription Service of official documents provided a correct trascription, with a minor error in punctuation, which we corrected. The White House trasncript is at: http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/05/20020516-13.huml. All three transcipts were verified by the author and are available on Nexus. Federal News Service documents are also available for a fee at http://www.fnsg.com/ For details on the transcripts, see Appendix.

7. *New York Times*, 14 Spetember 2002.

8. Stuart News Company Press Journal (Vero Beach, FL), September 12, 2001).

9. *Miami Herald*, 16 September 2001.

10. *Washington Post*, 18 May 2002.

11. White House Bulletin, 17 May 2002.

12. *Miami Herald*, 21 June 2002.

13. The Commercial Appeal, Memphis, 17 May 2002.

14. *Washington Post*, 17 May 2002.

15. *Washington Post*, 26 January 2002.

16. *Washington Post*, 27 January 2002.

17. *Ibid.*

18. *Ibid.*

19. *Ibid.*

20. *Ibid.*

پیوست فصل ۱۰

دستکاری نسخه‌های رسمی

گزیده‌هایی از نسخه‌های نشست مطبوعاتی دکتر کاندالیزا رایس در ۱۶ مه سال ۲۰۰۲

در زیر گزیده‌هایی است از نسخه‌های همان نشستِ مطبوعاتی کاندالیزا رایس از شبکه **سی‌ان‌ان**، **کاخ سفید** **(اف‌دی‌سی‌اچ)** و **خبرگزاری فدرال**. این اداره منبعی است که در فصل ۱۰ از آن نقل قول شد. نسخه‌های دو منبع دیگر (سی‌ان‌ان و کاخ سفید) دستکاری شده بودند.

نمایش (شو) سی‌ان‌ان: «درون سیاست»[1] *۱۶:۰۰، ۱۶ مه، سال ۲۰۰۲*
نسخه شمارهٔ: CN. 15 *۰۰ ۵۱۶.*

سؤال: شما از گزارش‌های مربوط به مدتی که *(صدا شنیده نمی‌شود)* در ۱۱ سپتامبر در واشینگتن بود. و در ۱۰ سپتامبر، ۱۰۰/۰۰۰ دلار تلگرافی از پاکستان برای این گروه‌ها به اینجا در این منطقه فرستاده شد، اطلاع دارید؟ و در مدتی که اینجا بود، با شما یا شخص دیگری در دولت دیدار کرد؟

---

1. Inside Politics

رایس: من آن گزارش را ندیده‌ام، و به‌طور قطع او با من دیدار نکرد.

ادارهٔ اف‌دی‌سی‌اچ فدرال و کارگزاری اسناد، ۱۶ مه، سال ۲۰۰۲، کارگزاری کاخ سفید:

سؤال: دکتر رایس، شما از گزارش‌های مربوط به مدتی که *(صدا شنیده نمی‌شود)* در ۱۱ سپتامبر در واشینگتن بود، و در ۱۰ سپتامبر، ۱۰۰/۰۰۰ دلار تلگرافی به پاکستان برای این گروه اینجا در این منطقه فرستاده شد، اطلاع دارید؟ و در مدتی که او اینجا بود، با شما یا شخص دیگری در دولت دیدار کرد؟

دکتر رایس: من آن گزارش را ندیده‌ام، و به‌طور قطع او با من دیدار نکرد.

خبرگزاری فدرال، ۱۶ مه، سال ۲۰۰۲، خبررسانی ویژهٔ کاخ سفید:

سؤال: شما از گزارش‌های مربوط به مدتی که رئیس آی‌اس‌آی در ۱۱ سپتامبر در واشینگتن بود و در ۱۰ سپتامبر، ۱۰۰/۰۰۰ دلار تلگرافی از پاکستان برای این گروه به اینجا در این منطقه فرستاده شد، اطلاع دارید؟ و چرا او اینجا بود؟ با شما یا شخص دیگری در دولت دیدار کرد؟

خانم رایس: من آن گزارش را ندیده‌ام، و به‌طور قطع او با من دیدار نکرد.

به فرق میان سه نسخه دقت کنید. کاخ سفید و سی‌ان‌ان هویت «رئیس آی‌اس‌آی» را به نحوی از میان برداشته‌اند که نسخه‌ها به کلی نامفهوم می‌شود.

بخش ۳

اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده

فصل ۱۱

تبلیغات جنگ:
دشمن‌تراشی خارجی

دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد، سازمان‌های تروریستی خاص خود را پدید آورده، و در عین حال دربارهٔ سازمان‌های تروریستی که خود برپا داشته است، هشدارهای تروریستی خاص خود را ابداع می‌کند. در نتیجه، نوعی برنامه یکپارچه چند میلیارد دلاریِ ضدتروریسم برای «پیگرد» این سازمان‌های تروریستی طرح‌ریزی کرده است.

رشته‌های ضدتروریسم و تبلیغات جنگی به هم تنیده شده است. دستگاه تبلیغات، اطلاعات گمراه‌کننده به زنجیرهٔ خبری می‌خوراند. هشدارهای ترور باید «واقعی» جلوه کند. هدف این است که گروه‌های ترور «دشمنان امریکا» معرفی شوند.

یکی از آماج‌های اصلیِ تبلیغات جنگی *تراشیدن نوعی دشمن* است. همچنانکه بر دامنه احساسات ضدجنگ افزوده می‌شود و وجه قانونی دولت بوش سر در نشیب می‌گذارد، تردیدهای مربوط به وجود این «دشمن خارجیِ» واهی باید رفع گردد.

از تبلیغات پیداست که نه تنها دارد این واقعیت را محو می‌کند بلکه شواهد مربوط به شیوهٔ این «دشمن‌تراشی خارجی»، یعنی القاعدهٔ اُسامه بن لادن و تبدیل آن را به «دشمن شمارهٔ یک»، از میان می‌برد. کل رویهٔ

امنیت ملی پیرامونِ «دشمن خارجی» دور می‌زند که میهن را تهدید می‌کند.

«ادارهٔ اطلاعات گمراه‌کننده»

اقدامات هراس‌افکنی و اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ دست‌پختِ پنتاگون و وزارت خارجه و سی‌آی‌ای به جریان افتاد. تحریف فاحش واقعیت و دستکاری منظم تمام منابع اطلاعاتی، بخش مکمل برنامه‌ریزی جنگ است.

در پی قضیه ۹/۱۱، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، ادارهٔ نفوذ راهبردی[۱]، یا بنابر برچسب منتقدان آن، «ادارهٔ اطلاعات گمراه‌کننده»[۲]، را دایر کرد:

> کارگزاران وزارت دفاع گفتند که به اجرای چنین امری نیازمندند، و قصد دارند در واقع گزارش‌هایی فراهم کنند که در کشورهای خارجی غلط جا افتاده است ـ حرکتی است در اثرگذاری بر افکار عمومی سراسر عالم.[1]

و بی‌مقدمه، ادارهٔ یاد شده، رسماً منحل شد، درست در پیِ فشارهای سیاسی و گزارش‌های «مشکل‌ساز» رسانه‌ای مبنی بر اینکه «هدف این اداره دروغ‌پردازیِ آگاهانه به قصد پیشبرد منافع امریکا بود».[2] «رامسفلد عقب‌نشینی کرد و گفت که قضیهٔ ناراحت‌کننده‌ای است».[3] با این همه به‌رغم این تغییر موضعِ آشکار، اقدامات اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ **آرولی**[۳] پنتاگون عملاً دست نخورده ماند:

---

1. Office of Strategic Influence (OSI)

2. Office of Disinformation

۳. منسوب به **جورج آرول**، نویسندهٔ انگلیسی، که در آثار خود به نظام تمامیت‌خواهی می‌پردازد که بر همه چیز نظارت شدید دارد و مردم در آن نظام هیچ‌گونه اختیاری جز فرمانبرداری ندارند. ـ م.

«وزیـر دفـاع در ایـن خـصوص بـه هیچ‌وجه رُک و راست نیست. اطلاعات گمراه‌کننده در تبلیغات نظامی بخشی از جنگ است».[4]

در واقع رامسفلد بعداً در گفت و شنودی مطبوعاتی در نوامبر سال ۲۰۰۲ تأکید کرد که با اینکه ادارهٔ نفوذ راهبردی دیگر به اسم وجود ندارد، «وظایف برنامه‌ریزی شدهٔ آن [کماکان] اجرا می‌شود».[5]

شماری از اداره‌های دولتی و واحدهای اطلاعاتی ـ ضمن ارتباط با پنتاگون ـ در بخش‌های مختلف اقدامات تبلیغاتی شرکت دارند.

واقـعیت‌ها وارونـه مـی‌شوند. عـملیات جـنگی کـه «مـداخـله‌های بشردوستانه» اعلام می‌گردد بر طبق «تغییر رژیم» و «برقراری دموکراسی» صورت می‌گیرد.

اشغال نظامی و کشـتن غـیرنظامیان، «صـلح‌بانی» نـمایانده مـی‌شود. کاهش دامنهٔ آزادی‌های مدنی ـ بر اثر به‌اصطلاح «قانون ضـدتروریستی» ـ وسیله تأمین «امنیت داخلی» و حفظ آزادی‌های مدنی جلوه‌گر می‌گردد. و بر زیربنای این واقعیت‌های دستکاری شده، بیانیه‌های مربوط به «اُسامه بن لادن و «جنگ‌افزارهای کشتار جـمعی»، کـه بـیش از حـد در زنـجیرهٔ خبری پخش می‌شود، به عنوان اساس درک معنی حوادث جهانی صحه گذاشته شده است.

واپیچانیدن افکار عمومی در داخـل و سـراسـر عـالم، بـخش مکـمل دستورکار جنگ شده بود. در ماه‌های پیش از حمله ماه مارس سال ۲۰۰۳ بـه عـراق، دولت بـوش و مـتحد انگـلیسیِ هـمیشه حـاضرش بـر مـیزان «هشدارها»ی مربوط به حمله‌های تروریستیِ آتی القاعده افزوده بودند.

تبلیغات جنگی در تمام صحنه‌ها پی گرفته می‌شد: چه پیش از عملیات نظامی چه در جریان آن چه در پیامد بیرحمانه‌اش. دشـمن بـاید واقـعی جلوه‌گر شود: هزارها گزارش خبری و سرمقاله کـه القـاعده را بـه دولت بغداد وصل می‌کردند، در زنجیرهٔ خبری جا انداخته شدند.

تبلیغات جنگی در خدمت لاپوشانی علل و پیامدهایِ واقعی جنگ است.

کمی پس از اینکه ادارهٔ نفوذ راهبردی رسماً برچیده شده بود، در هنگامه بگومگوها، نیویورک *تایمز* تأیید کرد که اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده به قوت جریان دارد و پنتاگون:

> رهنمود دادن سرّی را به نظامیان امریکایی مد نظر قرار می‌دهد تا عملیات پنهانی را به قصد نفوذ در افکار عمومی و سیاستگذاران در کشورهای دوست و بی‌طرف اجرا کنند... این پیشنهاد کشمکش سختی را بر سر اینکه نظامیان باید مأموریت‌های تبلیغاتی سرّی را در کشورهای دوست مانند آلمان عملی سازند یا نه در مجموعه دولت بوش دامن زده است... کارگزاری از پنتاگون گفت که کشمکش بر سر «ارتباط‌های راهبردی برای کشور ماست، پیامی که قصد داریم برای اثرگذاری درازمدت بفرستیم و شیوه‌ای که باید انجامش دهیم... «ما امتیازها و امکان‌های بررسی دقیق کشورهای دوست و بی‌طرف را برای نفوذ در افکار عمومی در اختیار داریم. می‌توانیم این کار را انجام دهیم و قسر در برویم. معنی‌اش این نیست که باید چنین کنیم».[6]

خوراندن اطلاعات گمراه‌کننده به زنجیرهٔ خبری

برای پیگیری دستور کار «جنگ با تروریسم» این واقعیت‌های ساختگی که به روال روزانه در زنجیرهٔ خبری متمرکز می‌شدند، باید حقایق محونشدنی از کار درمی‌آمدند که بخشی از اتفاق نظر سیاسی و رسانه‌ای گسترده را پدید می‌آورند. در این مورد، رسانهٔ شرکتی ــ گرچه مستقل از دستگاه نظامی-اطلاعاتی عمل می‌کند ــ آلت دست این سامانهٔ بسط‌یابندهٔ یکه‌تاز (توتالیتر) است.

وزارت خارجه نیز در ارتباط نزدیک با پنتاگون و سی‌آی‌ای، واحد تبلیغاتی (غیرنظامیِ) «فروش به روش چرب‌زبانی» مخصوص خود را به ریاست شارلوت بیرز، شخصیت بانفوذِ صنعت تبلیغات و مشاور وزیر خارجه در دیپلماسی و امور عمومی دایر کرده بود. بیرز که با پنتاگون از نزدیک کار می‌کرد، بی‌درنگ در پی ۹/۱۱ به ریاست واحد تبلیغات وزارت خارجه برگزیده شد. دستور او این بود: «بی‌اثر کردن ضد امریکا گرایی در خارج»[7] دفتر او در وزارت خارجه بنا بود:

> مراقبت کند که دیپلماسی عمومی (جلب نظر، اطلاع‌رسانی و اثرگذاری بر مخاطبان مهم بین‌المللی) در هماهنگی با امور عمومی (دور از دسترس امریکاییان) و دیپلماسی سنتی به قصد پیشبرد منافع و امنیت ایالات متحد و تأمین مبنای اخلاقی برای رهبری ایالات متحد در جهان به کار بسته شود.[8]

نقش سی‌آی‌ای

نافذترین بخش اقدامات هراس‌افکنی و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده بر عهدهٔ سی‌آی‌ای است که پنهانی به نویسندگان و روزنامه‌نگاران و منتقدان رسانه‌ها از رهگذر شبکه‌ای از بنیادهای شخصی و سازمان‌های ظاهریِ[1] زیر حمایت خود کمک مالی می‌کند. وانگهی، در حوزه و سمتگیریِ تولیدات بیشمار هالیوود اثر می‌گذارد:

> ستاره‌ها و فیلمنامه‌نویس‌های هالیوود به حمایت از پیام میهن‌پرستانه تازه می‌شتابند، با سی‌آی‌ای مشاوره و با نظامیان دربارهٔ امکان حمله‌های تروریستیِ واقعی تبادل نظر می‌کنند.[9]

---

1. Front Organizations

فیلم «مجموع تمام هراس‌ها»[1] را که فیل الدن رابینسن کارگردانی کرد و فیلمنامه، جنگی هسته‌ای را نشان می‌داد، با تأیید و پشتیبانی پنتاگون و سی‌آی‌ای روبه‌رو شده بود.[10]

اطلاعات گمراه‌کننده را به‌طور معمول مأمورانِ مخفیِ سی‌آی‌ای در اتاق خبرِ روزنامه‌ها، مجله‌ها و کانال‌های تله‌ویزیونی «جا می‌اندازند».

موسسه‌های روابط عمومی خارج اغلب به کار «گزارش‌های ساختگی» سرگرم‌اند:

> تنی چند از خبرنگاران نسبتاً بانفوذ، خبرهای دست اولی تهیه می‌کنند که در منابع خبریِ جریانِ نسبتاً اصلی پوشش خبری می‌یابند و در آنجا شاخص‌های بحث را تعیین می‌کنند و «واقعیت رسمی» برای مصرف‌کننده‌های پایین دستی در زنجیرهٔ خبری قرار می‌گیرد.[11]

همچنین ابتکار اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ پنهانی زیر نظر سی‌آی‌ای، به سمت نمایندگی‌های اطلاعاتی مختلف در دیگر کشورها هدایت می‌شوند. از قضیهٔ ۹/۱۱ به بعد، این اقدام‌ها به پخش روزانه اطلاعات ساختگیِ مربوط به «حمله‌های تروریستی» ادعا شده انجامیده است.

نوعی الگوی معمولیِ خبررسانی پدیدار شده بود. در واقع در تمام مواردِ گزارش شدهٔ رخدادهای تروریستی (انگلیس، فرانسه، اندونزی، هند، فیلی‌پین و جز اینها) گروه‌هایِ تروریستی ادعا شده تحت عنوان داشتن «ارتباط‌هایی با القاعده» شناسایی می‌شوند، بی‌اینکه البته به این واقعیت (این امر با گزارش‌های اطلاعاتی و سندهای رسمی فراوانی مستند شده است) اقرار شود که القاعده منبع اطلاعاتی ایالات متحد است.

---

1. "The Sum Of All Fears"

چارچوب متن ۱-۱۱

یادداشت سرّی خیابان داونینگ

«اطلاعات و داده‌ها بر محور سیاست تثبیت می‌شود»

سرّی و کاملاً خصوصی ـ فقط برای ملاحظه انگلیس

دیوید منینگ

از: مَتیو ریکرافت

تاریخ: ۲۳ ژوییه ۲۰۰۲

اس ۱۹۵/۰۲

رونوشت: وزیر دفاع، وزیر خارجه، دادستان کل، سرریچارد ویلسن، جان اسکارلت، فرانسیس ریچاردز، سی دی اس، سی، جاناتان پاول، سَلی مورگن، آلستیر کمبل

عراق: نشست نخست‌وزیر، ۲۳ ژوییه

سی [رئیس اطلاعات ام‌آی-۶ انگلیس، سرریچارد دیرلاو] در مورد گفتگوهای تازه‌اش در واشینگتن گزارش داد. در طرز فکر تغییر محسوسی بود. عملیات نظامی اجتناب‌ناپذیر شمرده می‌شد...

بوش قصد دارد صدام را، از راه اقدام نظامی، برکنار کند، توجیه‌اش ارتباط با تروریسم و **سلاح‌های کشتار جمعی** بود. اما اطلاعات و داده‌ها بر محور سیاست تثبیت می‌شد.

... شورای امنیت ملی خط مشی سازمان ملل را تحمل نمی‌کرد، و علاقه‌ای به انتشار مطلبی دربارهٔ پیشینه رژیم عراق ندارد. در واشینگتن دربارهٔ پیامد پس از اقدام نظامی زیاد بحث نشد.

گزیده‌هایی از «یادداشتِ سَری خیابان داونینگ» به تونی بلر، نخست‌وزیر، که در مه سال ۲۰۰۵ در روزنامه *لندون تایمز* درز کرد.

رویهٔ «دفاع از خود»

اقدامات تبلیغاتی با حفظ این توهم همسازی دارد که «حمله، امریکا را تهدید می‌کند». این واقعیت‌های ساختگی نه تنها از راه رسانه‌های جریانِ غالب بلکه

همچنین از طریق شماری پایگاه رسانه‌ای اینترنتیِ انتخابی، کماکان جنگ در افغانستان و عراق را به عنوان اقدام واقعی دفاع از خود نشان می‌دهد و هدف‌های کلیِ راهبردی و اقتصادی آن را به دقت لاپوشانی می‌کند.

وانگهی، اقدامات تبلیغاتی برای جنگ‌افروزی، نوعی دستاویز، گونه‌ای توجیه، نوعی قانونیت سیاسی پدید می‌آورد. «واقعیت رسمی» (که بی‌اندازه در سخنرانی‌های جورج دبلیو بیان شده است) مبتنی است بر فرضِ «بشردوستانهٔ» به‌اصطلاحِ «جنگ پیشگیرانه» یعنی «تدافعی»، «جنگی در حمایت از آزادی»:

> ما در خطر حمله قرار داریم چون دلبسته آزادی‌ایم... و تا وقتی دلبسته آزادی و رهایی‌ایم و برای زندگی هر انسانی ارزش قایلیم، آنها سعی می‌کنند به ما صدمه بزنند.[12]

راهبرد امنیت ملّی[1] دو جزء اساسی را دربرمی‌گیرد:

ـ رویهٔ «جنگ تدافعیِ» پیشگیرانه[2]،

ـ «جنگ با تروریسم» به ضد القاعده.

هدف این است که «عملیات نظامی پیشگیرانه» ـ یعنی جنگ به عنوان عمل «دفاع از خود» علیه دو رده از دشمن، «دولت‌های شرور» و «تروریست‌های اسلامی» مطرح شود:

> جنگ علیه تروریست‌ها در پهنه جهان اقدامی جهانی است در مدت نامعلوم... امریکا علیه چنین تهدیدهای نوپدیدی پیش از شکل‌گیریِ کاملِ آنها اقدام خواهد کرد.
>
> ... دولت‌های شرور و تروریست‌ها بر آن نیستند که با استفاده از وسایل متداول به ما حمله کنند. می‌دانند چنین حمله‌هایی شکست می‌خورد. به جای آن، به عملیات ترور متوسل می‌شوند و بالقوه از سلاح‌های کشتار جمعی استفاده می‌کنند.

---

1. National Security Strategy (NSS)
2. Preemptive "defensive war" doctrine

... هدف این حمله‌ها نیروهای نظامی و مردم غیرنظامی ما هستند، به صورت نقض مستقیم یکی از معیارهای اصلی مقررات جنگ. همچنانکه با تلفات ۱۱ سپتامبر، سال ۲۰۰۱، نشان داده شد، تلفات جمعی غیرنظامیان هدف مشخص تروریست‌هاست و این تلفات چنانچه آنها سلاح‌های کشتار جمعی به‌دست می‌آوردند و آنها را به کار می‌بردند، به‌طور تصاعدی توان‌فرساتر می‌شد.

ایالات متحد از مدتها پیش برای رویارویی با تهدید کامل امنیت ملی‌مان، راه عملیات پیشگیرانه را پی گرفته است. تهدید هر اندازه بزرگتر، خطرِ بی‌عملی زیادتر است ــ و موضوع اقدام پیشاپیش در دفاع از خودمان الزام‌آورتر... در پیشی جستن یا بازداشتن این‌گونه عملیات خصمانهٔ دشمنان‌مان، ایالات متحد، در صورت لزوم، پیشگیرانه عمل خواهد کرد.[13]

در اوایل سال ۲۰۰۵ پنتاگون خواستار بسط «پویا»[1]تر مفهوم جنگ پیشگیرانه شد، در اوضاعی که عملیات نظامی نه تنها به ضد «دشمنِ اعلام شده» بلکه علیه کشورهایی نیز صورت می‌گیرد که آشکارا دشمن امریکا نیستند اما از نظر منافع ایالات متحد دشمن راهبردی شمرده می‌شوند. (نک فصل ۱۹.)

تبلیغات جنگ چگونه اجرا می‌شود؟

دو دسته گزارش خیره‌کننده که از منابع مختلفی ناشی می‌شود (از جمله بیانیه‌های رسمی امنیت ملی، رسانه‌ها، هسته‌های مشاوران مستقر در واشینگتن و جز اینها) به صورت روزانه به زنجیرهٔ خبری خورانده می‌شود. برخی از رویدادها (از آن میان خبرهای مربوط به تروریست‌های فرضی) را اداره‌های اطلاعاتی آشکارا جعل می‌کردند. (نک فصل‌های ۱۹ و ۲۰.)

---

1. Pro-active

با این همه، وقتی فرضیات اصلی فعالیت اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده در زنجیره خبر جایگیر شده باشد، مطبوعات و شبکه تله‌ویزیونی روال عادی خاص خود را در جعل خبرها در پیش می‌گیرند.

اطلاعات گمراه‌کننده بر نوعی الگوی خبررسانی متکی است که محتوی پسِ پردهٔ خبر را نادیده می‌گیرد. در ماه‌های نزدیک به حمله ماه مارس سال ۲۰۰۳ به عراق، اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده بر روی دو «شعار» ساده و فریبندهٔ «روز» متمرکز بود که در توجیه عملیات نظامی ایالات متحد بیش از اندازه به‌کار برده شد:

ـ **شعار روز ش. ۱.** «القاعدهٔ اُسامه بن لادن» (اُسامه) باعث بیشتر گزارش‌های خبریِ «جنگ با تروریسم» است از جمله حمله‌های تروریستی «ادعا شدهٔ»، «آتی»، «فرضی» و «واقعی».

ـ **شعار روز ش. ۲.** از بیانیه‌های مربوط به «سلاح‌های کشتار جمعی» در توجیه «جنگ پیشگیرانه» علیه «دولت‌هایِ حامیِ ترور» ـ یعنی، کشورهایی مانند عراق، ایران و کره شمالی که ادعا می‌شود دارای سلاح‌های کشتار جمعی‌اند بی‌اندازه استفاده می‌شد. گزارش‌های مستند فراوان در مورد عراق و مجموع بزرگ اخبار دربارهٔ سلاح‌های کشتار جمعی و حملات میکروبی ساختگی بود.

از هنگام حمله به عراق، از بیانیه‌های مربوط به «سلاح‌های کشتار جمعی» و «اُسامه بن لادن» کماکان استفاده می‌شود. آنها بخشی از بحث هر روزی شده‌اند و در گفتگوهای روزمرهٔ شهروندان راه یافته‌اند. تا حد نفرت‌آوری تکرار می‌شوند، در ضمیر باطن مردم رخنه می‌کنند و سبب شکل‌گیریِ برداشت‌های فردی آنان از رخدادهای جاری می‌شوند. این شکل‌گیریِ اذهان انبوه مردم، از راه فریبکاری و نیرنگ‌بازی، زمینه را ـ تحت ظاهر فریبندهٔ دموکراسیِ کارکردی ـ برای پابرجایی نوعی دولت پلیسی موجود آماده می‌کند.

در نتیجه، اطلاعات گمراه‌کننده در خصوص «حمله‌های تروریستی» یا «سلاح‌های کشتار جمعی» فضایی از ترس القا می‌کند و سبب بسیج میهن‌پرستی استوار و پشتیبانی از دولت و بازیگران اصلی سیاسی و نظامی آن می‌شود.

این رسوایی که عملاً در هر گزارش خبری ملی تکرار می‌گردد و بر روی سلاح‌های کشتار جمعی و اُسامه / القاعده متمرکز می‌شود، در اصل خشک‌اندیشی است تا چشم مردم را به روی علت‌ها و پیامدهای جنگ کشورگشایانه امریکا ببندد و برای «دفاع از خود» توجیه سادهٔ بی‌چون و چرای معتبری فراهم کند.

در ماه‌های پیش از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، در سخنرانی‌های رئیس‌جمهور بوش و نخست‌وزیر تونی بلر و نیز در خبرها، بیانیه‌هایی مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی به دقت با بیانیه‌های اُسامه تناسب داشت. جک استرا، وزیر دفاع انگلیس، در اوایل سال ۲۰۰۳ هشدار داده بود که «رژیم‌های شرور»ی مانند رژیم عراق به احتمال زیاد منبع فناوری سلاح‌های کشتار جمعی برای گروه‌هایی نظیر القاعده بودند».[14] نیز، دو ماه پیش از حمله مارس سال ۲۰۰۳، یک هسته فرضی القاعده که در «ارتباط‌هایی با عراق» در ادینبورو شناسایی شده بود، چنانکه می‌گفتند، در استفاده از سلاح‌های میکروبی علیه مردم در انگلیس شرکت داشت.

دستور کار پنهان در گزارش «ارتباط‌هایی با عراق» آشکار آشکار است. هدف آن بی‌اعتبار کردن عراق در ماه‌های پیش از جنگ بود: می‌گویند که به‌اصطلاح «کشورهای حامی ترور» از اُسامه بن لادن پشتیبانی می‌کنند. و از طرفی گفته می‌شود که اُسامه در استفاده از «سلاح‌های کشتار جمعی» با عراق همکاری می‌کند.

پیش از حمله سال ۲۰۰۳ و پس از آن، چندین هزار گزارش خبری از نوعی «ارتباط اُسامه»، دروغ‌هایی دربارهٔ سلاح‌های کشتار جمعی بافته بودند.

سرانجام بهانه این نوع سلاح‌ها برای آغاز جنگ، کمی پیش از شروعِ رسمیِ دورِ دومِ کارِ بوش در ژانویه سال ۲۰۰۵، کنار گذاشته شد، همان‌گاه که توجیه آغاز جنگ علیه عراق دیگر مسأله‌ای به شمار نمی‌آمد. رسانه‌هایی که در پس پردهٔ سلاح‌های کشتار جمعی داستان‌بافی می‌کردند، هیچگاه تردیدی برنیانگیختند، چندان که افکار عمومی از میان بردن این نوع سلاح‌ها را کماکان هدف اصلی سیاست خارجی ایالات متحد می‌شمارد.

متن ۲-۱۱

یادداشت محرمانه کرافورد_عراق از وزیر خارجه جک استرا به نخست‌وزیر تونی بلر

محرمانه و شخصی PM/۰۲/۰۱۹/نخست‌وزیر

کرافورد / عراق

اگر ۱۱ سپتامبر اتفاق نیفتاده بود، جای تردید بود که ایالات متحد به اقدام نظامی علیه عراق توجه کند. وانگهی، هیچ مدرک معتبری دال بر ارتباط عراق با **الف ب ل** [اسامه بن لادن] و القاعده وجود نداشته است. به‌طور عینی، تهدید عراق بر اثر ۱۱ سپتامبر وضع بدتری پیدا نکرده. اما آنچه تغییر کرده است بردباری جامعه بین‌المللی است (به‌ویژه جامعه ایالات متحد)، جهان در ۱۱ سپتامبر شاهد بوده است که این روزها اشخاص شرورِ مصمم، پیگیر چه کارهایی می‌توانند باشند.

(جک استرا)

وزارت خارجه و مشترک منافع، مارس ۲۰۰۲

گزیدهٔ یادداشت محرمانه ــ شخصی به نخست‌وزیر تونی بلر از جک استرا، وزیر خارجه بریتانیا، یادداشت **«محرمانه و شخصی» کرافورد_عراق**، ۲۵ مارس ۲۰۰۲.

با اینکه عراق هدف اصلی فعالیت تبلیغاتی بود، کره شمالی نیز بی‌هیچ دلیل و مدرکی کشوری خوانده شد که گویا با القاعده ارتباط‌هایی دارد:

شکاکان استدلال خواهند کرد که تناقض‌ها نشان نمی‌دهند که عراقی‌ها به تولید سلاح‌های کشتار جمعی ادامه داده‌اند. نیز بر عهدهٔ واشینگتن است که برای اطلاعات و اتهام‌های قانع‌کنندهٔ دیگری به تک و دو بیفتد، از جمله ادعای میان هفته، و باز اثبات نشده، یکی این بود که تندروهای اسلامیِ وابسته به القاعده در نوامبر گذشته یا اواخر اکتبر سلاح‌های شیمیایی را در عراق به تملک خود درآوردند.[15]

کره شمالی پذیرفته که دروغ گفته است و با بیشرمی تمام برنامه هسته‌ای‌اش را از سر می‌گیرد. عراق تقریباً بی‌تردید در این خصوص دروغ گفته است، اما زیر بار نمی‌رود. در این میان القاعده، با اینکه فرو پاشیده است، نیرویی شبح‌گونه و تهدیدکننده و همراه با دیگر گروه‌های تروریستی، گیرندهٔ بالقوهٔ جنگ‌افزار کشنده باقی مانده است که از عراق و کره شمالی سر بر می‌آورند.[16]

تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس، عراق و کره شمالی و خاورمیانه و القاعده را از زمره مسایل «دشوار و خطرناکی» برشمرده است که انگلیس در سال آتی با آن روبه‌رو می‌شود.[17]

رسانه‌های اصلی از گفته‌های مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی_اُسامه بیش از اندازه استفاده می‌کردند. در پی حملات ۹/۱۱، این گفته‌های روشمند بخش مکمل سخنرانی‌های سیاسی هر روزی شده بود که به شیوهٔ کار دیپلماسی بین‌المللی و عملکرد سازمان ملل سرایت می‌کرد.

کالین پاول، وزیر خارجه، در سخنرانی‌اش در جلسه میزگرد اقتصادی جهان در داوس بر این رابطه تأکید کرد، درست دو ماه پیش از حمله و در سخنرانی مهم خود در ۵ فوریه سال ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل:

شواهدی که همچنان سخت معتبر است در دستگاه دولت انباشته می‌شود چنانکه اتفاقی نیست که گروه‌های ترور در قلمرو القاعده ترجیح می‌دهند جنگ‌افزارهای‌شان انواع سَم‌ها و گازها و افزارهای شیمیایی باشد که سلاح‌های مشخص رژیم عراق‌اند.[18]

در این میان، «عملیات ضد تروریستی» علیه مسلمانان صورت گرفت، از جمله بازداشت‌های گروهی خودسرانه دامنه‌دار شده بود:

در لحظه‌ای که ما حمله‌ای را آغاز می‌کنیم، منافع ایالات متحد و غرب در باختر زمین باید در برابر حمله‌های انتقام‌جویانه هسته‌هایِ دیر شناخته شده آمادگی داشته باشد.[19]

برنامه مایه‌کوبی آبله

بر اثر این کارهای اضطراری، در واکنش به تهدید فرضیِ حمله با سلاح‌های میکروبی به خاک ایالات متحد، تدارکاتی برای مایه‌کوبی اجباری آبله در سال ۲۰۰۳ آغاز شد. برنامه مایه‌کوبی ــ که هدف تبلیغات فشردهٔ رسانه‌ها شده بود ــ سبب پدیداری فضای ناامنی شد:

تنی چند که با مقدار زیادی بلیت هواپیما ــ یا در واقع بلیت اتوبوس ــ آلوده شدند، می‌توانند بیماری آبله را در سراسر کشور گسترش دهند و باعث ناخوشی همه‌گیر در ابعاد گسترده شوند... باور نکردنی نیست که کره شمالی یا عراق کشوری بتوانند آبله را در آزمایشگاه مخفی حفظ کنند[1] و این عامل کُشنده را به تروریست‌ها بدهند.[20]

---

۱. دربارهٔ انتقال این نوع بیماری‌ها، نظیر انواع ناخوشی‌های خوکی و مرغی و بُزی و قورباغه‌ای و غیره، این‌گونه حرف‌ها بیشتر در مورد «بشردوستان جنگ‌طلب» غربی، خصوصاً از نوع «سینه‌چاکان امریکاکراسی» آنان گفته می‌شود. از جمله دلایلی که می‌آورند، یکی مخالفت آنان، خاصه «پنتاگون» است با منع تولید سلاح‌های میکروبی و دوم موجود بودن انحصاری واکسن‌ها و داروهای این نوع بیماری‌هاست در آزمایشگاه‌های غربیان که بی‌درنگ با قیمت بالا به بازارها سرازیر می‌شود. ــ م.

دستور کار پنهانی آشکار بود. عالی نیست که جنبش ضد جنگ بی‌اعتبار شود و وجه قانونی دولت حفظ؟ وضعی پدید آر که ترس و نفرت القا کند، فرمانرواها را «پاسداران صلح» معرفی کن که به پاک‌سازی تروریست‌ها از عرصه و حفظ دموکراسی کمر بسته‌اند. در سخنان تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس، کمابیش کلمه به کلمه گزارش‌های تبلیغاتی ایالات متحد واگو می‌شود:

> معتقدم که ناگزیر آنها [تروریست‌ها] به نحوی سعی خواهند کرد [حمله کنند]... گمان می‌کنم از بازداشت‌های اخیر بتوانیم شاهد این باشیم که شبکه تروریستی در اینجا دایر است، همچنانکه در بقیه نقاط اروپا و دیگر مناطق عالم دست به کار است... ترسناک‌ترین نکته در مورد این اشخاص جمع آمدن احتمالی تعصب و فناوریِ آمادهٔ عملی کردن کشتار جمعی است.[21]

بازداشت‌های جمعی

بازداشت‌های جمعی مسلمان‌ها و عرب‌ها بر پایه اتهام‌های ساختگی از تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به بعد به انگیزهٔ ملاحظات امنیتی نیست. کارکرد اصلی آنها «پذیراندن» ترس و اقدام تبلیغاتی است.

هر بازداشت را رسانه گروهی مفصل تبلیغ و هر روز تکرار می‌کند و به این دشمنِ واهی «اعتبار می‌بخشد». به‌علاوه، این واقعیت را می‌پوشاند که القاعده دست‌نشاندهٔ سی‌آی‌ای است. به سخن دیگر، اقدام تبلیغاتی دو کار مهم می‌کند.

اول، باید تضمین کند که دشمن «تهدید واقعی» شمرده می‌شود.

دوم، باید حقیقت را تحریف کند ـ یعنی، باید «رابطهٔ» میان این دشمن ساختگی و پدیدآورندگانش را در دستگاه نظامی-اطلاعاتی پنهان سازد. ماهیت و تاریخچه القاعدهٔ اُسامه بن لادن و تیپ‌های اسلامی از دورهٔ جنگ شوروی-افغان باید لاپوشانی یا تحریف شود.

حمله‌های تروریستی «احتمالی» یا «آتی» بر اساس «منابع معتبر»

اقدام تبلیغاتی الگویی هماهنگ را نشان می‌دهد. هدف، القای باورپذیری و وجه قانونی است که ظاهراً به گرد «منابع معتبر» اطلاعاتی متمرکز می‌شود.

این مفاهیم همزمان در صدها گزارش رسانه‌ای ظاهر می‌گردند:

ـ این مفاهیم به *«منابع معتبر»*، به *«مجموعه فزاینده شواهد»* ـ یعنی، دولت یا اطلاعات یا اف‌بی‌آی اشاره می‌کند.

ـ گزارش‌ها همواره نمایانگر آنند که گروه‌های تروریستیِ دیگر «*با بن لادن یا القاعده* *ارتباط دارند*» یا «*هوادار بن لادن*»اند.

ـ خبرها بیشتر اوقات به احتمال حمله‌های تروریستی اشاره می‌کنند، «دیر *یا* زود» یا در دو *ماه آینده*».

ـ گزارش‌ها اغلب موضوع به‌اصطلاح «*هدف‌های آسان*» را مطرح می‌سازند، به احتمال تلفات غیرنظامی اشاره می‌کنند.

ـ گزارش‌ها نشان می‌دهند که حملات تروریستی آینده ممکن است «در *شماری از* کشورهای *متحد رخ دهد*» (از جمله بریتانیا، فرانسه، آلمان که در آنها افکار عمومی سخت مخالف جنگ با تروریسم به سرکردگی ایالات متحد است).

ـ گزارش‌ها نیاز ایالات متحد و متحدان آن را به آغاز *عملیات «پیشگیرانه»* تأیید می‌کنند تا علیه سازمان‌های مختلف تروریستی و / یا *دولت‌های خارجیی که به تروریست‌ها پناه می‌دهند* صورت بگیرد.

ـ گزارش‌ها بیشتر اوقات احتمال می‌دهند که این «*گروه‌های تروریست دارای سلاح‌های کشتار جمعی هستند*»، از جمله *سلاح‌های میکروبی و شیمیایی (و جنگ‌افزارهای هسته‌ای)*. به روابط با عراق و «*دولت‌های شرور*» نیز اشاره می‌شود.

ـ وانگهی، گزارش‌ها دربرگیرندهٔ هشدارهایی‌اند در مورد «*حملاتی به خاک ایالات متحد*» و «*حملاتی به غیرنظامیان در شهرهای غربی*».

ـ گزارش‌ها از اقدام‌هایی یاد می‌کنند که کارگزاران پلیس برای بازداشت تروریست‌های ادعا شده صورت داده‌اند.

ـ اشخاص بازداشت شده عملاً در تمام موارد مسلمان‌ها و / یا عرب‌ها هستند.

ـ نیز از گزارش‌ها در توجیه قانون امنیت میهن و «شرح حال قومی» و بازداشت‌های جمعی تروریست‌های فرضی استفاده می‌شود.

«دیر یا زود»

این نوع الگوی اطلاعات گمراه‌کننده در رسانه‌های غربی از تکیه کلام‌های معمول بهره می‌جست. (در گزیده‌های مطبوعاتی ذیل، تکیه کلام‌های رایج با حروف شکسته (ایتالیک) آمده است):

گزارش‌های منتشر شده همراه با اطلاعات تازهٔ به‌دست *آمده از منابع اطلاعاتی و نظامی ایالات متحد*، به مجموعه *فزایندهٔ شواهد* اشاره دارند که تروریست‌های *همدست و / یا همفکر اُسامه بن لادن* درصدد حمله مهمی به *خاک ایالات متحدند*.

نیز آماج‌شدگان کشورهای *متفق‌اند* که به جستجوی جهانیِ هسته‌های تندرُوی مسلمانی پیوسته‌اند که تصمیم دارند موج‌های تازهٔ حملات تروریستی به راه اندازند... فعال‌سازی نیروهای ضد تروریستیِ دولت ایالات متحد از وقتی پا گرفت که اف‌بی‌آی در ۱۴ نوامبر هشدار داد که حمله «چشمگیر» تازهٔ تروریستی *چه بسا در دست تدارک باشد ـ به زودی زود*...

در جای دیگر، دولت استرالیا به شهروندان خود هشدار بی‌سابقه‌ای داد مبنی بر اینکه تروریست‌های القاعده ممکن است *ظرف دو ماه آینده حملاتی را آغاز کنند*.[22]

با اینکه جورج تِنِت، مدیر [پیشین] سی‌آی‌ای در شهادت خود در کنگره گفت که «اقدام به *حملهٔ دیگر به خاک ایالات متحد حتمی*

است»، سه تن از کارگزاران ارشد پیشین سی‌آی‌ای در مورد امکان هر نوع حمله تروریستیِ «چشمگیر» به *خاک ایالات متحد* تردید داشتند.[23]

آلمانی‌ها از هنگام حمله تروریستی به ایالات متحد ترسیده‌اند، از آن بیم *دارند که کشورشان هدف آماده‌ای برای تروریسم باشد.* تنی چند از هواپیمارُبایان در حملات ۱۱ سپتامبر برای عملیاتی در هامبورگ نقشه کشیدند.[24]

در ۱۸ دسامبر [۲۰۰۲] یکی از کارگزاران ارشد دولتی، که به شرط ناشناخته ماندن سخن می‌گفت، با روزنامه‌نگاران از «*احتمال قوی رخدادِ «دیر یا زود» حمله تروریستی* صحبت کرد... [!] و از میهمانسرا و مراکز خرید به عنوان «هدف‌های آسانِ» بالقوه نام برد... وانگهی، به‌ویژه اشاره کرد به: *حمله شیمیایی احتمالی* به راه‌آهن زیرزمینی لندن، گسترش بیماری آبله، مسموم کردن شبکه آب و حمله‌های ناگهانی به «هدف‌های پُست کارتی» مانند بیگ بن و کِناری وارف[1].

هشدار «دیر یا زود» در پی هشدار وزارت کشور در آخر ماه نوامبر داده شد مبنی بر اینکه شاید تندروهای اسلامی برای وارد کردن تلفات سنگین به شهرهای انگلیس از *بمب‌های کثیف*[2] *یا گاز سمی* استفاده کنند. این خبر نیز به سرخط درشت روزنامه‌ها بدل گشت، اما هشدار بی‌درنگ تکذیب شد زیرا بیم آن می‌رفت که وحشت همگانی پدید آورد.[25]

پیام دیروز این بود که این تروریست‌ها، هر قدر هم ناشناخته باشند، سعی دارند ــ و، دیر یا زود، ممکن است به سامانه‌های

---

1. Canary Warf

۲. dirty bombs بمب‌های محتوی مادهٔ *رادیواکتیو* که آنها را از بمب‌های محتوی مواد منفجرهٔ سنتی خطرناک‌تر می‌کند. ــ م.

دفاعی لندن رخنه کنند. لندن شهری است که ده‌ها هزار تن در آن [زندگی می‌کنند]... کارشناسان بارها گفته‌اند که این کشور با پشتیبانی فزاینده‌اش از ایالات متحد، هدف حقیقی و واقعی برای گروه‌های ترور است، از جمله برای شبکه القاعده به رهبری طراح اصلی ۱۱ سپتامبر، اُسامه بن لادن.[26]

به نقل از مارگرت تچر، نخست‌وزیر پیشین انگلیس: «تنها امریکا *برای مقابله با اسامه بن لادن یا صدام حسین* یا دیگر جامعه ستیزهای شرور، که دیر *یا* زود جای آنان را خواهند گرفت، دسترسی و *وسیله* دارد».[27]

بر اساس هشدار تازهٔ وزارت خارجه ایالات متحد: «امنیت افزایش‌یافته در امکانات رسمی امریکا سبب شده است که *تروریست‌ها در جستجوی هدف‌های آسان‌تری باشند مانند نواحی مسکونی، باشگاه‌ها، سفره‌خانه‌ها، نیایشگاه‌ها، میهمانسراها، مدرسه‌ها، مسابقه‌های سرگرم‌کنندهٔ فضای باز، تفرجگاه‌ها، کرانه‌ها و هواپیماها*».[28]

حملات تروریستی واقعی

برای اثربخشی بیشتر، از هراس‌افکنی و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده به تنهایی برنمی‌آید که متکی بر هشدارهای بی‌پایه و اساس در مورد حملات آتی باشد. این امر سامانه معتبر هشدارهای ترور و بازداشت‌های واقعی مظنون‌های ترور ادعا شده (بر اساس اتهام‌های ساختگی) و رویدادها و «درگیرها»یِ «واقعیِ» تروریستی را ضروری می‌سازد تا سبب باورپذیریِ «جنگ با تروریسم» شود.

تبلیغات لزوم عملی ساختن «اقدامات اضطراری» و عملیات نظامی تلافی‌جویانه را تأیید می‌کند. عامل «حوادث دستاویزی جنگ» شدن، بخشی از فرضیات پنتاگون است. (نک فصل ۱۹.)

یادداشت‌ها

1. Interview with Steve Adubato, Fox News, 26 December 2002.

2. *Air Force Magazine*, January 2003, emphasis added.

3. Adubato, *op. cit.* emphasis added.

4. *Ibid*, emphasis added.

5. Quoted in Federation of American Scientists (FAS), Secrecy News, 27 November 2002 http://www.fas.org/sgp/news/secrecy/2002/11/112702.html Rumsfeld's November 2002 press interview can be consulted at: http://www.fas.org/sgp/news/2002/11/dod111802.html.

6. *New York Times*, 16 December 2002.

7. *Sunday Times*, London, 5 January 2003.

8. See Us State Department at http://www.state.gov/r/

9. Ros Davidson, "Stars earn their Stripes", *The Sunday Herald* (Scotland), 11 November 2001.

10. See Samuel Blumenfeld, Le Pentagone et la CIA enrôlent Hollywood", *Le Monde*, 24 July 2002.

11. Chaim Kupferberg, "The Progaganda Preparation for 9/11", Centre for Research on Globalization, June 2002, p. 19, http://www.globalresearch.ca/articles/KUP206A.html.

12. Remarks by President Bush in Trenton, New Jersey, Welcome Army National Guard Aviation Support Facility, Trenton, New Jersey, 23 September 2002.

13. National Security Strategy, White House, 2002, http://www.whitehouse.gov/nsc/nss.html

14. Agence France Presse (AFP), 7 January 2003.

15. *Insight on the News*, 20 January 2003.

16. *Christian Science Monitor*, 8 January 2003.

17. Agence France Presse (AFP), 1 January 2003.

18. *The Washington Post*, 25 January 2003.

19. *Ibid*.

20. *Chicago Sun*, 31 December 2002.

21. Reuters, 21 February 2003.

22. *Insight on the News*, 3 February 2003.

23. United Press Internationl (UPI), 19 December 2002.

24. *New York Times*, 6 January 2003.

25. *Toronto Stars*, 5 January 2003.

26. *The Scotsman*, 8 January 2003.

27. United Press Internationl (UPI), 10 December 2002.

28. States News Service, State Department Advisory, similar texts published on several dates, 2002-2005.

فصل ۱۲

۹/۱۱ و رسوایی قضیهٔ ایران-کنترا
دشمن‌تراشی خارجی

دولت بوش اشخاص را متهم می‌کند که با القاعده ارتباط دارند. این رویهٔ امنیت ملی است در پس قانون ضد تروریستی و امنیت میهن. و نه‌تنها بخشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ دولت است بلکه از آن در بازداشت هزاران تن به اتهام‌های واهی استفاده می‌شود.

از بازی روزگار یکی اینکه تنی چند از اعضای اصلی دولت بوش که معماران دستور کار ضد تروریستی بودند، در پشتیبانی و تأمین هزینه القاعده نقش عمده داشتند.

کالین پاول، وزیر امور خارجه، که اتفاقاً بغداد و دیگر دولت‌های خارجی را به «پناه دادن» به القاعده متهم می‌کرد، در پشتیبانی و تأمین هزینه القاعده در دورهٔ دولت ریگان نقش نامستقیم داشت.

همو و هم معاونش ریچارد آرمیتاژ، که در پسِ پرده عمل می‌کردند، در رسوایی ایران-کُنترا در دورهٔ دولت ریگان دست داشتند. این ماجرا مربوط می‌شد به فروش غیرقانونی جنگ‌افزارها به ایران و تأمین هزینهٔ سپاه شبه‌نظامی کُنترا در نیکاراگوئه:

> [کارونل اولیور] نورث گروهی برپا کرد، از جمله [ریچارد] سکورد؛ نوئل کوچ [معاون آرمیتاژ]، دستیار وقت وزیر در پنتاگون مسئول عملیات ویژه؛ جورج کیو، رئیس پایگاه پیشین سی‌آی‌ای در تهران و کالین پاول، معاون نظامی کسپر واین‌برگر، وزیر دفاع ایالات متحد.[1]

با اینکه کالین پاول در گفتگوهای انتقال سلاح، که مسئوولیت آن به کارونل اولیور نورث سپرده شده بود، مستقیماً دخالت نداشت، بر پایه گزارش‌های روزنامه‌ها، در زمرهٔ «دست‌کم پنج فردی بود در پنتاگون که خبر داشت سلاح‌ها در حال انتقال به سی‌آی‌ای است».[2]

ژنرال پاول در نشان دادن «چراغ سبز» به کارگزاران ردهٔ پایین‌تر در نقض آشکار آیین‌نامه‌های کنگره وسیله مستقیم بود. به نوشته *نیویورک تایمز* کالین پاول (در سطح تدارک نظامی) در مورد تحویل جنگ‌افزارها به ایران تصمیم گرفت:

> ژنرال کالین پاول یکی از نزدیکترین اشخاص به واین‌برگر، وزیر دفاع، شتابزده رویه «آیین‌نامه اصلی» را نادیده گرفت و به **ادارهٔ آمادگاری**[1] **دفاعی** [مسئول تدارکات] دستور داد که اولین بخش از ۲/۰۰۸ موشک TOW را به سی‌آی‌ای تحویل دهد که در تحویل آن به ایران نقش تمام‌کننده داشت.[3]

ریچارد آرمیتاژ، که‌دردورهٔاول کارجورج دبلیو بوش(۲۰۰۴-۲۰۰۱)، معاون وزیر خارجه بود، در ساز کردن «جنگ با تروریسم»، بی‌درنگ پس از ماجرای ۹/۱۱، که در اکتبر سال ۲۰۰۱ به حمله به افغانستان انجامید، نقش عمده داشت. (نک فصل ۴.)

---

1. Logistics

آرمیتاژ در دولت ریگان، در سمت دستیار وزیر دفاع کار می‌کرد. او مسئول هماهنگی عملیات نظامی پنهانی از جمله عملیات ایران-کُنترا بود. با کارونل اولیور نورث ارتباط نزدیکی داشت. نوئل کوچ معاون او و مقام ارشد ضد تروریستی عضو گروهی بود که اولیور نورث برپا کرد. پس از تحویل موشک‌های ضد تانک TOW، درآمد حاصل از این فروش‌ها به شمارهٔ حساب‌های بانکی واریز شد و پول آن صرف هزینه‌های گروه کُنترای نیکاراگوئه گشت.[4]

یکی از گزارش های طبقه‌بندی شدهٔ اسراییل که در اختیا هیئت‌های رسیدگیِ کنگره دربارهٔ این قضیه گذاشته شد تأیید می‌کرد که آرمیتاژ «در جریان این معامله بود».[5]

> آرمیتاژ با داشتن سمتی در پنتاگون که او را در رأس بخش عملیات پنهان نظامی جای می‌داد، از آغاز یک طرف معاملهٔ مخفی جنگ‌افزارها بود. وانگهی، با اولیور ال نورث، مشاور پیشین امنیت ملی در گروه ضد تروریستی کاخ سفید، همکاری می‌کرد، یعنی در حوزهٔ دیگری که احتمالاً مورد رسیدگی کنگره قرار گرفته است.[6]

تأمین مالی تیپ‌های اسلامی

روش کار در ماجرای کُنترا مانند روشی بود که در افغانستان عملی شد، در این کشور هم کمک پنهانی مالی برای «تیپ‌های اسلامی» مبارز فرستاده شده بود. در گزارش‌های مطبوعاتی کمتر اشاره شد که بخشی از درآمد فروش جنگ‌افزارها در قضیهٔ کنترا هزینهٔ مجاهدین را تأمین کرده بود:

> واشینگتن پُست گزارش داد که سودهای حاصل از فروش‌های سلاح در قضیه کُنترا در حساب تحت اختیار سی‌آی‌ای واریز شد که در آن ایالات متحد و عربستان‌سعودی هر کدام ۲۵۰ میلیون دلار گذاشته بودند. این پول نه تنها به کنتراها در امریکای مرکزی بلکه به

شورشیانی که در افغانستان با سربازان شوروی می‌رزمیدند پرداخت شد.[7]

لاپوشانیِ ایرانگیت

در پیِ افشای قضیه کُنتراها، دریادار جان پوینت دگستر[۱]، مشاور امنیت ملی ریگان، که بعداً به دسیسه‌چینی و دروغگویی به کنگره متهم شد، مقامش را به فرنک کارلوچی[۲] واسپرد. ژنرال کالین پاول به سمت معاون فرانک کارلوچی برگزیده شد و در گروه امنیت ملی ریگان مقامی بالا برعهده گرفت:

> هر دو [کارلوچی و پاول] پس از افشاگری‌های قضیهٔ ایران-کنترا و خانه‌تکانی [شورای امنیت ملی] که در پی آن صورت گرفت [رسوایی فروش سلاح] به کاخ سفید رفتند.[8]

این عملیاتِ «خانه‌تکانی» نوعی پنهانکاری بود، چون کالین پاول از قضیه ایران-کنترا یکسره خبر داشت.

اگرچه تنی چند از دست‌اندرکاران این ماجرا، از آن میان جان پوینت دگستر و اولیور نورث متهم به خلافکاری مجرمانه شدند، تنی چند از بازیگران اصلی در سی‌آی‌ای و پنتاگون، یعنی آرمیتاژ و کیسی هرگز متهم نشدند و همچنین ژنرال کالین پاول که اجازهٔ تدارک موشک‌های TOW را از ادارهٔ آمادگاری دفاعی و تحویل آنها به خریدار داده بود.

افزون بر این، هرچند جنگ‌افزارها پنهانی به خریدار فروخته شد، واشینگتن از مجاری رسمی برای بغداد هم سلاح تأمین می‌کرد. و دانالد رامسفلد، در سمت فرستادهٔ ویژه به خاورمیانه، در دورهٔ رئیس‌جمهور ریگان، مسئول گفتگوی فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به بغداد بود.

---

1. J. Pointdexter　　2. F. Carlucci

یادداشت‌ها

1. *The Guardian*, 10 Demcember 1986.

2. *The Record*, 29 December 1986.

3. *The New York Times*, 16 February 1987.

4. UPI, 27 November 1987.

5. *The New York Times*, 26 May 1989.

6. *Washington Post*, 26 May 1989. See also *US News and World Report*, 15 December 1986.

7. *US News & World Report*, 15 December 1986.

8. The MacNeil/Lehrer NewsHour, 16 June 1987.

فصل ۱۳

اعتباربخشی به دشمن
ابو مُصعب الزرقاوی کیست؟

«جنگ با تروریسم» به «دستوری بشردوستانه» نیاز دارد. به‌صورت «جنگ عادلانه» معرفی می‌شود که بایستی بر اساس اصول اخلاقی «در رفع خلافی لطمه‌زننده» پیش برده شود.

نگرهٔ جنگ عادلانه، «خیر» و «شر» را تعریف می‌کند. و رهبران تروریست را به‌طور مشخص به‌صورت «افراد شرور» توصیف و متجسم می‌کند.

شماری از روشنفکران سرشناس و فعالان ضد جنگ امریکایی که در مخالفت با دولت بوش استوار می‌ایستند، با این وصف، پشتیبان نگرهٔ جنگ عادلانه‌اند: «ما با جنگ به هر شکلی مخالف‌ایم، اما از اقدام علیه تروریسم بین‌المللی پشتیبانی می‌کنیم».

برای دستیابی به هدف‌های خارجی، تصویرهای ذهنیِ تروریسم، باید در ذهن شهروندان، که پیوسته خطر تروریستی به آنها یادآوری می‌شود، روشن و آشکار باقی بماند.

اقدام تبلیغاتی، شمایل رهبران پس پردهٔ شبکه ترور را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، در سطحی که از «تبلیغات» برمی‌آید، «به ترور اعتبار می‌بخشد».

«جنگ با تروریسم» متکی است بر آفرینش یک یا چند لولوخورخورهٔ پلید، رهبران ترور، اُسامه بن لادن، ابو مُصعب الزرقاوی و دیگران، که نام و عکس آنان در گزارش‌های خبری هر روزی تا حد نفرت‌آوری نشان داده می‌شود.

ابو مُصعب الزرقاوی: طراح اصلی نوپای تروریست

از زمان جنگ عراق، ابو مصعب الزرقاوی به عنوان طراح اصلی نوخاستهٔ تروریست به افکار عمومی جهان معرفی شده و، «دشمن شمارهٔ یک»، یعنی اُسامه بن لادن، را تحت شعاع قرار داده است.

وزارت خارجه ایالات متحد پاداش دستگیری او را از ۱۰ میلیون به ۲۵ میلیون دلار افزایش داده است چنانکه «نرخ روز» او با نرخ اُسامه برابری می‌کند. عجیب اینکه نام الزرقاوی در فهرست تحت پیگردترین فراریان اف‌بی‌آی نیست.[1]

الزرقاوی بیشتر اوقات در بیانیه‌های رسمی دولتی و گزارش‌های خبری به عنوان «همکار اُسامه» توصیف می‌شود و می‌گویند که مسئول حملات تروریستی بیشماری به چندین کشور بوده است. درگزارش‌های دیگر، که اغلب از همان منابع سرچشمه می‌گیرد، گفته می‌شود که با القاعده هیچ‌گونه ارتباطی ندارد و یکسره مستقل عمل می‌کند. او بیشتر وقت‌ها فردی نموده می‌شود که با رهبری بن لادن مخالفت می‌ورزد.

اُسامه به خانوادهٔ قدرتمند بن لادن وابسته هست که با خانوادهٔ بوش و اعضای سرشناس تشکیلات نفتی تگزاس پیوندهای کاری دارد. اُسامه بن لادن را سی‌آی‌ای در دورهٔ جنگ شوروی-افغان به کارگرفت و درکسوت یکی از مجاهدان پیکارکرد. به عبارت دیگر، شرح حال مستند دیرینه‌ای از ارتباط‌های بن لادن ــ سی‌آی‌ای و بن لادن ــ خانوادهٔ بوش در دست هست که اسباب سرافکندگی نمایان دولت ایالات متحد است. (نک فصل ۱۱.)

الزرقاوی درست برعکس بن لادن شرح حال خانوادگی ندارد. او از خانوادهٔ تنگدست فلسطینی در اردن برخاسته است. پدر و مادرش درگذشته‌اند. او به یک‌باره سری توی سرها درآورد.

«تکرو»

الزرقاوی را شبکه خبری سی‌ان‌ان «آدمی تکرو»[1] می‌نمایاند که کاملاً مستقل از شبکه القاعده عمل می‌کند. با این همه، عجیب است که این «تکرو» در چندین کشور حی و حاضر بوده است، در عراق، که اکنون پایگاه اوست، اما در اروپای باختری هم فعال هست. نیز گمان می‌رود که در کار تدارک حمله تروریستی به خاک امریکا باشد.

گزارش‌های رسانه‌های گروهی القا می‌کنند که او در آن واحد در چندین نقطه هست. وانگهی، «دشمن اصلی ایالات متحد» و «استاد تغییر قیافه و جعل اوراق شناسایی» توصیف می‌شود. رفته رفته به ما می‌باورانند که این «آدم تکرو» موفق می‌شود به زبل‌ترین مأموران مخفی اطلاعاتی ایالات متحد حُقه بزنند.

به نوشته *ویکلی استندارد* ــ که به داشتن روابط نزدیک با نومحافظه‌کاران در دولت بوش شهره هست:

> ابو مُصعب الزرقاوی هم‌اکنون گرم کار است. نه تنها طراح اصلی قتل [نیکولاس] برگ[2] [در سال ۲۰۰۴] بلکه بانی کشت و کشتار مادرید در ۱۱ مارس [۲۰۰۴] و بمب‌گذاری در جمع نیایشگران شیعی در عراق در همان ماه و حمله انتحاری ۲۴ آوریل [۲۰۰۴] در بندر بصره بود. اما او بی‌هیچ روی در سلاخی، تازه‌وارد نیست. مدت‌ها پیش از ۹/۱۱، طرح کشتن جهانگردان اسراییلی و امریکایی را در اردن ریخته بود. برچسب او بر روی گروه‌ها و حمله‌های تروریستی در چهار قاره دیده می‌شود.[2]

1. Lone wolf

2. N. Berg

شرح حال کوتاه الزرقاوی «بالا گرفتن مخالفت او را با رهبری جهاد جهانیِ بن لادن نشان می‌دهد».

بنا بر گزارش روزنامه‌ها، او در عراق آماه می‌شود که «جنگی داخلی را میان سُنی‌ها و شیعی‌ها دامن بزند». اما مگر این امر دقیقاً هدف مورد نظر دستگاه اطلاعات ایالات متحد نیست («تفرقه‌انداز و حکومت‌کن») همچنانکه تنی چند از تحلیل‌گران جنگِ تحت رهبری ایالات متحد تأیید کردند؟ گروهی را به جان گروه دیگر انداختن به قصد اینکه جنبش مقاومت سست‌پایه شود.[3]

سی‌آی‌ای، با بودجه اضافی ۴۰ میلیارد دلاری‌اش، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند: آنها می‌گویند که از او هیچ چیز نمی‌دانند، فقط عکسی دارند، اما، به نوشته ویکلی *استندارد*، آنها از قرار معلوم از وزن یا قد او بی‌خبرند.

هالهٔ رازی که این فرد را در میان می‌گیرد، بخشی از ترفند تبلیغاتی است. زرقاوی شخصی توصیف می‌شود «سخت مرموز چنانکه حتی برخی از مأموران مخفی که با او کار می‌کنند از هویتش بی‌خبرند».[4]

الگوی هماهنگ رسانه‌ای

نقش این مغز متفکر نوپای تروریست در اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ پنتاگون چیست؟

در ترفندهای تبلیغاتی جنگ پیشین، سی‌آی‌ای شرکت‌های روابط عمومی را به کار می‌گرفت تا اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ اساسی ترتیب دهند. در سال ۱۹۹۰، شرکت انگلیسی روابط عمومی هیل و نولتن[1]، حُقهٔ رسانه‌ای انکوباتور[2] کویتی را سوار کرد که نوزادان کویتی را، چنانکه در قصه‌پردازیِ خبری به کلی ساختگی ادعا می‌شد، از دستگاه‌های انکوباتور

---

1. Hill / Knowlton

۲. incubator دستگاهی در بیمارستان‌ها که نوزادان بسیار ضعیف و کوچک جثه را در آن می‌گذارند تا زنده و گرم بمانند. به معنای ماشین جوجه‌کشی نیز هست. ــ م.

درمی‌آوردند، بعدها از این خبر در کسب تأیید کنگره برای جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج‌فارس استفاده شد.

کمابیش بی‌درنگ در پی رخدادی تروریستی یا هشداری، شبکه تله‌ویزیونی ایالات متحد (در اساس) اعلام می‌کند که گمان می‌برد این فرد مرموز ابو مُصعب الزرقاوی احتمالاً در پشت این قضیه است، چنین حرکتی همیشه هم بدون ارایه مدرک تأییدکننده و پیش از تحقیق پلیسِ مربوطه و کارگزاران اطلاعاتی صورت می‌گیرد.

در پاره‌ای موارد، به محض اتفاق سریع حادثه تروریستی، گزارشی مقدماتی از الزرقاوی به عنوان طراح احتمالی قضیه یاد می‌کند. گزارش اغلب (در اساس) بیانگر آن خواهد بود که آنها گمان می‌کنند که او کار را صورت داده، اما مطلب هنوز تأیید نشده است و تردیدهاییِ در خصوص هویت اشخاص پشت پردهٔ حمله در میان است. یک یا دو روز بعد، خبرها تأیید می‌شود و در این زمان سی‌ان‌ان چه بسا به گزارش قطعی‌تری، به نقل از پلیس رسمی، منابع نظامی و / یا اطلاعاتی،، دست یافته باشد.

بیشتر وقت‌ها گزارش سی‌ان‌ان بر اطلاعات منتشر شدهٔ یک «وب‌سایت» اسلامی یا بر نوار صوتی یا تصویریِ مرموز استوار است. صحتِ «وب سایت» و / یا نوارها، موضوع بحث یا تحقیق مفصل نیست.

گزارش‌های خبری هرگز اشاره نمی‌کنند که الزرقاوی گماشتهٔ سی‌آی‌ای بود تا در جنگ شوروی-افغان بجنگد، همچنانکه کالین پاول، وزیر خارجه، در سخنرانی‌اش به شورای امنیت سازمان ملل در ۵ فوریه سال ۲۰۰۳ بدان اقرار کرد. (نک فصل ۱۱.) افزون بر این، روزنامه‌ها معمولاً آن هشدارهای تروریستی را ارایه می‌دهند که به عنوان هشدار واقعی از سی‌آی‌ای سرچشمه می‌گیرد بی‌اینکه به این واقعیت اعتراف شود که دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد افزون بر ۲۰ سال است که به شبکه رزمندگان اسلامی پنهانی کمک کرده است. (نک فصل‌های ۱ و ۳.)

شرح حال ابو مُصعب الزرقاوی

از نام ابو مُصعب الزرقاوی اول بار در ارتباط با حمله خنثی شده به میهمانسرای **رادیسنِ اس‌ای‌اس**[1] در امانِ اردن، به هنگام جشن‌های هزاره در دسامبر سال ۱۹۹۹، یاد شد. بنا بر گزارش‌های روزنامه‌ها او پیش از آن نام دیگری اختیار کرده بود: احمد فدیل الخالایله[2]، یکی از چندین اسم مستعار دیگر.

رشته‌های افسانه الزرقاوی در دستِ بافتن بود. به نوشته *نیویورک تایمز*، می‌گویند که الزرقاوی در اواخر سال ۲۰۰۱، در پی ورود سربازان امریکایی، از افغانستان به ایران گریخته بود. بنابر گزارش‌های خبری، او در دستگاه نظامی و اطلاعاتی ایران «با تندروها همکاری» کرده بود:

> کارگزاران اطلاعاتی ایالات متحد می‌گویند بیش از پیش از شواهد فزایندهٔ تمایلِ دوبارهٔ تهران به تروریسم [و کمک به الزرقاوی] نگران‌اند، از جمله اینکه مأموران مخفی ایران هدف‌های احتمالی امریکا را در خارج زیر نظر گرفته‌اند. مقامات امریکایی گفتند ظاهراً ایران تروریسم را به عنوان [یک] عامل بازدارنده در برابر [یک] حمله احتمالی ایالات متحد در نظر می‌گیرد.
>
> از هنگام انتخابِ حیرت‌آور محمد خاتمیِ اصلاح‌طلب به مقام ریاستِ جمهوری ایران در سال ۱۹۹۷ و پشتیبانی گستردهٔ عامه مردم از او، واشینگتن به پدیداری اکثریت سیاسی میانه‌روی نوخاسته دل بسته است. اما گروه تندرو تسلط خود را بر دستگاه امنیت ایران حفظ کرده است و تلاش‌های امریکا را در فرو نشاندن تنش‌ها با تهران نقش بر آب می‌کند.
>
> کارگزاران رسمی می‌گویند که اقدامات ایران در بی‌ثبات کردن دولت موقت تازهٔ افغانستان و تمایل آن به کمک به اعضای القاعده

1. Radisson SAS
2. A. Fadil Al-Khalayleh

> و دامن زدنش به شورش فلسطین سبب ارزیابی دوباره در واشینگتن می‌شود.[5]

معرفی دولت تهران به داشتن ارتباط‌هایی با القاعده بخشی است از اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ بسط‌یابنده به قصد اینکه ایران را حامی «شبکه ترور اسلامی» بنمایاند.

چرخشگاهی در اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده

در ماه‌های پیش از حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳، نام الزرقاوی از نو بر سر زبان‌ها می‌افتد، این بار بیش‌وکم به‌صورت روزانه و گزارش‌هایی که بر روی «رابطه شوم او با صدام حسین» متمرکز می‌شود.

چرخشگاه اصلی در اقدام تبلیغاتی در ۵ فوریهٔ ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل رخ می‌دهد، در پی سخنرانی مهم کالین پاول در برابر تمام هیأت‌های سازمان ملل.

اگرچه کالین پاول در سخنانش بیشتر بر نقش اصلی الزرقاوی تکیه کرد، در خصوص روابط مین صدام حسین و الزرقاوی «مستندات» مفصلی ارایه داد و این «رشتهٔ پیوند شوم» را با تملک ادعا شدهٔ جنگ‌افزارهای کشتار جمعی عراق مرتبط ساخت:

> نگرانی ما تنها در مورد این سلاح‌های نامجاز نیست؛ راه و روشی است که این سلاح‌های نامجاز به تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی وصل می‌شود...
>
> اما آنچه من امروز قصد دارم توجه شما را به آن برانگیزم پیوند بالقوهٔ بسیار *شرارت‌بارتری است میان عراق و شبکه تروریستی القاعده*، پیوندی *که سازمان‌های تروریستی قدیم را با شیوه‌های نوین آدم‌کشی درمی‌آمیزد.* امروز عراق شبکه تروریستی مرگباری را

به سرکردگی ابو مُصعب الزرقاوی در خود پناه می‌دهد که همکار و همدست اُسامه بن لادن و فرماندهان القاعدهٔ اوست.

زرقاوی، فلسطینیِ زادهٔ اردن است، بیش از یک دهه پیش [به عنوان مجاهدِ به خدمت گرفتهٔ سی‌آی‌ای] در جنگ افغانستان رزمید. وقتی در سال ۲۰۰۰ به افغانستان بازگشت بر اردوی آموزش تروریستی نظارت می‌کرد. یکی از تخصص‌های او و یکی از تخصص‌های این اردو انواع سم است...

ما خبر داریم که این اعضای وابسته با زرقاوی در ارتباطاند چون، حتی امروز هم، کماکان با زیردستان مستقیم او، از جمله با طراحان هستهٔ سموم، تماس منظم دارند. و بیشتر درگیر نقل مکان‌اند تا پول و وسایل. سال گذشته، دو مأمور مخفی مظنون القاعده حین گذر از عراق به عربستان‌سعودی بازداشت شدند. آنها با اعضای وابسته به هستهٔ بغداد ارتباط داشتند و یکی از آنان در افغانستان در شیوهٔ کاربُرد سیانور آموزش دیده بود.

زرقاوی از شبکه تروریستی خود در عراق می‌تواند شبکه‌اش را در خاورمیانه و نقاط فراسو هدایت کند. [الزرقاوی در عین حال که در اینجا حاضر است در چندین کشور فعالیت می‌کند.]...

به گفته بازداشت شده‌ها، ابو عطیه[1]، که از اردوی تروریستی زرقاوی در افغانستان درس آموخته شده است، در سال ۲۰۰۱ دست‌کم نُه افراطی افریقای شمالی را بر آن داشت به اروپا سفر کنند و حملات سمی و انفجاری صورت دهند. از سال گذشته، اعضای این شبکه در فرانسه، بریتانیا، اسپانیا و ایتالیا بازداشت شده‌اند. طبق آخرین شمارش ما، ۱۱۶ مأمور مخفی مرتبط با این شبکه جهانی بازداشت شده‌اند. نموداری را که می‌بینید وضع این شبکه را در اروپا نشان می‌دهد.

1. Abu Atiya

ما از این شبکه اروپایی خبر داریم و از ارتباط‌هایش با زرقاوی آگاهیم، زیرا بازداشتی‌ها علاوه بر ارایه اطلاعات از هدف‌ها، از اعضای شبکه نیز نام برده‌اند...

همچنین باخبریم که همدستان زرقاوی در درهٔ پانکیسیِ گرجستان و در چچنِ روسیه فعال بوده‌اند. توطئه‌ای که آنها دست‌اندر کارش هستند روده‌درازیِ صرف نیست. اعضای شبکه زرقاوی گفتند که هدفشان زهرکُش کردن روس‌هاست.

ما تعجب نمی‌کنیم که عراق به زرقاوی و زیردستانش پناه می‌دهد. این آگاهی بر پایه ده‌ها سال تجربه دربارهٔ ارتباط‌های میان عراق و القاعده استوار بوده است...

همان‌طورکه در ابتدا گفتم هیچ‌یک از این موارد نباید مایه تعجب ما شود. *تروریسم ابزاری بوده که صدام ده‌ها سال از آن سود می‌برده است. صدام مدت‌ها پیش از اینکه این شبکه‌های تروریستی اسمی داشته باشند، پشتیبان تروریسم بود و این پشتیبانی همچنان ادامه دارد.* رشته‌های پیوند سموم و ترور نوپدید است؛ رشته‌های پیوند عراق و ترور قدیمی است. این آمیزه کشنده هست.

با این پیشینه، انکارهای عراق در مورد پشتیبانی از تروریسم جای خود را در کنار دیگر انکارهای آن کشور در خصوص سلاح‌های کشتار جمعی می‌گیرد. همه یک شبکه دروغ است. وقتی ما با رژیمی روبه‌رو می‌شویم که جاه‌طلبی‌های سلطه‌گری منطقه‌ای را در سر می‌پرورد و سلاح‌های کشتار جمعی را پنهان می‌کند و پناهگاه در اختیار تروررریست‌ها می‌گذارد و فعالانه از آنها پشتیبانی می‌کند، نه با گذشته بلکه با اکنون سروکار داریم. و چنانچه اقدام نکنیم، با آینده‌ای هراسناک‌تر روبه‌رو می‌شویم.[6]

در پی سخنرانی فوریه سال ۲۰۰۳ پاول در شورای امنیت سازمان ملل، بی‌درنگ الزرقاوی به عنوان طراح اصلیِ تروریستی که در طراحی

حمله با سلاح‌های شیمیایی و میکروبی دست دارد سوء شهرت همگانی پیدا کرد.

ارتباط انصارالاسلام

سخنرانی پاول در شورای امنیت که مبنایی جز اطلاعات ساختگی نداشت، عبارت بود از ارتباط ژریم بعثی غیرمذهبی با «شبکه ترور اسلامی» و بر پایه این دیدگاه که حمله و اشغال عراق را توجیه کند.

به گفته پاول، الزرقاوی یکدل و یک‌زبان با انصارالاسلام، گروه اسلامی گمنام مستقر در شمال عراق کار کرده بود.

در پی حملات ۹/۱۱، چنانکه می‌گفتند، انصار مسئول طراحی حمله‌های تروریستی به شماری از کشورها از جمله فرانسه، بریتانیا و آلمان بوده است. نیز کارگزاران ایالات متحد به نقشِ شوم سفارتخانه عراق در اسلام‌آباد اشاره کرده بودند که ادعا می‌شد از آن به صورت رابط میان مأموران مخفی انصارالاسلام و نمایندگان دولت صدام حسین استفاده می‌شد. طُرفه اینکه انصار امکان یافت در منطقه‌ای ایجاد شود که از جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ زیر نظر ارتش ایالات متحد بود، یعنی شمال عراق تحت اختیار کردها. این منطقه ـ که در منطقه «پرواز ممنوع» بود ـ در تسلط دولت صدام قرار نداشت. و در پی جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ عملاً تحت‌الحمایه ایالات متحد شد.

مدرکی دال بر حمایت صدام حسین از انصارالاسلام در میان نبود. در واقع، موضوع کاملاً برعکس بود. کارگزاران نظامی امریکا مستقر در منطقه چشم خود را به حضور تروریست‌های اسلامی ادعا شده بسته بودند. در واقع بدون دخالت نظامیان امریکا، «اعضای وابسته به القاعده در مرکزِ [منطقه‌ای] آزادانه فعالیت [کرده] بودند،... و جنبش مردم، پول و تدارکات را برای انصارالاسلام هماهنگ می‌کرد».[7]

بنیانگذار روحانی انصارالاسلام، **مُلا کرکار**[1] تأیید می‌کرد که «[او] مانند بیشتر مسلمانان مبارز از صدام متنفر هست». مُلا کرکار در زمان حمله امریکا به عراق، در نروژ زندگی می‌کرد و دارای حق قانونی پناهندگی بود. «ایالات متحد بازداشت او را خواستار نشده است. اگر دولت عراق در نشست‌های گهگاهی با مأموران مخفی رده دوم القاعده خطاکار باشد، خطای دولت نروژ در چیست؟[8]

انصارالاسلام در حمایت تروریستی گسترده‌ای دخالت داشته که به ضد نهادهای غیرمذهبی دولت‌های منطقه‌ای کردستان بوده است. نیز در سوء قصد به جان اعضای کُرد وابسته به اتحادیه میهنی کردستان[2] دست داشته است.

در واقع، در روزهای پس از نطق کالین پاول در ۵ فوریهٔ ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل، یکی از فرماندهان ارشد نیروهای آن اتحادیه، ژنرال شوکت حاج مشیر، ترور شد که می‌گفتند کار انصارالاسلام بوده است.[9] ترور شوکت که در هاله راز فرو رفت، در مطبوعات امریکا از آن خیلی کم یاد شد.

در پی سخنرانی وزیر خارجه ایالات متحد در سازمان ملل، وزارت خارجه عراق در بیانیه‌ای رسمی روشن کرد که:

> دولت عراق [دولت صدام حسین] به جلال طالبانی، رهبر کرد اتحادیه میهنی کردستان در برابر گروه انصارالاسلام کمک می‌کرد. او [سخنگو] انصارالاسلام را به اقدامات خرابکارانه در داخل عراق متهم کرد... [و] اینکه ایالات متحد پیشنهاد عراق را دربارهٔ همکاری در مورد مسأله تروریسم رد کرده بود.[10]

---

1. Krekar

2. Patriotic Union of Kurdistan (PUK)

با اینکه بغداد به داشتن ارتباط با شبکه ترور متهم می‌شود، حضور و فعالیت‌های گروه‌های بنیادگرای اسلامی در شمال عراق به نحو گسترده منافع ایالات متحد را تأمین می‌کند.

این گروه‌ها به برپایی دین‌سالاری اسلامی متعهد شده و به بی‌ثباتی سیاسی کمک کرده بودند و در عین حال نهادهای دو حزب غیرمذهبی کُردِ بانفوذ را سست پایه می‌کردند، دو حزبی که هر از چندی با دولت صدام حسین گفتگوهایی صورت داده بودند.

شبکه خبری بی‌بی‌سی، به نقل از یک «سند فوق سرّی انگلیس»، در همان روزِ سخنرانی کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل (۵ فوریه سال ۲۰۰۳)، فاش کرد: «هیچ چیزی جز دشمنی میان عراق و القاعده وجود ندارد. بی‌بی‌سی گفت که درز این خبر از کارگزاران اطلاعاتی [انگلیس] بود که از اینکه می‌دیدند از کارشان در توجیه جنگ استفاده می‌شود خشمگین بودند».[11]

افزون بر این، شورای روابط خارجی بانفوذ که در برنامه‌ریزی ارتش ایالات متحد در پشت صحنه نقش بازی می‌کند نیز محتوی سخنان کالین پاول را در شورای امنیت سازمان ملل در خصوص ارتباط‌های میان دولت عراق و شبکه ترور اسلامی رد کرد. (این ردیّه بسیار جدی است، از نظر این واقعیت که از این ارتباط‌های ادعا شده در توجیه حمله به عراق استفاده می‌شد:

> موضوع ارتباط‌های عراق با القاعده مبهم مانده است، هرچند کارگزاران ارشد دولت بوش بر وجود چنین ارتباط‌هایی پا می‌فشارند... کارشناسان [بی]شمار و مقامات وزارت خارجه خاطرنشان می‌کنند که هر نوع حضور القاعده در عراق احتمالاً در مناطق شمالیِ خارج از تسلط صدام بوده است. کارشناسان بیشماری می‌گویند در مورد روابط میان القاعده و عراق شواهد

ناکافی است و با در نظر گرفتن نفرت القاعده از دولت‌های «بی‌اعتنا به امور مذهبی» این گروه را برای رژیم غیرمذهبی صدام همدست نامحتملی می‌سازد.[12]

کارخانه جنگ‌افزارهای شیمیایی-میکروبی مرموز در شمال عراق

محتوی سخنان پاول در سازمان ملل در مورد الزرقاوی مبتنی بر وجود یک کارخانه جنگ‌افزارهای شیمیایی-میکروبیِ انصارالاسلام در شمال عراق بود که رسین[1]، سارین[2] و دیگر سلاح‌های میکروبی تولید می‌کرد تا از آنها در حمله‌های ترور به ایالات متحد و اروپای باختری استفاده شود:

> وقتی ائتلاف ما **طالبان** را برکنار کرد، شبکه *الزرقاوی به تأسیس اردوی دیگری برای مرکز آموزشی سموم و مواد منفجره کمک کرد و این اردو در شمال- خاوری عراق است.* اجازه دهید یادآور شوم که رسین چگونه عمل می‌کند. کم از یک‌ذرّه ـ یک نوک انگشت نمک را مجسم کنید ـ کمتر از یک ذره رسین، این مقدار را که در غذای خود بخورید سبب تکان (شوک) و در پی آن وقفهٔ گردش خون می‌شود. ظرف ۷۲ ساعت مرگ در می‌رسد. به‌علاوه، این زهر نه پادی دارد، نه درمانی. کُشنده هست.
>
> کسانی که به ادارهٔ این اردو کمک می‌کنند فرماندهان زیردست زرقاوی‌اند که در نواحی کردنشین شمال، خارج از پهنه عراقِ تحت تسلط صدام حسین سرگرم کارند، اما بغداد در بالاترین سطح سازمان تندروی انصارالاسلام مأموری دارد که سررشتهٔ امور این بخش از عراق در دست اوست. در سال ۲۰۰۰ این مأمور پناهگاه امنی در منطقه به القاعده پیشنهاد کرد. پس از اینکه ما القاعده را از افغانستان

---

1. ricin
2. sarin

تاراندیم، برخی از اعضای آن این پناهگاه امن را پذیرفتند. و امروز در آن خطه به‌سر می‌برند.

این سخنان کالین پاول، در مورد مکانی در شمال عراق که در آن رسین تولید می‌شد، در چندین گزارش *رسانه‌ای* رد شد، درست پیش از حمله تحت رهبری ایالات متحد:

> *اثری از آثار سلاح‌های شیمیایی در هیچ جا نیست ــ تنها بوی نفت سفید و کرهٔ نباتی ــ به کار رفته در آشپزی بــه مشــام مــی‌رسد.* در آشپزخانه، مقداری گوجه‌فرنگی ریز ریز شده دیدم، نه چیز دیگری. آشپز کالاشینکوف خود را در گوشه‌ای خوب به دیوار تکیه داده بود. انصارالاسلام ـ گروه اسلامیی که از محوطه استفاده مـی‌کند و پـاول آن را **ستاد** نــظامی تشـخیص داده است ـ دیـروز مـن و چـند تـن روزنامه‌نگار خارجی دیگر را برای اول بار به قلمرو خود دعوت کرد. محمد حسـن، سـخنگوی انـصارالاسـلام، تـوضیح داد: «مـا گـروهی مســلمانیم کــه ســعی مــی‌کنیم وظـایف‌مان را انـجام دهـیم. بـرای رزمنده‌های‌مان نه مواد مخدری داریم و نه حتی چند دانـه آسـپرین. چطور می‌توانیم مواد شـیمیایی یـا سـلاح‌های کشتار جـمعی تـولید کنیم؟»[13]

اطلاعاتی که در سخنان کالین پاول به سازمان ملل داده می‌شد جعل شده بود. یکی دو هفته بعد، در اوج حملهٔ نظامی به عراق، نیروهای ویژهٔ ایالات متحد، همراه با «خبرنگاران ثابتِ واحد»[۱] خود واردِ مکـان ادعـا شدهٔ سلاح‌های شیمیایی-میکروبی در شمال عراق شدند. گـزارش آنـان نیز گفته‌های کالین پاول را به سازمان ملل رد می‌کند:

۱. embeded journalists خبرنگارانی که در دورهٔ جنگ در کنار یکانی از نیروهای مسلح می‌مانند تا از صحنه جنگ مستقیماً گزارش کنند. ــ م.

آنچه آنها [نیروهای ویژه ایالات متحد] پیدا کردند اردوگاهی ویران شده در زیر ضربات موشک‌های کروز در اولین روزهای جنگ بود. یک گروهِ کارشناسی زیست شیمیایی قلوه‌سنگ‌ها را برای نمونه‌برداری ساییدند. وقتی آنها به بنایی پا گذاشتند که گمان می‌کردند آزمایشگاه جنگ‌افزارهاست، نقاب حفاظتی زده بودند. در داخل بنا، مقداری پوکه خمپاره، لوازم پزشکی و چند سلول تیره و گرفته زندان دیدند، اما هیچ مدرک دست اولی از عوامل شیمیایی یا میکروبی نیافتند. از دید این واحد، چنین مدرکی می‌بایست به اصطلاح قاطع باشد، اثبات کند که عراق سلاح‌های ممنوع دارد. اما، به جای آن، برای این سربازان خط مقدم جبههٔ یافتن سلاح‌های کشتار جمعی، روز نومیدکننده‌ای بود. جیم سیوتو[1]، شبکه خبر ای‌بی‌سی، همراه نیروهای ویژهٔ ایالات متحد در شمال عراق.[14]

خطر ادعا شدهٔ رسین در ایالات متحد

در ۸ فوریهٔ ۲۰۰۳، سه روز پس از نطق کالین پاول در سازمان ملل، خطر رسین از نو پدیدار شد، این بار در امریکا. می‌گفتند که الزرقاوی مسئول «گَرد سفید رنگ مشکوکی است که در نامه ارسالی به بیل فریست، رهبر اکثریت سنا، پیدا شد و حاوی [همان] سَم کشندهٔ رسین بود».[15]

در گزارشِ سی‌آی‌ای که گویا به مجله نیوزویک «درز پیدا کرده بود»، گروهی از تحلیل‌گرانِ سی‌آی‌ای به نحوی مطمئن پیش‌بینی کردند که:

«احتمالِ ۵۹ درصدی [بود] که پیش از ۳۱ مارس سال ۲۰۰۳، با **سلاح‌های کشتار جمعی** به خاک میهن، ایالات متحد، حمله شود»... موضوع بسیار دقیق و هراسناک به نظر می‌آمد: به احتمالِ بیش از

1. J. Sciutto

> ۹۰ درصد، صدام موفق می‌شود با سلاحی پرتوافکن[1] و انواع میکروب و سَم به امریکا حمله کند. با این حال، مهم است به خاطر داشته باشیم که بر احتمال امری با حد متوسط چند حدس و گمان، شاید از سر آگاهی، حکم داده می‌شود، اما از ناحیه کارشناسانی که ممکن است با ناچیز شمردن خطر، حرفه خود را از میان ببرند.16

تصویر الزرقاوی «زبده طراح تروریست» به نحوی مشخص در مقاله اصلی نیوزویک نشان داده شد.

در *نشنال ری‌ویو* (۱۸ فوریهٔ ۲۰۰۳)، یک ماه پیش از کارزار در عراق، الزرقاوی «سرمهندس زیست شیمیایی» القاعده توصیف شد:

> کاملاً معلوم است که زرقاوی سرمهندس زیست شیمیایی القاعده، در خانه امنی در افغانستان بود که در ابتدای کار ردِ «رسین» و دیگر سم‌ها در آن پیدا شد. آنچه کاملاً معلوم نیست ــ اما در سخنرانی پاول در سازمان ملل به کوتاهی به آن اشاره شد ــ این است که از آغاز کار در میانه سال‌های ۱۹۹۰، سفارت عراق در اسلام‌آباد به‌طور معمول نقش میزبانِ دانشمندانِ زیست شیمیایی صدام را بازی می‌کرد، برخی از آنان در مأموران مخفی القاعده اثر متقابل داشتند، از جمله در زرقاوی و فناوران آزمایشگاه او، در پوشش دیپلماتیکی سفارت طالبان در نزدیکی محل تا به آنان فن درآمیختن سموم را از مواد خام و دسترس‌پذیر داخلی بیاموزانند.17

بمب‌های کثیف رادیواکتیو

نتیجه فوری نطق پاول، نوعی هشدار رمز نارنجی[2] بود. واقعیت وارونه شده بود. ایالات متحد نبود که به عراق حمله می‌کرد. عراق داشت آماده

---

1. Spewing radiation
2. a code orange alert

می‌شد که با کمک «تروریست‌های اسلامی» به امریکا حمله کند. بیانیه‌های رسمی نیز به خطرات ناشی از حمله با بمب کثیف رادیواکتیو به ایالات متحد اشاره می‌کردند. باز الزرقاوی مظنون شمارهٔ یک شناخته شد.[18]

در این گیراگیرا الزرقاوی، در ماه‌های پیش از حمله به عراق، طراح اصلی پشت پردهٔ حملات (نافرجام) با «رسین» به چندین کشور اروپایی، از جمله انگلیس و اسپانیا، شناخته شده بود.

تهدید انگلیس با رسین

در ژانویهٔ ۲۰۰۳، یک مورد هشدار ترور با رسین بود که گویا دستور این یکی را نیز الزرقاوی داده بود. رسین، چنانکه می‌گفتند، در خانه‌ای در لندن پیدا شده بود. و بنا بود از آن در حمله تروریستی در خط آهن زیرزمینی لندن استفاده شود. گزارش‌های روزنامه‌های انگلیس با نقل گفته‌های رسمی مدعی شدند که تروریست‌ها شیوهٔ تولید رسین را در اردوی انصارالاسلام در شمال عراق فرا گرفته بودند.

دو سال بعد، تحقیقات پلیس فاش کرد که تهدیدها با رسین در بریتانیا ساختگی بود و دستگاه دادگستری انگلیس آن را «برای مواقع ترور طراحی کرده بود»:

> نه رسینی در کار بود و نه دستور عمل القاعده، تنها روشی بود که ظاهراً به دست یک سوروای‌ولیست[۱] مسیحی سفیدپوست امریکایی سرهم‌بندی و از اینترنت منتقل شد. حتی اگر بورگاسِ تکروی هرزه و فریب‌خورده موفق شده بود که سم خود را بسازد و آن را به دستگیره‌های درِ خودرو بمالد، ثمری به بار نمی‌آورد. اگر بورگاسِ

۱. Survivalist شخصی که برای زنده ماندن در برابر فاجعه گسترده مانند جنگ اتمی یا فاجعه طبیعی یا هرج و مرج در مکان امنی مواد غذایی و سلاح ذخیره می‌کند. ـ م.

سَم‌ساز اوقات خود را صرف پختن کاس‌کاسِ[۱] نخودِ نیگل‌لای لذیذ می‌کرد، مشکل می‌توانست نابودگر جمعی[۲] قابلی از کار درآید...

در نبود سم شیمیایی، جنگ با عراق، رابطهٔ دروغین میان القاعده و صدام و کمک دوچندانِ بی‌احترامی به دادگاه در بغچهٔ «کامل بورگاس» گذاشته شد. تونی بلر، دیوید بلانکت، کالین پاول و افسران ارشد پلیس از بازداشت‌ها استفاده کردند تا وجود گونهٔ تازهٔ اَبَرتروریست اسلامی را نشان دهند. از پیگرد جنایی سوء استفاده شد تا درخور دستور کار سیاسی باشد. جنگ موجه جلوه داده شد و آزادی‌های مدنی با نهانگاه رسین که وجود نداشت به خطر افتاد.

وکلای مدافع هشت مرد بیگناه از شیوه‌ای که رسانه‌ها و سیاستمداران، موکلان آنان را می‌نمایاندند به خشم آمدند و تأیید نتیجه‌ای عادلانه، از وزارت کشور و جاهای دیگر به قدری ضعیف است که نمی‌دانی محکومیت‌های دغلکارانه برخی از سیاستمداران را راضی‌تر می‌کند یا نه. در این میان، قانون تازهٔ ترور، سختگیرانه‌تر از حد انتظار، در بیانیه حزب کارگر دیده می‌شود که خواستار دادگاه‌های کیفری برای کسانی است که «اقدام‌های تروریستی را بزرگ جلوه می دهند یا نادیده می‌گیرند».

موضوع جعلی رسین، بر پلیس، بخش پیگرد کیفری، هوچی‌های زودباور رسانه‌ای و، بیش از همه، بر سیاستمداران سایه طولانی می‌افکند...

هشت مرد بیگناه، گناهکار پنداشته شدند. ده تن دیگر بدون اتهام دو سال زندانی کشیدند که از قرار شنیده به استناد دستورهای مراقبتی دولت‌شان هیچ ارتباطی با توطئه رسین نداشتند.[19]

---

۱. Couscous از غذاهای شمال افریقا که از غلات خرد شده و معمولاً با بخار پخته می‌شود و آن را با گوشت و بره یا جوجه می‌خورند. ـــ م.

2. mass exterminator

این نکته نیز ارزش یادآوری دارد که گزارش‌های «معتبر» خبری دربارهٔ خطر رسین و کارخانه‌های جنگ‌افزارهای شیمیاییِ (موهوم) در شمال عراق، با وجود این واقعیت که گزارش‌های رسمی تأیید کردند که وجود ندارند، پس از حمله همچنان پشت سر هم منتشر می‌شدند. در یک گزارش ژوئن سال ۲۰۰۴ در *واشینگتن تایمز*:

> زرقاوی گواه کاملی است از ارتباط میان رژیم خودکامه صدام حسین و شبکه ترور القاعدهٔ بن لادن. زرقاویِ سی‌وهشت ساله در شمال عراق اردویی تروریستی را اداره می‌کرد که در تولید انواع سَم و سلاح شیمیایی تخصص داشت.

ارتباط اسپانیایی

در ماه‌های نزدیک به حمله به عراق، تهدیدهای ساختگی حملات سلاح‌های شیمیایی در آن واحد در چندین کشور نمودار شد. اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده آیا به دست کارگزاران اطلاعاتی در چند کشور هماهنگ می‌شد؟

در اسپانیا، در ماه‌های پیش از حمله مارس سال ۲۰۰۳، خُوزه ماریا آزنار[1]، نخست‌وزیر آن کشور و شریک پایدار ائتلاف بوش، اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ خاص خود را، بی‌تردید در ارتباط با دفتر وزیرخارجه ایالات متحد، به جریان انداخته بود.

زمان‌بندی عالی به نظر می‌آمد: در همان روز که کالین پاول پروندهٔ الزرقاوی را به سازمان ملل معرفی می‌کرد (تأکید بر روی مکان جنگ‌افزارهای شیمیاییِ شوم در شمال عراق بود)، نخست‌وزیر خوزه ماریا آزنار، مجلس اسپانیا را در جریان حمله تروریستی شیمیایی ادعا شده به اسپانیا قرار داد که در آن نیز گویا الزرقاوی دست داشت.

1. J. M. Aznar

به گفته آزنار الزرقاوی با شماری از «همدستان» مسلمان اروپایی، از جمله مُروان بن احمد[1]، «کارشناس شیمی و مواد منفجره که از بارسلون دیدن می‌کرد» ارتباط برقرار کرده بود.[20]

نخست‌وزیر آزنار در نطق خود در مجلس نمایندگان (Camera de diputados) در ۵ فوریه سال ۲۰۰۱ تأیید کرد که شانزده مظنون القاعده، که گفته می‌شد مواد منفجره و شیمیاییِ کُشنده در اختیار داشتند، با الزرقاوی «طراح تروریست» از نزدیک کار کرده بودند.

گفته‌های نخست‌وزیر آزنار نیز در مورد این «جنگ‌افزارهای شیمیاییِ کُشنده در دست تروریست‌ها» بر اساس اطلاعات ساختگی بود. یکی از گزارش‌های رسمی وزارت دفاع اسپانیا تأیید می‌کرد که «آزمایش‌ها در مورد مواد شیمیایی گرفته شده از شانزده مظنون القاعده در اسپانیا... نشان داده است که بی‌ضررند و برخی مادهٔ شویندهٔ خانگی بود».[21]

> یکی از آزمایشگاه‌های وزارت دفاع در حومه مادرید مواد را آزمایش کرد ـ کیسه‌ای محتوی بیش از یک پوند گَرد و چندین بُطری یا ظرف پُر از مایعات یا پس‌مانده‌های تقطیر ـ برای آسان‌سازی سم میکروبی رسین ـ بود... وزارت دفاع اسپانیا، که آزمایش‌ها را صورت داد و خود آزمایشگاه از اظهارنظر سر باز زدند.[22]

۳/۱۱: بمب‌گذاری در قطار مادرید ــ ۱۱ مارس سال ۲۰۰۴

در پی حمله تحت رهبری ایالات متحد به عراق، اسم الزرقاوی به‌طور معمول، بدون مدرک و گواه تأییدکننده، با شماری تهدید و حادثه ترور در اروپای باختری و ایالات متحد مرتبط بود.

اگرچند گزارش‌های مطبوعات در خصوص بمب‌گذاری در قطار مادرید در ۱۱ مارس سال ۲۰۰۴ به‌طور کلی از دخالت الزرقاوی یاد نکرد، پای

1. Merouane Ben Ahmed

گروهی مغربی را به میان کشید که ادعا می‌شد «بر بمب‌گذاری‌های مادرید نظارت داشتند و [به گفته سی‌آی‌ای] بـه عـنوان رابـط مـیان الزرقـاوی و هسته‌ای که بیشتر از اعضایِ مغربیِ القاعده بودند عمل [می‌کردند]».[23]

این نوع خبررسانی، که بیشتر موضوع رابطه شرارت‌باری را تکرار می‌کند که آزنار، نخست‌وزیر اسپانیا، در سخنرانی‌اش در ۵ فوریه سال ۲۰۰۳ در مجلس آن کشور بدان اشاره کرد، به دشمن خارجی اعتبار می‌بخشد.

دو روز پس ازگزارش بمب‌گذاری در مادرید در ۳/۱۱، به نقل از منابع اطلاعاتی ایالات متحد، الزرقاوی که «تکرو» توصیف می‌شد، چـه بسا سرگرم طراحی حملاتی به «هدف‌های آسان» در اروپای باختری باشد:

لیزوویچ[1]: و جاناتان، دقیق‌تر گفته باشم، ابومصعب الزرقاوی همان کسی است که تو فرد شمارهٔ ۲ القاعده توصیفش کرده‌ای که موضوع خیلی هولناکی است.

شانزر[2]: *بله، ابومُصعب الزرقاوی همان فردی است که گـیرش انداخـتیم؛ مـاه گـذشته یـادداشـتش را رهگـیری کـردیم. مـقام‌های اطلاعاتی امریکا این یادداشت را پیدا کردند. اشاره می‌کرد که درصدد پیگیری حملاتی به ایالات متحد است.*

کَفرتی[3]: از نظر تو در این جنگِ با تروریسم ما کجای کاریم؟ *ما این وضع وحشتناک را در مادرید داشتیم. این یـارو، زرقـاوی، کـه حرفش را می‌زنی، این تکرویی که بعضی گمان می‌کنند داخل خاک عراق است. ما شاهد بودیم که حملات تروریستی در آنـجا اتـفاق می‌افتد. در سرتاسر اروپای غربی بحث ترس از تروریسم جـریان دارد، احتمالاً در این خطه گسترش می‌یابد. ما در این جنگ پیروز می‌شویم یا شکست می‌خوریم؟ نظرت چیست؟*

---

1. Lisovicz
2. Schanzer
3. Cafferty

شانزر: به گمانم ما داریم پیروز می‌شویم. بی‌تردید شده‌ایم ـ می‌خواهم بگویم ضد تروریسم در اساس دارد محیط تروریستی را محدود می‌کند. بنابراین ما از منابع مالیی که در قلمرو تروریستی در چرخش است کاسته‌ایم. چند تن از شخصیت‌های اصلی را بازداشت کرده‌ایم. پس خوب کار می‌کنیم.[24]

ما در جنگ با تروریسم «پیروز می‌شویم یا شکست می‌خوریم؟» «ما خوب کار می‌کنیم». این تکیه‌کلام‌ها بخشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده است. با اینکه آنها «نقاط ضعف» را در مبارزه با تروریسم ایالات متحد تأیید می‌کنند، عملکردشان موجه جلوه دادن افزایش عملیات نظامی-اطلاعاتی است به ضد این فرد خیالی که در سرتاسر **جهان** با قدرت نظامی ایالات متحد در می‌افتد.

آوریل سال ۲۰۰۴ نوار اُسامه

در این میان، نوار مرموز دیگر اُسامه (آوریل سال ۲۰۰۴) هویدا شده بود که در آن بن لادن مسئوولیت خود را در حمله‌های ۹/۱۱ به مرکز تجارت جهانی و بمب‌گذاری ۳/۱۱ در قطار مادرید در مارس سال ۲۰۰۴ می‌پذیرفت:

«من [اُسامه] به کشورهای اروپایی آتش‌بس موقت پیشنهاد می‌کنم و مبنای آن تعهد ماست به قطع عملیات علیه هر کشوری که به ضد مسلمانان دست به حمله نمی‌زند و در امور آنان، به عنوان بخشی از دسیسه بزرگ امریکا به ضد جهان اسلام، دخالت نمی‌کند... آتش‌بس موقت از زمانی آغاز می‌شود که آخرین سرباز کشورهای ما را ترک کند... هر که خواهان آشتی و (صراط) مستقیم باشد، ما حاضریم پا پیش بگذاریم، پس خون ما را به زمین نریزید تا ما هم از ریختن خون شما دست بکشیم... آنچه در ۱۱ سپتامبر و ۱۱ مارس اتفاق افتاد متاع شما بود که به خودتان بازگردانده شد.[25]

به سخن دیگر، اُسامه بن لادن پیشنهاد «نوعی آتش‌بس موقت» می‌داد به شرط اینکه کشورهای مختلف اروپاییِ درگیر در عراق می‌پذیرفتند که سربازان خود را واپس بکشند. در عوض، القاعده وقفه‌ای را در حملات تروریستی اعلام می‌کرد.

رسانه‌های غربی، بدون تحقیقات بیشتر، نوار مورد بحث اسامه را در آوریل سال ۲۰۰۴ اقدامی شمردند که «دشمن شماره یک» در نفاق‌افکنی میان امریکا و متحدان اروپایی آن صورت می‌داد.

نوار به احتمال زیاد نیرنگ دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد بود. ترفند تبلیغاتی نه تنها مبتنی است بر حمایت از اشغال عراق به سرکردگی امریکا به عنوان بخشی از «جنگ» گسترده‌تر «با تروریسم»، دستاویزی را نیز برای دولت‌های اروپاییِ زیر فشار جنبش‌های شهروندان فراهم می‌آورد تا چشم خود را به روی جنایت‌های جنگی تحت حمایت ایالات متحد-انگلیس در عراق ببندند. به قول ژاک شیراک[1]، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه، «هیچ چیز ممکن نیست تروریسم را توجیه کند، و بر این اساس هیچ چیز ممکن نیست گفتگو با تروریست‌ها را مجاز بسازد».

نکته نهفته در نوار اُسامه این فرض است که «افراطیان» در عراق همان افراد مسئول حمله‌های تروریستی ۹/۱۱ و ۳/۱۱ هستند. و بر وفق یکی از گزارش‌های مطبوعات امریکا، چنین برمی‌آید که «متعصبان ضدجنگ» در مخالفت با اشغالِ تحت رهبری ایالات متحد، در واقع برای القاعدهٔ اُسامه بن لادن مهمات تهیه می‌کنند و گزک به دست آن می‌دهند:

> خیالبافی‌های دیوانه‌وار بن لادن به هراسناکی خیالبافی‌های متعصبان ضدجنگ است که در اینجا و خارج پناه می‌گیرند... به‌علاوه، او ظاهراً می‌کوشد حملات ۹/۱۱ را به عنوان معامله به

1. J. chirac

مثلِ پشتیبانی ایالات متحد از یهودی‌ها در فلسطین و حملات آن کشور به خلیج‌فارس و سومالی موجه جلوه دهد. می‌گوید: «اعمال ما واکنشی است به کنش‌های شما».

حرف مهملی است، اما نمونه‌ای است از ذهنی خودبزرگ‌بین. از یاد نباید برد که حتی هیتلر هم بر این نکته پای می‌فشرد که حمله‌اش به لهستان دفاع از خود بود. شرارت اغلب در کسوت دروغین فضیلت از در درمی‌آید.

اما دیدن این نکته نیز آسان است که چگونه چنین استدلال‌هایی در میان عرب‌های تنگدست کشش پدید می‌آورد، عرب‌هایی که از دیرگاه به دست دولت‌های خود سرکوب شدند و در جستجوی جواب‌اند.

ایالات متحد باید از بابت این نوارِ آخری سپاسگزار باشد. خیلی چیزها را در جای خود قرار می‌دهد. اروپا و ایالات متحد هر دو در میدان جنگ‌اند، و دشمن آدمی خاکی است و چه بسا هراسان ــ آن‌قدر که احساس می‌کند لازم است پیشنهاد آتش‌بس موقت بدهد.[26]

الزرقاوی و رسوایی زندان ابوغُریب

رسوایی شکنجه در ابوغُریب، از جمله پخش عکس‌های اسیران جنگیِ شکنجه شده با پخش برنامه «۶۰ دقیقه» شبکه سی‌بی‌اس با اجرای دَن‌رادر[1] ۲۸ آوریل سال ۲۰۰۴ به اوج رسید.[27]

در روزهای رسواییِ در حالِ بروز که رده‌های بالای پنتاگون را در بر می‌گرفت و مستقیماً پای دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، را به میان کشید، گزارش شد که الزرقاوی حملات تروریستی گسترده همزمان را به چندین کشور، از آن میان عملیات تروریستی دامنه‌دار را در اردن تدارک می‌بینند.

---

1. D. Rather

با اینکه الزرقاوی به طرز مشخصی در شبکه تله‌ویزیونی نمایان می‌شد، این گزارش‌ها به نحو مؤثری به کار منحرف کردن توجه همگانی از رسوایی شکنجه در زندان ابوغُریب خورد.

نوار ویدئویی مرموزی پخش شد که جزییات دقیقی را از شیوهٔ طراحیِ «مغز متفکر تروریست»، الزرقاوی، در اقدام به حمله گسترده در داخل اردن شرح می‌داد. حمله ادعا شده استفاده از «ترکیبِ ۷۱ مادهٔ شیمیایی کُشنده، از جمله عامل‌های سوزانِ پدیدآورندهٔ سوختگی‌های درجه سوم، گاز اعصاب و عامل‌های خفه‌کننده را دربرمی‌گرفت که ابرِ سمی کُشنده‌ای در یک مایل مربع شهرِ امان، پایتخت اردن، ایجاد می‌کرد».[28]

بنا بر گزارش‌های خبری، «توطئه تروریستی ادعا شده تا مرحله اجرا فقط چند روز فاصله داشت». هدف‌ها ستاد اطلاعاتی اردن، دفتر نخست‌وزیر و سفارتخانه ایالات متحد بود. بنا بر خبر سی‌ان‌ان، که گزیده‌هایی را از نوار ویدئویی مرموز پخش می‌کند «دولت اردن از این بیم دارد که شمار تلفات احتمالاً سر به هزاران تن می‌زد، یعنی *حتی از ماجرای ۹/۱۱ نیز مرگبارتر می‌شد*».[29]

> [در گزارش شبکه سی‌ان‌ان]، نیروهای ویژهٔ اردن در جستجوی یکی از هسته‌های القاعده به خانه‌ای آپارتمانی در امان یورش [می‌برند]. برخی از مظنونان کشته می‌شوند، بقیه بازداشت می‌گردند و بنا بر نظر نهاد اطلاعاتی اردن آنچه طرح جسورانهٔ استفاده از جنگ‌افزارهای شیمیایی و کامیون بمب‌گذاری شده در پایتخت آنها بود پایان می‌یابد... دولت اردن از این بیم دارد که شمار تلفات احتمالاً سر به هزاران تن می‌زد، یعنی حتی از ماجرای ۹/۱۱ نیر مرگبارتر می‌شد.
>
> برای اولین بار با توطئه‌گران ادعا شده روی نوار ویدیویی گفت و شنود شد و آن را از تله‌ویزیون اردن پخش کردند. سی‌ان‌ان

نسخه‌هایی از نوارها را از اردنی‌ها به‌دست آورد. این مرد فاش می‌کند که دستورهای‌اش از مردی به اسم عزم جایوسی[1]، سرحلقهٔ ادعا شدهٔ هسته، می‌رسید.

حسین شریف[2] (به کمک مترجم): هدفِ این عملیات حمله به اردن و خاندان سلطنتی هاشمی و جنگ با جهادگران صلیبی و کافران بود. عزم به من گفت که این اقدام اولین حمله انتحاری شیمیایی است که القاعده صورت می‌دهد.

وائوس[3]: به‌علاوه در نوار عزم جایوسی ظاهر می‌شود که *می‌گوید دستورهای‌اش را از این مرد، ابو مُصعب الزرقاوی می‌گرفت، همان مردی که ایالات متحد می‌گوید در پس حملات خشونت‌بار بسیاری در عراق هست.*

عزم جایوسی، توطئه‌گر متهم (به کمک مترجم): من دورهٔ مواد منفجره و انواع سموم را در سطح بالا گذراندم، بعد سوگند وفاداری به ابو مُصعب الزرقاوی ادا کردم که بی‌چون و چرا از او فرمان ببرم و در کنارش باشم. پس از این، افغانستان سقوط کرد. من ابو مُصعب الزرقاوی را در عراق دیدم.[30]

«حمله» الزرقاوی «به امریکا»

دو روز بعد در ۲۹ آوریل ۲۰۰۴ بی‌درنگ پس از گزارش‌هایی دربارهٔ تهدید تروریستی در اردن، وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که الزرقاوی هم‌اینک درصدد است که همان حمله را با جنگ‌افزارهای شیمیایی علیه امریکا صورت دهد.[31]

«طراح مستقل» و «تکرو،... که یک تنه به اسم القاعده فعالیت می‌کند» بی‌اینکه توجهی برانگیزد از مرزهای بین‌المللی گذشته بود. او یک روز در

---

1. Azme Jayoussi
2. H. Sharif
3. Vause

اردن هست، روز بعد در ایالات متحد و چند روز بعد از سرنو به عراق بازمی‌گردد.

بنابر گزارش *سالیانه* وزارت خارجه ایالات متحد *دربارهٔ تروریسم*، به نقل از سی‌ان‌ان:

> شمار حملات تروریستی در چهار گوشه جهان در سال گذشته کاهش یافت، اما گزارش سالیانه دولت دربارهٔ تروریسم، هشدار هراسناکی را در مورد سالِ پیش روی در بر می‌گیرد... وزارت خارجه می‌گوید تروریست‌ها درصددند به خاک ایالات متحد حمله کنند.
>
> در صدر فهرست نگرانی آنها، ابو مُصعب الزرقاوی جای دارد.
>
> [به گفته کافِر بِلک[1]، هماهنگ‌کنندهٔ امور ضدتروریسم وزارت خارجه] «او [الزرقاوی] نمایانگر تهدیدی بسیار واقعی و باورکردنی است. مأموران مخفی او اکنون در نظر دارند و می‌کوشند به هدف‌های امریکا حمله کنند و ما با تمام نیرو در پی آنهاییم.[32]

گزارش وزارت خارجه در همان روزی منتشر شد که برنامه «۶۰ دقیقه» شبکه سی‌بی‌اس در مورد رسوایی زندانِ ابوغُریب پخش گردید.

اعدام نیکولاس برگ

تنها دو هفته بعد، از الزرقاوی به عنوان طراح پشت پردهٔ اعدام نیکولاس برگ در عراق در ۱۱ مه سال ۲۰۰۴ نام برده شد. گزارش رسانه‌ایِ مرگِ هولناکِ برگ مبتنی بر گزارش خبری مرموز (و ویدئویی) از یک «وب سایت» اسلامی بود که به گفته سی‌ان‌ان گواهی بود بر اینکه احتمالاً الزرقاوی در آن دست داشته است:

---

1. C. Black

انسور: آن «وب سایت» مدعی است که قتل به دست ابو مُصعب الزرقاوی، تروریست اردنی، صورت گرفته است که گروه وابستهٔ او به القاعده بنا بر نظر دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد مسئول یک رشته بمب‌گذاری در عراق و کشتن یک دیپلمات امریکایی در اردن هستند. با این وصف، زبان‌شناسان عربِ سی‌ان‌ان می‌گویند که صدای روی نوار لهجه عوضی دارد. معتقدند که بدون شک صدای زرقاوی است. کارگزاران ایالات متحد گفتند که قاتلان سعی کردند برای جلب نظر از جر و بحث بدرفتاری در زندان بهره‌برداری کنند...

براون: به هر حال، دولت امروز گفت که ما این افراد را تعقیب و دستگیر خواهیم کرد. به گمانم ما جدا از این اعتقاد که زرقاوی به نحوی در قضیه دست داشته است، آنها را دستگیر می‌کنیم. آن سرنخ‌هایی که شنیدیم وجود دارند؟

انسور: کار بی‌اندازه پیچیده می‌شود. چندین سال هست که دنبال ابو مُصعب الزرقاوی گشته‌اند. برای سرش پول کلانی تعیین کردند. به گفته خود او و اطلاعات ایالات متحد او خیلی چیزها را در عراق منفجر کرده است. من نمی‌دانم کجاست، بنابراین ــ گمان نمی‌کنم در حال حاضر سرنخی از او داشته باشند، دست‌کم هیچ سرنخی که من از آن خبر داشته باشم ــ آرون.[33]

با اینکه در ابتدا در خصوص هویت فرد نقابدار تردیدهایی ابراز می‌شد، گزارش بعدی و قطعی‌تر را دو روز بعد، در ۱۳ مه سال ۲۰۰۴، سی‌ان‌ان بر پایهٔ «اطلاعات معتبر» پخش کرد:

سی‌آی‌ای تأیید می‌کند که قاتل نیکولاس برگ، ابو مُصعب الزرقاوی بود؛ و می‌پذیرد که در بازجویی‌های خشن از زندانیانِ رده بالایِ القاعده سخت به مقررات عمل می‌کند.

بلیتزر: چون در اصل زبان‌شناس‌های ما اینجا در سی‌ان‌ان در این مورد بدگمان شدند ــ به این نوارِ صدا گوش دادند و متوجه شدند که

صدایِ ابومُصعب الزرقاوی نیست. *اما حالا به‌طور قطع، کارشناس‌ها در سی‌آی‌ای می‌گویند صدا به‌طور نزدیک به یقین صدایِ ابو مُصعب الزرقاوی است.*

انسور: آنها می‌گویند به‌طور نزدیک به یقین صدای اوست. فقط یک اختلافی هست میان زبان‌شناس‌های سی‌ان‌ان و سی‌آی‌ای. فعلاً دولت *ایالات متحد معتقد است که شخصی که روی آن نوار حرف می‌زند و روی آن نوار «نیک برگ» را می‌کُشد خود آن فرد است، ابو مُصعب الزرقاوی.*[34]

گزارشِ قتلِ نیکولاس برگ همزمان بود با اقدام سناتورها، که به علت رسوایی زندان ابوغُریب خواستار استعفای دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، شدند. این قضیه یکی دو روز پس از «عذرخواهیِ» رئیس‌جمهور بوش از «بدرفتاری‌ها» در زندان ابوغُریب پیش آمد. و بار دیگر به کارِ منحرف کردن توجه همگانی از جنایت‌های جنگی خورد که به بنابه دستور اعضای مهم دولت بوش صورت می‌گرفت.

اعتبار ویدئو

اسم ویدئویی که از «وب سایت» پخش شد این بود: «ابومُصعب الزرقاوی کشتن یک امریکایی را نشان می‌دهد».

هرچند کارشناسان سی‌آی‌ای بیانیه‌ای منتشر کردند گویای اینکه ابومُصعب الزرقاوی «مرد نقابداری بود که در جلوی دوربین سر از تن نیک برگ، شهروند ایالات متحد، جدا کرد»، چندین گزارش اعتبار ویدئو را زیر سئوال بردند.[35]

الزرقاوی اردنی است. با این وصف مردِ فیلم ویدئویی «که به عنوان زرقاویِ اهل اردن جلوی دوربین ایستاد به لهجه اردنی حرف نمی‌زند. زرقاوی یک پای مصنوعی دارد، اما هیچ‌کدام از قاتلان نداشتند. مرد معرفی شده به عنوان زرقاوی، انگشتری زرد رنگ داشت، احتمالاً

انگشتریِ طلا، که مردهای مسلمان، خاصه به‌اصطلاح بنیادگراها از استفادهٔ از آن منع می‌شوند.

وقتی به موضوعِ پایِ مصنوعی در مورد این ویدئو اشاره شد، کارگزاران ایالات متحد بی‌درنگ گزارش خود را اصلاح کردند و گفتند که کاملاً یقین نداشتند که او واقعاً پایی را از دست داده بود: «مقام‌های اطلاعاتی امریکا که معمولاً معتقد بودند زرقاوی یک پایش را در افغانستان از دست داده بود، به تازگی در این ارزیابی بازنگری کردند و نتیجه گرفتند که او همچنان دو پا دارد».[36]

نیکولاس برگ به قتل رسید. هویت کُشندگان قاطعانه مشخص نشد. وانگهی، چند جنبه دیگر مربوط به ویدئو بود که نشان می‌داد جعلی است.

گزارش دیگر بیان می‌کرد که زرقاوی درگذشته است.

صدا با تصویر همگاه (سینک) نبود که نشان می‌دهد فیلم ویدئویی احتمالاً دستکاری شده است.

جنبش مقاومت عراق

در پی حمله به عراق، اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده عبارت بود از معرفیِ جنبش مقاومت عراق به عنوان «تروریست».

تصویرِ ذهنیِ «تروریست‌ها» که با صلح‌بانان ایالات متحد می‌جنگند، برْ روی صفحه‌های تلەویزیونیِ سرتاسر جهان نشان داده می‌شود.

از تصویر الزرقاوی، در نشست‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌های بوش، به عنوان دشمن شرور، به‌صورت نوعی ترفند روابط عمومی آشکار، بیش از حد استفاده می‌شد:

> می‌دانید، من از پیش‌بینیِ خشونت بیزارم، اما طبع قاتلان را درک می‌کنم. این یارو، زرقاوی، همدست القاعده ـ که ضمناً پیش از

> برکناری صدام حسین در بغداد بود، هنوز هم در همه جای عراق پرسه می‌زند. و همان‌طورکه ممکن است به یاد داشته باشید، بخشی از نقشه عملیاتی او این بوده که با کشتار بیرحمانه بذر خشونت و اختلاف را در میان گروه‌های مختلف عراق بپاشد. و ما لازم می‌دانیم که به کار یافتن زرقاوی کمک کنیم تا مردم عراق بتوانند آیندهٔ روشنِ روشنی داشته باشند.[37]

از تصویر الزرقاوی، زبده طراح ترور، در تشخص بخشیدن به مقاومت عراق استفاده می‌شد. نام او بیش و کم به شیوهٔ معمول و تکراری به «حملات تروریستیِ» بیشمار در عراق علیه اشغالِ تحت رهبری امریکا گره می‌خورد.

> با اینکه رسانه‌های غربی این رخدادهای مختلف، از جمله گروگان‌گیری از مزدوران طرف قرارداد شرکت‌های امنیتی غربی[۱] را برجسته می‌کنند، در مورد کشتار عام بیش از صد هزار غیرنظامی عراقی به دست نیروهای ائتلاف، از آغاز اشغال به سرکردگی ایالات متحد در آوریل سال ۲۰۰۳، سکوت مطلق حکمرواست.[38]

۱. تحقیق دربارهٔ شرکت‌های امنیتی امریکا (نظیر **«بلک واتر»** که در عراق ماجراها آفریده است) چشمهٔ دیگری از شعبده‌های **نظم نوین جهانی** را نشان خواهد داد. بر اساس نظر یکی از کمیته‌های فرعی سنای ایالات متحد، درآمد شرکت‌های امنیتی امریکایی در عراق تا اواسط سال ۲۰۰۹ میلادی ۸۵ میلیارد دلار بوده. شمار مزدوران این شرکت‌ها صدونود هزار تن است که از شمار نظامیان امریکایی بیشتر است. به‌علاوه، از هر پنج دلاری که امریکا در عراق خرج می‌کند، یک دلار نصیب این شرکت‌های خصوصی امنیتی می‌شود. (**ساینس مانیتور**، اکتبر ۲۰۰۹). کار این شرکت‌ها حفاظت از جان و محل مسکونی کارگزاران سیاسی-نظامی-امنیتی امریکا و هم‌پیمانان آن است. از سرقت‌ها و باج‌گیری‌های اینان گذشته، دو سال پیش (سال ۲۰۰۷) در یک مورد افراد شرکت «بلک واتر» نزدیک به ۲۰ غیرنظامی عراقی را در یک ماجرای تیراندازی در بغداد قتل‌وعام کردند. رد پای آنان در آدم‌ربایی‌ها و کشتن نزدیک به چهارصد تن از دانشمندان عراقی، در نخبه‌کشی «موساد»، سازمان مخوف جاسوسی اسراییل، در عراق مشخص شده است. ـ م.

عملیات ۲۰۰۵-۲۰۰۴ را در فلوجه، که به مرگ چندین هزار تن انجامید، دولت بوش سرسری «نوعی سرکوبِ» افراطیان توصیف کرد که تحت رهبری الزرقاوی کار می‌کردند. بنا بر گفته‌های رسمی، مغز متفکر القاعده ابومُصعب الزرقاوی، در فلوجه بود، که به‌اصطلاح به «کانون رزمندگان خارجی» بدل شد. به نوشتهٔ «نیوزویک: «ممکن است صدام با القاعده روابط مستقیم نداشته باشد، اما جهادی‌ها مشتاق‌اند جای او را بگیرند».[39]

دقیق‌تر اینکه دولت بوش به الزرقاوی و «جنگ با تروریسم» به عنوان توجیهی برای کشتن غیرنظامیان در عراق نیاز دارد و آن را کماکان «خسارت جنبی» توصیف می‌کند.

همیشه سیلی از گزارش‌های رسانه‌ای ارتباط‌های القاعده را با جنبش مقاومت عراق ظاهر کرده بود. شورشیان، افراطی و بنیادگرایِ اسلامی توصیف می‌شوند: «سُنی‌های تندرو، افراطیان خارجی و، حالا هم، صدر و پیروان شیعیِ محروم از حقوق او».[40]

خصیصه غیرمذهبی جنبش مقاومت انکار می‌شود و به‌صورت کاملاً عجیب استدلال می‌کنند که القاعده نیروی مهمِ پشت سر شورشیان عراق است.

اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده در نهایت مبتنی است بر پذیرانیدن این نکته به مردم ایالات متحد که «دفاع از میهن» و اشغال عراق بخشی است از فرایندی واحد و دشمن واحد را دربرمی‌گیرد. به گفته جیمز وُلزی، مدیر پیشین سی‌آی‌ای در گفت و شنود با شبکه سی‌ان‌ان:

> دستگاه اطلاعاتی عراق، القاعده را در استفاده از گازهای سمی و انفجارهای متعارف آموزش داد. و ارتباط‌هایی در سطح بالا داشتند که به یک دهه پیش بازمی‌گردد. و مسلمانان سُنی مذهب و القاعده، با افرادی مانند حزب‌الله کار می‌کنند. آنها از همکاری با یکدیگر

علیه ما سخت خشنودند. به سه خانوادهٔ مافیا شبیه‌اند، اما به یکدیگر اهانت می‌کنند، با این همه هنوز هم می‌توانند همکاری کنند... گمان می‌کنم تمامیت خواهان اسلامی‌اند که وانمود می‌کنند بخشی از یک مذهب‌اند. بی‌تردید اگر کسی در جامعه اطلاعاتی از این موضوع حیرت‌زده باشد، نکته واقعاً شگفت‌آور این است که آنها حسابی حیرت‌انگیزند. برخی از آنها مدت‌های دراز یک ترجیح‌بند (ایده فیکس) داشتند که القاعده هرگز با بعثی کار نمی‌کند و اسلامیِ شیعی نیز هیچ‌وقت با سُنی. احمقانه است. آنها در امور مهمی با هم کار می‌کنند. موضوع این نیست که یکی لزوماً بر دیگری مسلط شود. به حمایت دولتی شباهتی ندارد، بلکه همکاری و حمایت است در اینجا و آنجا علیه ما، بله، این کار را سال‌ها و سال‌ها و سال‌هاست که انجام داده‌اند.[41]

نونیرنگ تبلیغاتی

وقتی جنبش مقاومت در عراق پدیدار می‌شود و در برابر اشغال نظامی ایالات متحد قد برمی‌افرازد، الزرقاوی را رسانه‌ها بیش از پیش مانع اصلی برگزاری «انتخابات آزاد و عادلانه» در عراق نشان می‌دهند.

تنها یک هفته پیش از ژانویه سال ۲۰۰۵ که دولت بوش، با پشتیبانی «جامعه بین‌المللی»، از انتخابات عراق حمایت و آن را سازمان‌دهی کرد، نوارِ دیگرِ صدایِ مرموز الزرقاوی در «اینترنت» نمایان شد.

با اینکه گزارش‌های خبری در ابتدا نظر دادند «اعتبار نوار را نمی‌توان تأیید کرد»، بعداً تأیید کردند و به نقل از «اطلاعات معتبر» گفتند که «صدای نوار ظاهراً صدای الزرقاوی» است. الزرقاوی در سخنانش «پیکار بی‌امانی را با این اصلِ شومِ دموکراسی و کسانی که از این آرمانِ بر خطا پیروی می‌کنند» اعلام کرده بود.[42]

نوار صدایِ پیش از انتخابات الزرقاوی به نحوی اثربخش به کار اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده خورد و بر ارتباط‌های شرورانه و مکارانه میان الزرقاوی و وفاداران به رژیم پیشین صدام تأکید شد.

می‌گفتند که بعضی‌هایِ سُنیِ غیرمذهبی و جهادی‌ها با هم همکاری می‌کنند. در نوارِ صدایِ زرقاوی، اکثریتِ شیعی «شریر» معرفی می‌شود که در کار ایجاد اختلاف در جامعه عراق است:

> رهبر القاعده در عراق، ابومُصعب الزرقاوی، که «شیرهای جوان»اش به مراکز رأی‌گیری حمله می‌کنند و نامزدهای انتخاباتی را می‌کُشند، شیعان را «شریرترینِ بنی‌آدمیان... مارهای کمین کرده و عقرب‌های حیله‌گر، جاسوس دشمن و زهر هلاهل» توصیف کرده است. و چون باخبر شد که انتخابات به سود اکثریت پیش رفته است، گفت که ایالات متحد انتخابات را طوری برنامه‌ریزی کرده بود که دولتی شیعی را به قدرت برساند.[43]

و باز واقعیت واژگونه می‌گردد. وجود جنبش مقاومت عراق در برابر اشغالگری به سرکردگی امریکا انکار می‌شود. «شورشگران»، «تروریست‌ها»ی ضد مردم‌سالاری‌اند. الزرقاوی[1] فردی نشان داده می‌شود که می‌کوشد در آنچه رسانه‌های اروپایی و امریکایی یک‌صدا «اولین انتخابات دموکراتیک در نیم قرن» توصیف کرده‌اند کارشکنی کند. در این میان «جامعه بین‌المللی» و متحدان اروپایی واشینگتن قیمومت نظامی ایالات متحد-انگلیس را در عراق تأیید کردند.

---

۱. ناگفته نماند که او در خردادماه ۸۶ بر اثر حمله جنگنده‌های امریکایی به یکی از نواحی بغداد کشته شد. ـ م.

«برخورد تمدن‌ها»

هرچند عراق تحت اشغال نظامیِ مداوم ایالات متحد است، نیرنگ تبلیغاتی مبتنی است بر تمرکز بر روی «برخورد تمدن‌ها»: شکاف عمیق میان جامعه‌های اسلامیِ خاورمیانه و باخترِ یهودی‌ـمسیحی. در حالی‌که این یک «نوعی نظام اخلاقیِ» در ارتباط تنگاتنگ با قالب‌های نوین مردم‌سالاری غربی شناخته می‌شود، آن یک چنانکه می‌گویند در قالب‌های حکومتِ دین‌سالاری و سلطه‌جویی سنگر می‌گیرد و مستقیم یا نامستقیم زیر سیطرهٔ اصول بنیادباوری اسلامی است.

بر اساس این‌گونه «برخورد تمدن‌ها»ست که امریکا رسالت مسیحیایی خود را تدوین کرده است «تا آزادی را در جهان گسترش دهد». به گفتهٔ رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش «در جنگ میان تمدن و توحش موضع بی‌طرفی در میان نیست».

«برخورد تمدن‌ها»، چنانکه سموئل هانتیگتن[1] امریکایی شرح داد، جزء مکمل اقدام تبلیغاتی شده بود.

اسلام نه‌تنها به‌طور کلی خبر از «غیردموکرات» بودن و ناسازگاری با نوعی نظام (غربیِ) دولت نمایندگی[2] می‌دهد، جهادی‌ها ـ از جمله بن لادن و الزرقاوی به عنوان تنها سخنگویان نوعی «شورش» عراق پا درگود می‌گذارند ـ در گزارش‌های مطبوعاتی و شبکه تله‌ویزیونی ترکیبی از «تروریست‌ها» و «دار و دسته تبهکار» توصیف شدند:

> پرسش‌هایی که زرقاوی مطرح می‌کند به فراسوی انتخابات در عراق به موضوع کلی تجدّدخواهی جهان عرب راه می‌برد. آیا مردم‌سالاری غیراسلامی است؟ میان اصول دولت نمایندگی و اصول اسلامی برخوردی اساسی جریان دارد؟44

---

1. S. Huntington

2. representative government

در این میان، به غیرقانونی بودنِ اشغالگریِ ایالات متحد بنا بر قوانین بین‌المللی و منشور نورمبرگ اشاره‌ای نمی‌شود.

سازمان ملل متحد، به بهانه «صلح‌بانی»، با نیروهای اشغالگر فعالانه همکاری می‌کند. گذشته از موضوع «سلاح‌های کشتار جمعیِ» پیدا نشده ــ مرگ هزاران غیرنظامی، اتاق‌های شکنجه، اردوگاه‌های تمرکز[1] و ویرانیِ کلِ زیرساخت کشور، تحت شعاع تصویر ساختگی تعهد امریکا به دموکراسی و بازسازی پس از جنگ قرار گرفته است.

یادداشت‌ها

1. Federal Bureau of Investigation (FBI), "FBI Most Wanted" at http://www.fbi.gov/mostwant/topten/fugitives/fugitives.htm.

2. *Weekly Standard*, 24 May 2004.

3. See Michel Collon, "Washington has Found the Solution 'Let's Divide Iraq as We Did in Yugoslavia!'", Centre for Research on Globalization, 23 December 2003, http://globalresearch.ca/articles/COL312A.htmlSee also Vladimir Radyuhin, "From Kosovo to Iraq", *The Hindu*, 18 August 2003.

4. *Washington Times*, 8 June 2004.

5. *New York Times*, 24 March 2002.

6. US Secretary of State Colin Powell's address to the UN Security Council, 5 February 2003.

7. *Midland Independent*, 6 February 2003.

8. Glen Rangwala, "Claims in Secretary of State Colin Powell's UN Presentation concerning Iraq, 5th February 2003", http://www.traprockpeace.org/firstresponse.html On Mullah Krekar, see *Daily News*, New York, 6 February 2003.

---

۱. عبارت «اردوگاه کار اجباری» را، که مُرده ریگ شوم آلمان نازی است، اول بار کوبایی‌ها روی قرارگاه «گوانتانامو» گذاشتند: نشریهٔ "US - Today"، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۳. فرق عمدهٔ میان اردوگاه آلمان نازی و اردوگاه گوانتانامو در میزان احساسات بشردوستانه امریکاییان است که «بیگاری» را از اردوگاه خود حذف کرده‌اند و شکنجه را گرامی داشته‌اند چون معتقدند که شکنجه «مادهٔ مقوم» دموکراسی و «عین عدالت» است. ــ م.

9. *The Australian*, 11 February 2003.

10. News Conference by Lieutenant-General Amir al-Sa'di, adviser at the Iraqi Presisdency: Dr Sa'id al-Musawi, head of the Organizations' Department at the Iraqi Foreign Ministry: and Major-General Husam Muhammad Amin, head of the Iraqi National Monitoring Directorate, BBC Monitoring Service, 6 February 2003.

11. Quoted in *Daily News*, New York, 6 February 2003.

12. Council on Foreign Relations (CFR) website at http://www.cfrterrorism.org/groups/alqaeda3.html.

13. *The Observer*, London, 6 February 2003.

14. ABC News, 29 March 2003.

15. *Pittsburgh Post Gazette*, 8 February 2004.

16. *Newsweek*, 24 February 2003.

17. *National Review*, 18 February 2003.

18. ABC News, 13 February 2003.

19. Mary Riddell, "With poison in their souls: The demonistion of the ricin suspects by politicians and the media smacks of Salem", *The Observer*, 17 April 2005.

20. Reported in El Pais, Madrid, 6 February 2003.

21. Europe Intelligence Wire, 27 February 2003.

22. Irish News, 27 February 2003.

23. *The Australian*, 27 May 2004.

24. CNN, 13 March 2004, emphasis added, For details on the Madrid bombing see, "Madrid 'blueprint': a dodgy document" by Brendan O'Neill, Centre for Research on Globalization, 1 April 2004, http://www.globalresearch.ca/articles/ONE404A.html

Ibid,. See also the report by Al Jazeera, Centre for Research on Globalization, 17 April 2004, http://globalresearch.ca/articles/ALJ404A.html

26. *Deseret Morning News*, Salt Lake City, 15 April 2004.

27. Torture of Iraqi POWs in Baghdad's Abu Ghraib Prison, CBS Transcript: "60 Minutes", 28 April 2004.

28. *Charleston Post Courier*, 28 April 2004.

29. CNN, 27 April 2004, emphasis added.

30. *Ibid*, emphasis added.

31. CNN, 29 April 2003.

32. *Ibid*.

33. CNN, 11 May 2004.

34. CNN, 13 May 2004.

35. Sirajin Sattayev, "Was Nick Berg killed by US intelligence"? Centre for Research on Globalization, 23 May 2004, http://www.globlresearch.ca/articles/SAT405.html.

36. *Ibid*.

37. *US News and World Report*, 24 May 2004.

38. President George W. Bush, Press Conference, 1. June 2004, emphasis added.

39. See Ls Roberts, Riyadh Lafta, Richard Garfield, Jamal Khudhairi, Cilbert Burnham, "Mortality before and after the 2003 invasion of Iraq", *Lancet*, 29 October 2004.

40. *Newsweek*, 19 April 2004.

41. *US News and World Report*, 19 April 2004.

42. Quoted from CNN. Lou Dobbs, Tonight, 15 April 2004.

43. Associated Press Report, 23 January 2005.

44. Quoted in *The New Statesman*, 31 January 2005.

فصل ۱۴

حفاظت از جنگجویان القاعده در آوردگاه

در اواخر نوامبر سال ۲۰۰۱، اتحاد شمال، که با حملات هوایی ایالات متحد پشتیبانی می‌شد، شهر تپه‌ساری کوندوز را در شمال افغانستان گرفت. هشت هزار تن یا بیش از این «در واپسین روزهای محاصره در داخل شهر به دام افتاده بودند، کمابیش نیمی از آنان پاکستانی بودند. مابقی را افغان‌ها، ازبک‌ها، چچنی‌ها و مزدوران مختلف عرب در بر می‌گرفتند.»[1]

نیز در میان این جنگجویان چندین نظامیِ رده بالا و افسران اطلاعاتیِ پاکستان بودند که ارتش کشور آنان را به آوردگاه گسیل کرده بود.

حضور نظامیان بلندپایه و مشاوران اطلاعاتی پاکستان در جرگه نیروهای طالبان / القاعده با آگاهی و تأیید واشینگتن بود. دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان، آی‌اس‌آی، که به‌طور نامستقیم در حملات ۹/۱۱ درگیر بود بر عملیات نظارت می‌کرد. (برای جزییات امر در باب ارتباط آی‌اس‌آی با سی‌آی‌ای، نک فصل‌های ۲، ۴، ۱۰.)

بوش، ضمن سخنانی در رُزگاردنِ کاخ سفید، بر عزم امریکا در پیگرد تروریست‌ها تأکید کرد.

> مدت‌ها پیش گفتم که یکی از هدف‌های ما این است که آنها را از مخفیگاه‌شان بیرون بیاوریم و پیاپی دستگیرشان کنیم و همه را به دست عدالت بسپاریم... به‌علاوه، گفتم که از هر وسیله لازمی برای رسیدن به این هدف استفاده می‌کنیم ــ و این دقیقاً همان کاری است که خیال داریم انجام دهیم.[2]

اما بیشتر جنگجویان خارجی هرگز نه به دست عدالت سپرده شدند و نه کارشان به بازداشت و بازجویی کشید. در واقع، کاملاً عکس قضیه اتفاق افتاد. همچنانکه سیمور هرش[1] تأیید کرد، آنها بنابه دستور دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، به سوی ایمنی پرواز کردند:

> دولت به فرماندهی مرکزی ایالات متحد دستور داد که دالان هوایی ویژه‌ای برای کمک به تضمین ایمنی پروازهای نجات پاکستانی‌ها از کندوز به نواحی شمال باختری پاکستان دایر کند...
>
> وقتی مشرف [رئیس‌جمهور پاکستان] هشدار داد که سرافکندگی از دست دادن صدها ــ و شاید هزارها نظامی و مأمور اطلاعاتی پاکستان بقای سیاسی او را به مخاطره می‌اندازد، پشتیبانی امریکا را در ایجاد پل هوایی برانگیخت. یکی از مقام‌های اطلاعاتی امریکا به من [سیمور هرش] گفت، «بی‌تردید، تمایلِ کمک به مشرف خیلی زیاد است». یکی از تحلیل‌گران سی‌آی‌ای گفت که کاخ سفید تصمیم گرفت اجازهٔ ایجاد پل هوایی را صادر کند و در واقع این امر به انگیزهٔ حمایت از رهبر پاکستان صورت گرفت. همو به گفته افزود که پُل هوایی «در آن موقع موضوع مهمی بود. «افراد بیشماری که از مهلکه بیرون برده شدند، رهبری طالبان بودند» ــ رهبرانی که پاکستان دل بسته بود که در دولت پس از جنگ افغان بتوانند نقش مؤثری داشته باشند. به گفتهٔ او «مشرف قصد داشت که این اشخاص» در گفتگوهای

---

1. S. Hersh

سیاسی آینده «روراست باشند». وی اضافه کرد، «ما گمان می‌کردیم که به آنها دسترسی داریم»، اما «چنین نشد»، و نجات‌یافتگان طالبان برای دستگاه اطلاعاتی امریکا دسترس‌ناپذیر شدند.

به گفتهٔ یکی از بلندپایگان وزارت دفاع امریکا، برپایی پُل هوایی به سبب اعتراض پاکستانی‌ها تصویب شد که می‌گفتند «افراد ــ مأمورهای اطلاعاتی و افراد زیرزمینی ــ نیاز دارند خارج شوند».[3]

از حدود ۸۰۰۰ تن یا بیشتر، ۳۳۰۰ تن به اتحاد شمال تسلیم شدند و بین ۴ تا ۵ هزار تن «بلاتکلیف» ماندند. در واقع، به گفته منابع اطلاعاتی هند (به نقل از سیمور هرش)، دست‌کم ۴۰۰۰ تن، از جمله دو ژنرال پاکستانی از صحنه برده شده بودند. عملیات سرسری خطایی بزرگ شمرده شد که به «پیامدهای ناخواسته» انجامید. به گفته کارگزاران ایالات متحد:

آنچه قرار بود تخلیه محدود باشد، ظاهراً سررشته‌اش از دست در رفت و به عنوان پیامدی ناخواسته، شمار نامشخصی از جنگجویانِ طالبان و القاعده توانستند به عملیات خروج جمعی بپیوندند.[4]

گزارش روزنامه‌ای در هند تأیید کرد که افراد تخلیه شده به دست مأموران امریکایی، نه از عوامل میانه‌روی طالبان بلکه «هسته مرکزی طالبان» و پیکارجویان القاعده بودند.[5]

«تروریست‌ها» یا «منابع اطلاعاتی؟»

جنگجویان خارجی و پاکستانی القاعده به عنوان بخشی از عملیات نظامی-اطلاعاتیِ تحت رهبری کارگزاران «اطلاعات داخلی نیروهای مسلح پاکستان» (آی‌اس‌آی) در مشاوره با همتایان خود در سی‌آی‌ای در شمال پاکستان تخلیه شدند.

بسیاری از این «جنگجویان خارجی» بعدها به دو گروه شورشی اصلی تروریستیِ کشمیر، لشکر طیبه و جیش محمد، پیوستند. (نک فصل ۲.) به

سخن دیگر، یکی از پیامدهای عمدهٔ تخلیه تحت پشتیبانی ایالات متحد تقویت این سازمان‌های تروریستی کشمیر بود:

> حتی امروز [مارس ۲۰۰۲]، بیش از ۷۰ درصد دست‌اندرکاران در تروریسم جامو و کشمیر نه از جوانان کشمیری بلکه از ملیت‌های پاکستانیِ آموزش‌دیدهٔ آی‌اس‌آی هستند. نیز چند هزار تن از این جهادی‌ها در کشمیر تحت اشغال پاکستان آماده می‌شوند از [**خط کنترل**] بگذرند. وانگهی، این امر حتماً زمانی اتفاق می‌افتد که صدها تن از میان افرادی که دولت بوش در کمال گشاده‌دستی اجازه داد با هواپیما منتقل شوند و از کوندوزِ افغانستان بگریزند، به این تروریست‌ها در جامو و کشمیر بپیوندند.[6]

یکی دو ماه پس از آن «فرار» در نوامبر سال ۲۰۰۱، مجلس هند در دهلی آماج تاخت و تاز لشکر طیبه و جیش محمد قرار گرفت. (نک فصل ۲.)

نجات جنگجویان القاعده، ربودن غیرنظامیان

چرا چندین هزار جنگجوی القاعده با هواپیما منتقل شدند و سوی ایمنی پرواز کردند؟ چرا بازداشت نشدند و به اردوگاه تمرکز پنتاگون در گوانتانامو فرستاده نشدند؟

ارتباط میان تخلیه «جنگجویان خارجی» از یک سوی و از سوی دیگر بازداشت «بر اساس اتهام‌های واهی» و زندانی کردنِ به‌اصطلاح «رزمندگان دشمن» در اردوگاه تمرکز گوانتانامو چیست؟

وضع مصیبت‌بار «مظنونان تروریستِ» گوانتانامو با آزادی شماری از زندانیان از **کمپ دلتا**[1] در گوانتانامو، پس از چندین سال اسارت، از پرده بیرون افتاده است.

---

1. Camp Delta

با اینکه رامسفلد، وزیر دفاع، مدعی است که بازداشت‌شدگان گوانتانامو «قاتلان شرور»ند، شواهد نمایانگر این است که بیشتر کسانی که بازداشت و به گوانتانامو فرستاده شدند در واقع غیرنظامی بودند:

اتحاد شمال میلیون‌ها دلار از دولت ایالات متحد دریافت کرده و انگیزهٔ بازداشت هزاران غیرنظامی بی‌گناه افغانستان را به بهانه تروریست بودن داشته است تا به دولت ایالات متحد کمک کند. «جنگ علیه ترور» را موجه جلوه دهد. برخی از زندانیان گوانتانامو «به دست سربازان پاکستانی گرفتار شدند که در مرز افغان پاس می‌دادند و در ازای زندانیان جایزه می‌گرفتند». زندانیان دیگر به چنگ سرکردگان شبه‌نظامی افغان افتادند و در قبال جایزه‌ای که ایالات متحد برای جنگجویان القاعده و طالبان می‌پردازد فروخته شدند. بسیاری از زندانیان در گزارش‌های اطلاعاتی طبقه‌بندی شده «کشاورز، رانندهٔ تاکسی، پینه‌دوز و کارگر» توصیف می‌شدند». (مدارک به همت وکیل مدافع اسیری به نام صغیر[1] تهیه شد، نک پیوست این فصل به کوشش لورن موره.)[2]

در حالی‌که جنگجویان القاعده و مشاوران بلندپایه پاکستانی آنان به دستور دانالد رامسفلد «نجات» یافتند، غیرنظامیان بی‌گناه، که هیچ‌گونه ارتباطی با میدان جنگ نداشتند، به‌طور معمول در ردهٔ «جنگجوی دشمن» قرار داده، ربوده، بازجویی، شکنجه و به گوانتانامو فرستاده شدند. در این خصوص گزارش سیمور هرش را در مقاله **«فرار»** با شهادت‌های مربوط به تبعید غیرنظامیان بی‌گناه به گوانتانامو بسنجید. (نک پیوست این فصل.)

---

1. Sageer

2. L. Moret

این قضیه پرسشی را برای ما مطرح می‌کند. آیا دولت بوش نیاز داشت که در میان مردم غیرنظامی «بازداشتی‌هایی را انتخاب کند» و آنها را در توجیه تعهدش به «جنگ با تروریسم» به عنوان «تروریست» جا بزند؟ به عبارت دیگر، این بازداشت‌ها آیا بخشی از اقدام تبلیغاتی پنتاگون است؟

آیا لازم بود که شمار افراد را بالا ببرند «تا شکافِ» ناشی از چندین هزار جنگجوی القاعده را «پُر کنند» که بنابه دستور دانالد رامسفلد پنهانی تخلیه شدند و سوی ایمنی پرواز کردند؟

بر اثر عملیات پنهانی آی‌اس‌آی-سی‌آی‌ای، آیا به وجود این «تروریست‌ها» در گروه‌های مبارز اسلامی کشمیری نیاز بود؟

دست‌کم ۶۶۰ تن از ۴۲ کشور به اردوگاه تمرکز کمپ دلتا در گوانتانامو فرستاده شدند. با اینکه کارگزاران ایالات متحد کماکان مدعی بودند که آنها «جنگجویان دشمن»اند که در افغانستان بازداشت شدند، شمار بزرگی از بازداشت‌شدگان هرگز پا به خاک افغانستان نگذاشته بودند تا اینکه به دست نیروهای ایالات متحد به آن مملکت برده شدند. آنها به عنوان بخشی از برنامه دستیابی ــ ویژهٔ پنتاگون[1] در چندین کشور خارجی از جمله پاکستان، بوسنی و گامبیا در کرانه باختری افریقا ربوده و پیش از منتقل شدن به گوانتانامو به پایگاه نظامیِ ایالات متحد در بگرامِ افغانستان برده شدند.

وانگهی؛ دو سال بعد، در اکتبر سال ۲۰۰۳، دولت بوش بر آن شد که امکانات اردوگاه گوانتانامو را گسترش دهد. به شرکت انگلیسی کلوگ، بران & روت[2] وابسته به شرکت هالی‌برتنِ دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور امریکا، قراردادی چند میلیون دلاری بسته شد تا امکانات اردوگاه تمرکز گوانتانامو از جمله بنای سلول‌های زندانیان و پادگان نگهبانان و اتاق‌های بازجویی را گسترش دهند. هدف این بود که «گنجایش جای بازداشت‌شدگان» را تا ۱۰۰۰ تن برسانند.[7]

1. Special-access Program (SAP)

2. Kellog, Brown & Root (KBR)

از چندین بچه سیزده تا پانزده ساله در گوانتانامو نگهداری می‌شد. در واقع، بنابه گفته مقام‌های پنتاگون، «پسربچه‌ها را به این علت به خلیج گوانتانامو می‌آوردند که تهدید شمرده می‌شدند و دارای «ارزش بالا»ی اطلاعاتی بودند که کارگزاران ایالات متحد بدان نیاز داشتند.[8] بنا بر نظر بخش «خبر مسلمانان بریتانیا»، «بیرون از پنجره هرگونه حرمتی به هنجارهای نظم و قانون بین‌المللی از میان رفته است... مسلمان‌ها در هر گوشه عالم در معرض آدم‌رُبایی قرار دارند تا به خلیج گوانتانامو منتقل گردند و با قضاوت شتابزده روبه‌رو شوند».[9]

به دنبال القاعده در شمال پاکستان

افزون بر این، در اکتبر سال ۲۰۰۳، پنتاگون تصمیم گرفت بر دامنه عملیات ضدتروریسم خود در شمال پاکستان و با پشتیبانی ارتش آن کشور بیفزاید. این عملیات در پی دیدار ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر خارجه و کریستینا روکا، دستیار وزیر خارجه، از اسلام‌آباد، در نواحی قبیله‌نشین شمال پاکستان آغاز شد.

عملیات در ماه‌های پیش از نوامبر سال ۲۰۰۴، موعد انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحد، از شبکه تلویزیونی زنده پخش می‌شد. هدف‌ها بن لادن و معاون او ایمان الظواهری[1] بودند که می‌گفتند در این نواحی مرزی شمال پاکستان پنهان شده‌اند.

پنتاگون و رسانه‌ها، راهبرد «پیگرد» بن لادن را روش «پُتک و سندان» توصیف می‌کردند، «و سربازان پاکستانی که در نواحی قبیله‌نشینِ نیمه خودمختار در حاشیه مرز خود حرکت می‌کردند و نیروهای افغان و امریکایی در حاشیهٔ دیگر از ناحیه ممنوع می‌گذشتند».[10]

1. Ayman al-Zawahri

در مارس سال ۲۰۰۴، روزنامه *ساندی اگسپرس*، بـه نـقل از «مـنبع اطلاعاتی ایالات متحد» گزارش داد که:

> بن لادن و حدود ۵۰ طرفدار او در میان ناحیه کوهستانی توبا کاکار[1] در شمال شهر پاکستانی کـویته گـیر افـتاده‌انـد و بـا مـاهواره دیـده مـی‌شوند... سپس پـاکستان چند هـزار سرباز اضـافی بـه مـنطقه قبیله‌نشین جنوبِ وزیرستان، چسبیده به شمال گسیل کرد.[11]

عجیب اینکه در همین منطقه شمال پاکستان بـود کـه حـدود ۴۰۰۰ جنگجویِ القاعده در ابتدای کار، در نوامبر سال ۲۰۰۱، به دستور صریح دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، با هواپیما منتقل شده بودند. و ملزومات این واحدهای القاعده را نیز آی‌اس‌آی پاکستان تأمین می‌کرد.

به عبارتِ دیگر، همان یکان‌های اطلاعاتی نظامی پاکستان، آی‌اس‌آی ــ که تخلیه جنگجویان خارجی را به سود ایالات متحد هماهنگ می‌کرد ــ در عملیات «پتک و سندان» برای یافتن افراد القاعده در شمال پاکستان با برخورداری از پشتیبانی نیروهای منظم پاکستان و نیروهای ویژهٔ ایـالات متحد شرکت داشتند.

از دیدگاه نظامی، موضوع منطقی نیست. تخلیه دشمن در پناهگاهی ایمن و سپس دو سال بعد (در ماه‌های پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ امریکا)، در رشته‌کوه‌های شمال پاکستان «در تـعقیب آنـها برآمدن».

این جنگجویان القاعده چرا در نوامبر سال ۲۰۰۱ بازداشت نشدند؟

آیا به علت برنامه‌ریزی نظامی ضعیف یـا نـاکـارای بـود؟ یـا سـبب عملیاتی پنهانی بود برای ایمنی و نگهداری «دشمن شـمارهٔ یک»؟ زیـرا بدون این «دشمن خارجی» که اُسامه بن لادن، مُصعب الزرقاوی و ایمان

---

1. Toba Kakar

الظواهری مظهرش بودند، دیگر برای «جنگ با تروریسم» توجیهی برجای نمی‌ماند.

تروریست‌ها سر جای خودند، ما آنها را بر تخت پابرجا می‌کنیم. و بعد «به جستجوی‌شان برمی‌آییم» و در اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ رسانه‌ای وانمود می‌کنیم که به خلاص شدن از شر تروریست‌ها متعهدیم.

زمان‌بندی این عملیات در شمال پاکستان بسیار مهم بود. «جنگ با تروریسم» اساس مبارزهٔ انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ بوش شده بود. مبارزهٔ بوش به چیزی بیش از لفاظی دربارهٔ «جنگ با تروریسم» نیاز داشت. نیازمند جنگ «واقعی» با تروریسم بود، در میدانِ گزین شدهٔ نواحیِ قبیله‌نشین شمال پاکستان و پخش آن از شبکه تله‌ویزیونی در ایالات متحد و سراسر جهان.

یادداشت‌ها

1. Seymour M. Hersh, "The Getaway", *The New Yorker*, 21 January 2002.

2. The Withe House, November 26, 2001.

3. Seymour Hersh, *op cit*.

4. Quoted in *Hersh, op cit*.

5. *The Times of India*, 24 January 2002.

6. Business Line, 4 March 2002.

7. *Vanity Fair*, January 2004.

8. *The Washington Post*, 23 August 2003.

9. *Muslim News*, 11 March 2004. http://www.muslimnews.co.uk/index/press.php?pr=177

10. *The Record*, Kithchener, 13 March 2004.

11. Quoted in *The South China Morning Post*, 7 March 2004.

پیوست فصل ۱۴

تبعید غیرنظامیان به اردوگاه تمرکز گوانتانامو

نوشته لورن موره

در نوامبر سال ۲۰۰۱، در ماه رمضان، هیأتی ده تنی از مبلغان مذهبی از پاکستان یک دوره تبلیغ[1] را آغاز کردند، سفر خُطبه‌خوانی معمولی بود در استان کوندوز در شمال افغانستان. در جرگه آنان آقای صغیر ۵۴ ساله، مرد مذهبی از اهل فاتان، شهرستانی در پاکستان نزدیک مرز افغانستان هم بود که در مقام خطبه‌خوان درگروه تبلیغ دیگری سفر کرده بود. در این سفر به او حمله شد و با هزاران تن دیگر به دست عبدل رشید دوستوم[2]، فرمانده اُزبک ناحیه اتحاد شمال بازداشت شد، بازداشت‌ها «طبق آموزش‌ها و دستورهای دولت / ارتش ایالات متحد صورت می‌گرفت... که در جستجوی افراد القاعده و اُسامه بن لادن و طالبان و [رهبر آنها] مُلاعمر بودند».[1]

آقای صغیر همراه اسیران دیگر با کامیون از کوندوز منتقل شد و همه آنها درون «کانتینر»هایی بودند که افراد بیشماری در آن جان سپردند و برخی از مجروحان زنده زنده دفن شدند و بقیه در افغانستان به زندان

1. Tableegh Dora

2. Abdul Rashid Dostum

افتادند و سرانجام او به دست نظامیان امریکایی به خلیج گوانتانامو[2] انتقال یافت. در کمپ دلتا او مانند اسیران دیگر در قفس‌های کوچک زندانی شد و با انواع شکنجه، تحقیر، نقض منعیات مذهبی، محرومیت از حقوق قانونی، کوفت و کوب و بازجویی روبه‌رو بود.

پس از ده ماه، یک افسر بلندپایه ارتش ایالات متحد در کمپ دلتا به او گفت که بی‌گناه تشخیص داده شده و آزاد می‌شود. او با هواپیمای نظامی امریکا از گوانتانامو به پاکستان منتقل گردید و با غرامتی ۱۰۰ دلاری از سوی دولت ایالات متحد از برای عذابی که به مدت نزدیک به یک سال کشیده بود آزاد شد.

آقای صغیر را اتحاد شمال بازداشت کرد. بیش از ۳۰/۰۰۰ بازداشت شده نیز در جریان دستگیریِ بی‌هدف غیرنظامیان گردآوری شدند، اما بسیاری در کوندوز بر اثر گلوله‌باران زمینی یا بمباران نیروی هوایی ایالات متحد کشته شدند.

آقای صغیر شاهد بود که افراد زخمی و مجروح زنده زنده با مردگان دفن شدند. او در گروهی ۲۵۰ تنی بود که چشم‌بند و دست‌بند داشتند و با غل و زنجیر در کامیون‌ها انداخته شدند و همه را نیروهای ژنرال دوستوم به مزارشریف بردند. در مزارشریف به عنوان اسیر زندانی شدند و پانزده تا بیست نظامی مسلح امریکایی با کمک فرماندهان محلی اتحاد شمال نزدیک به شش هفته از آنها پاسداری می‌کردند.

سپس در مزارشریف به دست نیروهای ایالات متحد و سربازان محلی در «کانتینر»ها چپانده شدند تا به زندان شابارگان در ۷۵ مایلی باختر نوارشریف منتقل شوند. صغیر یکی از ۲۵۰ تنی بود که در یک «کانتینر» بی‌منفذ چپانده شد که بیش از ۶۰-۵۰ تن گنجایش نداشت. آقای صغیر گفت که بیش از ۵۰ تن بر اثر خفگی و نبود آب و غذا و کمک‌های اولیه پزشکی درگذشتند. در «کانتینر»های دیگر هنگامی که سربازان از فرماندهان امریکایی دستور گرفتند که با شلیک گلوله در بدنه

«کانتینر»های پُر از زندانی برای جریان یافتن هوا سوراخ ایجاد کنند[۱]، شماری کشته یا زخمی شدند.[3]

هزاران تن دیگر در «کانتینر»ها مُردند و جسد آنها را رانندگان افغانیِ مُزدبگیرِ نیروهای امریکا در بیابان‌ها انداختند.[4] در این مورد، فیلم مستند ناراحت‌کننده‌ای به نام *کشتار عام در مزار*، به کارگردانی جمی دورانِ[۲] ایرلندی، شکنجه و کشتار جمعیِ اسیران جنگی و غیرنظامیان را در مزارشریف به دست نیروهای ایالات متحد مستند می‌کند.[5]

در زندان شابارگان در قندهار که اسیران دو هفته در آن بازداشت بودند، بیش از ۳۰۰۰ اسیر، از آن میان آقای صغیر، به اتهام وابستگی به طالبان به‌سر می‌بردند. اف‌بی‌آی و نظامیان ایالات متحد در شکنجه این اسیران شرکت داشتند. زندانیان، کتک می‌خوردند، از آب بی‌بهره بودند و نیمه‌شب‌ها واداشته می‌شدند در کثافت دراز بکشند و مجاز نبودند بخوابند.

درون گوانتانامو: اردوگاه تمرکز

در گوانتانامو، محمد صغیر با دستبند شناسایی که برچسبِ «دلتا»، به نشانه گوانتانامو، بر رویش بود شناسایی می‌شد. دستبند را هنوز هم در اختیار دارد. اسیران را مثل حیوان در قفس‌های به زنجیر بسته ــ تقریباً ۲ در ۲ در ۲/۵ ــ می‌انداختند که سقف آنها بر پایه‌های سمنتی بی‌پوشش استوار بود. زندانی‌ها در قفس‌ها کاملاً غل و زنجیر و محبوس می‌شدند، و با شکنجه‌های روحی و جسمی روبه‌رو بودند. گرسنگی می‌کشیدند، واداشته می‌شدند ادرار بخورند و مجاز نبودند حرف بزنند.

---

۱. این قضیه، قطارهای پُر از اسیران جنگی آلمان هیتلری را در خاطر زنده می‌کند که در جریان انتقال هزاران تن از آنان به اردوگاه‌ها، بسیاری، بر اثر بی‌هوایی و سرما و گرسنگی، که به خوردن دست و پای همزنجیران مردهٔ اسیران نیز انجامید، جان سپردند. رک پُل برین، *تاریخ داخائو* (۱۹۴۵-۱۹۳۳)، به ترجمه این قلم، **نشر نی**، ۱۳۸۲. ــ م.

2. J. Doran

زندانیان در ردیف «مظنون به تروریسم» و بدون تفهیم اتهام بازداشت می‌شدند و برای فرجام‌خواهی هیچ امکان حقوقیی در اختیارشان گذاشته نمی‌شد و به دوره‌های دراز زندان محکوم می‌شدند.[6]

یادداشت‌ها

1. Mohammad Sagheer vs. Government to USA, complaint filed November 3, 2003, District Court, Islamabad, by Muhammad Ikram Chaudhry, Ikram Law Associates.

2. "Cuba calls Guantanamo 'concentration camps' "*USA Today*, 27 December 2003.

3. S. Steinberg, "Massacre in Mazar-I-Sharif", World Socialist Website, December 2001, http://www.wsws.org.

4. *Ibid*.

5. *Ibid*.

6. J. Andrews, "Bush goes ahead with 'Enemy Combatant Detentions'", *Global Outlook* Issue 3, Winter 2003.

خانم لورن موره [نویسندهٔ این پیوست] دانشمند مستقلی است که در مورد موضوع تشعشع و بهداشت عمومی کار می‌کند. او پس از ترک آزمایشگاه سلاح‌های هسته‌ای لیورمور[1]، تمام زندگی خود را صرف افشا و تفهیم آثار جسمانی کرده است که بر اثر تشعشع ناشی از عملیات نظامی تحت رهبری ایالات متحد پدید می‌آید.

متن کامل مقاله لورن موره تحت عنوان «درونِ اردوگاه تمرکز گوانتانامو: زندانی پیشین علیه دولت بوش دادخواست می‌دهد»، به کوشش مرکز پژوهش دربارهٔ جهانی شدن به نشانی www.globalresearch.ca، در ۶ ژانویه سال ۲۰۰۴ منتشر گردید. گزیدهٔ بالا با اجازهٔ لورن موره از نو چاپ شد.

---

1. Livermore

بخش ۴

نظم نوین جهانی

فصل ۱۵

جنایتکاران جنگی در سمت‌های عالی

در دولت بوش شکنجه سیاست رسمی دولت ایالات متحد شده است. دستورهای شکنجه اسیران جنگی در عراق و گوانتانامو از چشمه عالی‌ترین مراتب دولتی جوشیده است. نگهبانان زندان و بازجویان در ارتش ایالات متحد و سی‌آی‌ای مسئول رهنمودهای دقیق بوده‌اند.

رئیس‌جمهور مستقیماً استفاده از شکنجه، از جمله «محرومیت از خواب، حالات روان فشاری، استفاده از سگان ارتش و محرومیت حسی از راه استفاده از سرپوش و جز اینها» را مجاز کرد.[1]

این مجوز در پُست الکترونیکی سرّی اف‌بی‌آی به تاریخ ۲۲ مه سال ۲۰۰۴ تأیید شده بود. اف‌بی‌آی خاطرنشان می‌کرد که رئیس‌جمهور بوش «شخصاً روش‌های بازجویی خاصی را در دستور اجرایی تأیید کرده» بود.[2]

پُست الکترونیکی دیگر اف‌بی‌آی به تاریخ دسامبر سال ۲۰۰۳، شرح می‌داد که چگونه بازجویان ارتش در گوانتانامو نقش مأموران اف‌بی‌آی را بازی کرده بودند «تا از سرزنش محتمل در تحقیقات بعدی شانه خالی کنند»، و اینکه این روش بازجویی به تأیید پُل ولفوویتز، معاون (پیشین) وزیر دفاع رسیده بود:

[پُست الکترونیکی] حادثه‌ای را شرح می‌دهد که در آن بازجویان وزارت دفاع در خلیج گوانتانامو وقتی «روش‌های شکنجه» را علیه فرد بازداشت شده به‌کار می‌برند، وانمود کردند که مأموران اف‌بی‌آی هستند. پُست الکترونیکی نتیجه‌گیری می‌کند: «اگر این بازداشتی یک وقتی آزاد شود یا این ماجرا به هر صورتی برملا گردد، بازجویان وزارت دفاع پاسخگو نخواهند بود زیرا این روش‌های شکنجه [کذا] [به دست] بازجویان «اف‌بی‌آی» صورت می‌گرفته است. اف‌بی‌آی در برابر مردم تنها مسئول شناسانده [کذا] [می]شود».[3]

نیز این سند گویای آن بود که هیچ‌گونه «اطلاعاتی از تهدید بی‌اثرسازی ماهیت» در بازجویی «اف‌بی‌آی» به‌دست نیامد و اینکه نیروی ضربت تحقیقات جنایی اف‌بی‌آی برآنند که اقدام‌های وزارت دفاع هرگونه امکان پیگرد بازداشت‌شدگان را از میان برده است. نویسندهٔ پُست الکترونیکی می‌نویسد که او [مرد یا زن] این رخداد را مستند می‌کند «تا از اف‌بی‌آی حمایت کند».[4]

سومین پُست الکترونیکی متهم‌کننده از طرف اف‌بی‌آی به تاریخ ۲۵ ژوئن سال ۲۰۰۳، تحت عنوان «گزارش فوری» بود،

نشان می‌داد که ادارهٔ منطقه‌ای ساکرامنتو به مدیر اف‌بی‌آی هشدار داد که از «موارد بیشمار بدرفتاری با بازداشتی‌های غیرنظامی عراقی»، از جمله «خفه کردن، کتک زدن و سیگار روشن توی سوراخ گوش بازداشت شده‌ها فرو کردن» شواهدی به اداره رسیده است. مدارک دیگر از حوادثی خبر می‌داد مانند پرتاب کردن بازداشتی‌ها به روی سیم خاردار، پیچانیدن پرچم اسراییل به دور آنان، تف کردن، کتک زدن تا سرحد بیهوش کردن و با غل و زنجیر بستن بازداشت‌شده‌ها به مدت دراز چنانکه خود را کثیف می‌کردند.[5]

نیز شواهد تأیید می‌کردند که نظامیان ایالات متحد در «اعدام‌های ساختگی» و سوزاندن و کاربُرد شوک الکتریکی به روی بازداشتی‌ها دست داشتند.[6]

وانگهی، با اینکه ده‌ها تن زندانی در بازداشت ایالات متحد جان می‌سپردند، آمار این مرگ‌ها دستکاری می‌شد و برای پنهانکاری اِعمال شکنجه گزارش‌های کالبدشکافی در بسا موارد داده نمی‌شد.[7]

ابوغُریب

تحقیقات **تاگوبا**[۱] در سال ۲۰۰۴ در قضیه زندان ابوغُریب (و دو گزارش دیگر) که به سفارش ارتش ایالات متحد دربارهٔ «روش‌های بازجویی غیرانسانی» فراهم شد، دانالد رامسفلد و پل ولفوویتز و صدالبته رئیس‌جمهور بوش را از هرگونه تخلف یا دخالت برکنار دانست.

با وجود شواهد، گزارش‌ها تقصیر را به گردن نظامیان ردهٔ پایین و فرماندهان در عراق انداختند:

> تنی چند از سربازان ارتش ایالات متحد مرتکب اقدامات آشکار و چند فقره نقض فاحش قانون بین‌المللی در ابوغُریب / زندان مرکزی[۲] و اردوگاه بوکای عراق شده‌اند. به‌علاوه، فرماندهان ارشد اصلی در تیپ ۸۰۰ام دژبان و تیپ ۲۵۰ام ام‌آی از مقررات مرسوم و خط‌مشی‌ها و رهنمودهای فرماندهی در جلوگیری از بدرفتاری با بازداشتی‌ها در زندان مرکزی ابوغُریب و اردوگاه بوکا پیروی نکردند.[8]

---

۱. اشاره به‌نام ژنرال آنتونیو ام. تاگوباست از تیپ ۸۰۰ دژبان (یا پلیس نظامی) امریکا. ــ م.
۲. Baghdad Central Confinement Facility (BCCF)، ساختمان زندان مرکزی بغداد.

نتیجه‌گیری گزارش این بود که از رهنمودهای فرماندهی در جلوگیری از رخداد شکنجه پیروی نشده است.

به سخن دیگر، گزارش‌ها نه تنها وجود رهنمودهای سیاست رسمی ایالات متحد را در خصوص شکنجه (برای مثال یادداشت‌های اوت سال ۲۰۰۲ و مارس سال ۲۰۰۳) منکر می‌شدند، بلکه بیانگر آن بودند که رهنمودها صراحت دارند به اینکه «اسیران جنگی شکنجه نشوند» و دیگر اینکه دستورهای فرماندهی نادیده گرفته شده است. نتیجه‌گیری آنان جای تعجب ندارد، زیرا وزیر دفاع، دانالد رامسفلد، اجرای این تحقیقات را تأیید کرده بود.

در پی این تحقیق، ژنرال جانیس کارپینکسی[1] از فرماندهی واحد دژبان در ابو غریب معلق شد، در حالی‌که آیین‌نامه دادگاه نظامی گریبانگیر تنی چند از نظامیان مرد و زن ردهٔ پایین شد.

بنابراین، آیین‌نامه دادگاه نظامی بر اساس دستورهای رامسفلد، وزیر دفاع، اجرا می‌شد، در همان موقع که در واقع دانالد رامسفلد و رئیس‌جمهور بودند که دستور اجرایی شکنجه زندانیان جنگی را داده بودند.

بدین ترتیب جنایتکاران جنگی در سمت‌های عالی فرمان برگزاری این دادگاه‌های نمایشی را دادند که در اصل به کار لاپوشانی سیاست روشمندِ شکنجه اسیران جنگی، در نقض **میثاق ژنو**، می‌خورد و در عین حال این مقام‌ها را نیز در سمت‌های عالی از پیگرد قانونی برکنار می‌داشت.

شکنجه «غیرامریکایی» است

رئیس‌جمهور بوش در پی پخش عکس‌های زندان ابوغُریب در مه سال ۲۰۰۴ «پوزش خواست»:

---

1. J. Karpinksi

مردم عراق باید بدانند که من این‌گونه روش‌های کار را نفرت‌آور می‌دانم... به‌علاوه باید بدانند که آنچه در آن زندان روی داد نمایانگر آن امریکایی نیست که من می‌شناسم... تحقیقات صورت خواهد گرفت، افراد به دست عدالت سپرده خواهند شد.[9]

رامسفلد نیز در سخنانی در کمیته نیروهای مسلح سنا پوزش خواست:

کار ما نبود، و خطا بود،... بنابراین من به آن گروه از عراقی‌ها که اعضای نیروهای مسلح ایالات متحد با آنها بدرفتاری کردند عمیق‌ترین پوزشم را ابراز می‌کنم.[10]

قانونی کردن شکنجه

شکنجه «در اوضاع و احوالی»، طبق «نظر حقوقی» وزارت دادگستری در اوت سال ۲۰۰۲ مجاز هست:

اگر کارمند دولت بنا می‌بود مظنونی را در اسارت شکنجه کند، «این کار را برای جلوگیری از حملاتِ دیگر شبکه تروریستی القاعده به ایالت متحد صورت می‌داد»، این نظر در یادداشتی از ادارهٔ مشاورهٔ حقوقی وزارت دادگستری آمده که در پاسخ به درخواست رهنمود حقوقی سی‌آی‌ای نوشته شد. و می‌افزاید که استدلال‌ها در پیرامون «ضرورت و دفاع از خود ممکن است توجیه‌هایی پدید آورد که «بعدها» هر گونه مسئوولیت جزایی را از میان ببرد».[11]

حتی چنانچه روشِ بازجویی محققاً از خط ترسیم شده در بخش و بهره‌گیری از مقام بگذرد، نبایستی آن را تخطی ریاست جمهوری از اختیارات فرماندهی کل قوا که مغایر با قانون اساسی است قلمداد کرد، ما معتقدیم که در اوضاع و احوال کنونی [از زمان «جنگ با تروریسم»] نوعی توجیه نظام دفاعی چه بسا دسترس‌پذیر باشد که بالقوه مسئوولیت حقوقی جزایی را از میان می‌برد.[12]

یادداشت بعدی وزارت دفاع به تاریخ مارس سال ۲۰۰۳ که به دست حقوقدانان ارتش نوشته شد و به نشریه *وال استریت جورنال* درز کرد، از «نظرِ حقوقیِ» اوت سال ۲۰۰۲ پیروی می‌کند:

> از رعایت پیمان‌های بین‌المللی و قوانین ایالات متحد که شکنجه را منع می‌کنند می‌توان به دلیل نکته‌های تخصصیِ حقوقی و نیازهای امنیت ملی چشم‌پوشی کرد.[13]

این «نظریات حقوقی»، سرسری به عنوان جایگزینِ قانون واقعی ارایه می‌شود. آنها، با استدلال بسیار عجیبی، پیشنهاد می‌کنند که فرمانده کل قوا به نحو کاملاً قانونی می‌تواند استفاده از شکنجه را مجاز بسازد، زیرا قربانیان شکنجه در این مورد «تروریست‌ها» هستند که می‌گویند معمولاً همین روش‌ها را در مورد امریکاییان به‌کار می‌برند.

«نظر حقوقی» تازه: شکنجه دیگر غیرامریکایی نیست

همزمان با انتشار یادداشت‌های متهم‌کننده از طرف اف‌بی‌آی در میانه دسامبر سال ۲۰۰۴، وزارت دادگستری دستور داد «نظر حقوقی» تازه‌ای بر اساس به‌اصطلاح «شیوه‌های بازجویی مجاز ارتش ایالات متحد» نوشته شود تا جایگزین یادداشت ماه اوت سال ۲۰۰۲ گردد:

> [دادستان کل] گونزالس[1] بر یادداشت رسوایی‌آور سال ۲۰۰۲ وزارت دادگستری «صحه گذاشت» که حق رئیس‌جمهور بوش را در دستور شکنجه تأیید می‌کرد، حتی از معنای شکنجه تعریفی نو به‌دست می‌دهد که هیچ‌گونه درد منجر به نقص عضو، مرگ و صدمه

---

1. Gonzales

روانی دایمی را در بر نمی‌گیرد. این امر سبب تصمیمات حقوقی دیگری شد که روش‌های بازجویی را تأیید می‌کرد نظیر «حالات روان-فشاری» و تهدید با سگان که بعدها به ورطه بدرفتاری‌ها در ابوغُریب انجامید.[14]

تبهکارسازی دستگاه قضایی

از «نظریات حقوقی» که بنا به فرمان جنایتکاران جنگی تنظیم شد، در «قانونی کردن» شکنجه و باز تعریف حق و عدالت استفاده شد.

جنایتکاران جنگی به‌طور قانونی سِمت‌های قدرت را اشغال می‌کنند چنانکه به آنها امکان می‌دهد وضعیت نظام قضایی و فرایند اجرای قانون را از نو تعریف کنند.

این امر آنها را محق می‌سازد که معین کنند «جنایتکاران کیان‌اند»، در حالی‌که در واقع خود جنایتکارند.

به سخن دیگر، با موضوعی که ما سروکار داریم تبهکارسازی دولت و نهادهای مختلف آن از جمله نهاد دادگستری است.

واقعیت تحریف و واژگونه می‌شود. تبلیغات دولتی در قوهٔ مجریه و کنگره امریکا و ارتش اتفاق نظر پدید می‌آورد. این اتفاق نظر سپس در فرایند دستکاری حقوقیِ کامل از تصویب قضایی می‌گذرد.

اطلاعات گمراه‌کنندهٔ رسانه‌ها به شعور امریکاییان تلقین می‌کند که به نحوی استفاده از شکنجه و وجود اردوگاه‌های تمرکز و ترورهای قضایی اضافی «دشمنان شرور» ــ که همه رخ می‌دهند ــ «در اوضاع و احوالی» «پذیرفتنی» و یکسره «قانونی» است زیرا ادارهٔ مشاورهٔ حقوقی وزارت دادگستری[1] می‌فرماید «قانونی است».

1. Justice Dept's Office of Legal Counsel (OLC)

وجود یک دشمن خارجی واهی که **میهن** را تهدید می‌کند، پایه و مایهٔ اقدام تبلیغاتی است. اقدام تبلیغاتی مبتنی است بر برانگیختن شهروندان ایالات متحد نه‌تنها به هواداری از «جنگ با تروریسم»، بلکه به جانبداری از نظام اجتماعی که از استفادهٔ قانونی از شکنجه در مورد «تروریست‌ها» به عنوان وسیله موجّه حفظ حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و غیره پشتیبانی می‌کند.

تفتیش عقاید اسپانیا

سرراست‌تر بگوییم، ما در تاریخ قضایی ایالات متحد به آستان تازه‌ای رسیده‌ایم. شکنجه دیگر یک فعالیت پنهانی و دور از چشم مردم نیست.

جنایتکاران جنگی در دولت و ارتش دیگر تقلا نمی‌کنند که جنایات خود را پرده‌پوشی کنند. تا این اواخر، منطق این بود: «در مورد شکنجه عذر می‌خواهیم، ما این عمل را صورت ندادیم. با شکنجه مخالفیم. مسئولان کیفر خواهند شد».

منطق در پی رخداد ۹/۱۱ یکسره چیز دیگری شده است و دادگاه تفتیش عقاید دینی اسپانیا را در خاطر زنده می‌کند [انکیزیسیون].

در دورهٔ تفتیش عقاید نیازی به لاپوشانی اعمال شکنجه نبود. در واقع، کاملاً برعکس. شکنجه سیاستی عمومی است به حکم بشردوستی. «دموکراسی» و «آزادی» با «پیگرد تروریست‌ها» حفظ‌شدنی است.

می‌گویند «جنگ با تروریسم» به سود همگان است. وانگهی، هر که در روش‌های آن تردید کند ــ که هم‌اینک شکنجه و ترور سیاسی و اردوگاه‌های تمرکز را دربرمی‌گیرد ــ بر طبق قانون ضدتروریستی مشمول بازداشت می‌شود.

تفتیش عقاید که در سدهٔ دوازدهم پا گرفت و بیش از چهارصد سال پایدار ماند، اتفاق‌نظری بود که به حکم نظام اجتماعی فئودالیِ حاکم تحمیل می‌شد. آماج آن حفظ و دفاع از صاحبان قدرت بود.

تفتیش عقاید شبکه‌ای از دادگاه‌های مذهبی در اختیار داشت که سرانجام به نظام سلطه اجتماعی و سیاسی تحول یافت.[۱]

مفتش بزرگ عقاید همانند **وزارت امنیت میهن** بود.

اصول اساسی ناظر بر دادگاه صاف و ساده بود و گذشته از لفاظی، بی‌شباهت به شیوه‌های امروزی نبود: «پیدایشان کنید و جانشان را بگیرید»:

> ارتداد از میان نمی‌رود مگر اینکه مُرتدان از میان بروند و... مدافعان و [هواداران] آنان نیست شوند و این امر از دو راه شدنی است:... یا به کیش حقیقی کاتولیک درآیند، یا... [زنده] بسوزند.[15]

کسانی که توبه نمی‌کردند و از ارتداد دست نمی‌کشیدند، زنده زنده می‌سوختند. وانگهی، هیچ وکیل مدافعی مجاز به اقدام نبود، زیرا گمان می‌رفت که ارتداد از مرتد دفاع می‌کند.

> اسقفی بیرون آمد و اسم محکومان را جار زد. سپس مرتدان بیرون آورده شدند، ردای سیاه بر تن داشتند و به نشانِ شیاطین سرخ و شعله مزین بودند. مأموران دولتی آنها را به چوبه مرگ بستند.
>
> کشیشی پرسید: «از ارتدادت به ضد کلیسای مقدس دست برمی‌داری؟»
>
> هر که توبه کرد پیش از اینکه آتش افروخته شود خفه شد. اما، بیشتر آنان ساکت یا خیره‌سر ماندند. آتش گیرانده شد و صدای جیغ ملحدان و شادمانی جماعت در فلکه پیچید.[16]

---

۱. برای آگاهی بیشتر نک **کریس هارمن**، *تاریخ مردمی جهان*، بخش سه، **بحران سدهٔ چهاردهم** به‌بعد، ترجمه پرویز بابایی-جمشید نوایی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹، نشر نگاه. ــ م.

راهی به سوی دولت پلیسی

جهان امروز بس پیشرفته است. دستورنامه‌های شکنجه سی‌آی‌ای که در لوای دولت‌های پیاپیِ ایالات متحد بسط یافته پیشرفته‌تر است. قانون ضدتروریستی (**قوانین پتریات ۱ و ۲**[1])و دستگاه اجرای قانون، گرچه بر پایهٔ همان منطق پدید آمدند، برای درافتادن با گروه‌های بزرگ مردم بهتر تجهیز شده‌اند.

دستگاه تفتیش عقاید امروزی، برخلاف تفتیش عقاید اسپانیا، در گردآوری اطلاعات و رده‌بندی اشخاص امکانات بیش و کم نامحدودی دارد.

اشخاص پی‌جویی می‌شوند و برچسب می‌خورند، نامه‌های الکترونیکی و تلفن‌ها و دورنگارهای آنان زیر نظر قرار می‌گیرد. داده‌های مشروح شخصی وارد بانک‌های عظیم اطلاعاتیِ **برادر بزرگ** می‌شوند. وقتی این فهرست‌برداری کامل شده باشد، اشخاص در کابین‌های بی‌منفذ زندانی می‌شوند. شرح حال مختصر آنها فراهم می‌شود و به سامانه رایانه‌ای وارد می‌گردد.

اجرای قانون روشمند است. بگیر و ببند تنها علیه «تروریست‌ها»ی فرضی بر اساس شرح‌های قومی صورت نمی‌گیرد. گروه‌های مختلف حقوق بشر و تبعیض مثبت[2] و ضدجنگ و غیره نیز هستند. نوکیشی یا توبهٔ مرتدانِ ضدجنگ مجاز نیست.

در این میان، جنایتکاران جنگی مقام‌های قدرت را اشغال می‌کنند. شهروندان به هواداری از فرمانروایانی برانگیخته می‌شوند که «ملزم به ایمنی و رفاه آنهایند» و «پیگیرِ آدم‌های بد».

از نظر تاریخی، تفتیش عقاید در اسپانیا و فرانسه و ایتالیا، در سطح همسایگی در اجتماع‌های پهنه زمین عملی شد. امروزه در امریکا،

---

1. Patriot

۲. ر.ک پانوشت پیشگفتار کتاب. ـــ م.

مأموریت **سپاه شهروندان**[1] که در سطح محل عمل می‌کند این است که «در واکنش به تهدیدهای تروریستی اجتماع‌ها را ایمن‌تر و تواناتر و آماده‌تر سازد».

سپاه شهروندان در ارتباط با **امنیت میهن** «گروه‌های نگهبانی محلی» و «نیروی پلیس داوطلب» را در همکاری با اجرای قانون محلی برپا می‌دارد.[17]

> وقتی مأمور تفتیش عقاید به حوزهٔ مشکوکی می‌رفت، اسقف محل مردم را گرد می‌آورد تا موعظه مفتش عقاید را علیه ارتداد بشنوند. او مهلت دیگری را تا یک ماه به مرتدان اعلام می‌کرد تا به گناه خود اعتراف و توبه کنند و دیگران را لو دهند.
>
> اگر دو شاهد به سوگند کسی را به ارتداد متهم می‌کردند، شخص متهم فرا خوانده می‌شد. نگرش‌ها، پیشداوری‌ها، شایعه‌ها و وراجی‌ها همه به عنوان مدرک پذیرفته می‌شد. نام افترازن‌ها هرگز به متهمان گفته نمی‌شد و نه حتی عین اتهام‌ها.
>
> دستگاه تفتیش عقاید اتهام‌ها را گرد می‌آورد، در هر جا که می‌شد همسایگان را متهم می‌کرد.[18]

در لوای نظام تفتیش عقاید، **دستور اجرایی** را رئیس‌جمهور شخصاً امضا می‌کند تا شکنجه به حکم همگانیِ مورد تأیید شهروندان درآید. موضوع دیگر یادداشت سرّی اف‌بی‌آی نیست.

نیازی به پنهانکاری اعمال مربوط به شکنجه نیست.

روش شکنجه در مورد تروریست‌ها پذیرش همگانی می‌یابد و بخشی از اتفاق‌نظر آشکار دوحزبی می‌شود.

دیگر غیرامریکایی «آدم‌های بد» را شکنجه نمی‌کند.

---

1. Citizen Corps

در لوای تفتیش عقاید، مردم قاطعانه معتقد بودند که شکنجه و سوزاندن امر نکویی است و به کار تطهیر جامعه می‌خورد.

ما هنوز به آن نقطه نرسیده‌ایم. اما نزدیک به آنیم.

در خصوص دستور **اجرایی** مربوط به شکنجه، چیدن رسانه در ایالات متحد، از آن میان *واشینگتن پست*، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، را محکوم کردند و خواستار کناره‌گیری او شدند.

اما، آنها به این واقعیت اعتراف نکرده‌اند که شکنجه دراز مدتی روش معمول ارتش و دستگاه اطلاعاتی بوده است، از روزهای «عملیات کُندر»[1] و **گُردان مرگ** امریکای مرکزیِ تحت حمایت ایالات متحد. مورد اخیر در آن روزگار زیر نظر جان نگروپونته بود که اکنون ریاست هیأت مدیرهٔ اطلاعات ملّی را برعهده دارد.

وقتی وزارت دادگستری نظری حقوقی اعلام می‌کند که دستور **اجراییِ** مربوط به شکنجه «قانونی» است، معنایش این است که نوعی اتفاق نظر حقوقی و سیاسی در کار پدیداری است.

جنایتکاران جنگی در کدام مورد «حق» ارتکاب فجایع را به نام دموکراسی و آزادی دارند. از نظر آنان دیگر لزومی ندارد دروغ گفت و اعمال خود را پنهان کرد یا چنانچه وقتی این اعمال به گوش و دیدهٔ مردم می‌رسند «ابراز تأسف کرد».

بنا بر این منطق، شکنجه دیگر «غیرامریکایی» شمرده نمی‌شود، همچنانکه رئیس‌جمهور بوش گفت آنگاه که عکس‌های ابوغُریب اول بار در سال ۲۰۰۴ پخش شد.

به سخن دیگر، در لوای نظام تفتیش عقاید، مردم خِرَد فرمانروایان را زیر سئوال نمی‌برند. شهروندان ناگزیر می‌شوند اتفاق نظر سیاسی را

---

۱. Condor کرکس نمونه امریکای لاتین. ــ م.

بپذیرند. باید اعمال مربوط به شکنجه را تأیید کنند که دستور کسانی است که به نام آنها فرمان می‌رانند. وانگهی، ترورهای سیاسی دیگر تحت عملیات پنهانی صورت نمی‌گیرد. قصد ترور اعلام می‌شود، در کنگره ایالات متحد دربارهٔ آن بحث می‌کنند و به عنوان حفاظت از مردم‌سالاری معرفی می‌شود. در نتیجه، تروریست‌های ادعا شده به اردوگاه‌های تمرکز فرستاده می‌شوند و این اطلاعات علنی می‌گردد.

چرا اردوگاه اشعه ایکس[1] در گوانتانامو‌ی کوبا به‌صورت معلومات عمومی درمی‌آید؟

اتفاق نظر عمومی گسترده، رفته رفته، درست در گذر چندین سال، بسط یافت چنانکه اردوگاه‌های تمرکز و شکنجه‌ای که در مورد «تروریست‌ها» اعمال می‌شد سرانجام پذیرفته می‌شود و به‌صورت صلاح همگانی درمی‌آید.

وقتی ما به این مرحله از پذیرش و اتفاق نظر آشکار می‌رسیم، دیگر بازگشتی در کار نیست.

دروغ بدل به حقیقت می‌شود. «دموکراسی و آزادی» از راه ترور دولتی پابرجا می‌ماند. دولت پلیسی و پایه‌های آرمان آن یکسره عملیاتی می‌گردد.

برکناری مفتشان عقاید

و بی‌سببی نیست که در این لحظه بحرانی در تاریخ ما، برای مردمان پهنه زمین، در ایالات متحد، کانادا، اروپا و سراسر جهان موضع‌گیری روشن در خصوص **دستور اجراییِ** رئیس جمهور بوش در مورد شکنجه اسیران جنگی بسیار اهمیت دارد.

---

1. Camp X-Ray

اما با برکناری رامسفلد و برگماری وزیر دفاعِ تازه یا با درخواست از رئیس‌جمهور که لطفاً از **میثاق ژنو** پیروی کند، موج را نمی‌توان بازگردانید.

چگونه می‌توان رشته تفتیش عقاید را قطع کرد؟

در اصل با قطع رشته اتفاق نظری که نظامِ اجتماعیِ تفتیش عقاید را پابرجا نگه می‌دارد.

در منحرف کردن تفتیش عقاید امریکایی و از کار انداختن ماشین تبلیغاتی‌اش، باید «مفتشان عقاید را از قدرت برکنار کنیم» و جنایتکاران جنگی را در مقام‌های عالی تحت پیگرد قرار دهیم که رسیدگی جنایی را علیه کسانی که دستور شکنجه دادند دربرمی‌گیرد.

اگر نظام قضایی از شکنجه هواداری می‌کند، معنایش این است که باید بساط قضایی را برچینیم.

اما، برکناری کشیشان بزرگ تفتیش عقاید: جورج دبلیو بوش یا تونی بلر، که عروسکان خیمه‌شب‌بازی بیش نیستند، کافی نیست.

تشکیلات نظامی-اطلاعاتی بیش از پیش (به جای وزارت خارجه، کاخ سفید و کنگرهٔ ایالات متحد) صاحب اختیار سیاست خارجی امریکاست. در ضمن، غول‌های نفتی انگلو-امریکایی و وال استریت و غول‌های رسانه‌ای قدرتمند و هسته‌های مشاوران واشینگتن جداگانه در پس صحنه‌ها عمل می‌کنند و زمینهٔ دیگری را در این جریان نظامی کردن نهادهای غیرنظامی آماده می‌سازند.

«ترس و حیرت»

در فرو پاشیدن تفتیش عقاید، باید تبلیغات و ترس و اقدامات تهدیدآمیز را از میان برداریم که افکار عمومی را به پذیرش «جنگ با تروریسم» برمی‌انگیزد.

چارچوب متن ۱–۱۵

تفتیش عقاید اسپانیا را از میان بردار

کارِ مانتی پیتون[1]

کسی امیدی به تفتیش ندارد!

سلاح اصلی ما حیرت است... حیرت و ترس... ترس و حیرت...

دو سلاح ما ترس است و حیرت... و توانایی بیرحمانه...

سه سلاح ما ترس و حیرت و توانایی بیرحمانه است... و دلبستگیِ کم و بیش متعصبانه به پاپ...

از تفتیش عقاید اسپانیا توقع ذره‌ای محبت نداشتم.

... کسی از ...ها... تفتیش عقاید... آها... اسپانیا توقعی ندارد.

می‌دانم، می‌دانم! کسی توقعی از تفتیش عقاید اسپانیا ندارد.

سلاح‌های اصلی ما حیرت است... ورور ورور ورور. کاردینال، اتهام‌ها را بخوان.

تو به موجب این حکم متهم شدی که در تاریخ‌های مختلف مرتکب ارتداد علیه کلیسای مقدس شدی.

خب، چه دفاعی داری؟ ما بیگناهیم.

ها! ها! ها! ها! ها! [خندهٔ اهریمنی].[19]

أسامه بن لادن و الزرقاوی اسم‌هایی‌اند که هر روز تا حد تهوع‌آوری تکرار می‌شوند و در بیانیه‌های رسمی «دشمن امریکا» معرفی می‌گردند و در شبکه تله‌ویزیونی مورد تفسیر قرار می‌گیرند و خبرهای آنها به صورت روزانه روی روزنامه‌های جنجالی چسبانیده می‌شود.

ما باید دروغ بزرگ را بی‌اثر کنیم.

ترس و اطلاعات گمراه‌کننده شالودهٔ اقدامات تبلیغاتی بوش و شرکاست. بی‌ترس، ممکن نیست نظام اجتماعی تفتیش عقایدی در میان باشد.

---

۱. Monty Python گروه کمدی انگلیسی. ــ م.

«هشدارهای رمز نارنجی ترور»

«تروریست‌ها آمادهٔ حمله به امریکا می‌شوند».

«یک حادثه تروریستیِ بزرگِ پرتلفات جایی در جهان غرب [اتفاق خواهد افتاد] ــ ممکن است در ایالات متحد امریکا باشد ــ که سبب می‌شود مردم ما قانون اساسی‌مان را زیر سئوال ببرند و برای پرهیز از تکرار یک حادثه بزرگ پرتلفات دیگر، کار نظامی‌سازی کشورمان را آغاز کنند». (تامی فرنکز، فرمانده پیشین فرماندهی مرکزی)

«اگر ما در وضعیت [هشدار رمزِ] قرمز قرار بگیریم... کشور از بنیاد تعطیل می‌شود». (تام ریج، وزیر پیشین امنیت میهن)

می‌پرسید، 'موضوع جدی است' بله، تردید نکنید. اشخاص تا در موقعیت حاد قرار نگیرند، دست به کار نمی‌شوند». (دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور بوش)[1]

یادداشت‌ها

1. See American Civili Liberties Union (ACLU), "FBI-MailRefers to Presidential Order Authorizing Inhumane Interrogation Techniques", 20 December 2004.
2. Text of the original FBI Memo dated 15 December 2004, ACLU website.
3. *Ibid*.
4. ACLU, *op cit*.
5. *The Boston Globe*, 23 December 2004.
6. *The Washington Post*, 23 December 2004.
7. *Ibid*.
8. See also Army Report, Department of Defense, August 2004.
9. Taguba Report, http://www.globalsecurity.org/intell/library/reports/2004/800-mp-bde.htm.

---

۱. بجز این فصل در دو جا (فصل‌های ۱۹ و ۲۰) گویندهٔ این سخن رامسفلد است نه چنی، اشتباهی صورت گرفته است. ــ م.

10. President Bush, 5 May 2004, interview for the US-funded al-Hurra network and the Al-Arabiya satellite channel, 5 May 2004.

11. Transcript of Donald Rumsfeld's Statement, Senate Armed Services Committee, 6 May 2004.

12. Dana Priest and R. Jeffrey Smith, "Memo Offered Justification for Jse of Toruture Jstice Dept. Gave Advice in 2002", *Washington Post*, 6 June 2004.

13. See complete August 1, 2002 Justice Department Memorandum: http://www.globalresearch.ca/articles/dojinterrogationmemo20020801.pdf.

14. See complete Department of Defense text leaked to the Wall Street Journal at http://news.findlaw.com/wp/docs/torture/30603wgrpt.html.

15. *Observer-Dispatch* (Utica, NY), 9 December 2004.

16. See Constitutional Rights Foundation, http://www.crf-usa.org/bria/bria9_1.htm

17. *Ibid*.

18. See Citizens Corps website at http://www.citizencorps.gov/pdf/council.pdf.

19. Constitutional Rights Foundation, http://www.crf-usa.org/bria/bria9_1.htm.

فصل ۱۶

غنایم جنگی: تجارت چند میلیارد دلاری هروئین افغانستان

از زمان تاخت و تاز تحت رهبری ایالات متحد به افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۱، دامنه هلال طلاییِ تجارت تریاک به سرعت گسترده شده است.

بنا بر خبر رسانه‌های امریکایی، از این قاچاق سودآور اُسامه بن لادن و طالبان و صدالبته سرکردگان شبه‌نظامی منطقه با بی‌اعتنایی به «جامعه بین‌المللی» پشتیبانی می‌کنند. می‌گویند که داد و ستد هرویین «خزانه طالبان را پُر می‌کند». بنا بر نظر وزارت خارجه ایالات متحد:

> تریاک بی‌گزافه گویی منبعی است میلیون‌ها دلاری برای گروه‌های افراطی و تبهکار... قطع تهیه تریاک در ایجاد ایمنی و دموکراسی پایدار و پیروزی در جنگ جهانی با تروریسم کار اساسی است.[1]

«عملیات تحدید نفوذ»

به دنبال حمله سال ۲۰۰۱، دولت بوش در واکنش به خیزشِ پس از دورهٔ طالبان در تولید تریاک، که تحت حمایت «تروریست‌ها» شمرده می‌شد، بر دامنه فعالیت‌های ضدتروریستی‌اش افزود. نیز مبالغ کلانی از وجوه

دولتی را به ابتکار ادارهٔ اجرایی مواد مخدر غرب آسیا، موسوم به «عملیات تحدید نفوذ[1]» تخصیص داد.

جدول ۱-۱۶

کشت خشخاش در افغانستان

تولید به تن	کشت به هکتار	سال
۳/۴۰۰	۷۱/۴۷۰	۱۹۹۴
۲/۳۰۰	۵۳/۷۵۹	۱۹۹۵
۲/۲۰۰	۵۶/۸۲۴	۱۹۹۶
۲/۸۰۰	۵۸/۴۱۶	۱۹۹۷
۲/۷۰۰	۶۳/۶۷۴	۱۹۹۸
۴/۶۰۰	۹۰/۹۸۳	۱۹۹۹
۳/۳۰۰	۸۲/۱۷۲	۲۰۰۰
۱۸۵	۷/۶۰۶	۲۰۰۱
۳/۴۰۰	۷۴/۰۰۰	۲۰۰۲
۳/۶۰۰	۸۰/۰۰۰	۲۰۰۳
۴/۱۰۰	۱۳۱/۰۰۰	۲۰۰۴

منبع: برنامه کنترل مواد مخدر سازمان ملل (UNPDCP)، *افغانستان، بررسی خشخاش، سال ۲۰۰۱*، دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل (UNOCD)، *افغانستان، بررسی خشخاش، سال ۲۰۰۴*، بررسی خشخاش؛ سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳. نک بررسی سال ۲۰۰۴ در

http://www.unodc.org/pdf/afg/afghanistan_opium_Survey_2004.pdf.

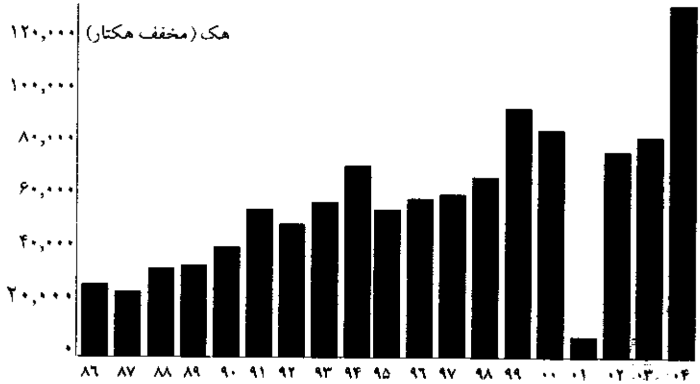
گزارش‌ها و بیانیه‌های رسمی مختلف در این موضوع با انتقاد از خودِ «متعادلِ» معمول همراه بود مبنی بر اینکه «جامعه بین‌المللی چندان کاری» در مهار تجارت مواد مخدر «انجام نمی‌دهد» و لازمه کار «شفاف‌سازی» است.

1. Operation Containment

نمودار ۱-۱۶

افغانستان: کشت خشخاش

از سال ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۴ (به هکتار)



منبع: دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل *افغانستان، بررسی خشخاش، سال ۲۰۰۱*، افغانستان، بررسی خشخاش، سال ۲۰۰۴، در

http://www.unodc.org/pdf/afg/afghanistan_opium_Survey_2004.pdf.

خیزش در تولید تریاک نیز دستاویز اشغال نظامی افغانستان به رهبری ایالات متحد شد. سرخط خبر این بود: «مواد مخدر، سرکردگان شبه‌نظامی و ناامنی، راه افغانستان را به سوی دموکراسی تحت شعاع قرار می‌دهد». رسانه‌های ایالات متحد «رژیم اسلامی افراطی» زوال یافته را متهم به پشتیبانی از تجارت مواد مخدر می‌کردند، بدون اینکه اعتراف کنند که طالبان ــ در همکاری با سازمان ملل متحد ــ برنامه مؤثر ریشه‌کنی مواد مخدر را پیش برده بود که به منع کامل کشت خشخاش انجامید. در سال ۲۰۰۱، پیش از حمله تحت سرکردگی ایالات متحد، تولید تریاک بیش از ۹۰ درصد سقوط کرده بود.

بنا بر گزارش دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل تولید تریاک از ۱۸۵ تُن در سال ۲۰۰۱ در لوای طالبان، به ۴/۱۰۰ تُن در سال ۲۰۰۴

افزایش یافته بود، افزایش بیست برابری چشمگیر. خیزش دوباره در کشت خشخاش همزمان بود با حمله بی‌امان نظامی به سرکردگی ایالات متحد و سقوط رژیم طالبان. از اکتبر تا دسامبر سال ۲۰۰۱، کشاورزان از نو بنا کردند به کشت خشخاش به‌صورت گسترده. نواحی زیر کشت به سرعت از ۷/۶۰۰ هکتار در سال ۲۰۰۱ (پیش از حمله) به ۱۳۰/۰۰۰ هکتار در سال ۲۰۰۴ گسترش یافت.[2]

برنامه ریشه‌کنی مواد مخدر طالبان

موفقیت برنامه ریشه‌کنی مواد مخدر سال ۲۰۰۰ افغانستان در دورهٔ حکومت طالبان را سازمان ملل به رسمیت شناخته بود. در تاریخچه دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل مستقر در وین، هیچ کشور دیگری نتوانسته است برنامه قیاس‌پذیری اجرا کند.

این دستاورد را مدیر اجرایی دفتر یاد شده در اکتبر سال ۲۰۰۱ در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، که یکی دو روز پس از آغاز حمله هوایی امریکا به کابل برگزار شد، بی‌یک کلمه تمجید، با بی‌اعتنایی پذیرفت:

> اول برگردیم به مهار مواد مخدر، پیش‌بینی کرده بودم که سخنانم را بر آثار فرعی ممنوعیت طالبان در کشت خشخاش در نواحی زیر تسلط آنها متمرکز کنم... ما اکنون نتایج بررسی میدانی سالیانه خود را در کشت خشخاش در افغانستان در اختیار داریم. تولید امسال [۲۰۰۱] در حدود ۱۸۵ تُن است. این رقم کاهشی را از ۳۳۰۰ تُن در سال پیش [۲۰۰۰] نشان می‌دهد، کاهش ۹۴ درصدی. در سنجش با رکورد برداشت ۴۷۰۰ تُنی دو سال پیش، کاهش بیش از ۹۷ درصد است...
>
> هر گونه کاهشی در کشت غیرقانونی خوشایند است، خصوصاً در مواردی مانند این‌که هیچ جایگزینی، خواه محلی خواه در دیگر کشورها، صورت نگرفته است تا پایهٔ این دستاورد را سست کند.[3]

پنهانکاری سازمان ملل

در پی حمله تحت رهبری ایالات متحد در سال ۲۰۰۱ به افغانستان، در سخن‌پردازی تغییری رخ داد. مجموعه سازمان ملل به شیوه‌ای عمل کرد که گویی منع تریاک در سال ۲۰۰۰ که دولت طالبان مجری‌اش بود هرگز اتفاق نیفتاده بود:

> مبارزه با کشت مواد مخدر در دیگر کشورها صورت گرفته و موفق شده است و امکانش [هست] که در اینجا [در افغانستان] هم این کار را با حکومت دموکرات نیرومند و همکاری بین‌المللی و امنیت و یکپارچگی بهبود یافته عملی ساخت.[4]

هم واشینگتن و هم مجموعه سازمان ملل مستقر در وین در آن دوره یکصدا می‌گفتند که هدف دولت طالبان در سال ۲۰۰۰، در واقع نه «ریشه‌کنی مواد مخدر» بلکه نقشه‌ای فریبکارانه بود که سبب «کمبود ساختگی در عرضه» می‌شد تا قیمت‌های جهانی هروئین را بالا ببرد.

طرفه اینکه این منطق عجیب که اکنون بخشی از «اتفاق نظر تازهٔ سازمان ملل» شده است، در یکی از گزارش‌های دفتر یاد شدهٔ آن سازمان در پاکستان رد می‌شود، در گزارش می‌آید که از احتکار کردن طالبان گواهی در دست نیست.[5]

دستورکار پنهان واشینگتن: از سرگیری تجارت مواد مخدر

پس از حمله به افغانستان گروه ۸ مرکب از کشورهای صنعتی عمده، اجرای برنامه ریشه‌کنی مواد مخدر را برعهدهٔ دولت تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس، گذاشت. در حرف، این برنامه کشاورزان افغان را مجاز می‌ساخت که کشت خشخاش را با محصولات جایگزین تغییر دهند. انگلیسیان در ارتباط تنگاتنگ با ادارهٔ اجرایی مواد مخدر ایالات متحد (دی‌ای‌ای) طرحِ «عملیات تحدید نفوذ» را پیش می‌بردند.

برنامه ریشه‌کنی تحت حمایت بریتانیا سرپوشی آشکار بود. حضور نیروهای اشغالگر در افغانستان به ریشه‌کنی کشت خشخاش نیانجامید: کاملاً عکس قضیه بود.

تجارت جهانی مواد مخدر

بر پایه ارقام تازه، قاچاق مواد مخدر «پس از نفت و تجارت سلاح در ردهٔ سوم بزرگترین کالای جهانی به صورت نقد است.[6]

هروئین، که متنفذان قدرتمند حامی آنند، تجارتی چند میلیارد دلاری است که باید گردش کالایی ثابت و امن داشته باشد. اما، قضیه ممنوعیت طالبان، همچنانکه دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل اعلام کرد، سبب «آغاز کمبود هروئین در اواخر سال ۲۰۰۱ در اروپا» شد.

یکی از هدف‌های پنهان جنگ این بود که تجارت مواد مخدر تحتِ حمایتِ سی‌آی‌ای به‌طور مؤثر تا سطوح تاریخی‌اش از سر گرفته شود و بر مسیرهای مواد مخدر نظارت مستقیم اعمال گردد. بیدرنگ پس از حمله اکتبر سال ۲۰۰۱، بازارهای تریاک دوباره رونق گرفت. بهای تریاک پیوسته افزایش یافت. در اوایل سال ۲۰۰۲، قیمت داخلی تریاک در افغانستان (به دلار / کیلوگرم) بیش و کم ده برابر بیشتر از سال ۲۰۰۰ بود.

در اوج دادوستد تریاک در دورهٔ رژیم طالبان، حدود ۷۰ درصد عرضه جهانی هروئین از افغانستان سرچشمه می‌گرفت. در پی حمله تحت رهبری ایالات متحد، افغانستان بیش از ۸۵ درصد بازار هروئین جهان را تأمین می‌کند. در نتیجه، نمایانگر بخش نسبتاً بزرگ بازار مواد مخدر جهان است، چنانکه سازمان ملل درآمد آن را در حدود ۵۰۰-۴۰۰ میلیارد دلار در سال برآورد می‌کند.[7]

فرق مواد مخدر با تجارت کالای قانونی در این است که مواد مخدر نه تنها برای جرایم سازمان یافته بلکه برای دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد نیز منبع عمدهٔ ایجاد ثروت شده است، دستگاهی که در حوزه‌های امور مالی و بانکداری بازیگر نیرومندی می‌نمایاند.

اداره‌های اطلاعاتی و سندیکاهای قدرتمند تجارت، که با جرایم سازمان یافته همبسته‌اند، بر سر تسلط راهبردی بر مسیرهای هروئین رقابت می‌کنند. درآمدهای چند میلیارد دلاری مواد مخدر به نظام بانکداری غرب سپرده می‌شود. بیشتر بانک‌های بزرگ بین‌المللی، با مراکز وابسته خود در پناهگاه‌های بانکیِ برون مرزی، مبالغ هنگفتی از مخدر ـ دلارها را می‌شویند.

این تجارت فقط وقتی رونق می‌یابد اگر بازیگرانِ اصلیِ دست‌اندرکار در مواد مخدر «دوستانی سیاسی در مقامات عالی» داشته باشند. تعهدهای قانونی و غیرقانونی بیش از پیش در هم تنیده می‌شوند؛ خط فاصل میان «اهل تجارت» و تبهکاران نامشخص است. در نتیجه، روابط میان تبهکاران و سیاسی‌ها و اعضای تشکیلات اطلاعاتی ساختارهای دولت و نقش نهادهای آن را فاسد کرده است.

در پسِ سوداگری مواد مخدر دادوستد پرتکاپو و منافع مالی وجود دارد. نظام تولیدیِ نهفته در هلال طلاییِ بازار هروئین را رژیم تحت پشتیبانی ایالات متحد در کابل حمایت می‌کند. سیاست خارجی ایالات متحد در خدمت این منافع است. جغرافیای سیاسی و نظارت نظامی بر مسیرهای چند میلیارد دلاری مواد مخدر هدف راهبردی (نهانیی) را در بر می‌گیرد که در برخی موارد با نظامی‌سازی مسیرهای خط لوله نفت در آسیای مرکزی سنجش‌پذیر است. (نک فصل ۶.)

تجارت چند میلیارد دلاری

پول کجا می‌رود؟ از تجارت تریاکِ افغان دقیقاً چه کسی سود می‌برد؟

شبکه تو در توی دلالان مشخصه این تجارت است. دادوستد تریاک مراحل مختلف و چندین بازار بهم پیوسته دارد، از کِشتکار یک‌لاقبایِ خشخاش در افغانستان تا بازارهای عمده‌فروشی و خُرده‌فروشی هروئین در کشورهای باختری. دقیق‌تر بگوییم، برای انواع افیون «پایگان قیمت‌ها» عمل می‌کند.

بنا بر گزارش وزارت خارجه ایالات متحد، «فروش هروئین افغان در بازار مواد مخدر بین‌المللی ۱۰۰ برابر قیمتی است که کشاورزان از بابت حق تریاک خود از کشتزار به‌دست می‌آورند.[8]

دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل برآورد می‌کند که در سال ۲۰۰۳، تولید تریاک در افغانستان «درآمد یک میلیارد دلار امریکایی برای کشاورزها و ۱/۳ میلیارد دلار امریکایی برای قاچاقچیان ایجاد کرد که برابر با نیمی از درآمد ملّی آن است». همساز با این برآوردهای دفتر پیش‌گفته، قیمت متوسط هر کیلوگرم تریاک تازه ۳۵۰ دلار بود (سال ۲۰۰۲)؛ تولید همان سال به ۳۴۰۰ تُن می‌رسید که در سال ۲۰۰۴ به ۴۱۰۰ تُن افزایش یافت.[9]

قیمت‌های عمده‌فروشی هروئین در کشورهای غربی

درآمدهای پدید آمده از دادوستد مواد مخدر افغان اساساً بالاتر از درآمدهای برآورد شدهٔ دفتر امور مواد مخدر و جنایت یاد شده است. از یک کیلو تریاک کمابیش ۱۰۰ گرم (خالص) هروئین به‌دست می‌آید که در عمده‌فروشی نیویورک در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ کیلویی ۸۵/۰۰۰ تا ۱۹۰/۰۰۰ دلار فروخته می‌شد، در سنجش با ۳۵۰۰ دلار برای هر ده کیلو تریاک تازه که قاچاقچیان، در محل، در افغانستان، می‌پرداختند.[10]

پایگان قیمت‌ها

تجارت مواد مخدر با پایگان قیمت‌ها مشخص می‌شود، از قیمتِ سرِ کشتزار در افغانستان تا بالا به صورت قیمت نهایی خُرده‌فروشی در خیابان‌های لندن، پاریس و نیویورک. قیمت خیابانی ۱۰۰–۸۰ برابر قیمت پرداختی به کِشتکار است.

بدین ترتیب فراورده‌های افیونی از چندین بازار می‌گذرد، از پهنه‌های کوهستانی افغانستان، از زمین و دریا تا به‌اصطلاح «کشورهایی که در آن

بار از یک کشتی به کشتی دیگر جابه‌جا می‌شود[1]»، که از آنجا به مقصد نهایی خود در «کشورهای مصرف‌کننده» انتقال می‌یابد. و در اینجا تفاوت‌های گسترده‌ای است میان «قیمت تخلیه و تحویلِ» مورد تقاضای کارتل‌ها در نقطه ورود و قیمت‌های عمده و خرده‌فروشی خیابانیِ مورد حمایت جرایم سازمان یافته غربی.

درآمد جهانی تجارت مواد مخدر افغان

در افغانستان، ۴۱۰۰ تُن تریاک گزارش شده که در سال ۲۰۰۴ تولید شد، تولید کمابیش ۴۱۰/۰۰۰ کیلوگرم هروئین خالص را ممکن ساخت. کل درآمدهایِ کشتکاران افغانی (بنا بر گزارش دفتر پیش‌گفته سازمان ملل)

چارچوب متن ۱–۱۶

قیمت‌های خرده‌فروشی هروئین در بریتانیا و ایالات متحد

ادارهٔ پلیس نیویورک خاطرنشان می‌کند که قیمت‌های خرده‌فروشی هروئین پایین است و درجه خلوص آن به نسبت بالاست. پیشتر هر گرم هروئین حدود ۹۰ دلار فروخته می‌شد اما هم‌اکنون گرمی ۶۵ تا ۷۰ دلار یا کمتر فروخته می‌شود. اطلاعات نامعتبر پلیس نیویورک نشانه آن است که خلوصِ یک کیسه هروئین معمولاً از ۵۰ تا ۸۰ درصد است، اما چه بسا ۳۰ درصد پایین‌تر باشد. اطلاعات ژوئن سال ۲۰۰۰ حاکی از این است که بسته‌ها (۱۰ کیسه‌ای) را که خریداران دومینیکنی از فروشندگان همان منطقه به مقدار زیاد (حدود ۱۵۰ بسته خریدند، هر کدام کمتر از ۴۰ دلار، یا هر یک ۵۵ دلار در سنترال پارک فروخته شد. ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا گزارش می‌دهد که یک اونس هروئین معمولاً به ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ دلار، گرمی ۷۰ تا ۹۵ دلار، بسته‌ای ۸۰ تا ۹۰ دلار و کیسه‌ای آن ۱۰ دلار فروخته می‌شود. DMP گزارش می‌دهد که میانگین خلوص هروئین در سطح خیابان در سال ۱۹۹۹ حدود ۶۲ درصد بود.[11]

1. Transshipment

ارقام قیمت خُرده‌فروشی در ارزیابی پلیس نیویورک و ادارهٔ اجرایی مواد مخدر همسازی دارند. قیمت ۹۵-۷۰ دلاری ادارهٔ اجرایی با خلوص ۶۲ درصد، به گرمی ۱۱۲ تا ۱۵۳ دلار هروئین خالص تبدیل می‌شود. ارقام پلیس نیویورک کم و بیش شاید با برآوردهای پایین‌تر خلوص بخواند.

باید یادآور شد که وقتی هروئین به مقدار خیلی کم خریداری می‌شود، قیمت خرده‌فروشی بسیار بالا می‌رود. در ایالات متحد خرید اغلب به‌صورت «کیسه» است؛ کیسه‌ای مخصوص که به گفته روچلیو و بویوم[1] محتوی ۲۵ میلی‌گرم هروئین خالص است.[12]

یک کیسهٔ ده دلاری در شهر نیویورک (بنا بر ارقام ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا که در بالا نقل شد) به بهای گرمی ۴۰۰ دلار نرخ‌گذاری می‌شود، هر کیسه، ۲۵ میلی‌گرم هرویین خالص دارد.[13] برای خریدهای خیلی کوچک که قاچاق‌فروشان خیابانی عرضه می‌کنند، سود ناخالص خُرده‌فروشی به نحو چشمگیری بالاتر است. در مورد خرید کیسه ده دلاری، کمابیش ۳ تا ۴ برابر معادل قیمت خرده‌فروشی در هر گرم است (۱۵۳-۱۲۲ دلار).

قیمت‌های مواد مخدر انگلیس

قیمت خیابانی خرده‌فروشیِ هر گرم هروئین در انگلیس، بنا به گفته منابع پلیس کشور، «از ۷۴ پوند در سال ۱۹۹۷ به ۶۱ پوند [در سال ۲۰۰۴] سقوط کرده است». [یعنی، از تقریباً ۱۳۳ تا ۱۱۰ دلار، بر پایه نرخ تبدیل سال ۲۰۰۴].[14] در برخی شهرها گرمی ۴۰-۳۰ پوند نازل‌تر بود و سطح خلوص پائین‌تری داشت.[15] بنا بر گزارش **دراگ اسکوپ**[2]، قیمت متوسط هر گرم هروئین در بریتانیا بین ۴۰ و ۹۰ پوند (گرمی ۱۶۲-۷۲ دلار) بود. گزارش به خلوص اشاره نمی‌کند. به گزارش بخش اطلاعات ملی جنایی، قیمت خیابانی هروئین در آوریل سال ۲۰۰۲ گرمی ۶۰ پوند بود.

---

1. Rocheleau-Boyum

۲. Drugscope سازمان به ظاهر غیردولتی مستقر در انگلیس کـه هـدفش اطـلاع‌رسانی دربارهٔ مواد مخدر و سیاست افزایش و کاهش لطمات مرتبط با مواد مخدر است. ــ م.

بیش و کم حدود ۱/۱۳ میلیارد دلار بود و ۱/۵ میلیارد دلار هم درآمد قاچاقچیان محلی (دفتر یاد شدهٔ سازمان ملل در سال ۲۰۰۳، درآمد کِشتکاران را ۱ میلیارد و قاچاقچیان را ۱/۳ میلیارد دلار، برابر ۳۶۰۰ تُن تریاک عمل نیامده، برآورد کرده بود. رقم‌های معادل در سال ۲۰۰۴ بر برآوردی از این ارقام مبتنی است، بر اساس این فرض که در قیمت‌های سرِ کشتزار تغییراتی پدید نیامده است).

وقتی در بازارهای غربی هروئین به قیمت عمده‌فروشی کیلوگرمی حدود ۱۰۰/۰۰۰ دلار (با نسبت خلوص ۷۰ درصد) فروخته شود، درآمد عمده‌فروشی (معادل ۴۱۰۰ تُن تریاک عمل نیامدهٔ افغان) در حدود ۵۸/۶ میلیارد دلار می‌شود. این رقم بر اساس ارقام مختلف در مورد قیمت‌های عمده‌فروشی پیش‌گفته برآورد محتاطانه‌ای است.

اما این مبلغ ۵۸/۶ میلیارد دلار، دادوستد خرده‌فروشیِ بسیار سودآور را در تجارت هروئین افغان در خیابان‌های شهرهای بزرگ غربی در بر نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، ارزش نهایی خرده‌فروشی ملاکی است اساسی بدین قصد که نقش تجارت چند میلیاردی هروئین در شکل‌گیری ثروت در کشورهای غربی سنجیده شود.

اما محرز کردن برآوردِ مفیدِ ارزشِ خرده‌فروشی کمابیش ناممکن است. قیمت‌های خیابانی خرده‌فروشی در نواحی شهری، از شهری به شهر دیگر و میان کشورهای مصرف‌کننده، گذشته از نوسانات در خلوص و کیفیت، بسیار با هم فرق دارد.

میان قیمت عمده و خرده‌فروشی هروئین افزایش قیمت چشمگیری است. کلی‌تر گفته باشیم، بیشترین سهم درآمد این قاچاقچیگری سودآور از آنِ سندیکاهای تبهکاری و تجارتی است در کشورهای غربی که در بازارهای عمده و خرده‌فروشی محلیِ مواد مخدر دست دارند. وانگهی، سندیکاهای «شرکتی» جنایت همواره از دادوستدهای تبهکار مختلفِ دست‌اندرکار تجارت خرده‌فروشی پشتیبانی می‌کنند.

بیش از ۹۰ درصد هروئین مصرفی در بریتانیا از افغانستان می‌آید. بر طبق نمودار قیمت خرده‌فروشی انگلیس از منابع پلیس کشور، هر گرم ۱۱۰ دلار (و سطح خلوص ۵۰ درصدی فرضی)، ارزشِ کلِ خرده‌فروشی تجارت مواد مخدر افغان در ۲۰۰۴ (۴۱۰۰ تُن تریاک) در حدود ۹۲/۲ میلیارد دلار است. این رقم باید شبیه‌سازی شمرده شود نه برآورد.

به سخن دیگر، کمی بیش از یک میلیارد دلار درآمد ناخالص کِشتکاران در افغانستان (سال ۲۰۰۴) در حدود ۹۰ میلیارد دلار ــ که در مراحل و بازارهای مختلف به‌دست می‌آید ــ درآمد جهانی مواد مخدر پدید می‌آورد. این نسبت ۹۰-۱ با ارزیابی ادارهٔ اجرایی مواد مخدر امریکا سازگاری دارد که یک دلار تولید تریاک در افغانستان، از نظر بهای خرده‌فروشی، ۱۰۰ دلار به‌وجود می‌آورد.

این درآمد جهانی بهرهٔ سندیکاهای تجاری و ادارات اطلاعاتی و جرایم سازمان‌یافته و نهادهای مالی و عمده‌فروشان و خرده‌فروشان و جز اینها می‌شود که مستقیم یا نامستقیم در دادوستد مواد مخدر دست دارند. در نتیجه، درآمدها به بانک‌های غربی سپرده می‌شود که در تطهیر پول کثیف سازوکاری اساسی پدید می‌آورند.

آنچه این ارقام در پیش می‌نهند این است که بخش عمدهٔ درآمدهای حاصل از تجارت جهانی هروئین به جیب «گروه‌های تروریست» و «جنگ‌سالاران» سرازیر نمی‌شود. در واقع، درصد بسیار اندک نقل و انتقال کلی دادوستد مواد مخدر نصیب کشاورزان و سوداگران کشور تولیدکننده می‌گردد. به یاد داشته باشیم که درآمد خالص متعلق به کِشتکاران افغانی بخشی از ۱/۱۳ میلیارد دلار تخمین زده شده است. این مبلغ، بنا بر گزارش دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل، درآمدهای ناخالصِ کِشتکاران به‌شمار می‌آید که پرداخت به عوامل به‌کار رفتهٔ کِشتزار و بهرهٔ وام‌های نزولخواران و پشتیبانی سیاسی و غیره به‌حساب نمی‌آورد.[16]

پول‌شویی مواد مخدر

قسمت بزرگی از پول‌شویی جهانی به‌طور مستقیم به تجارت مواد مخدر مربوط می‌شود. پول‌شویی، بنا بر ارزیابی‌های صندوق بین‌المللی پول برای سال‌های ۱۹۹۰، مبلغی بین ۵۹۰ میلیارد و ۱/۵ تریلیون دلار در سال بود، که نمایانگر ۵-۲ درصد تولید ناخالص داخلی است.[17]

درآمدهای دادوستد مواد مخدر به نظام بانکداری سپرده می‌شود. پول مواد مخدر در پناهگاه‌های بانکی برون مرزیِ بیشمار در سوئیس، لوکزامبورگ، جزایر کانال انگلیس[۱]، جزایر کی‌من[۲] و حدود ۵۰ نقطه دیگر در چهارگوشه جهان شسته می‌شود. در اینجاست که سندیکاهای تبهکاری در دادوستد مواد مخدر دست به کار می‌شوند و نمایندگان بزرگترین بانک‌های تجاری جهان همکاری متقابل دارند. پول کثیف به این پناهگاه‌های برون مرزی سپرده می‌شود که بر آنها بانک‌ها و نهادهای مالی عمدهٔ غربی نظارت می‌کنند. بنابراین، این نهادها در نگهداری و پیگیری دادوستد مواد مخدر صاحب منافع‌اند.[18]

وقتی پول‌شویی انجام شده باشد، به عرصه سرمایه‌گذاری‌های واقعی بازگردانیده می‌شود نه تنها در مستغلات و میهمانسراها و غیره بلکه در دیگر حوزه‌ها مانند خدمات اقتصادی و تولید صنعتی. پول کثیف و مخفی به دستگاه‌های مالی مختلف نیز راه می‌یابد، از جمله معاملات اوراق بهادار سوداگرانه (مشتقات)، کالاهای اولیه، سهام و قرضه‌های دولتی.

مواد مخدر و «جنگ با تروریسم»

سیاست خارجی ایالات متحد و «جنگ با تروریسم» از کارکردهای اقتصاد پررونق تبهکاری پشتیبانی می‌کند که در آن مرز میان سرمایه سازمان‌یافته و جرایم سازمان‌یافته بیش از پیش مبهم و نامشخص شده است.

---

۱. Channel Isles گروهی از جزایر انگلیس در کانال انگلیس، دور از سواحل نورماندی. ــ م.

۲. Cayman Isles سه جزیره از متصرفات انگلیس در جنوب کوبا. ــ م.

تجارت هروئین، همچنانکه دولت ایالات متحد و «جامعه بین‌المللی» مدعی شده‌اند، «خزانه طالبان را پُر» نمی‌کند.

بلکه، درآمدهای این تجارت غیرقانونی منبع شکل‌گیری ثروت در خارج از افغانستان است و تا حد زیادی متنفذان قدرتمند مالی و تجاری / تبهکاری درون کشورهای باختری از آن بهره برده‌اند. این فرایند انباشت ثروتِ زادهٔ تجارت مواد مخدر با «جنگ» ایالات متحد «با تروریسم» حفظ و حمایت می‌شود. تصمیم‌گیری در وزارت خارجه امریکا و سی‌آی‌ای پنتاگون به پشتیبانی از این دادوستد چند میلیاردی بس سودآور کمک می‌کند که پس از نفت و تجارت جنگ‌افزار از نظر ارزش کالایی در مرتبه سوم جای دارد.

یادداشت‌ها

1. *Statement of Assistant Secretary of State Robert Charles US House of Representatives* Congressioanl Hearing, 1 April 2004.

2. United Nations Office on Drugs ands Crime (UNODC) at http://www.unodc.org/unodc/index.html.

3. Remarks on behalf of the United Nations Office on Drugs ands Crime (UNODC) Executive Director at the UN General Assembly, Oct 2001, http://www.unodc.org/unodc/en/speech_2001-10-12_1.htm.

4. Statement of the UNODC Representative in Afghanistan at the February 2004 International Counter Narcotics Conference, http://www.unnodc.org/pdf/afg/afg_intl_counter_narcotics_conf_2004.pdf, p. 5.

5. *Deseret News*, Salt Lake City, Utah, 5 October 2003.

6. *The Independent*, 29 February 2004. At the time these UN figures were first brought out (1994), the (estimated) global trade in drugs was of the same order of magnitude as the global trade in oil.

7. Douglas Keh, "Drug Money in a Changing World", Technical Document No. 4, *Vienna UNDCP, 1998, p. 4. See also United Nations Drug Control Program, Report of*

the International Narcotics Control Board for 1999, E/INCB/1999/1 United Nations, Vienna, 1999, p. 49-51, and Richard Lapper, "UN Fears Growth of Heroin Trade, *Financial Times*, 24 February 2000. There are on reliable estimates on the distribution of the global narcotics trade between the main categories: Cocaine, Opium/Heroin, Cannabis, Amphetamine Type Stimulants (ATS), Other Drugs.

8. US State Department, quoted by The Voice of America (VOA), 27 February 2004.

9. See http://www.poppies.org/news/104267739031389.shtml. The Afghan farmer receives a very small percentage of the global turnover of the trade in Afghan opiates, which the United Nations Office on Drugs ands Crime (UNODC) estimates at US $ 30 billion.

۱۰. ادارهٔ اجرایی مواد مخدر ایالات متحد تأیید می‌کند که هروئین آسیای جنوب باختری، یعنی افغانستان، در شهر نیویورک در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ هر کیلوگرم در عمده‌فروشی به ۸۵/۰۰۰ تا ۱۹۰/۰۰۰ دلار با نسبت ۷۵ درصد خلوص فروخته می‌شد. نک National Drug Intelligence Center, http://www.usdoj.gov/ndic/pubs/648/ny_econ.htm.

به گزارش ادارهٔ پیش‌گفته «قیمت هروئین آسیای جنوب باختری، هر واحد از ۷۰/۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰ دلار (۷۰۰گرم) و خلوص هروئین این منطقه از ۸۵ تا ۹۰ درصد است». واحد ۷۰۰ گرمی آسیای جنوب باختری (خلوص ۹۰-۸۵ درصد) هر کیلوگرم به قیمت عمده‌فروشی تبدیل می‌شود، برای هروئین خالص از ۱۱۵/۰۰۰ تا ۱۶۳/۰۰۰ دلار در نوسان است. در اینکه میان منابع مختلف عرضه هروئین رقابت بود، بازار هروئین ایالات متحد، در زمانی که این ارقام گردآوری می‌شد، تا حد زیادی از کلمبیا[۱] تأمین‌کننده‌اش بود.

در انگلیس، که بیش از ۹۰ درصد هروئین آن از افغانستان حاصل می‌شود، قیمت عمده‌فروشیِ هروئین (خالص) در لندن، کیلویی ۵۰/۰۰۰ پوند استرلینگ، در حدود ۸۰/۰۰۰ دلار بود (۲۰۰۲). نک گاردین، ۱۱ اوت ۲۰۰۲.

---

۱. بی‌سبب نیست که چند سالی است ایالات متحد به بهانه مبارزه با مواد مخدر، با دولت کلمبیا قرارداد نظامی امضا کرده است و در آن کشور نیرو و پایگاه دارد. به یک کرشمه دو کار کرده است: هم به دولت‌های چپ‌گرای منطقه چنگ و دندان نشان می‌دهد و هم مسیر قاچاق را امن و سهم خود را از آن تأمین می‌کند. ـــ م.

11. National Drug Intelligence Center, http://www.usdoj.gov/ndic/pubs/648/ny_econ. htm

12. See Office of National; Drug Control Policy, The Withe House, http://www.whitehousedrugpolicy.gov/publications/drugfact/american_users_spend/appc.html.

13. National Drug Inelligence Center, *op cit.*

14. *The Independent*, 3 March 2004.

15. AAP News, 3 March 2004. See Drugscope (UK): http://www.drugscope.org.uk.

16. See also UNODC, "The Opium Economy in Afghanistan", Vienna, 2003, http://www.unodc.org/pdf/publications//afg_opium_economy_www.pdf, p. 7-8.

17. *Asian Banker*, 15 August 2003.

18. For further details, see Michel Chossudovsky, "The Crimes of Business and the Business of Crimes", *Covert Action Quarterly*, Fall 1996.

فصل ۱۷

پیش آگاهی از ۹/۱۱

چندین شبیه‌سازی از هواپیمایی که در حمله ساختگی تروریستی به ساختمانی برخورد می‌کند در سال پیش از ۹/۱۱ اجرا شد.

«سناریوها»ی حملات تروریستی پیش از ۹/۱۱، که به دست سی‌آی‌ای و پنتاگون طراحی می‌شد با سخنان رسمی و گزارش‌های مطبوعاتی مستند می‌گشت.

از تاریخ ۹/۱۱ به بعد دولت بوش چندین تمرین ضدتروریستی انجام داد تا امریکا را در برابر حمله دوم نوع یازده سپتامبر آماده کند. (نک فصل ۲۰.)

این فصل خطوط کلی دو شبیه‌سازی پیش از ۹/۱۱ را از هواپیمایی ترسیم می‌کند که بنا بود تروریست‌ها از آن برای کوبیدن به ساختمانی استفاده کنند، این امر نشان می‌دهد که کارگزاران نظامی و اطلاعاتی ایالات متحد در واقع به امکان «نوعی حمله ۹/۱۱» اندیشیده بودند:

۱ـ تمرین پنتاگون که یازده ماه پیش از ۹/۱۱، در اکتبر سال ۲۰۰۰، انجام شد و مبتنی بود بر طرح‌ریزی سناریوی یک هواپیمای مسافربری ساختگی که با ساختمان پنتاگون برخورد می‌کرد.

۲ـ تمرین سی‌آی‌ای در بامداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مرکز شناسایی سی‌آی‌ای در چنتلی ویرجینیا انجام شد.

در بخش دوم این فصل، نقش این تمرین‌های ضدترور در اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده بررسی می‌گردد و بر موضوع کلی‌تر پیش‌آگاهی از ماجرای ۹/۱۱ متمرکز می‌شویم.

سناریوی پنتاگون در مورد حمله تروریستی واقعی

در اکتبر ۲۰۰۰ تمرینی نظامی صورت گرفت که مبتنی بود بر طرح‌ریزی سناریوی یک هواپیمای مسافربریِ ساختگی که به ساختمان پنتاگون زده می‌شد. تمرین با نیروهای حفاظتی دفاعی پلیس و فرمانده رسته واکنش اضطراری پنتاگون هماهنگ شد.

بنا به گزارش مفصل دنیس راین از ستارهٔ پنج پَرِ گروه نظامی قرارگاه میر، «تمرینِ تلفات جمعی پنتاگون، که اسم سانحهٔ ساختگی بود، یکی از چند طرحی بود که رسته‌های واکنش اضطراری در ۲۶-۲۴ اکتبر [سال ۲۰۰۰] اجرا کردند»:

> آتش و دود از هواپیمای مسافربری ساقط شده از محوطه پنتاگون زبانه می‌کشد. نیروهای پلیس حفاظتی دفاعی میدان دید را می‌بندند. دانشجویان پزشکی ارتش، پرستاران و پزشکان برای کمک‌رسانی تقلا می‌کنند... سر راهب، از فرماندهی آموزش واکنش اضطراری، به پنتاگون می‌رود و شراره‌های آتش را خاموش می‌کند. پنتاگون ماکت بود و «سانحهٔ هواپیما» هم شبیه‌سازی شده.
>
> در ۲۴ اکتبر، یک رخداد تروریستی ساختگی در ایستگاه مترو پنتاگون و یک حادثه ساختمانی از جمله سناریوهایی بود که به قصد آمادگی بهتر مراکز محلی برای رخدادهای واقعی به‌کار برده شدند.
>
> در اجرای تمرین، کارکنان امداد بی‌سیم‌هایی داشتند که برای کمک‌رسانی سریع به مکان‌های واقعی به‌کار برده می‌شدند و

کامیون‌های اسباب‌بازی که نمایانگر وسایل نجات‌اند در برنامه تمرین گنجانیده می‌شوند.

بعد کارت‌ها به بازیکنان مختلف داده می‌شود که شمار زخمیان و جایی را مشخص می‌کند که در سناریوی مفروض باید به آن نقطه فرستاده شوند.

در اجرای تمرین، یکی از دانشجویان پزشکی به سرگرد لوری براون، پرستار ارتش فهرست ۲۸ زخمی را تا آن لحظه گزارش می‌دهد. بعد براون با بی‌سیم با مافوق خود، سرهنگ جیمز گیلینگ، پزشک اتاق فرمان در آن سوی تالار تماس می‌گیرد.

گیلینگ درخواست براون را در مورد چند فروند بالگرد برای تخلیه مجروحان تصویب می‌کند. پلیس در اتاق توصیه می‌کند که آنها را حرکت ندهند و راهب که نقش داور را بازی می‌کند، به نشانه موافقت سر تکان می‌دهد...

یک دانشجوی پزشکی ارتش تمرین را واقعی می‌پندارد.

گروهبان کلی براون گفت: «اشخاصی را می‌بینی که با آنها سروکار خواهی داشت و در سناریوها و آنچه قرار است انجام دهی تأمل می‌کنی. سناریوی خیلی خوبی است و بی‌دردسر اتفاق می‌افتد»...

راهب، در انتقادی پس از عملیات، به شرکت‌کنندگان یادآور شد که سانحه کنونی فقط یک پنجم آن حادثه است و کل وضع اضطراری ۷ تا ۲۰ روز ادامه می‌یابد و شاید ۱۷ مرکز را درگیر کار کند.

راهب گفت: «وضع اضطراری تا اندازه‌ای سهل‌ترین بخش کار است». او جنبه شخصی یک سانحه را به گروه یادآور شد. «خانواده‌ها میل دارند برای نتیجه‌گیری به محل سانحه بیایند... در این سانحه خاص احتمالاً ۳۴۱ قربانی برجا می‌ماند».[1]

این گزارش ادعاهای دولت بوش را رد می‌کند که حاکی بود از اینکه آنها نمی‌توانستند استفاده از هواپیما را در حمله‌ای تروریستی پیش‌بینی کنند. به گفته کاندالیزا رایس در نشست مطبوعاتی‌اش در ۱۶ مه سال ۲۰۰۲:

> گمان نمی‌کنم کسی می‌توانست پیش‌بینی کند که این افراد هواپیمایی بربایند و آن را به مرکز تجارت جهانی بکوبند و بعد هواپیمای دیگری و آن را به بنای پنتاگون بزنند و سعی کنند از هواپیمای دیگری به جای موشک استفاده کنند، هواپیمایی ربوده شده به جای موشک.

«تمرین تلفات جمعی پنتاگون» به دستور کارگزاران رده بالای آن صورت گرفت و دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، که دفتر کارش در طبقه سوم محوطه بیرونی است گفت «من خبر نداشتم». در ذیل گزیده‌ای از شهادت رامسفلد است در **کمیسیون ۹/۱۱** در مارس سال ۲۰۰۴ (در پاسخ به بن-ونیست، عضو کمیسیون):

> **بن-ونیست:** بنابراین به نظرم می‌آید، آقا، وقتی می‌گویید که ما نمی‌دانستیم که ممکن است در تابستان سال ۲۰۰۱ از هواپیماها به عنوان سلاح استفاده شود، ناچارم با همین نکته وارد بحث شوم.
>
> **رامسفلد:** خب، من نگفتم که ما نمی‌دانستیم. گفتم من نمی‌دانستم. و اگر بنا بود من اطلاعیه هواپیمایی کشوری صادر می‌کردم که مردم با خبر می‌شدند و آنها اطلاعیه را در ۲۲ ژوئن سال ۲۰۰۱ منتشر کردند.[2]

هدف از تمرین، به گفته سازمان‌دهندگان پنتاگون، عبارت بود از «آمادگی برای هر سانحهٔ ممکنی... به گفته براون، 'این امری مهم است، در نتیجه بهتر است آماده شویم'، 'از این راه اشکال‌ها رفع می‌شود. امید که هرگز اتفاق نخواهد افتاد، اما از این طریق ما آماده می‌شویم'».[3]

ده ماه بعد در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ که سانحه واقعی رخ داد، آیا آنها آماده بودند؟ هدف از اجرای این تمرین چه بود؟

«شبیه‌سازی از پیش طرح‌ریزی شدهٔ» سی‌آی‌ای از هواپیمایی که به ساختمانی می‌خورد

در بامداد ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، سی‌آی‌ای «شبیه‌سازیِ از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای را ترتیب داده بود تا مسایل واکنش اضطراری را بررسی کند که در صورت برخورد هواپیمایی به بنایی پدید می‌آید». شبیه‌سازی در ادارهٔ شناسایی سی‌آی‌ای در چنتلیِ ویرجینیا عملی شد.

دولت بوش این حادثه را «تقارن عجیب و غریب» توصیف کرد.[4] شبیه‌سازی مبتنی بود بر «تمرین برنامه‌ریزی شده‌ای که در صبح ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ صورت گرفت و «یک جت کوچک شرکتی پس از اینکه دچار نقص فنی شد به یکی از چهار برج ساختمان مقر اداره برخورد کرد.[5]

> آرت هوبولدِ سخنگو گفت: «رؤسای سازمان طرحی را ارایه دادند تا توانایی کارمندان را در واکنش به سانحه‌ای بیازمایند... تقارنی باورنکردنی بود که این حادثه اتفاق افتاد تا هواپیمایی به تشکیلات ما برخورد کند... به محض اینکه حوادث واقعی عالم شروع شد، تمرین را کنار گذاشتیم».[6]

خبر مربوط به شبیه‌سازی سانحهٔ ۹/۱۱ هواپیمای چنتلی لاپوشانی شد. در آن زمان علنی نشد. کمابیش یک سال بعد به‌صورت اعلان تعدیل‌یافته کنفرانس امنیت میهن آشکار شد. کنفرانس تحت عنوان «امنیت میهن: تکاپوی رهبری امریکا» نامیده شد و در ۶ سپتامبر سال

۲۰۰۲ در شیکاگو برگزار گردید، درست چند روز پیش از یادبود رخداد غم‌انگیز ۹/۱۱.

ادبیات تبلیغاتی کنفرانس در سایه حمایت مؤسسه اجرای قانون و امنیت ملی[1] نکته‌ای را پیش کشید که کسی در امریکا از آن خبر نداشت. در بامداد ۹/۱۱، سی‌آی‌ای سرگرم شبیه‌سازیِ از پیش طرح‌ریزی شدهٔ هواپیمایی بود که به ساختمانی برخورد می‌کرد.

یکی از سخنران‌های اصلی در کنفرانس مؤسسه اجرای قانون و امنیت ملی، جان فولتن از سی‌آی‌ای بود، رئیس بخش شبیه‌سازی صحنهٔ جنگ راهبردی وابسته به ادارهٔ شناسایی ملی و کارشناس در تحلیل واکنش تهدید و خطر، طرح سناریو و برنامه‌ریزی راهبردی:

> در بامداد ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، آقای فولتن و گروهاش در سی‌آی‌ای سرگرم اجرای شبیه‌سازی از پیش برنامه‌ریزی شده بودند تا در صورت برخورد هواپیمایی به یک ساختمان، مسایل پدیدارشدهٔ واکنش اضطراری را بررسی کنند. بی‌گمان آنان از اینکه در همان روز، آن طرح به نحوی حیرت‌آور واقعیت پیدا می‌کرد هیچ آگاهی نداشتند. در اقدام امنیتی میهن، اطلاعات، مؤثرترین ابزارِ در دسترس است. مهم‌ترین نکته هر اقدام جاری در حمایت از کشور و شهروندان‌مان تلاش در اطلاع‌رسانی مناسب به اشخاص مناسب در زمان مناسب است. چگونه می‌توان این اندازه اطلاعات را از پیرامون جهان گرفت و به شیوه‌های معنی‌دار و به موقع پردازش کرد؟ آقای فولتن دانسته‌های خود را در اختیار جامعه اطلاعاتی می‌گذارد و نیز نگرشی را که چگونه سامانه‌های اطلاعاتی امروز بر ابزارهای ضدتروریستی حتی بهتر فردا بدل خواهند شد.[7]

1. National Law Enforcement and Security Institute (NLESI)

نقش پیش‌آگاهی در اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده

«سناریوها»ی پیش از حادثه ۹/۱۱ پنتاگون و سی‌آی‌ای در مورد یک حمله تروریستی واقعی نادرستی گفته‌های کارگزاران ایالات متحد، و از آن میان دانالد رامسفلد و کاندالیزا رایس را نشان می‌دهد.

با آنکه سناریوهای پیش از ۹/۱۱ شرح رسمیِ این رخداد را، همچنانکه گزارش **کمیسیون ۹/۱۱** حاکی از آن بود، سخت تردیدآمیز می‌کرد، تمام آنها در تأیید افسانه القاعده مؤثرند. اجرای این تمرین‌های ضدتروریستی از بیم حمله‌ای تروریستی بخشی است از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده. تمرین‌ها این برداشت را می‌رسانند که تهدید تروریست‌های اسلامی واقعی است.

گویا اف‌بی‌آی در اوت سال ۲۰۰۱ به جان اشکرافت، دادستان کل، هشدار داده بود که از سفر با خطوط هوایی تجاری بپرهیزد، اما این اطلاعات علنی نشده بود.[8]

بر روی هم، برگزاری تمرین‌های ضدتروریستی چه پیش چه پس از رخداد ۹/۱۱ در پدیداری اتفاق نظر آشکار در کانون‌های نظامی، اطلاعاتی و اجرای قانون اثربخش بوده است که القاعده دشمن **میهن** و تهدید واقعی است.

به دولت بوش «هشدارهای اطلاعاتی» بیشماری داده شد. نیز می‌دانیم که کارگزاران بلندمرتبه بوش در **کمیسیون ۹/۱۱** به دروغ سوگند خوردند آنگاه که گفتند در مورد اجرای حملات تروریستی اطلاعاتی یا از پیش آگاهی نداشتند.

اما ما نیز از تحقیق مستند دقیق خبر داریم که:

ـ در تاریخ ۹/۱۱ دستور راحت‌باش بود. نیروی هوایی ایالات متحد دخالتی نکرد.[9]

ـ بر تحقیقات «دبلیو تی‌سی»[1] و پنتاگون سرپوش گذاشته شد.

آوار برج‌های «دبلیو تی‌سی» پیش از اینکه بررسی شود، از میان برداشته شد.[10]

آهن‌پاره‌های هواپیما در پنتاگون پیدا نشد.[11]

ـ گزارش‌هایی بود از سودهای کلان مالی که بر اثر رخداد ۹/۱۱ به‌دست آمده است، از معامله با سوء استفاده از اطلاعات محرمانه در روزهای پیش از ۹/۱۱.[12]

ـ **ساختمان ۷** «دبلیو تی‌سی» در هاله راز فرو رفته است که در بعدازظهر ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ فرو ریخت یا «کوبیده» شد.[13]

منتقدان، کاخ سفید را به «سهل‌انگاری مجرمانه» متهم می‌کنند، زیرا اطلاعات داده شده به رئیس‌جمهور بوش و گروه امنیت ملی او، سرسری گرفته شد و برای جلوگیری از حمله تروریستی ۹/۱۱ کاری انجام نشد.

اتفاق نظر آشکار در جرگه منتقدان این است که «آنها خبر داشتند اما کاری صورت ندادند».

این خط استدلال، مورد پسند نویسندگان بیشمار حادثه ۹/۱۱ بوده است، زیرا آشکارا دولت بوش را سرزنش می‌کنند.

با این وصف، طُرفه این است که این فرایند *افشای دروغ‌های* کارگزاران ایالات متحد در خصوص پیش‌آگاهی و ابراز خشم مردم، در تقویت پنهانکاری ۹/۱۱ مؤثر واقع شده است.

بنابراین، موضوع پیش‌آگاهی بخشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده می‌شود که به کار نمایاندن القاعده به عنوان تهدید امنیت امریکا می‌خورد، با توجه به این نکته که در واقع القاعده آفریدهٔ دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد است.

---

۱. مرکز تجارت جهانی.

فرض بر این است که این پیش‌هشدارها و دستورعمل‌های اطلاعاتیِ زادهٔ تشکیلات اطلاعاتی ـ گذشته از «سناریوها»ی حملات واقعی تروریستی اجرا شده به دست پنتاگون و سی‌آی‌ای ـ بازنمایی واقعی و بی‌غرضانه تهدید تروریستی است.

در این میان پیشینه القاعده و سی‌آی‌ای، قطع نظر از روابط‌اش با دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان، در پس‌زمینه نهاده شده است. (نک فصل ۴.)

موضوع اصلی دربارهٔ اینکه تروریست‌های اسلامی مسئول حادثه ۹/۱۱ بودند، در توجیه نکته‌های دیگر مؤثر می‌افتد، از جمله **قوانین پتریات**، جنگ‌ها علیه افغانستان و عراق، بودجه‌های دفاع مارپیچی و امنیت میهن، بازداشت هزاران مسلمان به اتهام‌های واهی، دستگیری و تبعید «رزمندگان دشمنِ» ادّعا شده به گوانتانامو و غیره و غیره.

تمرکز بر روی پیش‌آگاهی به نحو مؤثری نظر را از روابط دیرین دولت ایالات متحد با شبکه ترور از دورهٔ جنگ شوروی-افغان منحرف کرده است، که ناگزیر موضوع آشکارتر خیانت و جنایت‌های جنگی را مطرح می‌سازد.

موضوع پیش‌آگاهی از یک نظر این پیشینه تاریخی را پاک می‌کند چون منکر نقش القاعده در مقام منبع اطلاعاتی ایالات متحد می‌شود.

تمرین‌های ضدترور با اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ گسترده سازگاری دارد. دولت بوش متهم می‌شود که بر اساس این هشدارهای تروریستی عمل نمی‌کند. به گفته ریچارد کلارک، مشاور بوش در امور ضدتروریسم:

> ما باید سعی کنیم دربارهٔ این مسایل که همزمان سخت و جدی و متقابلاً آمیخته به ادب و احترام است به سطحی از گفتمان همگانی برسیم... همه ما می‌خواهیم جهادی‌ها را شکست دهیم. [در این کار

> اتفاق نظر داریم.] در اجرای این امر، ضروری است دربارهٔ شیوه‌ای که به بهترین وجه صورت خواهد گرفت بحث و گفتگویی فعال و انتقادی و تحلیلی را در امریکا برانگیزیم. و اگر حمله تروریستی بزرگ دیگری در این کشور صورت بگیرد، نه باید بهراسیم و نه جلوی بحث و گفتگوها را بگیریم همچنانکه مدت‌ها دراز پس از رخداد ۹/۱۱ جلوگیری کردیم.[14]

می‌گویند که بوش و گروه اطلاعاتی کاخ سفید این هشدارها را نادیده گرفته‌اند.

ریچارد کلارک، که تا فوریه سال ۲۰۰۳ مسئول امور ضدتروریسم در شورای امنیت ملّی بود، از مردم امریکا و خانواده‌های قربانیان «پوزش خواست».

به یاد داشته باشیم که ریچارد کلارک عضو گروه اطلاعاتی بود که در آن زمان از القاعده در حوزهٔ بالکان پشتیبانی می‌کرد. (نک فصل ۳.) نیز او عضو گروه بوش بود در دوره‌ای که ایالات متحد با بهره‌جویی از رخداد ۹/۱۱ به عنوان بهانه برپایی **«جنگ عادلانه»** به افغانستان تاخت بُرد.

این نظر عمومی تازهٔ ضد بوش در خصوص حمله‌های ۹/۱۱ بخشی از جنبش حقیقت‌یاب ۹/۱۱ را فرا گرفته است. دروغ‌های آشکار در شهادتِ به قید سوگند به **کمیسیون ۹/۱۱** یکصدا مردود شمرده شده است و خانوادهٔ قربانیان خشم و نفرت خود را ابراز کرده‌اند.

بحث و گفتگو در پیرامون دو مطلب دور می‌زند: آیا دولت مسئول «شکست اطلاعاتی» است یا موضوع بر اثر «بی‌لیاقتی» بود. در هر دو مورد، افسانه القاعده بی‌گزند می‌ماند. بن لادن مجرم است. القاعده، حامی مالی هواپیماربایان عرب، مسئول رویداد ۹/۱۱ بود.

منبع هشدارهای تروریستی

در زیر این لفاظی‌ها، ظاهراً تنی چند منبع «هشدارها»ی صادره از دستگاه اطلاعاتی را زیر سئوال می‌برده‌اند، دستگاهی که در سرتاسر دورهٔ پساجنگ سرد از القاعده پشتیبانی کرده است.

آیا «هشدارها»ی تروریستی صادره از سی‌آی‌ای بر اطلاعات کامل استوار بوده. آیا آنها بازنمایی واقعی تهدید تروریستی‌اند یا بخشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده که بر آن است شخصیت اُسامه بن لادن را به عنوان **«دشمن میهن»** حفظ کند.

در این میان، موضوع «لاپوشانی و تبانی» در بالاترین رده‌های دولت بوش، که بی‌درنگ در پی حملات ۹/۱۱ مطرح شد، دیگر موضوع بحث جدی نیست. (نک فصل‌های ۳، ۴ و ۱۰.) نقش کارگزارانِ بوش و ارتباط‌های مستند آنان با شبکه ترور و پیوندهای تجاری میان خانواده‌های بوش و بن لادن و نقش دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی) و این واقعیت که چندین کارگزار بوش در دولت ریگان معمار القاعده بودند، همچنانکه در تحقیق مربوط به ایران‌ـکونترا آشکار شد: تمام اینها که به دقت مستند شده است، دیگر مطرح بحث شمرده نمی‌شوند.

«کار سعودی‌ها بود»

آنچه رسانه‌ها و برخی از تحقیق‌کنندگان اصلی ۹/۱۱ بر آن پای می‌فشارند این است که «کار سعودی‌ها بود». می‌گویند که دشمن خارجی، یعنی القاعده، از پشتیبانی سعودی‌ها برخوردار هست.

این خط تحلیل، که دادخواهی بحث‌انگیزِ تریلیون دلاریِ خانوادهٔ قربانیان را علیه حامیان مالی رویداد ۹/۱۱ مشخص می‌کند، در موارد بسیار متناقض هست. با اینکه نقش نخبگان مالی سعودی را عمده می‌کند، به ارتباط‌های میان تأمین‌کنندگان مالی سعودی و حامیان امریکایی آنان نمی‌پردازد.

وانگهی، «کار سعودی‌ها بود» بخشی از دستور کار سیاست خارجی ایالات متحد است تا در نهایت از آن در بی‌اعتبارکردن حکومت پادشاهی و بی‌ثباتی سرمایه‌داران سعودی استفاده شود که ۲۵ درصد ذخایر نفت **جهان**، یعنی کمابیش ده برابر ذخایر نفت ایالات متحد، را در اختیار دارند. در واقع این فرایند از همین حالا هم با برنامه خصوصی‌سازی سعودی آغاز شده که بر آن است ثروت و دارایی‌های سعودی را در دست خارجیان (انگلو-امریکایی) قرار دهد.

سرمایه‌داران سعودی هیچ‌گاه فعالان نمونه نبودند. در واقع کارگزارانی بوده‌اند که نقش زیردست را برعهده داشتند. با دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد و همتایان مالی امریکایی خود از نزدیک کار می‌کرده‌اند. در پول‌شویی حاصل از مواد مخدر با سی‌آی‌ای همکاری تنگاتنگی داشته‌اند. فرقه‌های وهابی از عربستان‌سعودی به‌قصد برپایی «مدرسه‌ها» به افغانستان گسیل می‌شده‌اند و سعودی‌ها از مجاری پنهانی از سوی سی‌آی‌ای به شورش‌های مختلف اسلامی کمک مالی می‌کرده‌اند. (نک فصل ۲.)

نظرِ همگانیِ «کار سعودی‌ها بود» در اصل به پنهانکاری دولت بوش کمک می‌کند و نیز در بی‌ثبات کردن عربستان‌سعودی، دستاویزی برای سیاست خارجی فراهم می‌آورد.

نقش محوری القاعده در رویهٔ امنیت ملّی بوش

رویهٔ «جنگ تدافعی» پیشگیرانه و «جنگ با تروریسم» علیه القاعده که در راهبرد امنیت ملّی شرح داده شده است، دو جز اصلی اساسی اقدام تبلیغاتی پنتاگون است. (نک فصل ۱۹.)

تا القاعده هست، جنگ با تروریسم ادامه خواهد یافت.

تا «دولت‌های شرور» از القاعده حمایت می‌کنند، برپایی جنگ بهانه نمی‌خواهد. حمله و اشغال افغانستان و عراق توجیه نخواهد خواست.

گسیل نیروهای ویژه ایالات متحد به کشورهای بیشمارِ چهار گوشه عالم دلیل نمی‌خواهد. و تولید جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی برای استفاده در آوردگاه‌های متعارف علیه تروریست‌های اسلامی، که بنا بر گفته‌های رسمی تهدید هسته‌ای‌اند، عذری نخواهد داشت.

«بوش دروغ گفت» نظر عمومی «دروغ بزرگ» را تأیید می‌کند

بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ از یکی از حملات اولیه القاعده به **میهن** نشانه داشت.

بمب‌گذاریِ سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی، بمب‌گذاری‌های سال ۱۹۹۸ در سفارت ایالات متحد در افریقا، حمله به ناو جنگی امریکایی کول در سال ۲۰۰۰، قسمتی از افسانه‌بافی است که القاعده را «دشمنی خارجی» توصیف می‌کند که در حمله‌های تروریستی بیشماری دست داشته است. به گفته کاندالیزا رایس، مشاور امنیت ملی پیشین در شهادتش به قید سوگند به **کمیسیون ۹/۱۱:**

> تهدید تروریستی کشور ما از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ پدید نیامد. دیری پیش از آن روز، تروریست‌های تندروی آزادی‌ستیز به امریکا و جهان متمدن اعلان جنگ دادند. حمله به پادگان تفنگداران در لبنان به سال ۱۹۸۳، ربودن هواپیمای آشیل لائورو[1] در سال ۱۹۸۵، پدیداری القاعده و بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، حمله به تأسیسات امریکایی در عربستان‌سعودی در سال‌های ۹۶–۱۹۹۵، بمب‌گذاری‌ها در سفارت در افریقای خاوری در سال ۱۹۹۸ و حمله به ناو جنگی امریکاییِ کول در سال ۲۰۰۰، اینها و فجایع دیگر بخشی از اقدامات پیگیر و روشمند در گسترش ویرانی و هرج و مرج و قتل امریکایی‌های بیگناه بود.

---

1. Achille Lauro

افسانه «دشمن خارجی» راه خود را به کتاب‌های تاریخ امریکا باز می‌کند. نظر نهفتهٔ عمومی از «شکست‌های اطلاعاتی» و بی‌مبالاتی احتمالیِ کارگزاران ایالات متحد و نقش محرمانه سعودی‌ها در پشتیبانی از «دشمن خارجی» حکایت دارد.

این امر بی‌لیاقتی و بی‌مبالاتی بود، اما خیانت نبود. جنگ‌ها در افغانستان و عراق، **«جنگ‌های عادلانه»** بودند. این جنگ‌ها در همسازی با رویهٔ امنیت ملّی صورت گرفت که القاعده را دشمن خارجی می‌شمارد.

گزارشِ **کمیسیون ۹/۱۱** در واقع فاش کرده بود که کارگزاران بوش در مورد هشدارهای تروریستی پیش از رخداد ۹/۱۱، که از دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد صادر می‌شد، با ادای سوگند، دروغ گفته بودند. با این وصف، کسی سئوال اصلی را نپرسیده بود: این «هشدارها»ی صادره از دستگاه اطلاعاتی، با توجه به اینکه سی‌آی‌ای پدیدآورنده القاعده و القاعده «منبع اطلاعاتی» است، چه اهمیتی دارند؟

سی‌آی‌ای حامی مالی القاعده است و در عین حال سررشته هشدارها را، گذشته از اجرای تمرین‌های ضدتروریستی که پیش و پس از رخداد ۹/۱۱ صورت گرفت، در خصوص اجرای حملات تروریستی شبکه القاعده در دست دارد. (در باب تمرین‌های ضدتروریستی پس از ۹/۱۱، نک فصل ۲۱.)

به عبارت دیگر، کارگزاران دولت بوش ــ در شهادت‌ها به قید سوگند به **کمیسیون ۹/۱۱** ــ دربارهٔ چیزی که واقعی بود دروغ می‌گفتند، یا در باب آنچه دروغِ حتی بزرگتری بود دروغگویی می‌کردند؟

با اینکه دولت بوش چه بسا بار تقصیر دروغ‌بافی را به دوش بکشد، «جنگ با تروریسم» و حکم بشردوستی آن در عمل دست‌نخورده می‌ماند.

یادداشت‌ها

1. Dennis Ryan, "Contingency planning, Pentagon MASCAL exercise simulates scenarios in preparing for emergencies", MDW NEWS 3 Nov 2000. http://www.mdw.army.mil/

2. See complete transcript of Rumsfeld's testimony at the 9/11 Commission website archives at http://www.9-11commission.gov/

3. Ryan, *op. cit.*

4. Quoted in Associated Press, 22 August 2002.

5. *Ibid*.

6. *Ibid*.

7. The National Law Enforcement and Security Institute website is: http://www.nlsi.net/ See also The Memory Hole at http://www.thememoryhole.org/911/cia-simulation.htm.

8. "The White House had (at least) 28 Advanced Intelligence Warnings Prior to 9/11", compiled by Eric Smith, Centre for Research on Globalization, 11 February 2004, http://globalresearch.ca/articles/SMI402A.html.

9. See George Szamuely, "Scrambled Messages on 9/11", *New York Press*, 14 December 2001. See also by the same author, "Nothing Urgent", *New York Press*, Vol. 15, No. 2, See also David Ray Griffin, *The New Pearl Harbor: Disturbing Questions about the Bush Administration and 9/11*, Interlink Publishing, 2004. Michael Ruppert, *Crossing the Rubicon*, New Society Books, Vancouver, 2004. Mark Elsis, "9/11 Stand Down", Centre for Research on Globalization, May 2003, http://www.globalresearch.ca/articles/ELS305B.html, Eric Hufschmid, *Painful Questions*, 2003.

10. See Bill Manning, "Selling Out the Investigation", *Fire Engineering Magazine*, January 2002.

11. There is a vast literature on this subject. See Thierry Meyssan's earlier text: "Who was behind the September eleventh attacks?" trasnscript of a speech at the Zayed Center in Abu Dhabi (United Arab Emirates), 8 April 2002, Centre for Research on Globalization, http://www.globalresearch.ca/articles/MEY204C.html, Thierry Meyssan, *Pentagate*, Carnot USA Books, August 2002.

12. The issue of inside trade has been object of extensive research. Michael Ruppert waw among the first writers of focus on this issue in the immediate wake of 9/11. See Michael Ruppert, "Supressed Details of Criminal Insider Trading lead directly into the CIA's Highest Ranks", From the Wilderness Publications, 9 October 2001. See also Michael Ruppert, *Crossing the Rubicon*, New Society Books, Vancouver, 2004.

13. Several authors have written on this subject. See for instance, Scott Loughrey, "WTC-7: The Improbable Collapse", Centre for Research on Globalization, 10 August 2003, at http://www.globalresearch.ca/articles/LOU308A.html, Jeremy Baker, "The Demolition of WTC 7 Revisited", *Global Outlook*, No. 7, Spring 2004.

14. See complete transcript of Condoleeza Rice's testimony at the 9/11 Commission website archives at http://www.9-11commission.gov/. Also Available at Federal Documents Clearing House Archive, 8 April 2004.

فصل ۱۸

در بامدادِ ۹/۱۱:
بر سر هواپیماها چه آمد؟

«ما چند هواپیما داریم»

گزارش کمیسیون ۹/۱۱ شرح کمابیش دیداری[۱] از هواپیماربایان عرب فراهم می‌کند. گزارش به «تروریست‌ها» اعتبار می‌بخشد. رخدادهایی را که درون اتاقک چهار هواپیمای ربوده شده روی می‌دهد در جزییات دقیق توصیف می‌کند.[1]

در نبود مسافران بازمانده، مبنای این «مدرک تأییدکننده» گفتگوهای تلفنی سلولی و هوایی مسافران با عزیزانشان بود. بنابر این گزارش دستگاه ضبط صدای اتاقک خلبان (CVR) تنها در مورد یکی از پروازها (یوای‌ال ۹۳)[۲] وضع عادی پیدا کرد. گزارش هرچند بر روی هیجان مسافران متمرکز می‌شود، بیشتر روایت خود را به گرد گفتگوهای تلفنی بنا نهاده است. عرب‌ها با چاقوها و قوطی بازکن‌های خود توصیف می‌شوند که به نام الله سرگرم دسیسه‌چینی‌اند تا هواپیماها را پایین ببرند و آنها را «به موشک‌های هدایت‌شوندهٔ بزرگی» تبدیل کنند. (گزارش، فصل ۱.)

---

1. Visual description

۲. کوتاه شدهٔ United Airlines 93. ــ م.

فناوری انتقال بی‌سیم

گزارش این نظر را می‌رساند که ارتباط تلفن همراه زمین به هوا از ارتفاع بالا به نحوی مناسب باکیفیت بود و هیچ نقص یا مانع عمده‌ای در انتقال بی‌سیم نبود.

پاره‌ای از گفتگوهای گزارش شدهٔ کمیسیون با تلفن‌های هوایی روی عرشه بود که برعکس تلفن‌های همراه، برای انتقالِ باکیفیت در نظر گرفته شده است. گزارش میان دو نوع تماس تلفنی تمایز قایل نمی‌شود.

مهم‌تر اینکه آنچه کمیسیون از قلم می‌اندازد این است که با توجه به فناوری متداول در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، سخت دشوار، اگرنه محال بود که مکالمه تلفنی همراه را از هواپیمایی برقرار کرد که در سرعت زیاد بالای ۸۰۰۰ پا حرکت می‌کند:

> شبکه‌های ارتباطی بی‌سیم برای ارتباط زمین به هوا طرح‌ریزی نشدند. کارشناسان تلفن همراه به‌طور خصوصی اعتراف می‌کنند که در حیرت‌اند از اینکه تماس‌ها [در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱] این امکان را داشتند که از هواپیماهای ربوده شده برقرار شوند و به مدت دراز نیز ادامه یابند. حدس می‌زنند که اولاً تنها دلیل اینکه گفتگوهای تلفنی صورت گرفته این بود که هواپیماها بسیار نزدیک به زمین پرواز می‌کرده‌اند.[2]

نظر اهل فن در مورد صنعت مخابرات بی‌سیم یافته‌های کمیسیون ۹/۱۱ را دستخوش تردید جدی می‌کند. بنابر نظر الکس گراف، سخنگوی AT&T، که بی‌درنگ پس از حمله‌های ۹/۱۱ بیان کرد:

> تقریباً از حسن اتفاق است که گفتگوهای تلفنی [۹/۱۱] به مقصد خود وصل شدند. ... از ارتفاع بالا، کیفیت تماس زیاد خوب نیست و تماس‌گیرنده‌ها کمابیش با قطع مکرر روبه‌رو می‌شوند. با اینکه به

> تماس‌ها اطمینانی نیست، تماس‌گیرنده‌ها می‌توانند تلفن کنند و برای مدتی کوتاه زیر ارتفاع معینی حرف بزنند.[3]

فناوری نوین بی‌سیم

در چند روز انتشار **گزارش کمیسیون ۹/۱۱** در ژوییه سال ۲۰۰۴، خطوط هوایی امریکا و کوال‌کام[۱]، با سرافرازی دستاورد فناوری نوین بی‌سیم را اعلام کردند ــ که در *آیندهٔ* نزدیک به مسافران خط هوایی امکان می‌دهد که برای برقراری ارتباط با خانواده و دوستان خود از عرشه هواپیمای تجاری از تلفن همراه خود استفاده کنند.[4]

> مسافران به زودی، در سال ۲۰۰۶، می‌توانند با تلفن همراه شخصی خود صحبت کنند. در اوایل این ماه [ژوییه سال ۲۰۰۴]، خطوط هوایی امریکا آزمایشی را بی‌وقفه روی هواپیمایی تعدیل یافته صورت داد که گفتگو با تلفن همراه را ممکن می‌ساخت.[5]

با آنکه در مورد گفتگو با تلفن همراه بی‌درنگ پس از رخداد ۹/۱۱ تردیدهای جدی ابراز شده بود، این اعلام چرخشگاه نو در صنعت مخابرات بی‌سیم در لطمه زدن به اعتبار کمیسیون مؤثر افتاده بود. نشریه *اویه‌شِن ویک*[۲] این فناوری نو را در گزارشی موثق شرح داد که چند هفته پس از انتشار **گزارش کمیسیون ۹/۱۱** چاپ شد:

> کوال‌کام و خطوط هوایی امریکا سرگرم بررسی [ژوییه ۲۰۰۴] راه‌هایی هستند که مسافران بتوانند در حین پرواز با ارتباط هوا به زمین از تلفن‌های همراه تجاری استفاده کنند. در پرواز دو ساعته تازهٔ اثبات مفهوم،[۳] نمایندگانی از دولت و رسانه‌ها از تلفن‌های همراه

---

۱. Qualcomm شرکت طراحی و تهیه ابزارها و وسایل و بازی‌های رایانه‌ای. ــ م.

2. Aviation week

3. proof-of-concept

نسل سوم (سی‌دی‌ام‌ای)[1] تجاری استفاده کردند تا تماس بگیرند و با دوستان در زمین گفتگو کنند و پیام‌های نوشتنی بگیرند.

برای پرواز آزمایشی از دالاس-فورث وُرث، هواپیما به آنتنی در جلو و عقب کابین مجهز بود تا مکالمه‌های تلفن همراه را به کابین درونی کوچک ایستگاه پایگاه تلفن همراه (سی‌دی‌ام‌ای) منتقل کند. این «پیکو سل»[2] مکالمه‌های تلفن همراه را از هواپیما از راه ماهوارهٔ «گولوبال استار» به شبکه جهانی تلفن زمینی منتقل می‌کرد.[6]

در صبح ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، نه به این خدمات دسترسی بود، نه به سخت‌افزار «نسل سوم» و نه به «پیکو سلولِ» ایستگاه پایگاه سی‌دی‌ام‌ای درون کابین (که به تعبیری ادای برج ارتباطی تلفن همراه درون هواپیما را درمی‌آورد).[7]

کمیسیون ۹/۱۱ از روشنی و جزییات این گفتگوهای تلفنی یاد می‌کند. در اصل، گزارش نشریه *اویه‌شن ویک* اشکال نگران‌کننده دیگری را نیز در گزارش رسمی برشمرده بود.

اعلام نابهنگام خطوط هوایی امریکا / کوال‌کام در ژوییه سال ۲۰۰۴ در حکم دوش آب سرد بود. در گزارش‌های روزنامه‌ها چندان جا نیفتاده بود که تأکید می‌کرد دولت بوش به داستان تلفن همراه شاخ و برگ داده است و **گزارش کیمیسون ۹/۱۱** یا ناقص بود یا زیاده مبالغه‌آمیز.

ارتفاع و انتقال تلفن همراه

بنا بر نظر کارشناسان این صنعت، حلقه ارتباطی بسیار مهم در انتقال تلفن همراه بی‌سیم از هواپیما، ارتفاع است. فراتر از ارتفاعی معین، که معمولاً

---

1. Code Division Multiple Access (CDMA)

۲. Pico cell دستگاه مخابراتی کوچکی که در هواپیما نصب می‌شود و از طریق آن می‌توان با تلفن‌های همراه ارتباط برقرار کرد. ــ م.

در چند دقیقه پس از بلند شدن از زمین حاصل می‌شود، مکالمه‌های تلفنی همراه دیگر میسر نیست.

به سخن دیگر، با در نظر گرفتن دسترسی به فناوری بی‌سیم در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، این مکالمه‌های تلفنی همراه از ارتفاع بالا برقرار شدنی نبود.

چه بسا تنها راهی که مسافران می‌توانستند با استفاده از تلفن همراه با خانواده و دوستان خود ارتباط برقرار کنند این بود که هواپیماها زیر ۸۰۰۰ پا پرواز می‌کردند. با این وصف، در ارتفاع پایین، زیر ۸۰۰۰ پا، ارتباط تلفن همراه کیفیت ضعیفی دارد.

پرسش بسیار مهم: وقتی تماس‌ها برقرار شد، هواپیماها در چه ارتفاعی حرکت می‌کردند؟

وقتی اطلاعات داده شدهٔ کمیسیون ناکافی است، ترتیب زمانی **گزارش** حاکی از این است که هواپیماها همواره در ارتفاع پایین حرکت نمی‌کردند. در واقع **گزارش** تأیید می‌کند که شمار زیادی مکالمه‌های تلفن همراه صورت گرفت در حالی‌که هواپیما در ارتفاع بالای ۸۰۰۰ پا حرکت می‌کرد که برای انتقال تلفن همراه «ارتفاع قطع ارتباط» شمرده می‌شود.

نظری به ترتیب زمانی این مکالمه‌ها بیندازیم که دربارهٔ اطلاعات داده شدهٔ **گزارش** در خصوص مسیرها و ارتفاع پرواز است. (حروف شکسته به این قصد افزوده شد که بر رخدادها به ترتیب زمانی تأکید شود.)

پرواز شمارهٔ ۱۷۵ خطوط هوایی یونایتد

پرواز شمارهٔ ۱۷۵ خطوط هوایی یونایتد، رأس ساعت ۸ به سوی لوس‌آنجلس حرکت کرد:

> «هواپیما در ساعت ۷/۵۸ از ورودی‌اش عقب کشید و ساعت ۸/۱۴ از فرودگاه لوگن رفت».

گزارش تأیید می‌کند که ساعت *۸/۳۳، «هواپیما به ارتفاع معین ۳۱/۰۰۰ پایی رسیده بود»*. بنا بر **گزارش**، *هواپیما این ارتفاع مناسب را تا ساعت ۸/۵۱ حفظ کرد و در این موقع «از ارتفاع معین‌اش منحرف شد»:*

> اولین نشانه عملیاتی گویای اینکه چیزی در عرشه یونایتد ۱۷۵ غیرعادی بود در ساعت ۸/۴۵ نمایان شد، آنگاه که هواپیما رمزهای دستگاه هدایت رادیویی را در یک دقیقه دوبار تغییر داد. در ساعت ۸/۵۱، هواپیما از ارتفاع تعیین شده‌اش منحرف شد و یک دقیقه بعد مسئولان آمدوشد هوایی نیویورک بارها و بدون نتیجه کوشیدند با آن تماس بگیرند.

و یک دقیقه بعد در ساعت ۸/۵۲، پیتر، پسر لی هنسن به او تلفن کرد.

> در ساعت ۸/۵۲، در ایستن، کانکتی‌کات، پیتر، از مسافران یونایتد ۱۷۵، به پدرش لی هنسن تلفن کرد. پسر به او گفت: «گمان می‌کنم که آنها اتاقک خلبان را گرفتند ـ خدمه‌ای چاقو خورده ـ و انگار مسافری در ردیف جلو کشته شده هواپیما حرکت‌های عجیبی می‌کند. با خطوط هوایی یونایتد تماس بگیر ـ بگو پروازِ ۱۷۵ است، بوستن به لوس‌آنجلس».

گزارش‌های روزنامه‌ها تأیید می‌کنند که پیتر هنسن از تلفن همراهش استفاده کرده بود (یعنی، تلفن هوایی نبود). *هواپیما* در ساعت *۸/۵۲ همچنان در ارتفاع بالا بود مگر اینکه یکدفعه شیرجه رفته باشد.*

تلفن دیگری در ساعت ۸/۵۲ شد (یک دقیقه پس از اینکه هواپیما از ارتفاع تعیین شده‌اش منحرف گشت). **گزارش** بیان نمی‌کند که گفتگو با تلفن هوایی بود یا با تلفن همراه:

> نیز در ساعت ۸/۵۲، یکی از خدمه‌های مرد هواپیما به یکی از دفترهای یونایتد در سن‌فرانسیسکو تلفن زد و با مارک پولی کاسترو

صحبت کرد. خدمه پرواز گزارش داد که هواپیما ربوده شده و هر دو خلبان کشته شده‌اند، یکی از خدمه‌ها چاقو خورده و احتمالاً رباینده‌ها، هواپیما را هدایت می‌کنند. تماس حدود دو دقیقه پایید و پس از آن پولی‌کاسترو و یکی از همکاران بی‌نتیجه سعی کردند با هواپیما تماس بگیرند.

روشن نیست که تماس با تلفنِ همراه پولی‌کاسترو گرفته شده بود یا با صفحهٔ کلید (سویچ‌بورد) (یوای‌ال).

در ساعت ۸/۵۹، پرواز ۱۷۵ «به طرف **نیویورک سیتی** رفت».

در ساعت ۸/۵۹، برایان دیوید سوینی، مسافر پرواز ۱۷۵، سعی کرد با زنش، جولی، تلفنی صحبت کند. پیامی روی دستگاه پیامگیر گذاشت که هواپیما ربوده شده است. بعد به مادرش، لوییز سوینی، زنگ زد و به او گفت که هواپیما را ربوده‌اند و افزود که مسافران در فکرند که برای خارج کردن هواپیما از چنگ رباینده‌ها به اتاقک خلبان حمله‌ور شوند.

رأس ساعت ۹، لی هنسن در دومین تماسِ پسرش پیتر با او صحبت کرد:

وضع دارد بدتر می‌شود، پدر ـ یک مهماندار زن چاقو خورده ـ ظاهراً آنها چاقو و گُرز دارند ـ خودشان می‌گویند بمب دارند ـ اوضاع در هواپیما خیلی بدتر می‌شود ـ حال مسافران به‌هم می‌خورد و بدحال می‌شوند ـ تکان هواپیما خیلی زیاد است ـ گمان نمی‌کنم خلبان آن را هدایت می‌کند ـ تصور می‌کنم داریم پایین می‌رویم ـ به نظرم قصد دارند به شیکاگو یا یک همچو جایی بروند و به ساختمانی بزنند ـ نگران نباش، پدر ـ اگر اتفاقی بیفتد، خیلی سریع خواهد بود ـ خداوندا، خداوندا.

تماس ناگهان قطع شد. لی هنسن کمی پیش از قطع تماس صدای جیغ زنی را شنیده بود. تلویزیون را روشن کرد و لوییز

سوینی هم در خانه‌اش همین کار را کرد. بعد هر دو دومین هواپیما را دیدند که به مرکز تجارت جهانی برخورد کرد. در ساعت ۹/۳/۱۱، پرواز ۱۷۵ خطوط هوایی یونایتد به برج جنوبی مرکز تجارت جهانی خورد. همه در هواپیما، همراه با شمار نامعلومی از مردم درون برج در دم جان سپردند.

خطوط هوایی امریکا پرواز ۷۷

خطوط هوایی امریکا پرواز ۷۷ قرار بود در ساعت ۸/۱۰ از فرودگاه دولس[1] واشینگتن به لوس‌آنجلس پرواز کند. در *ساعت ۸/۴۶، هواپیما به ارتفاع مناسب تعیین شده‌اش در ۳۵/۰۰۰ پایی رسید*.

در ساعت ۸/۵۱ «امریکا ۷۷» آخرین ارتباط رادیویی معمولی‌اش را برقرار کرد. هواپیماربایی بین ساعت ۸/۵۱ و ۸/۵۴ آغاز شد. هواپیماربایان، همانند دو مورد «امریکا ۱۱» و «یونایتد ۱۷۵»، از چاقو استفاده کردند (یکی از مسافران خبر داد) و تمام مسافران (و احتمالاً سرنشینان) را به عقب هواپیما بردند (بنا به گزارش یکی از خدمه‌های پرواز و یکی از مسافرها). به گزارش یکی از مسافران، ربایندگانِ پرواز ۷۷، برخلاف پروازهای قبلی قوطی بازکن داشتند. سرانجام، مسافری خبر داد که «خلبان» اعلام کرده بود که هواپیما ربوده شده است.

در پرواز ای‌ای ۷۷، که گفته می‌شد به ساختمان پنتاگون خورده است، گیرنده‌ـفرستندهٔ خودکار در ساعت ۸/۵۶ صبح خاموش بود؛ از ارتفاع ثبت شده در موقعی که گیرنده‌ـفرستندهٔ خودکار خاموش بود سخنی گفته نشد. بنا بر **گزارش کمیسیون**، تماس‌های تلفنی همراه ۱۶ دقیقه بعد، در

1. Dulles

ساعت ۹/۱۲ بامداد آغاز شد، یعنی ۲۰ دقیقه پیش از اینکه هواپیما در ساعت ۹/۳۲ بامداد چنانکه می‌گفتند به بنای پنتاگون بخورد:

> [در ساعت ۹/۱۲] رنه می با مادرش، ننسی می، در لاس وگاس تماس گرفت و گفت هواپیمایش به دست شش تن ربوده شده است که همه را به عقب هواپیما برده‌اند.

بنا بر **گزارش**، *وقتی هدایتگر* خودکار *در ساعت* ۹/۲۹ صبح *آزاد شد، هواپیما در ارتفاع ۷۰۰۰ پایی* و در حدود ۳۸ مایلی باختر پنتاگون بود. این امر دو دقیقه پیش از برخورد اتفاق افتاد.

بیشتر تماس‌ها در پرواز ۷۷ بین ساعت ۹/۱۲ و ۹/۲۶ صبح برقرار شد، یعنی پیش از آزاد شدن هدایتگر خودکار در ساعت ۹/۲۹ بامداد. هواپیما در واقع می‌توانست خواه به ارتفاع بالاتر پرواز کند خواه به ارتفاع پایین‌تر که در ساعت ۹/۲۹ صبح به ارتفاع پایین رسید. اما، در عین حال در گزارش هیچ گواهی نبود از اینکه هواپیما در زیر سطح ۷۰۰۰ پا حرکت می‌کرده است، تا اینکه در ساعت ۹/۲۹ بامداد بدین سطح رسید.

در دقایقی میان ۹/۱۶ و ۹/۲۶، باربارا اولسن به شوهرش تد اولسن، نمایندهٔ دادستان کل ایالات متحد تلفن کرد. [از تلفن هوایی استفاده شد] (**گزارش** ص. ۷.)

خطوط هوایی یونایتد پرواز ۹۳

پرواز ۹۳ «یوای‌ال» تنها هواپیما از چهار هواپیمایی بود که، بنا بر گزارش رسمی، به ساختمانی نخورد. *از قرار معلوم مسافران پرواز ۹۳: «با تماس‌های تلفنی از خطر آگاه شدند و کوشیدند از جلوی هواپیماربایان درآیند. و رُبایندگان برای اینکه مسافران مسلط نشوند، هواپیما را* [در *پنسیلوانیا*] *سرنگون کردند*. روایتی دیگر از رخدادها این بود که «یوای‌ال» هدف قرار گرفت.[8]

بنابر **گزارش کمیسیون:**

> ۴۶ دقیقهٔ اول سفر سرتاسری پرواز ۹۳ به‌طور عادی پیش رفت. ارتباط‌های رادیویی از هواپیما عادی بود. مسیر، سرعت و ارتفاع طبق برنامه صورت گرفت. در ساعت ۹/۲۴ هشدار بالینگر به یونایتد ۹۳ به اتاقک خلبان رسید. ظرف ۲ دقیقه، در ساعت ۹/۲۶، خلبان، جیسن دال، با یادداشتی گیج‌کننده پاسخ داد: «اِد، لطف، آخرین پیا را تأیید کن، جیسن»[1]. هواپیماربُاها در ساعت ۹/۲۸ حمله کردند. هرچند *یونایتد* ۹۳ در ۳۵/۰۰۰ *پایی بالای خاور اوهایو* حرکت می‌کرد، *یکدفعه ۷۰۰ پا پایین آمد*. ۱۱ ثانیه در وضعیت سقوط بود، مرکز نظارت ترافیک هوایی «اف‌ای‌ای» در کلیولند دو مخابرهٔ رادیویی اول را از هواپیما گرفت.

در پرواز ۹۳، طبق گزارش، دست‌کم ده مکالمه با تلفن همراه صورت گرفته بود.

گزارش تأیید می‌کند که مسافران کمی پس از ساعت ۹/۳۲ *صبح، یعنی* ۴ *دقیقه پس از تأیید وضع هواپیما در* ۳۵/۰۰۰ *پایی تماس‌ها را با تلفن‌های همراه و هوایی آغاز کردند. دقیق‌تر بگوییم، مکالمه‌ها حدود* ۹ *دقیقه پیش از آنکه مرکز کلیولند رد علایم فرستندهٔ «یوای‌ال* ۹۳*» را گم کند* (۹/۴۱) *و کمابیش* ۳۰ *دقیقه پیش از سانحه در پنسیلوانیا* (۱۰/۰۳) *آغاز شد:*

> در ساعت ۹/۴۱، مرکز کلیولند رد علایم گیرنده-فرستندهٔ خودکار را گم کرد. ناظر آن را روی صفحه رادار اصلی یافت و موقعیتش را با رصدهای بصری از هواپیمای دیگر همساز کرد و ردِ هواپیما را وقتی به شرق و بعد به سمت جنوب پیچید گرفت.

---

۱. کلمات غلط چاپی نیست، بلکه تلگرافی بودن مطلب را نشان می‌دهد. ــ م.

این امر نشان می‌دهد که ارتفاع تا وقتی که رد علایم گیرنده‌ـفرستندهٔ خودکار در مرکز کلیولند ناپدید شد، بر مرکز نظارت ترافیک هوایی شناخته شده بود. (رادار و رصدهای بصری در مورد مسیر پرواز هواپیما از ساعت ۹/۴۱ تا ۱۰/۰۳ اطلاعاتی به دست دادند).

وانگهی، از **گزارش** این نکته عیان نیست که هواپیما به سرعت تا سطح ارتفاع پایین‌تر فرود آمده بود، گذشته از آن ۷۰۰ پا سقوط، در ساعت ۹/۲۸ از ارتفاع پرواز ۳۵/۰۰۰ پایی ثبت شد. گزیده‌های ذیل آنچه را درون کابین رخ داد جزء به جزء شرح می‌دهد. مبنای این شرح رخداد، کمابیش منحصراً بر مکالمه‌های ادعا شدهٔ تلفن همراه استوار است:

> در ساعت ۹/۳۲، یکی از هواپیمارُبایان، احتمالاً فردی به نام جراح[1] این خبر را به گوش مسافران رسانید یا تقلا کرد برساند: «خانم‌ها و آقایان: اینجا کاپیتان، لطفاً بنشینید، بگیرید بنشینید...
>
> «ما روی عرشه یک بمب داریم. پس، بنشینید». دستگاه ضبط داده‌های پرواز (نیز پیدا شد) حاکی است که بعد جراح به هدایتگر خودکار دستور داد که سر هواپیما را برگرداند و به طرف مشرق برود. ضبط‌صوتِ داده‌هایِ اتاقک خلبان، گویای این است که زنی، به احتمال زیاد یکی از خدمه‌های پرواز در اتاقک خلبان زندانی شد. او با یکی از هواپیمارُباها درافتاد و به دست او کشته بلکه ساکت شد.
>
> *کمی پس از آن، مسافران و سرنشینان از طریق تلفن‌های هواییِ* **جی‌تی‌ای** *و همراه تماس‌هایی گرفتند. این تماس‌ها میان خانواده و دوستان و همکاران تا آخر پرواز صورت گرفت و خبرهای دست اولی در اختیار زمینیان گذاشت.* آنها به مسافران امکان می‌دادند که اطلاعات مهمی به دست آورند، از جمله خبرهایی دربارهٔ اینکه دو

---

1. Jarrah

هواپیما به مرکز تجارت جهانیِ کوبیده شده بودند... دست‌کم دو تماس‌گیرنده از هواپیما گزارش کردند که هواپیماربایان خبر داشتند که مسافران تماس می‌گرفتند اما ظاهراً پاپی نمی‌شدند.

هواپیماربایان سربند سرخ‌رنگ به سر بسته و مسافران را به عقب هواپیما رانده بودند. گزارش شد که مسافری چاقو خورده بود و دو تن، زخمی یا مُرده ــ احتمالاً کاپیتان و همکارش ــ بر کف کابین افتاده بودند. یکی از تماس‌گیرنده‌ها خبر داد که خدمه پرواز کشته شده است. نیز یکی از تلفن‌کنندگان از یونایتد ۹۳ گزارش کرد که گمان می‌کرد رباینده‌های هواپیما احتمالاً هفت‌تیر دارند. اما هیچ‌یک از دیگر تماس‌گیرنده‌ها از سلاح گرم گزارشی نداد. یکی از کسانی که از هواپیما با او صحبت شده بود نقل کرد که خصوصاً از تلفن‌کنندهٔ خود سؤال کرد که هواپیماربایان سلاح دارند یا نه.

مسافر پاسخ داد که او سلاحی ندیده است. از سلاح‌های گرم یا از بقایای تشخیص دادنی آنها در محل سانحه هواپیما گواهی یافت نشد و دستگاه ضبط‌صوت اتاقک خلبان هیچ اثری از سلاحی که شلیک شده یا در زمانی بدان اشاره شده باشد به‌دست نمی‌دهد.

ما معتقدیم که اگر هواپیماربایان سلاحی می‌داشتند، چه بسا وقتی مسافران دست به حمله متقابل زدند در واپسین لحظات پرواز از آن استفاده می‌کردند. مسافران در سه هواپیما از ادعای ربایندگان هواپیما به داشتن بمب خبر دادند. اف‌بی‌آی به ما گفت که آنها هیچ اثری از مواد منفجره در محل‌های سانحه پیدا نکردند. یکی از مسافران که به بمبی اشاره کرد، معتقد بود که قضیه صحت ندارد. نبود هیچ نوع مدرکیِ دال بر اینکه هواپیماربایان کوشیده باشند این‌گونه چیزهای غیرقانونی را از نقاطِ بازرسیِ غربالگریِ امنیتی رد کنند، به اعتقاد ما قضیه بمب‌ها محتملاً ساختگی بود. در مدت مکالمه‌های تلفنیِ دست‌کم پنج مسافر، اطلاعات دربارهٔ حمله‌هایی

بود که اوایل صبح در مرکز تجارت جهانی صورت گرفته بود. این پنج مکالمه قصد مسافران و اعضای بازماندهٔ سرنشین هواپیما را در شوریدن علیه هواپیماربایان شرح می‌داد. بنابر یکی از مکالمه‌ها، آنها در خصوص اینکه برای بازپس‌گیری هواپیما به تروریست‌ها حمله کنند یا نه رأی‌گیری کردند. تصمیم گرفتند و عمل کردند. در ساعت ۹/۷۵، حمله مسافران آغاز شد. چندین مسافر به قصد پیوستن به شورش تماس تلفنی خود را با عزیزان‌شان قطع کردند. یکی از تلفن‌کنندگان پیامش را چنین پایان داد:

«همه دارند به طرف درجه یک می‌دوند. دیگر باید بروم. خداحافظ». دستگاه ضبط‌صوت اتاقک خلبان، صدای حملهٔ مسافران را که با باز و بسته شدن در اتاقک خفه شده بود ضبط کرد. تنی چند از اعضای خانواده که به صدای ضبط گوش می‌دادند خبر دادند که توانستند صدای دلبندشان را در میان جار و جنجال بشنوند.

ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم که صداها از آن چه اشخاصی است. اما حمله ادامه یافت. در پاسخ، جراح بی‌درنگ هواپیما را به راست و چپ چرخانید به این قصد که تعادل مسافران را برهم بزند. در ساعت ۹/۵۸/۵۷، جراح به هواپیماڑبای دیگری در اتاقک خلبان گفت در را ببندد. جراح کار تند چرخاندن هواپیما را به چپ و راست پی گرفت، اما حمله ادامه یافت. در ساعت ۹/۵۹، جراح تاکتیک را تغییر داد و به قصد مختل کردن حمله دماغه هواپیما را بالا و پایین برد. ضبط‌صوت صدای بلند تاپ تاپ و به‌هم خوردن و فریادها و شکستن لیوان‌ها و بشقاب‌ها را ضبط کرد.

جراح در ساعت ۱۰/۰۳ ثانیه تعادل هواپیما را ثابت نگه داشت. ۵ ثانیه بعد، پرسید: «تمام شد؟ کار را تمام کنیم؟» هواپیماڑبایی در جواب گفت: «نه. هنوز نه وقتی همه آمدند، کار را تمام می‌کنیم». صدای کشمکش‌ها از بیرون اتاقک خلبان کماکان بلند بود. باز جراح

دماغه هواپیما را بالا و پایین برد. در ساعت ۱۰/۲۶ ثانیه، مسافری از حاشیه گفت، «اگر به اتاقک خلبان نریزیم، کلک‌مون کنده‌س!». ۱۶ ثانیه بعد مسافری نعره زد، «بچرخونش!» در ساعت ۱۰/۰۱ جراح حرکات شدید را متوقف کرد و گفت، «الله‌اکبر! الله‌اکبر!» بعد از هواپیماربای دیگر در اتاقک خلبان پرسید، «تموم شد؟ یعنی، بزنیمش زمین؟» و دیگری به این سؤال جواب داد، «آره، فرود رو شروع کن، ببرش پایین». مسافران حمله را پی گرفتند و در ساعت ۱۰/۰۲/۲۳ هواپیماربایی گفت: «ببرش پایین! ببرش پایین!» هواپیماربایان هدایت هواپیما را کماکان در دست داشتند، اما لابد حدس می‌زدند که مسافران در غلبهِ بر آنها چند ثانیه‌ای بیشتر فاصله ندارند. هواپیما روبه پایین رفت؛ فرمان کنترل سخت به راست پیچید.

هواپیما به پشت غلتید و یکی از هواپیماربُاها فریاد زد «الله‌اکبر، الله‌اکبر». با ادامهٔ غریو پاتک مسافران، هواپیما با ۵۸۰ مایل در ساعت در کشتزار خشک و خالیی در شنکزویلِ پنسیلوانیا، واقع در فاصله ۲۰ دقیقه‌ای پرواز از واشینگتن دی‌سی، محکم به زمین برخورد کرد. هدف جراح کوبیدن هواپیماش به نمادهای جمهوری امریکا، کاپیتول یا کاخ سفید بود. او از مسافران هشیار نامسلحِ «یونایتد» شکست خورد.

تماس مرموز ادوارد فِلت از یوای‌الِ ۹۳

پوشش خبری اولیه در پی ۹/۱۱ در خصوص سرنوشت یوای‌ال ۹۳ تا اندازه‌ای بر اساس تلفن همراه‌گزارش شده از مسافری به نام ادوارد فِلت بود که گویا موفق شد با یک مقام رسمی ناظر بر وضع اضطراری در پنسیلوانیا تماس بگیرد. اینکه چگونه او شمارهٔ ناظر وضع اضطراری را به‌دست آورد و توانست با او ارتباط برقرار کند نامعلوم است.

از قرار معلوم تماس در ساعت ۹/۵۸ صبح صورت گرفت، یعنی ۸ دقیقه پیش از زمان گزارش شدهٔ سانحه در ساعت ۱۰/۰۶ بامداد در پنسیلوانیا:

> کارگزاران رسمیِ محلی گفتند که در ساعت ۹/۵۸ صبح مردی که می‌گفت مسافر هواپیمایی است با تلفن همراه با آنان تماس گرفت. و گفت که درِ دستشویی را به روی خود بسته و پیام‌رسانان مرکز اضطراری را باخبر کرد که هواپیما ربوده شده است. از او نقل می‌کنند که گفته است، «ما ربوده شده‌ایم! ما ربوده شده‌ایم! بنا بر گزارش‌های رسیده مردی کالیفرنیایی به نام تام بورنت به زنش تلفن کرد و گفت کسی در هواپیما چاقو خورده است. و به گفته افزود، «همه ما خواهیم مُرد، اما سه تن از ما کاری صورت خواهیم داد. دوستت دارم، عزیزم».

تماس گفته شدهٔ اد فِلت را از دستشویی هواپیمای یوای‌ال ۹۳، گلن کرامر، مدیر مرکز وضع اضطراری در پنسیلوانیا پاسخ داد.

شایسته یادآوری است که گلن کرامر را بعدها اف‌بی‌آی ساکت کرد.[9]

عجیب اینکه از این تماس جنجالی تلفن همراه اد فلت، که احتمالاً مدرک بسیار مهمی به **کمیسیون ۹/۱۱** ارایه می‌داد، به هر دلیلی در **گزارش** یاد نشد.

خطوط هوایی امریکا پرواز ۱۱

پرواز ۱۱ در ساعت ۷/۵۹ از زمین بلند شد. گزارش چکیده‌ای از مکالمه تلفن هوایی بتی اونگ، از خدمه‌های پرواز، را پیش از ساعت ۸/۱۴ به دست می‌دهد. بیشتر مطالب **گزارش** به گرد این مکالمه تلفن هوایی می‌چرخد.

در سنجش با پرواز هواپیماهای دیگر، در گزارش اشارهٔ روشنی به استفاده از تلفن‌های همراه در پرواز ای‌ای ۱۱ نمی‌شود. بنا بر **گزارش**، خطوط هوایی امریکا ای‌ای ۱۱ در ساعت ۸/۴۶ به برج شمالی مرکز تجارت جهانی برخورد کرد.

واپسین نکته‌ها

بخش بزرگ شرح موضوع، در خصوص ۱۹ هواپیماربای عرب، بر مکالمه‌های تلفن همراه با خانواده و دوستان استوار بود.

با اینکه شماری از این تماس‌ها (که در ارتفاع پایین صورت گرفت) احتمالاً برقرار شد، در سپتامبر ۲۰۰۱ آن نوع فناوری بی‌سیم در دسترس نبود که بتواند تماس‌های تلفنی همراه را در ارتفاع بالا برقرار سازد. در این باره، نظر اهل فن در باب صنعت مخابرات بی‌سیم روشن و خالی از ابهام است.

بنابراین، دست‌کم بخشی از متنِ کمیسیون در فصل ۱ **گزارش** دربارهٔ مکالمه‌های تلفن همراه جای تردید جدی دارد.

بنا بر اعلام خط هوایی امریکا / کوال‌کوم، فناوری انتقال تلفن همراه در ارتفاع بالا تنها در سال ۲۰۰۶ در هواپیماهای تجاری دسترس‌پذیر خواهد بود.

از نظر افکار عمومی، مکالمه‌های تلفن همراه در مورد هواپیماربایان عرب به دلیل حفظ توهم خطر حمله به امریکا ضروری است. به‌طور مشخص سناریوی حوادثی که در هواپیماها رخ داد مایهٔ اعتبار دشمن می‌شود. وانگهی، بخش مکملِ اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده به‌شمار می‌آید که در زدودن نقش تاریخیی که دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد در پشتیبانی از گسترش شبکه ترور بازی می‌کند کارساز هست.

«جنگ با تروریسم» رویه زیرساختی امنیت ملی، در مورد هواپیماربایان عرب بر «شواهد» همزمان متکی است. می‌توان گفت که رُبایندگان

هواپیما مظهر این «دشمن خارجی» موهوم (القاعده)اند که **میهن** را تهدید می‌کنند.

بنابراین داستانی که در متن **کمیسیون ۹/۱۱** تجسم یافته است در مورد حوادثی که در هواپیما بر هواپیماربایان عرب گذشت تعیین‌کننده است. بخش مکمل برنامه تبلیغاتی دولت شمرده می‌شود و توجیهی است برای قانون ضدتروریستی در چارچوب قوانین **پتریات** و پیگیری جنگ‌های پیشگیرانه علیه افغانستان و عراق.

یادداشت‌ها

1. National Commission on Terrorist Attacks upon the United States, Report, Washington DC, July 2004, Chapter 1, http://www.9-11commission.gov/report/911Report_Ch1.pdf.

2. http://www.elliott.org/technology/2001/collipermit.htm

3. *Wireless Review*, 15 July 2004 http://wirelessreview.com/ar/wireless_final_contact/.

4. See Qualcomm Press Release at http://www/qualcomm.com/press/releases/2004/040715_aa_testflight.html.

5. *Washington Post*, 27 July 2004.

6. *Aviation Week*, 20 July 2004.

7. See Qualcomm on the Code Division Multiple Access (CDMA), http://www.qualcomm.com/technology/cdma101.html

8. Wikipedia at http://en.wikipedia.org/wiki/United_Airlines_flight_93. See also Richard Wallace, "What Happened to Flight 93", *Daily Mirror*, 12 September 2002.

9. *Ibid*.

فصل ۱۹

رویهٔ جنگ پیشگیرانه امریکا

«نقش رخدادهای تلفات‌آور عظیم» در برنامه‌ریزی نظامی

از تاریخ ۹/۱۱، دولت بوش بارها در مورد «۹/۱۱ دوم» به امریکاییان هشدار داده است:

[از] حملات در آینده نزدیک نشانه‌هایی [در دست هست] که برابر یا فراتر از حملات [۹/۱۱] خواهد بود... و کاملاً آشکار است که پایتخت کشور و شهر نیویورک در هر فهرستی جای دارند». (تام ریج، عید میلاد ۲۰۰۳)

«می‌پرسید، 'جدی است؟' بله، تردید نکنید. مردم تا در موقعیت حاد قرار نگیرند، دست به کار نمی‌شوند». (دانالد رامسفلد، عید میلاد ۲۰۰۳)

گزارش موثق حاکی از این است که القاعده با نقشه‌هایش برای اجرای حمله‌ای گسترده به قصد برهم زدن فرایند دموکراتیک ما در تکاپوست... این اطلاعات هشیارکننده دربارهٔ کسانی است که تمایل دارند به ما صدمه بزنند... اما ما هر روز امنیت کشورمان را تقویت می‌کنیم». (جورج دبلیو بوش، ژوییه سال ۲۰۰۴)

بنا بر نظر ژنرال تامی فرنکز، فرمانده سرفرماندهی مرکزی ایالات متحد، که در سال ۲۰۰۳ حمله به عراق را رهبری کرد، حمله‌ای تروریستی به گستردگی و خصوصیات حمله ۱۱ سپتامبر به خاک امریکا، به تعلیق قانون اساسی و برپایی حکومت نظامی در امریکا می‌انجامد:

> یک حادثه تلفات‌آور گستردهٔ تروریستی در جایی در جهان غرب ــ چه بسا در ایالات متحد امریکا ــ [رخ خواهد داد] که سبب می‌شود مردم ما در قانون اساسی‌مان تردید کنند و به قصد پرهیز از تکرار حادثه تلفات‌آور جمعیِ دیگر بنا را بر نظامی کردن کشورمان نهند.[1]

ژنرال فرنکز سربسته به «حادثه نوع پرل هاربر» معروف اشاره می‌کند، که از آن در برانگیختن افکار عمومی ایالات متحد در پشتیبانی از نوعی دولت نظامی و دولت پلیسی استفاده می‌شود.

مقوله «حادثه تلفات‌آور گستردهٔ تروریستی» را ژنرال فرنکز به عنوان چرخشگاه سیاسی بسیار مهم ارایه کرد. بحران حاصله و ناآرامی اجتماعی کار را به تغییر عمده در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و نهادی ایالات متحد می‌کشاند.

درک معنی این نکته مهم است که ژنرال فرنکز در این باب نظر شخصی خود را ارایه نمی‌کرد. سخنان او با دیدگاه مسلط در پنتاگون و ادارهٔ امنیت میهن در این باب همسازی دارد که از چه راه ممکن است حوادث در صورت وضع اضطراری ملّی پدیدار شوند.

سخنان ژنرال فرنکز از زبان مردی جاری می‌شود که در بالاترین سطح برنامه‌ریزیِ نظامی و اطلاعاتی فعالانه شرکت داشته است. «نظامی کردن کشورمان» فرض عملیاتی جاری ــ «موضوع بحث» در تشکیلات نظامی و اطلاعاتی ــ شده است. این امر بخشی از «اتفاق نظر» گستردهٔ «واشینگتن» است. هویتِ «نقشه راه» جنگ و دفاع از میهن دولت بوش را مشخص می‌کند.

«جنگ با تروریسم» سنگ بنای امنیت ملی بوش است. برای برچیدن حکومت قانون، و در نهایت به تصور «حفظ آزادی‌های مدنی» دلیل موجهی فراهم می‌کند». به گفته دیوید راکفلر:

ما در آستانهٔ دگرگونی جهانی هستیم. تنها چیزی که نیاز داریم بحران بزرگ مناسب است و بعد کشورها نظم نوین جهانی را خواهند پذیرفت.[2]

سخنان همانندی که بی‌تردید نوعی اتفاق نظر را در شورای روابط خارجی امریکا نشان می‌دهد، از آنِ زبیگنیو برژینسکی، مشاور پیشین امنیت ملی در کتابش *صفحه شطرنج بزرگ*:

از آنجا که امریکا بیش از پیش به جامعه چند فرهنگی بدل می‌شود، چه بسا شکل‌بخشی به اتفاق نظر را در موضوع‌های سیاست خارجی دشوارتر بیابد مگر در موقعیت تهدید کاملاً گسترده و مشهود مستقیم خارجی.[3]

بر همین قیاس، طرح محافظه‌کاران تحت عنوان **برنامه برای سدهٔ نو امریکا** که در سپتامبر سال ۲۰۰۰ منتشر شد، به نقشِ محوریِ نظر ژنرال تامی فرنکز تحت عنوان «حادثه تلفات‌آور گسترده» اشاره کرده بود:

فرایند دگرگونی، حتی اگر سبب تغییر انقلابی شود، احتمالاً فرایندی دراز است، بدون برخی حوادث مصیبت‌بار و واکنش یار[۱] ــ مانند پرل هاربر تازه.[4]

سخن یاد شده از زبان معماران سیاست خارجی ایالات متحد جاری می‌شود. به عبارت دیگر، رهبران امریکا در واشینگتن و وال استریت به حقانیت جنگ و شیوه‌های زوروزرزانهٔ دولت به عنوان «حفاظت از ارزش‌های دموکراتیک» سخت معتقدند.

---

1. Catalyzing

چارچوب متن ۱-۱۹

عملیات نورث‌ودز

«عملیات نورث‌وُدز[1]» طرح سرّیِ مشاوران نظامی رئیس‌جمهور ایالات متحد تحت عنوان «توجیه مداخله نظامی امریکا در کوبا»، بود که آن را در ۱۳ مارس سال ۱۹۶۲ به رابرت مک‌نامارا، وزیر دفاع، ارایه دادند.

یادداشت فوق سرّی شرح می‌دهد که ایالات متحد درصدد است باعث «حوادث تلفات‌آور گسترده‌ای» شود که حمله آن کشور را به کوبا موجه جلوه دهد. این پیشنهادها ـ بخشی از برنامه سرّی ضدکاسترو موسوم به عملیات مونگوس[2] ـ ترتیب دادن ترور کوباییان ساکن ایالات متحد و «عملیات ساختگی تروریستی کوبای کمونیستی را در منطقه میامی و در دیگر شهرهای فلوریدا و حتی در واشینگتن» دربرمی‌گرفت، از جمله «غرق [کردن] یک قایق پر از پناهندگان کوبایی (واقعی یا قلابی)»، حمله ساختگی نیروی هوایی کوبا به یک جت مسافربری غیرنظامی و طراحی یک حادثه «**مین**[3] را به خاطر بسپار» با انفجار یک کشتی ایالات متحد در آب‌های کوبا و بعد این حادثه را به خرابکاری کوبا نسبت دادن.

نویسنده جیمز بم‌فرد نوشت که عملیات نورث‌وُدز «شاید کثیف‌ترین نقشه‌ای باشد که تاکنون به دست دولت ایالات متحد طراحی شده است».

منبع: جیمز بم‌فرد، *بایگانی امنیت ملّی*، ۳۰ آوریل سال ۲۰۰۱. می‌توان به این سند از طبقه‌بندی خارج شده در پایگاه جهانی بایگانی امنیت ملّی نگاه کرد. URL سند اصلی:

http://www.gwu.edu/~nsarchiv/news/20010430/doct.pdf.

برچیدن دموکراسی وسیله‌ای در تأمین «امنیت داخلی» و حفظ آزادی‌های مدنی توصیف می‌شود. راست دروغ است و دروغ راست.

1. Operation Northwoods
2. Mongoos
3. Maine

واقعیت‌ها باژگونه می‌گردد. اقدام‌های جنگی گویایِ «مداخله‌های بشردوستانه» است که با حفظ مردم‌سالاری همسازی دارد و اشغال و کشتنِ غیرنظامیان «عملیات صلح‌بانی» معرفی می‌شود.

وانگهی، در این دیدگاه مسلط، رسانه‌های عمده، که اساس تبلیغات و اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده به‌شمار می‌آیند، نقش دارند. هر کوششی به همت منتقدان ضدجنگ در افشای دروغ‌های نهفته در این‌گونه سخنان «اقدام مجرمانه» شمرده می‌شود.

«تبهکارسازی دولت» هنگامی رخ می‌دهد که جنایتکاران جنگی تحت پشتیبانی وال استریت و «پنج بزرگ» پیمانکار دفاعی[1] و غول‌های نفتی تگزاس، به‌طور قانونی مقام‌های قدرت را اشغال می‌کنند به نحوی که به آنها امکان می‌دهد تا در حالی‌که خود جنایتکار واقعی‌اند تعیین کنند که «جنایتکاران کیانند».

برنامه برای سدهٔ نو امریکا

در سپتامبر سال ۲۰۰۰ چند ماه پیش از سر درآوردن جورج دبلیو بوش از کاخ سفید، برنامه برای سدهٔ نو امریکا خطوط کلی‌اش را برای سیطرهٔ جهانی تحت عنوان: *بازسازی سامانه‌های دفاعی، راهبردی، نیروها و منابع امریکا برای سدهٔ نو* منتشر کرد.

این برنامه دیدگاهی نومحافظه‌کارانه است که با تشکیلات دفاعی-اطلاعاتی حزب جمهوریخواه و شورای قدرتمند روابط خارجی ارتباط دارد. این شورا در طرح‌ریزی سیاست خارجی ایالات متحد در پشت پرده عمل می‌کند.

هدف‌های اعلام شدهٔ این برنامه عبارت‌اند از:

---

۱. اشاره به پنج مجتمع بزرگ نظامی-صنعتی امریکاست: لاکهید مارتین، گرومان، جنرال دینامیکز، بوئینگ و ریسون که از بس از سفرهٔ جنگ نشخوار می‌کنند از رکود اقتصادی خانمان‌برانداز اخیر ککشان هم نگزیده است. ـم.

ـ دفاع از میهن امریکا؛
ـ جنگیدن و پیروزی قاطع همزمان در جنگ‌های عمدهٔ میدانی؛
ـ اجرای وظایف «پلیسی» مرتبط با شکل‌بخشی محیط امنیتی در نواحی بحران‌زده؛
ـ تغییر نیروهای ایالات متحد در بهره‌گیری از «دگرگونی بزرگ در امور ارتش».[5]

پل ولفووتیز، معاون وزیر دفاع، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، و دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ تنظیم خطوط کلی طرح یاد شده را سفارش دادند.

این طرح نکات عمدهٔ نقشهٔ راه کشورگشایی را ترسیم می‌کند.

طرح خواستار «تحمیل مستقیم پایگاه‌های مقدم ایالات متحد در سراسر آسیای مرکزی و خاورمیانه است به تصور اینکه سلطه اقتصادی بر جهان تضمین گردد و جلوی هر «رقیب» احتمالی یا هر گزینه عملی در برابر بینش اقتصادی «بازار آزاد» امریکا گرفته شود.

«عملکردهای پلیسی» کذایی، جدا از آوردگاه‌ها، نشانه شکلی است از پلیس نظامی جهانی که از افزارهای مختلف مداخلهٔ نظامی استفاده می‌کند، از جمله بمباران‌های تنبیهی و گسیل نیروهای ویژهٔ ایالات متحد:

> پنتاگون باید در حفاظت از صلح کنونی نیروها را به نحوی حفظ کند که به سطح عملیات میدانی بزرگ نرسند... این وظایف مکررترین مأموریت‌های امروزند، به نیروهایی نیاز دارد که برای نبرد نظم یافته‌اند اما برای عملیات درازمدتِ مستقل پلیسی نیز آمادگی دارند.[6]

به‌علاوه، «دگرگونی بزرگ در امور ارتش» در طرح یاد شده، ابتکار دفاع راهبردی[1]، مسلح کردن فضا و تولید نسل تازهٔ جنگ‌افزارهای هسته‌ای را دربرمی‌گیرد.

---

1. Strategic Defense Initiative (SDI)

ابتکار دفاع راهبردی، که به جنگ ستارگان نیز معروف هست، نه تنها «سپر موشکی» متعارف بلکه طیف گستردهٔ جنگ‌افزارهای لیزری تهاجمی را نیز مشتمل می‌شود که توانایی ضربه‌زنی به هر نقطه جهان را دارند.

وانگهی، ارتش ایالات متحد در ردیف بخشی از زرادخانه خود، شگردهای به‌اصطلاح «دگرگونی محیطی[۱]» پدید آورده است. پیشرفته‌ترین افزار جنگ محیطی در «برنامه پژوهش سپیدهٔ ارتفاع بالا» زیر نظر نیروی هوایی ایالات متحد بسط یافته است. شواهد علمی تازه حاکی از این است که این برنامه یکسره عملیاتی است و این امکان بالقوه را دارد که سبب سیل‌ها، خشکسالی‌ها، تندبادها و زمین‌لرزه‌ها شود.[7]

از دیدگاه نظامی، این برنامه نوعی سلاح کشتار جمعی است. به‌طور بالقوه افزار کشورگشایی است که به‌صورت گزینشی امکان بی‌ثبات کردن کشاورزی و سامانه‌های بوم‌شناختی را در تمام مناطق دارد.

نیز نکتهٔ تأمل‌انگیز برنامه معروف به **فالکن**[۲] پنتاگون است. فالکن حد نهایی سامانه جنگ‌افزار نظم نوین جهانی است که در راه سیطرهٔ اقتصادی و سیاسی بر عالم به‌کار می‌رود. و می‌تواند از ایالات متحد قاره‌ای به هر نقطه در جهان ضربه بزند. و سلاح «پهنه جهان»[۳] توصیف می‌شود که در «واکنش سریع و قاطع به قصد بی‌ثبات کردن یا اقدامات تهدیدآمیز کشورهای دشمن و سازمان‌های تروریستی» به‌کار می‌رود.[8]

این سامانه جنگ‌افزار هدایت‌شوندهٔ مافوق صوت را که قرار است نورثروپ گرومان به بهره‌برداری برساند، «به ایالات متحد امکان می‌دهد که مأموریت‌های تهاجمیِ موثرِ زمان‌ـحساسی را بر پایهٔ جهانی، بدون اتکا به پایگاه‌های نظامی خارجی اجرا کند». فالکن کار را بر ایالات متحد ممکن می‌سازد که خواه در پشتیبانی از نیروهای متعارفِ درگیر در یک

1. Environmental modification (ENMOD)

2. FALCON

3. global reach

آوردگاه حمله کند خواه در بمباران‌های تنبیهی علیه کشورهایی که از اوامر[1] اقتصادی و سیاسی امریکا پیروی نمی‌کنند.

رویه جنگ پیشگیرانه

رویه «جنگ دفاعی» پیشگیرانه و «جنگ با تروریسم» علیه القاعده، عناصر اساسی اقدام تبلیغاتی پنتاگون را پدید می‌آورد.

در توجیه عملیات نظامی پیشگیرانه، راهبرد امنیت ملی به جعل تهدید تروریستی نیاز دارد، ــ یعنی به «دشمن خارجی». به‌علاوه، بایستی این تهدیدهای تروریستی را به «کمک مالی دولتی» به‌اصطلاح «دولت‌های شرور» مرتبط کند.

هدف این است که «عملیات نظامی پیشگیرانه» ــ یعنی جنگ به عنوان اقدام «دفاع از خود» علیه دو دسته دشمن معرفی شود، «دولت‌های شرور» و «تروریست‌های اسلامی»، که می‌گویند هر دو جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در اختیار دارند:

> جنگ علیه تروریست‌های پهنه جهان اقدامی جهانی در مدت نامعلوم است... امریکا به ضد چنین تهدیدهای پدیدشونده پیش از اینکه شکل کامل بگیرد عمل خواهد کرد...
>
> دولت‌های شرور و تروریست‌ها بر آن نیستند که با کاربرد وسایل معمولی به ما حمله کنند، می‌دانند که چنین حملاتی شکست می‌خورد. در عوض، به اقدام‌های تروریستی و، به‌طور بالقوه، به استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی روی می‌آورند...
>
> هدف این حمله‌ها، در نقض مستقیم یکی از معیارهای اصلی قانون جنگ، نیروهای نظامی و غیرنظامیان ما هستند. همان‌طورکه تلفات در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نشان داد، تلفات جمعی

1. Time-critical missions

غیرنظامی هدف مشخص تروریست‌هاست و این تلفات، اگر تروریست‌ها سلاح‌های کشتار جمعی به‌دست آورند و آنها را به‌کار برند، به‌صورت تصاعدی بالاتر می‌رود.

ایالات متحد از گذشته‌ها به گزینه عملیات پیشگیرانه معتقد بوده است به قصد رویارویی با تهدید کافیِ امنیت ملی ما، تهدید هر قدر شدیدتر، خطر بی‌تحرکی زیادتر ــ و موضوع اقدام پیشاپیش در دفاع از خودمان الزام‌آورتر است،... ایالات متحد، در پیشدستی و جلوگیری از چنین اعمال دشمنانه مخالفان ما، در صورت لزوم پیشگیرانه عمل خواهد کرد.[9]

«جنگ با تروریسم» و گزینه هسته‌ای

این «اقدام پیشدستانه» بر وفقِ راهبرد امنیت ملی استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای تاکتیکی را دربرمی‌گیرد، که اکنون در «شمار سلاح‌های میدانی» رده‌بندی می‌شود و بناست در آوردگاه‌های متعارف همراه با جنگ‌افزارهای متعارف به‌کار رود.

پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، گزینه هسته‌ای، یعنی استفاده پیشگیرانه از سلاح‌های هسته‌ای رابطه تنگاتنگی با «جنگ با تروریسم» پیدا می‌کند.

جنگ‌افزارهای هسته‌ای، اجراکنندهٔ عملکردهای تدافعی ضروری معرفی می‌شوند که قرار است علیه به‌اصطلاح «دولت‌های شرور» و سازمان‌های تروریستی، از جمله القاعده، به‌کار روند که می‌گویند تهدید هسته‌ای‌اند.

تبلیغات پدیدار شدهٔ سی‌آی‌ای و پنتاگون عبارت است از معرفی القاعده به عنوان گروه مستعد تولید افزار هسته‌ای که امکان دارد در حمله به ایالات متحد به‌کار برده شود. بنا به گزارش مدیریت اطلاعات سی‌آی‌ای:

> هدف القاعده استفاده از [جنگ‌افزارهای شیمیایی، میکروبی، پرتویی یا هسته‌ای] است به قصد وارد کردن تلفات جمعی...
>
> [تندروهای اسلامی] عامل‌های بالقوهٔ بسیار متنوع و وسایل پرتاب در اختیار دارند تا از میان آنها موردی را برای حملات شیمیایی، میکروبی، پرتویی یا هسته‌ای **(سی‌بی‌آران)**[1] انتخاب کنند.[10]

تهدید هسته‌ای ادعا شدهٔ ناشی از القاعده در راهبرد امنیت ملی مورد استفاده قرار می‌گیرد تا بهره‌جویی پیشگیرانه از جنگ‌افزارهای هسته‌ای در دفاع از امریکا در برابر القاعده توجیه شود.

با اینکه رسانه‌ها نگاه خود را به روی تروریست‌های اسلامی و القاعده میخکوب کرده‌اند، به موضوع تهدید امنیت جهانیِ ناشی از استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای در ضربه اول پیشگیرانهٔ واشینگتن هیچ اشاره‌ای نمی‌شود.

خصوصی‌سازی جنگ هسته‌ای

در ۶ اوت سال ۲۰۰۳، روزی که نخستین بمب اتمی، ۵۸ سال پیش، به روی هیروشیمای ژاپن انداخته شد، جلسه‌ای سرّی با حضور مدیران ارشد اجرایی صنایع هسته‌ای و مجتمع صنعتی-نظامی در ستاد فرماندهی مرکزی در پایگاه نیروی هوایی آفوت در نبراسکا برگزار شد.[11]

> بیش از ۱۵۰ پیمانکار نظامی و دانشمند از آزمایشگاه‌های تسلیحاتی و دیگر کارگزاران دولتی در ستاد فرماندهی راهبردی ایالات متحد در اوماهایِ نبراسکا گرد آمدند تا برای احتمالِ «جنگ هسته‌ای کامل

---

۱. سه حرف اول شیمیایی، بیولوژیکی (یا میکروبی)، رادیولوژیکی (یا پرتویی) و هسته‌ای است (CBRN). ــ م.

عیار»، که نسل تازهٔ جنگ‌افزارهای هسته‌ای را ضروری کرد، طرح و نقشه ارایه دهند ـ اصطلاح «کاربردی» آنها بیشتر «سلاح‌های هسته‌ای کوچک»[۱] و «پناهگاه‌کوب‌ها»ی رخنه‌گر به زیرزمین است که به کلاهک‌های هسته‌ای مسلح‌اند.[12]

سیاست هسته‌ای تازه، آشکارا پای پیمانکاران دفاعی بزرگ را در تصمیم‌گیری به میان می‌کشد. این سیاست در حکم *خصوصی‌سازی جنگ هسته‌ای* است. و «جنگ با تروریسم» هدف اعلام شدهٔ آن است.

شرکت‌ها نه تنها از تولید بمب‌های هسته‌ای سودهای چند میلیاردی می‌برند، بلکه در تنظیم دستور کار مربوط به کاربرد و آرایش جنگ‌افزارهای هسته‌ای نیز حق ابراز نظر مستقیم دارند.

سررشته صنعت سلاح‌های هسته‌ای، که تولیدِ افزارهای هسته‌ای و سامانه‌های پرتاب موشک را دربرمی‌گیرد، در دست تنی چند پیمانکار دفاعی است که در رأس آنها لاکهید مارتین و جنرال دایناميکز و نورثروپ و ریسون و بوئینگ قرار دارند.

درخور توجه است که کمتر از یک هفته پیش از نشست مهم ۶ اوت سال ۲۰۰۳ در پایگاه نیروی هوایی آفوت، ادارهٔ امنیت هسته‌ای ملی[۲]، کمیته مشورتی خود را برچید که اختیار داشت «نظارت مستقلی» بر زرادخانه هسته‌ای ایالات متحد، از جمله آزمایش و / یا کاربرد افزارهای تازهٔ هسته‌ای داشته باشد.[13]

در این میان، پنتاگون تبلیغات و فعالیت روابط عمومی گسترده‌ای آغاز کرده بود به این قصد که از کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای برای «دفاع از سرزمین امریکا در برابر «تروریست‌ها» و «دشمنان شرور» پشتیبانی کند. در این هنگام جنگ‌افزارهای هسته‌ای وسیله ایجاد صلح و جلوگیری

1. mini-nukes

2. National Nuclear Security Administration (NNSA)

از «خسارت جنبی» معرفی می‌شدند. پنتاگون در این خصوص به اشاره فهمانده بود که «بمب‌های هسته‌ای کوچک» به دلیل «رخداد» انفجارها «در زیرزمین»، برای غیرنظامیان بی‌خطر است. با این وصف، هر یک از این «بمب‌های هسته‌ای کوچولو» ـ از نظر استعداد انفجاری و ریزش بالقوهٔ مواد رادیواکتیو ـ پر کم از بمب اتمی نیست که در سال ۱۹۴۵ بر روی هیروشیما انداخته شد. بمب‌های هسته‌ای کوچک دارای استعداد انفجاری بین یک سوم تا شش برابر یک بمب هیروشیما است. در مورد بمب‌های «کوچک» ۵ و ۱۰ کیلو تُنی، استعداد انفجاری به ترتیب یک سوم و دو سوم بمب هیروشیماست.

بدین ترتیب «بمب‌های هسته‌ای کوچک» که در اواخر سال ۲۰۰۳ رسماً مورد تأیید کنگره ایالات متحد قرار گرفت، «برای غیرنظامیان بی‌خطر» شمرده می‌شوند. وقتی این فرض ـ متکی بر «ارزیابی‌های علمی» را پنتاگون پیش برد ـ به‌صورت برنامه نظامی درآید، دیگر جای چون و چرا ندارد. ویژگی‌های فنی بمب‌های هسته‌ای کوچک به کتابچه‌های مبانی نظامی مختلف راه می‌یابند. تصمیم‌های مربوط به کاربرد آنها بر پایه ویژگی‌هایی قرار می‌گیرد که در این کتابچه‌های مبانی نظامی آمده است.

اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ بمب‌های هسته‌ای کوچولو را «بی‌ضرر» معرفی می‌کنند. این نوع اطلاع‌رسانی مبتنی است بر ایجاد اتفاق نظر در ارتش و نیز اطمینان‌بخشی به کنگره که «بمب‌های هسته‌ای کوچک» «برای غیرنظامیان بی‌ضررند». بر اساس این فرض، کنگرهٔ ایالات متحد «چراغ سبز» نشان داده است. از این نسل تازهٔ جنگ‌افزارهای هسته‌ای قرار است در دور بعدی جنگ، در «آوردگاه‌های متعارف» (یعنی، در خاورمیانه و آسیای مرکزی) همراه با جنگ‌افزارهای متعارف علیه «دشمنان شرور» و «تروریست‌ها»ی اسلامی استفاده شود. در این میان، کنگرهٔ ایالات متحد میلیاردها دلار برای تولید بیشتر این نسل از جنگ‌افزارهای هسته‌ای «تدافعی» اختصاص داده است.

راهبرد دفاع ملی:
از «دولت‌های شرور» تا «کشورهای بی‌ثبات»

در مارس سال ۲۰۰۵، پنتاگون سندی مهم با عنوان *راهبرد دفاع ملی ایالات متحد امریکا* منتشر کرد که خطوط کلی دستور کار واشینگتن را در سیطره نظامی بر جهان نشان می‌داد.[14]

با اینکه این سند از رویهٔ جنگ «پیشگیرانه» دولت به گونه‌ای که در «طرحی برای سدهٔ نو امریکا» مشخص شده است پیروی می‌کند، در تنظیم خطوط و دستور کار نظامیِ جهانیِ واشینگتن پا را فراتر می‌گذارد.

اگرچه رویهٔ جنگ پیشگیرانه اقدام نظامی را وسیله «دفاع از خود» در برابر کشورهایی در نظر می‌گیرد که «دشمنِ» ایالات متحد رده‌بندی شده‌اند، راهبرد دفاع ملیِ سال ۲۰۰۵ یک گام پیشتر می‌رود و احتمال مداخله نظامی را به کشورهایی در نظر می‌گیرد که آشکارا تهدیدی برای امنیت میهن امریکایی پدید نمی‌آورند.

این سند خواستار برخوردی «پویا»تر با جنگ است، فراتر از نظر سست‌پایهٔ عملیات «پیشگیرانه» و «تدافعی»، در اوضاعی که عملیات نظامی علیه «دشمن اعلام شده» به قصد «حفظ صلح» و «دفاع از امریکا» به جریان می‌افتد.

مبنای راهبرد دفاع ملّیِ سال ۲۰۰۵، بر «گسترش دامنه نفوذ ایالات متحد در سرتاسر جهان»، از راه آرایش‌های فزایندهٔ نظامی و افزایش عظیم سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفته آن استوار شده است.

رویه امنیت ملی تازه، طرح کليِ «چهار مورد عمده‌ای که ایالات متحد را تهدید می‌کند» نشان می‌دهد:

ـ «مبارزه‌طلبی‌های سنتی» به دست قدرت‌های نظامی معروف و شناخته شده پدید می‌آید که از روش‌های جنگی «درست تدبیر شده» استفاده می‌کنند.

ـ «تهدیدهای نامنظم» از نیروهایی سر می‌زند که در رویارویی با قدرت قوی‌تر از روش‌های به‌اصطلاح «نامتعارف» بهره می‌جویند.

ـ «مبارزه‌طلبی مصیبت‌بار» به «استفادهٔ» دشمن «از سلاح‌های کشتار جمعی» مربوط می‌شود.

ـ «مبارزه‌طلبی‌های مخرب» را «دشمنان بالقوه‌ای» صورت می‌دهند «که در رودررویی با مزیت‌های ایالت متحد، از فناوری‌های نو استفاده می‌کنند».[15]

سند راهبرد دفاع ملی آشکارا دستور نظامیِ جهانیِ امریکا را، فراتر از آوردگاه‌های منطقه‌ای، تأیید می‌کند. وانگهی، این دستور عملیات نظامی را علیه به‌اصطلاح «دولت‌های فرومانده»[1] یا «کشورهای بی‌ثبات» در بر می‌گیرد.[16]

از دیدگاه نظامی و سیاست خارجی، سندِ مارسِ ۲۰۰۵ پنتاگون طرح عظیمی را رقم می‌زند که از منافع شرکتی ایالت متحد در **سراسر جهان** پشتیبانی می‌کند.

> سند، در کُنه خود، با این اعتقاد سمتگیری می‌کند که ایالات متحد در مبارزهٔ جهانی مداومی درگیر است که گسترهٔ آن، مانند عراق و افغانستان، یکسره فراتر از رزمگاه‌های مشخص امتداد دارد. این نگرش برای ارتشی بسیار پویاتر است، که به جای اینکه تنها به کشاکش‌هایی مانند حمله کُره شمالی به کره جنوبی واکنش نشان دهد، به تغییر جهان توجه می‌کند و برای کشورهایی بیشتر اهمیت قایل هست که ایالات متحد در آنها در جنگ و ستیز نیست.[17]

---

1. failed states

کشورها در فهرست سیاه پنتاگون

کمی پس از انتشار سند راهبرد دفاع ملیِ پنتاگون در مارس سال ۲۰۰۵، نهاد تازه تأسیس *ادارهٔ بازسازی و تثبیت* زیر نظر شورای اطلاعات ملّی وابسته به وزارت خارجه تأیید کرد که «کارشناسان اطلاعاتی ایالات متحد در کار آمادگی فهرستی از ۲۵ کشورند که بی‌ثبات انگاشته می‌شوند و، بنابراین، نامزد مداخله [نظامی] اند».[18]

کار بر شناسایی کشورهایی مبتنی است که در «شدیدترین بی‌ثباتی و خطر» قرار دارند و با دشمنان اعلام شده یا «دولت‌های شرور» فرق دارند. می‌گویند که امنیت امریکا را «دولت‌های پیروزمند کمتر از دولت‌های فرومانده و روبه فروماندگی» تهدید می‌کنند:

> بازداری کشمکش و بازسازی پس از جنگِ دولت‌های فرومانده و روبه فروماندگی، به سبب خطرات گروه‌های تروریستی و در دسترس بودن سلاح‌های کشتار جمعی، گرایش عمدهٔ تکاپوی سیاست خارجی شده بود...
>
> [دستور ادارهٔ بازسازی و تثبیتِ زیر نظر شورای اطلاعات ملّی] جلوگیری از کشمکش است، اما در عین حال به هنگام مداخلهٔ ناگزیرِ نظامیِ ایالات متحد باید آمادگی واکنش سریع داشته باشد. کارهای پس از جنگ باید بر وضع قوانین و ایجاد نهادهای «دموکراسیِ بازار» متمرکز شود... برنامه‌ریزی، برپایی «سپاه ذخیره» از گروه‌های کارشناس غیرنظامی و عقد قراردادهای پیشاپیش با شرکت‌های خصوصی و سازمان‌های غیردولتی را دربرمی‌گیرد.[19]

اینکه این کشورها تهدیدی برای امنیت ملی پدید می‌آورند مورد بحث نیست. نیز اولویت‌های نظامی بر طبق این فهرست ایجاد خواهد شد. دشمنی با ایالات متحد (یعنی، به کوشش «دشمنان شرور» و / یا «قدرت‌های بالنده») یگانه ملاک برای مداخله نظامی نیست.

با اینکه «لیست مراقبت»[1] از ۲۵ «کشور بی‌ثبات» راز کاملاً سر به مُهر باقی می‌ماند، شماری از کشورها همین حالا هم شناخته شده‌اند، از جمله ونزوئلا، نپال (که به تازگی با قیامی دهقانی سر برآورده است)، هائیتی در لوای اشغال نظامی، الجزایر، پرو، بولیوی، سودان، نیجریه، سیرالئون، لیبریا و ساحل عاج را دربرمی‌گیرد.[20]

توجیه مداخله نظامی در این کشورها بر پایه دستور امریکاست در «کمک به آنها که با ثبات شوند» و قرار دادن‌شان در «راهی پایدار».

چارچوب متن ۱-۱۹

ادارهٔ هماهنگ‌کنندهٔ بازسازی و تثبیت

ادارهٔ هماهنگ‌کنندهٔ بازسازی و تثبیت بر آن است که «کارشناسان غیرنظامی را در حوزه‌هایی مانند ادارهٔ سیاسی و اجرای قانون و اقتصاد گرد هم آورد و آنان را در مدت برنامه‌ریزیِ مداخله ایالات متحد در کشورهای آشوب‌زده، در کنار نظامیان پشت یک میز بنشاند»... اداره تا حدی با اتکا به روابط با دیگر اداره‌ها و گروه‌های بخش خصوصی، نیروهای نظامی را در رزمگاه همراهی می‌کند و برای بازسازی کشورهای فروپاشیده از کشاکش، مقدمات کار را می‌چیند.

بیانیه رسمی ادارهٔ یاد شده که در ۲۶ مارس ۲۰۰۵ در *واشینگتن پُست* نقل شد.

می‌توان پیش‌بینی کرد که هر برنامه ملیی که برخلاف واشینگتن به نوعی «دموکراسی بازار آزاد» عمل کند، نامزد مداخله نظامی احتمالی امریکا خواهد شد.

1. watch-list

«جنگ نامتقارن»

به گفته داگلس فیث، طراح اصلی راهبرد دفاع ملّی، سندِ سال ۲۰۰۵ به مفهوم «جنگ نامتقارن»[۱] اشاره دارد. راهبرد دفاع ملی «مخالفت‌های دیپلماتیکی و حقوقی» با سیاست خارجی ایالات متحد را به همت «بازیگران غیردولتی»[۲]، «تهدیدهای نامتقارنِ» امنیت امریکا، یعنی اقدام‌های پرخاشگرانهٔ بالفعل، طبقه‌بندی می‌کند. آنچه در این رویکرد اهمیت دارد این است که «بازیگران غیردولتیِ جامعه مدنی» اکنون با «تروریست‌ها» همصدا شده‌اند.

جنگ نامتقارن «طرح حقوقی حملهٔ» تحت توجهات دادگاه جنایی بین‌المللی یا هر اقدام حقوقی و جز آن را در بر می‌گیرد که خواستار «غیرقانونی اعلام کردن سیاست خارجی [ایالات متحد] شود و دادخواهی‌ها را در جایی که اساس درستی برای قضاوت نیست، به عنوان شیوه‌ای از ایجاد فشار بر کارگزاران امریکایی در پیشگاه قوانین بین‌المللی اقامه کند».[21]

> قدرت ما به عنوان دولت‌ـملت کماکان با مخالفت کسانی روبه‌رو خواهد شد که راهبرد اتکای سست‌پایهٔ به گردهمایی‌ها، دادرسی‌های قضایی و تروریسم را در پیش می‌گیرند...
>
> بازیگران گوناگونی در سراسر جهان هستند که برآنند یا به ایالات متحد حمله کنند یا زیر فشارش بگذارند و در اجرای این کار روش‌های خلاقانه‌ای پیدا می‌کنند که حمله‌های نظامی آشکار معمولی نیست... لازم است ما به‌طور کلی به طرح دیپلماتیک حمله، طرح حقوقی حمله، طرح فناوری حمله و انواع جنگ نامتقارن بیندیشیم که بازیگران مختلف می‌توانند با بهره‌جویی از آنها بکوشند رفتار ما را مقید کنند و به قالب دیگر بریزند.[22]

---

1. asymmetric warfare
2. "non-state actors"

مفهوم «جنگ نامتقارن» این است که مبارزه‌جویی‌ها در حوزه‌های قضایی و / یا دیپلماتیک به کوشش بازیگران دولتی و غیردولتی، از جمله سازمان‌های غیردولتی، هدف اقدامات تلافی‌جویانه ایالات متحد قرار خواهند گرفت.

صف‌آرایی نظامی جهانی

درگیری نظامی ایالات متحد به خاورمیانه محدود نمی‌شود. گمان می‌رود که نیروهای ویژه، به بهانه صلح‌بانی و آموزش، در عملیات نظامی پلیسی به تمام مناطق عمدهٔ **جهان** گسیل شوند.

در پشتیبانی از این تلاش‌ها، راهبرد دفاع ملّی، به ضرورت سربازگیری گسترده و آموزش سربازان اشاره دارد. آموزش سربازان گروه‌های تازهٔ نیروهای ویژه، کلاه سبزها و دیگر کادرهای نظامی کارشناسی را در بر می‌گیرد، که در آنچه «طرحی برای سدهٔ نو امریکا» در خطوط کلی نظامی‌اش در سپتامبر سال ۲۰۰۰ تحت عنوان «عملکردهای پلیسی» توصیف کرد شرکت داشتند:

> رهنمود طبقه‌بندی شده، نظامیان را بر آن می‌دارد که با راه حل‌های غیرعملی کمتر همراه شوند که گسیل گروه‌های کوچکتر سربازان را که از نظر فرهنگی فهمیده‌اند برای آموزش و مربیگری نیروهای بومی دربرمی‌گیرد.[23]

افزون بر این، پنتاگون بر قصد خود در «تغییر جهت به الگوی 'مدیریت نیروی جهانی' متمرکزتر صحه گذاشته است تا به سرعت بتواند شمار سربازان در دسترس را در عملیات نظامی غیرمیدانی، در هرگوشه جهان» افزایش دهد:

> بنا بر این مفهوم، فرماندهان رزمنده، دیگر در میدان نبرد خود سربازی «در اختیار» ندارند،... نیروها، به حکم نیاز به آنها داده و از هر

جایی در جهان گرفته می‌شوند. این امر برای انعطاف‌پذیری بیشتر در رویارویی با موقعیت عملیاتی به سرعت متغیر در نظر گرفته می‌شود.[24]

تحت شعاع قرار دادن رقیبان نظامی بالقوه

امریکا سالی بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار صرف دفاع و اطلاعات نظامی می‌کند[۱]، مبلغی که تا حدی کمتر از تولید ناخالص داخلی فدراسیون روسیه است که در سال ۲۰۰۴، ۶۱۳ میلیارد دلار برآورد شد. دقیق‌تر بگوییم، این ابرقدرت دورهٔ جنگ سرد بی‌اندازه فقیر شده و از نظر توانایی‌های دفاعی‌اش تحت شعاع قرار گرفته است. حتی اگر بنا باشد بخش نسبتاً کلان تولید ناخالص داخلی خود را صرف امور دفاعی کند، توانایی برابری با ایالات متحد را ندارد.

بنا بر گزارش موسسه صلح‌پژوهی بین‌المللی استوک‌هولم هزینه نظامی جهان بیش از ۹۵۰ میلیارد دلار است که در حدود ۵۰ درصد آن مستقیماً به بودجه نظامی ایالات متحد مربوط می‌شود.[25]

> ۴۰ تا ۵۰ درصد هزینه‌های دفاعی عالم از آنِ ایالات متحد است. اکنون امریکا در هر حوزهٔ جنگی بر قدرت‌های دیگر برتری دارد. هیچ قدرت دیگری توانایی جابه‌جایی نیروهای بزرگ را در سرتاسر جهان و حمایت از سربازانش را با قدرت آتش دقیق و مقادیر بی‌نظیر اطلاعات و ضد اطلاعات ندارد. امکانات مالی نظامی به سبب بودجه نظامی ۴۰۰ میلیارد دلاری کمرشکن است. تشکیلات پژوهشی دفاعی ایالات متحد بیش از کل بودجه دفاعی بزرگترین

---

۱. هزینه جنگ عراق، تا اوایل سال ۲۰۰۷، هر هفته ۱۲ میلیارد دلار بوده است. بهرهٔ مبلغی که تاکنون در این جنگ خرج شده، ۸۲۰ میلیارد دلار است. *اکونومیست*، سپتامبر ۲۰۰۷. ــ م.

> متحد اروپایی خود پول می‌گیرد. هیچ قدرت دیگری بمب‌افکن‌های بی ۲ و مجموعه‌های ماهواره‌ای و ناوهای هواپیمابر یا هواپیماهای دور پرواز بدون سرنشین مانند نیروی دریایی و هوایی ایالات متحد ندارد.[26]

هدف نهفتهٔ راهبرد دفاع ملی مبتنی است بر این نظر که هزینه‌های دفاعیِ هر کشور روی زمین، از آن میان متحدان اروپایی امریکا، را تحت شعاع قرار دهد:

> ارتش ایالات متحد... از مجموع ۲۵ کشور دیگر بزرگتر خواهد بود... اگر الگوهای هزینه‌ها در نظر گرفته شوند، یعنی در گذر پنج سال، بودجه دفاعی اروپا روبه کاهش نهد و از آنِ امریکا روبه افزایش، ایالات متحد بیش از بقیه عالم در مجموع در امور دفاعی پول خرج خواهد کرد.[27]

در مقابل، چین، که در سند پنتاگون «قدرت روبه رشد» طبقه‌بندی شده است، به سال ۲۰۰۴ در امور دفاعی کمتر از ۳۰ میلیارد دلار خرج کرد.

دشمنان تازهٔ دورهٔ پس از جنگ سرد

با اینکه «جنگ با تروریسم» و تحدید نفوذ «دولت‌های شرور» کماکان توجیه رسمی و نیروی محرکی است برای مداخله نظامی، چین و روسیه در سند راهبرد دفاع ملّی سال ۲۰۰۵ دشمنان بالقوه شناخته می‌شوند:

> ارتش ایالات متحد... بر آن است که قدرت‌های نوخیزنده، مانند چین، را از مبارزه‌طلبی با سلطه نظامی امریکا منصرف کند. با اینکه سامانه‌های جنگ‌افزارها برای پیکار با چریک‌ها طراحی شدند، نسبتاً ارزان قیمت و دارای فناوری پایین‌اند، بررسی روشن می‌سازد

> که ارتش ایالات متحد برای رویگردانی این‌گونه کشورها از رقابت‌جویی، باید برتری خود را در حوزه‌های فناوری بالا حفظ کند، نظیر فناوری رادارگریز، تسلیحات دقیق و سامانه‌های نظارتی سرنشین‌دار و بدون سرنشین.[28]

اگرچه به اتحادیه اروپا اشاره نمی‌شود، هدف اعلام شده به کژراهه بردن رشد تمام رقیبان نظامی بالقوه است.

«تقلای دویدن با سگ گنده»

واشینگتن قصد دارد از راه توسعه پیوسته صنعت تسلیحاتی ایالات متحد به هدفش در پیشوایی نظامی جهان برسد و لازمه این حرکت تغییر جهت گستردهٔ تولید کالاها و خدمات غیرنظامی است. به سخن دیگر، سیر مارپیچی روبه بالای هزینه‌های نظامی، این مسابقه تازهٔ تسلیحاتی اعلام نشده را تقویت می‌کند و مقادیر کلانی وجوه دولتی به جیب تولیدکنندگان عمدهٔ جنگ‌افزارسازی ایالات متحد سرازیر می‌شود.

هدف اعلام شده این است که فرایند گسترش سامانه‌های سلاح‌های پیشرفته «چندان گران» شود که هیچ قدرت دیگری در کرهٔ خاک نتواند بدون به خطر انداختن اقتصاد غیرنظامی خود با «**سگ گنده**» همچشمی یا مبارزه کند.[1] بنابه گفتهٔ یکی از مشاوران امور دفاعی که برای نوشتن بخش‌هایی از سند یاد شده به کارگمارده شد:

> در کُنه این راهبرد، اعتقاد بر این است که ایالات متحد باید در فناوری‌های بسیار مهم چنان نقش بزرگی داشته باشد که قدرت‌های

---

۱. بودجه نظامی امسال (۲۰۰۹) امریکا، با وجود رکود اقتصادی شدید و بیکاری چندین میلیونی، بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار است که نشان می‌دهد این دیوانگی جنگ‌طلبی و برتری‌جویی «کابویی» کماکان به کام اقلیتی و خانمانسوزی اکثریتی خواهد بود. ـ م.

روبه رشد نتیجه بگیرند که برای این کشورها حتی فکر کردن دربارهٔ تقلایِ دویدن با سگِ گنده سخت پربها خواهد بود. و متوجه خواهند شد که نمی‌ارزد رشد اقتصادی خود را فدا کنند.[29]

مسابقه تسلیحاتی اعلام نشده میان اروپا و امریکا

این مسابقه تازهٔ تسلیحاتی اعلام نشده با به‌اصطلاح «قدرت‌های روبه رشد» جریان دارد.

اگرچه چین و روسیه تهدید بالقوه شمرده می‌شوند، رقیبان (غیررسمی) امریکا نیز عبارت‌اند از فرانسه، آلمان و ژاپن. شرکای شناخته شدهٔ ایالات متحد ــ در متن محور آنگلو-امریکایی ــ گذشته از اسراییل (به‌طور غیررسمی)، بریتانیا، استرالیا و کانادا هستند.

از این منظر، در حال حاضر دو محور نظامی غربی مسلط‌اند: محور آنگلو-امریکایی و اتحاد رقابت‌کنندهٔ فرانکو-آلمانی. برنامه نظامی اروپا، بیشتر زیر نفوذ فرانسه و آلمان، خواهد کوشید پایه‌های ناتو را سست کند که همچنان تحت سیطرهٔ ایالات متحد است. افزون بر این، انگلیس (از طریق شرکت سامانه‌های هوافضای بریتانیا) با سامانه تدارک دفاعی ایالات متحد در شراکت با پنج تولیدکنندهٔ بزرگ جنگ‌افزارسازی امریکا سخت درآمیخته است. (نک فصل ۷.)

این مسابقه تازهٔ تسلیحاتی به‌صورت قاطع در **قانون اساسی** پیشنهادی اروپا گنجانده شده است، چنانکه در سایه حمایت اتحادیه اروپا تغییر جهت گستردهٔ منابع مالی دولتی را به جانب هزینه نظامی پیش‌بینی می‌کند. وانگهی، سامانه پولی اتحادیه اروپا ــ مایهٔ تثبیت یورو در ردیف پول رایج جهانی می‌شود که با سلطه دلار امریکا مقابله می‌کند ــ با گسترش نیروی دفاعی یکپارچه اتحادیه اروپا در خارج از چارچوب ناتو پیوند تنگاتنگی دارد.

بنا بر قانون اساسی اروپا، موضوع سیاست خارجی اروپا یکپارچه خواهد بود و بخش دفاع مشترک را دربرمی‌گیرد. موضوع روشن است، اگرچه هرگز به‌طور جدی و علنی درباره‌اش بحث نشده است، که نیروی تدافعی پیشنهادی اروپا آهنگ آن دارد که با برتری امریکا در امور نظامی مبارزه کند: «در چنین رژیمی، مناسبات هر دو سوی اقیانوس اطلس ضربه‌ای ویرانگر خواهد خورد».[30]

اما، این طرح نظامی اروپا، با اینکه تنور مسابقه تسلیحاتی اعلام نشدهٔ امریکا-اروپا را گرم می‌کند، با همکاری این دو در امور نظامی ناسازگار نیست. هدف نهانی برای اروپا این است که از منافع شرکتی اتحادیه اروپا حفاظت شود و پیمانکاران اروپایی بتوانند به نحو مؤثری سود ببرند و «از غنایم» جنگ‌های تحت رهبری ایالات متحد در خاورمیانه و نقاط دیگر «بهره‌مند گردند».

دقیق‌تر گفته باشیم، در مبارزه‌جویی با «سگ گُنده» از موضع قدرت، اتحادیه اروپا بر آن است که نقش خود را به عنوان «شریک» امریکا در مخاطرات نظامی مختلفش حفظ کند.

فرضی مطرح بحث است، خاصه در فرانسه، که تنها راه برقراری مناسبات حسنه با واشینگتن، تقلید از برنامه نظامی امریکاست، یعنی اختیار کردن راهبرد همسانی در تقویت سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفتهٔ اروپا.

بنا بر این، آنچه ما با آن سروکار داریم، روابط سست‌پایهٔ عشق ـ نفرت میان اروپای قدیم و امریکاست در سامانه‌های دفاعی و صنعت نفت و در حوزه‌های بالایی بانکداری و مالی و بازارهای پولی.

موضوع مهم این است که چگونه این روابط شکنندهٔ جغرافیای سیاسی در سال‌های آتی، چارچوبی از ائتلاف‌ها و اتحادها پدید خواهد آورد. فرانسه و آلمان با روسیه و چین پیمان‌های همکاری نظامی دارند. شرکت‌های دفاعی اروپایی برای چین جنگ‌افزارهای پیشرفته تأمین می‌کنند.

در نهایت اروپا، از دید ایالات متحد، دست‌درازی می‌کند و کشمکش نظامی میان ابرقدرت‌های رقابت‌جوی باختری کنارگذاشتنی نیست.

اتفاق نظر هر دو سوی اقیانوس اطلس در مورد «جنگ با تروریسم»

مسابقه تازهٔ تسلیحاتی امریکا-اتحادیه اروپا، راه انتخابی اتحادیه اروپا شده است تا «روابط دوستانه»اش را با ابرقدرت امریکا پابرجا نگه دارد. اروپا به جای مخالفت با ایالات متحد، از «جنگ با تروریسم» استقبال کرده است و در بازداشت تروریست‌های فرضی فعالانه با امریکا همکاری می‌کند. چندین کشور اتحادیه اروپا نوع قوانین ضدتروریستی **برادر بزرگ** را وضع کرده‌اند که نسخهٔ «کپی و پیوستِ»[1] قانون امنیت میهن ایالات متحد است.

افکار عمومی اروپا به پشتیبانی از «جنگ با تروریسم» برانگیخته شده است که از آن به‌طور کلی مجتمع نظامی-صنعتی و شرکت‌های نفتی اروپا بهره‌مند می‌شوند. در نتیجه، «جنگ با تروریسم» نیز برای دستورکار امنیتِ اتحادیه اروپا وجه قانونی متزلزلی فراهم می‌کند. امنیت اتحادیه اروپا در اجرای اقدامات دولت پلیسی چارچوبی پدید می‌آورد و در عین حال قانون کار و **دولت رفاه** اروپایی را از میان می‌برد.

در نتیجه، رسانه‌های اروپایی نیز در اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده یک پا شریک شده‌اند. «دشمن خارجیی» که به حد تهوع‌آوری در شبکه‌های تله‌ویزیونی هر دو سوی اقیانوس اطلس نشان داده می‌شود، اُسامه بن لادن و ابومصعب الزرقاوی است. اقدامات تبلیغاتی به طرز مؤثری به کار استتار نظامی شدنِ جاریِ نهادهایِ غیرنظامی می‌خورد که همزمان در اروپا و امریکا رخ می‌دهد.

---

1. "Copy and Paste"

سلاح‌ها و کَره: سقوط اقتصاد غیرنظامی

قانون اساسی پیشنهادی اتحادیه اروپا ــ که در سال ۲۰۰۵ در همه‌پرسی‌های سطح کشور شکست خورد ــ افزایش گستردهٔ هزینه‌های نظامی را در تمام اعضا تا حد زیان آشکار به اقتصاد غیرنظامی خواستار می‌شود.

در واقع، با حداکثر ۳ درصد کسریِ بودجه سالیانه اتحادیه اروپا، افزایش در هزینه‌های نظامی، گذشته از پشتیبانی دولت از بخش‌های کشاورزی و صنعت، به کاهش گسترده تمام رده‌های هزینه غیرنظامی، از جمله خدمات اجتماعی و زیرساخت بخش عمومی و صنعت می‌انجامد.

در این خصوص، «جنگ با تروریسم» نیز ــ بر اثر اصلاحات نولیبرالی اتحادیه اروپا ــ به کارِ نوعی دستاویز می‌خورد و پذیرش عمومی را برای تحمیل اقدامات ریاضت‌کشانه که بر برنامه‌های غیرنظامی اثر می‌گذارد، بر این اساس می‌نهد که برای تقویت امنیت ملی و دفاع از میهن پول لازم هست.

رشد هزینه‌های نظامی در اروپا به گونه مستقیم با توسعه نظامی ایالات متحد مرتبط است. هر قدر امریکا در امور دفاعی بیشتر خرج می‌کند، اروپا تمایل افزون‌تری پیدا می‌کند که در گسترش نیروی دفاعی اروپایی خاص خود هزینه کند. «همچشمی کردن» در امور نظامی، انگیزهٔ پسندیده و ارزشمند پیکار با «تروریست‌های اسلامی» و دفاع از **میهن اروپایی** نمایانده می‌شود.

بدین‌سان، گسترش اتحادیه اروپا با توسعه و سرمایه‌گذاری در صنعت تسلیحاتی این قاره در پیوند است. قدرت‌های عمدهٔ اروپایی در تأمین مالی روند افزایش قدرت نظامی اتحادیه سخت به کمک‌های ده عضو تازهٔ اتحادیه اروپا نیازمندند. در همین مورد است که قانون اساسی اروپا «گزیشن راهبرد امنیتی را برای قاره، همراه با تعهدهای مالی هزینه‌های نظامی» ضروری می‌داند.[31]

در نهایت، واکنش به کاروَری و برنامه‌های اجتماعی، پیامد جانبیِ ناگزیرِ برنامه‌های نظامی امریکا و اروپاست که مقادیر هنگفتی از منابع مالی دولتی را، به هزینه بخش‌های غیرنظامی، به سوی اقتصاد جنگی سوق می‌دهد.

برآیندها تعطیل کارخانه‌ها و ورشکستگی‌ها در اقتصاد غیرنظامی و موج خیزندهٔ فقر و بیکاری در سرتاسر باختر زمین است. افزون بر این، برعکس سال‌های ۱۹۳۰، توسعهٔ پویایِ صنعت جنگ‌افزارسازی مشاغل بسیار کمی ایجاد می‌کند.

در این میان، با اینکه اقتصاد جنگی غرب رونق می‌یابد، تغییر منطقه‌ای تولید کالاهای صنعتی به کشورهای **جهان سوم** در سال‌های اخیر با آهنگی شگفت‌آور افزایش یافته است. چین، که از هر نظر بزرگترین تولیدکنندهٔ کالاهای صنعتی غیرنظامی شمرده می‌شود و در سال ۲۰۰۴ کمابیش صادرات نساجی‌اش را به ایالات متحد دو برابر کرد، به سوی موج تعطیل کارخانه‌ها و از دست دادن مشاغل کشیده می‌شود.[32]

اقتصاد جهانی با مناسبات دوقطبی مشخص می‌گردد. کشورهای ثروتمندِ باختر زمین جنگ‌افزارهای کشتار جمعی تولید می‌کنند و کشورهای فقیر کالاهای مصرفی صنعتی.

امریکا، به‌ویژه، بر این عرضه ارزان قیمت کالاهای مصرفی متکی شده است تا قسمت بزرگی از بخش تولید کالایی‌اش را تعطیل کند و در عین حال منابع را از اقتصاد غیرنظامی به تولید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی تغییر جهت دهد. و این جنگ‌افزارها قرار است به ضد کشوری به‌کار رود که بخش بزرگ کالاهای مصرفی امریکا را تأمین می‌کند، یعنی جمهوری خلق چین.

کشورهای ثروتمند سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفته خود را در تهدید یا برپایی جنگ علیه کشورهای فقیر روبه توسعه‌ای به‌کار می‌برند که مقادیر فراوانی کالاهای مصرفی را که در کارخانه‌های مونتاژِ ارزان قیمت تولید می‌شود به بازارهای غربی عرضه کنند.

یادداشت

1. General Tommy Franks Interview, *Cigar Aficionado* , December 2003.

2. David Rockefeller, Statement to the United Nations Business Council, 1994.

3. Zbigniew Brzezinski, *The Grand Chessboard*, Basic Books, New York, 1997.

4. See Project for a New American Century, *Rebuilding America's Defenses*, www.newamericancentury.org/, 2000, p. 52.

5. *Ibid*, p. 18.

6. *Ibid*.

7. See Michel Chossudovsky, "Owning the Weather for Military Use", Centre for Research on Globalization, 27 September 2004, http:/globalreseaech.ca/articles/CHO409F.html.

8. "The Falcon Program", http://www.globalsecurity.org/space,systems/falcon-slv.htm.

9. National Security Strategy, White House, Washington, 2002, http://www.white-house. gov/nsc/nss.html.

10. Quoted in *The Washington Times*, 3 June 2003.

11. Reuven Padatzur, "Blurringthe Nuclear Boundaries",*Haaretz*, 14 August 2003.

12. Alice Slater, "Bush Nuclear Policy a Recipe for National Insecurity", Centre for Research on Globalization, August 2003, http://globalresearch.ca/articles/SLA 308A.html.

13. *The Guardian*, 31 July 2003.

14. Department of Defense, *The National Defense Strategy of the United States of America*, Washington Dc, March 2005, http://www.defenselink.mil/news/Mar2005/d20050518nds2.pdf.

15. *Ibid*, p. 2.

16. *Ibid*.

17. *Wall Street Journal*, 11 March 2005.

18. UPI, 29 March 2005.

19. *Financial Times*, 30 March 2005.

20. Author's review of US foreign policy statements reported by the Western media, April 2005.

21. Quoted in Associated Press, 18 March 2005.

22. *Ibid*.

23. *Wall Street Journal, op. cit.*

24. UPI, 18 March 2005.

25. See Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI), http://www.sipri.org./

26. *The Stateman*, India, 5 April 2005.

27. Council on Foreign Relations, Annual Corporate Conference, 10 March 2005.

28. *Wall Street Journal, op. cit.*

29. *Ibid*.

30. According to Martin Callanan, British Conservative member of the European Parliament, quoted in *The Washington Times*, 5 March 2005.

31. *European Report*, 3 July 2003.

32. *Asian Wall Street Journal*, 11 March 2005.

فصل ۲۰

هشدارهای ترور پس از ۹/۱۱

دولت بوش از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، چندین بار کشور را در وضعیت هشدار ترور رمز نارنجیِ «خطر بالا» قرار داد. بدون استثنا، القاعدهٔ اُسامه بن لادن «عامل تهدید میهن» شناخته می‌شد. اطلاعیه رسمی همواره به «گزارش‌های اطلاعاتی مهم» یا «خبر منابع معتبر» از یک حمله تروریستی «به دست گروه تروریستی بین‌المللیِ القاعده» یا «الزرقاوی، مغز متفکر تروریست»، اشاره می‌کند. (نک فصل ۱۳.)

از قضیه ۹/۱۱، بیشتر امریکاییان این هشدارهای تروریستی را همچنانکه هست پذیرفته‌اند. هشدارهایِ ترور بخشی از کار روزمره شده است: مردم در زندگی روزانه خود به هشدارهای ترورِ رمز نارنجی عادت کرده‌اند.

وانگهی، احتمال آشکار هشدار رمز قرمز را ـ که بارها وزارت امنیت میهن اعلام کرده است ـ پذیرفته‌اند، هشداری که سبب وضعیت اضطراری می‌شود.

این هشدارهایِ ترور که جریانِ جوشانِ تبلیغاتِ رسانه‌ای از آن حمایت می‌کند، محیطی از ترس و تهدید و حالت انتظار و پذیرش و وضعیتِ عاديِ دروغین پدید آورده است.

اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده، که مایهٔ قوت زنجیرهٔ خبريِ روزانه می‌شود، از این فرایندِ شکل‌بخشی افکار عمومی ایالات متحد پشتیبانی می‌کند.

دستور کار پنهان در نهایت عبارت است از محیطی از ترس و تهدید، که حمایت عمومی را برای وضع اضطراری ملی *واقعی* بسیج می‌کند و به اعلام حکومت نظامی می‌انجامد.

هشدارهای ترور مبتنی بر اطلاعات ساختگی

در ۷ اکتبر سال ۲۰۰۳، دو روز پس از سخنرانی ناموفق کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل در خصوص جنگ‌افزارهای کشتار جمعی ادعا شدهٔ عراق، دستور هشدار رمز نارنجی داده شد. (نک فصل ۱۳.) پرونده اطلاعاتی پاول مؤدبانه کنار گذاشته شد. جواب رد را هانس بلیکز، بازرس تسلیحاتی سازمان ملل، داد که فاش کرد اطلاعات ارایه شدهٔ کالین پاول به طرزی فاحش جعلی بوده و از آن به صورت بهانهٔ آغاز جنگ با عراق بهره‌برداری شده است.

دولت بوش هشدار رمز نارنجیِ ترور را به عنوان «عملیات حفظ ظاهر» اعلام کرد که به دفع رسوایی آتی کمک می‌کرد و نیز بر تاخت و تاز برنامه‌ریزی شدهٔ پنتاگون صحه می‌گذاشت.

بدین ترتیب، توجه رسانه‌ها بی‌درنگ از گاف بزرگ کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل، به حمله تروریستی آیندهٔ نزدیک به خاک امریکا تغییر جهت داد. موشک‌های ضد هواپیما بی‌درنگ در گرداگرد واشینگتن آرایش یافتند و رسانه‌ها غرقه در داستان‌های مربوط به پشتیبانی عراق از حمله نزدیکِ القاعده به امریکا شدند.

هدف این بود که عراق تجاوزگر معرفی شود:

> کشور اکنون در وضعیت هشدار نارنجی قرار دارد چون شنودهای اطلاعاتی و منطق ساده هر دو گویای این است که دشمنان اسلامی ما می‌دانند که بهترین روش حمله به ما از راه تروریسم در خاک ایالات متحد است.[1]

همچنین موضوع جازدهٔ دیگر در زنجیرهٔ خبری نوعی قصه بود ــ که می‌گفتند از چشمهٔ سی‌آی‌ای جوشیده است ــ دربارهٔ به‌اصطلاح «بمب‌های کثیف رادیواکتیو».[2] پاول، وزیر خارجه، هشدار داده بود که «برای تروریست‌ها آسان است که بمب‌های «کثیف» رادیواکتیو بسازند و آنها را در ایالات متحد منفجر کنند... چگونه احتمالش می‌رود، نمی‌توانم بگویم... اما گمان می‌کنم کار عاقلانه ما این است که بگذاریم مردم امریکا از این احتمال باخبر شوند».[3] در این میان شبکه‌های تله‌ویزیونی هشدار دادند که «میهمانسراها، بازارچه‌ها یا خانه‌های آپارتمانی ممکن است تا هفته دیگر هدف القاعده قرار بگیرند».

در هفته‌های نزدیک به حمله به عراق در ماه مارس سال ۲۰۰۳، اطلاع‌رسانی گمراه‌کنندهٔ دولت عبارت بود از متصل کردن بغداد به القاعده. هدف، بسسیج پشتیبانیِ قاطع از رئیس‌جمهور بوش و سست کردن پایه‌های جنبش اعتراضی ضد جنگ بود.

در پیِ اطلاعیه فوریه سال ۲۰۰۳، ده‌ها هزار امریکایی برای خرید نوارهای پارچه‌ای چسبناک ضد آب[1] و ورق‌های پلاستیکی و ماسک‌های ضدگاز به فروشگاه‌ها شتافتند.

بعداً فاش شد که هشدار تروریستی، به احتمال زیاد در مشورت با رده‌های بالای وزارت خارجه، ساختگی بود.[4]

اف‌بی‌آی، برای اولین بار سی‌آی‌ای را متهم کرده بود.

> «این قطعهٔ آن «پازل» [معما] ساختگی از کار درمی‌آید و بنابراین انگیزهٔ تمامی اعلام خطرها، خاصه در این هفته در واشینگتن، پس از اینکه کاشف به عمل آوردند که این اطلاعات راست نبوده، از میان رفته است»، مطلب را وینس کنیست‌رارو، رئیس پیشین بخش ضد تروریسم سی‌آی‌ای و مشاور شبکه خبر ای‌بی‌سی گفت...

---

1. duct tape

به گفتهٔ کارگزاران، اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای یکدیگر را متهم می‌کنند. یکی از سخنگویان اف‌بی‌آی امروز به خبر ای‌بی‌سی گفت «من از سناریو خبر ندارم»، اما گمان نمی‌کرد که درست باشد.[5]

با اینکه تام ریج، وزیر امنیت میهن سربسته می‌پذیرد که هشدار دروغین بود، تصمیم گرفت که هشدار رمز نارنجی را حفظ کند.

با وجود گزارش جعلی، در نظر نیست سطح تهدید تغییر کند. مقامات گفتند که اطلاعاتِ دیگر تأیید شده و سطح بالای اقدامات احتیاطی کاملاً موجه است.[6]

چند روز بعد، در ابتکار تبلیغاتی شکست‌خوردهٔ دیگرِ پیش از حمله، کالین پاول، وزیر خارجه ایالات متحد، یک نوار ویدئویی مرموزِ اُسامه بن لادن را به نشانه «مدرک» به کنگرهٔ آن کشور ارایه داد که تروریست‌های اسلامی «با دیکتاتوری بیرحم دارند متحد می‌شوند».[7] عجیب اینکه این نوار ویدئویی پیش از پخش از شبکه تله‌ویزیونی الجزیره، در اختیار کالین پاول بود.[8]

هشدار ترور جعلی امنیت میهن در عید میلاد

در ۲۱ دسامبر سال ۲۰۰۳، چهار روز پیش از عید میلاد، وزارت امنیت میهن از نو سطح تهدید ملّی را از «بالا» به «خطر بالا» افزایش داد.[9]

تام ریج، وزیر امنیت میهن، در نشست مطبوعاتی خود پیش از عید میلاد درست به همان شیوهٔ ۷ فوریه سال ۲۰۰۳، تأیید کرد که «جامعه اطلاعاتی ایالات متحد، از لحاظ حجم تهدید مربوط به گزارش‌های اطلاعاتی، افزایش عظیمی پیدا کرده است». به گفته او این «منابع [اطلاعاتی] معتبر احتمال حملات علیه میهن را در فصل تعطیلات» مطرح می‌کنند.[10]

اگرچه اوضاع و احوال و مناسبت زمانی فرق می‌کرد، سخنان ۲۱ دسامبر سال ۲۰۰۳ وزیر تام ریج، تمام نشانه‌های یک نسخهٔ «کُپی و پیوستِ» (*آشنای قبلی*)[1] را در بیانیهٔ او، پیش از حملهٔ ۷ فوریه سال ۲۰۰۳، در برداشت که اف‌بی‌آی آن را مبتنی بر اطلاعات نادرست تمیز داد.

محیط ترس و آشفتگی که در سرتاسر امریکا پدید آمد، در خراب کردن شادمانی عید میلاد اثربخش بود. به گزارش رسانه‌ها، بنا بود که هشدار ترور در سطح بالا «بر تعطیلات سایه افکند و وارد سال نو شود». وزیر دفاع، دانالد اچ. رامسفلد، هشدار داد:

> تروریست‌ها همچنان کشور ما را تهدید می‌کنند و ما ـ بی‌تردید ـ در جنگ خطرناکِ دشواری درگیر شده‌ایم که به این زودی‌ها پایان نخواهد یافت... آنها می‌توانند در هر زمان و به هر مکان حمله کنند... با اینکه امریکا در فصل تعطیلات عید میلاد در وضعیت هشدار ترور بالا قرار دارد، کارگزاران اطلاعاتی بیم دارند که القاعده به طراحی حمله‌ای چشمگیر متمایل باشد ـ احتمالاً هواپیمایی از خط هوایی خارجی یا جتی باری را برباید و در خاک ایالات متحد به هدف خبرساز جنجالی بکوبد.[11]

اطلاعیه رسمی عید میلاد سال ۲۰۰۳ وزارت امنیت میهن، تمام تردیدهای بر جای ماندهٔ مربوط به سطح تهدید را برطرف کرد:

> خطر [در روزهای عید میلاد] شاید از هر زمان دیگری از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به بعد شدیدتر باشد... نشانه‌ها حاکی از این است که حملات آیندهٔ نزدیک... برابر یا فراتر از حملات [۹/۱۱] خواهد بود. و کاملاً آشکار است که پایتخت کشور و شهر نیویورک در هر فهرستی جای دارند.[12]

---

1. déjá vu

در پی بیانیه وزیر امنیت، تام ریج، مجموعه‌های موشکی ضدهوایی در واشینگتن برپا شدند:

> و امروز در پنتاگون می‌گفتند که گشت‌های رزمی هوایی بیشتر بر فراز شهرها و تأسیسات برگزیده پرواز خواهند کرد و برخی پایگاه‌های هوایی در وضعیت هشدار بالاتر قرار می‌گیرند.[13]

دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، نظر داد: «می‌پرسید، 'جدی است؟' بله، تردید نکنید، مردم تا در موقعیت حاد قرار نگیرند، دست به کار نمی‌شوند».[14]

بنا بر بیانیه‌ای رسمی: «اطلاعات حاکی از این [بود]که خلبانان آموزش دیدهٔ القاعده شاید برای خطوط هوایی خارجی کار می‌کنند و آماده‌اند حملات انتحاری صورت دهند».[15]

دقیق‌تر اینکه تروریست‌های القاعده و طالبان، بنا به گزارش امنیت میهن، قصد داشتند یک هواپیمای ایر فرانس را بربایند و «آن را در حمله تروریستی انتحاری، همانند حملاتی که در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ صورت گرفت، در خاک امریکا به جایی بزنند». به پروازهای عید میلاد ایر فرانس به خارج از پاریس اجازهٔ پرواز داده نشد. جنگنده‌های اف ـ ۱۶ در آسمان‌ها گشت می‌زدند.

با این وصف، یک بار دیگر آشکار شد که دستورهای لغو پروازهای عید میلاد سال ۲۰۰۳ ایر فرانس از پاریس به لوس‌آنجلس، که از آن در توجیه هشدار رمزِ نارنجی در تعطیلات عید میلاد استفاده شد، بر اطلاعات جعلی استوار شده بود.

به روایت رسمی رخدادها، واشینگتن شش عضو القاعده و طالبان را در فهرست مسافران ایر فرانس شناسایی کرده بود:

مأموران ضد تروریست ایالات متحد گفتند که تحقیقات آنان بر این «نظر آگاهانه» متمرکز می‌شد که حدود شش تن در پرواز ۶۸ ایر فرانس، که هر روز ساعت ۴:۰۴ بعدازظهر وارد لوس‌آنجلس می‌شود، احتمالاً قصد ربودن جتی را دارند تا آن را در نزدیکی لوس‌آنجلس یا در طول راه به محلی بکوبند.

این نظر، به گفتهٔ یکی از کارگزاران ارشد مبارزه با تروریسم ایالات متحد مبتنی بر اطلاعات موثق و تأیید شده از چندین منبع بود. یک مقام بلندمرتبه امریکایی گفت که برخی از این اشخاص نام و نشان اعضای شناخته شدهٔ القاعده و طالبان را داشتند. به گفتهٔ یکی از مأموران ارشد ایالات متحد یکی از آن مردان خلبان آموزش‌دیده با گواهی‌نامه تجاری است.

کارگزارانِ اجرای قانون ایالات متحد گفتند که پروازها در واکنش به همین اطلاعات لغو شد و باعث گردید... امنیت میهن... سطح هشدار ترور کشور را تا سطح رمز نارنجی بالا ببرد...

با این اطلاعات، مقامات ایالات متحد با مرکز اطلاعات فرانسه تماس گرفتند... آنان از ایر فرانس درخواست کردند که [پروازهای خود] را لغو کند، زیرا اطلاعات اولیه اداره هشدار می‌داد که بیش از یک هواپیما تصرف خواهد شد.[16]

رسانه‌های دیگر تأیید می‌کردند که گزارش‌هایی که مراکز امریکایی گرد آوردند، «بسیار، بسیار دقیق» است. در این میان، شبکه خبر فاکس به این احتمال اشاره می‌کرد که القاعده «سعی می‌کند علاوه بر کارهای دیگر، اطلاعات گمراه‌کننده پخش کند تا برای ما خرج بردارد و مردم را به وحشت بیندازد و شاید در سامانه‌های دفاعی ما کندوکاو کند تا ببیند چگونه واکنش نشان می‌دهیم».[17]

«هویت نادرست»

در سرتاسر تعطیلات عید میلاد، فرودگاه لوس‌آنجلس، با مأموران ضد تروریسم و اف‌بی‌آی که بیست‌وچهار ساعته کار می‌کردند، در «حداکثر آمادگی» بود.

با این اوصاف، در پی تحقیقات فرانسویان، کاشف به عمل آمد که هشدار ترور دروغی بیش نبوده است. اطلاعات، همچنانکه دستگاه اطلاعات ایالات متحد مدعی بود، «خیلی زیاد دقیق» نبود.

معلوم شد که شش مرد القاعده، پسربچه‌ای پنج ساله، یک خانم سالخوردهٔ چینی که سفره‌خانه‌ای را در پاریس اداره می‌کرد، یک فروشندهٔ بیمه از اهل ولز و سه شهروند فرانسه بودند.[18]

در ۲ ژانویه سال ۲۰۰۴، دولت فرانسه سرانجام برآیندهای تحقیقات خود را منتشر کرد که حاکی از آن بود که اطلاعات نادرست بوده است: «در میان مسافران اثری از آثار افراد القاعده نبود».

اطلاعات ساختگی بود. و این نکته پیش از تعطیلات عید میلاد به کوشش بخش‌های ضد تروریستی فرانسه از پرده بیرون افتاده بود، چنانکه مؤدبانه به‌اصطلاح «منابع معتبر» ساختهٔ دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد را رد کرده بودند.

کارشناسان ضد تروریسم فرانسه به همتایان امریکایی خود سخت «شک» داشتند:

> ما [مأموران تحقیق پلیس فرانسه] نشان دادیم [در ۲۳ دسامبر] که استدلال‌های آنها بی‌تردید منطقی نیست، اما به رغم شواهد، پروازها لغو شد... آشکار گشت که مظنون اصلی [هواپیماربای تونسی] بچه‌ای است... در واقع ما حالت دشمنی و رفتار غیردوستانهٔ [دست‌اندرکارانِ ایالات متحد] را حس می‌کردیم.
> *(ils nous appliquent un traitement d'infamie)* [1].

۱. *(آنها با این رفتار برای ما رسوایی به‌بار می‌آورند).*

> اطلاعات از مجاری عادی انتقال نیافت. اف‌بی‌آی یا سی‌آی‌ای نبودند که با ما تماس گرفتند، تمام کارها از مجاری دیپلماتیک صورت گرفت.[19]

تصمیم دربارهٔ لغو شش پرواز ایر فرانس، در پی تکمیل تحقیقات فرانسویان و پس از دو روز گفتگوهای فشرده میان کارگزاران فرانسوی و امریکایی گرفته شد.

پروازها بنا به دستور نخست‌وزیر فرانسه در پی مشاوراتی با وزیر خارجه، کالین پاول، لغو شد. با وجود این واقعیت که اطلاعات رد شده بود، تام ریج، وزیر امنیت میهن، بر ادامه دستور لغو پروازها پافشاری می‌کرد. اگر ایر فرانس پیروی نکرده بود، از پروازش در فضای هوایی ایالات متحد جلوگیری می‌کردند، یعنی از پرواز به آن کشور منع می‌شد.

پس از روز عید، یعنی در پایان ایام تعطیل بود که کارگزاران ایالات متحد پذیرفتند که اشتباه کردند و مدعی شدند که قضیه موردی اجتناب‌ناپذیر از «هویت نادرست» بوده است. اگرچند آنها به‌طور سربسته خطای خود را پذیرفتند، وزارت امنیت میهن تأکید کرد که «لغو پروازها بر اساس اطلاعات معتبر بود».

برنامه‌ریزی اضطراری

اگر پروازها لغو نمی‌شدند، توجیه دولت در خصوص هشدار رمز نارنجی به مخاطره می‌افتاد. امنیت میهن به ادامه دروغگویی در تمام روزهای تعطیلات عید میلاد نیاز داشت. هشدار رمز نارنجی فعال را نیز خواستار بود تا روال برنامه‌ریزی اضطراری را در عالی‌ترین سطوح دولت بوش آغاز کند.

در ۲۲ دسامبر سال ۲۰۰۳، روز پس از بیانیهٔ ریج در عید میلاد، وزارت امنیت، رئیس‌جمهور بوش در نشست‌های دربسته کاخ سفید

جریان امور را از زبان «مشاوران عالی ضد ترور» خود شنید. در اواخر همان روز، شورای امنیت میهن نیز در کاخ سفید، نشستی برگزار کرد. ریاست هیأت اجرایی این شورای موسوم به کمیته مدیران را تام ریج، وزیر امنیت میهن، برعهده داشت. شورا مرکب بود از دانالد رامسفلد، جورج تِنِت، مدیر سی‌آی‌ای، جان اشکرافت، دادستان کل، رابرت مولر، مدیر اف‌بی‌آی و مایکل دی. بران، وزیر مشاور در امور آمادگی و واکنش اضطراری، که سرپرستی ادارهٔ مدیریت اضطراری فدرال را برعهده دارد.

در پی نشست شورای امنیت میهن که در ۲۲ دسامبر برگزار شد، ریج تأکید کرد:

> ما طرح‌های ویژه و اقدام خاصی را که باید صورت دهیم و همچنان پیگیرش باشیم بررسی کردیم.

بنا بر اطلاعیه رسمی پیش از عید میلاد، «حمله تروریستی واقعی» در آیندهٔ نزدیک به خاک امریکا سبب هشدار رمز قرمز می‌شود که در نتیجه اوضاعی برای تعلیق (موقت) کارکردهای عادی دولتِ غیرنظامی پدید می‌آورد. (نک فصل ۲۱.) این سناریو را در واقع تام ریج درگفت و شنودی با شبکه خبر سی‌بی‌اس در ۲۲ دسامبر سال ۲۰۰۳ پیش‌بینی کرده بود: «اگر ما به‌طور کامل در وضعیت قرمز قرار گیریم... کشور در اساس تعطیل می‌شود»، بدین معنی که بخش‌های دولت غیرنظامی تعطیل می‌گردند و دولت اضطراری زمام را به دست می‌گیرد.[20]

زمینه‌چینی برای هشدار ترور پیش از انتخابات

هفت ماه بعد، در اوج فعالیت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴، دولت بوش باز هم هشدار ترور جنجالی دیگری داد. تام ریج، وزیر امنیت میهن، بر پایه به‌اصطلاح گزارش‌های «موثق» هشدار داد که

اُسامه «قصد دارد انتخابات نوامبر [۲۰۰۴] را برهم بزند». از قرار معلوم القاعده در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خیال داشت به خاک امریکا حمله گسترده کند:

> گزارش موثق حاکی از این است که القاعده با نقشه‌هایش تحرکاتی را آغاز می‌کند به قصد اینکه با حمله گسترده‌تر به ایالات متحد فرایند دموکراتیک ما را برهم بزند... این اطلاعات تأمل برانگیزی است دربارهٔ کسانی که مایل‌اند به ما آسیب برسانند... اما ما هر روز امنیت کشورمان را بیشتر تقویت می‌کنیم.[21]

به گفته ریج، «هدف‌های احتمالی»، مجمع ملی حزب دموکرات را که قرار بود در اواخر ژوییه سال ۲۰۰۴ برگزار شود و نیز مجمع حزب جمهوریخواه را در نیویورک در اوت سال ۲۰۰۴ دربرمی‌گرفت.

تنها چند روز پیش از اطلاعیه ملال‌آور ریج، سخنگویی از ستاد فرماندهی شمالی در پایگاه هوایی پترسن در کُلورادو، تأیید کرد که فرماندهی شمال ـ که دستور دارد از میهن دفاع کند ـ در «آمادگی سطح بالا» قرار دارد و به آرایش جت‌های جنگنده بر فراز شهرها و قرار گرفتن سربازان در نقاط مهم می‌پردازد.[22]

این هشدار ترور تازهٔ امنیت میهن و صف‌آرایی نظامی آتی، بر آن بود که جوّی از ناامنی در مورد انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر پدید آورد.

به سخن دیگر، هشدار رمز نارنجی، که در اوج رقابت انتخاباتی داده شد، بخش مکمل فعالیت انتخاباتی بوش بود. و نه تنها بر انگیزش افکار عمومی در پشتیبانی از دستور کار «جنگ با تروریسم»، بلکه در ایجاد فضایی از ترس و تهدید در ماه‌های پیش از انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۴ نیز مبتنی بود.

تام ریج، وزیر امنیت میهن در مورد ماهیت اطلاعات توضیح نداد: «ما از زمان و مکان و روش حمله آگاهی دقیقی نداریم... سی‌آی‌ای و

اف‌بی‌آی و دیگر اداره‌ها فعالانه می‌کوشند که این آگاهی را به‌دست آورند».[23]

بدین ترتیب، این اطلاعیه‌های جنجال‌آفرین، «زمینه را آماده می‌کردند». تنها چند روز بعد، جان مک‌لَفلین، جانشین مدیر سی‌آی‌ای، تأیید کرد که تهدید واقعی است:

> کار آنها تقسیم شدن کامل به گروه کوچک افراد است، احتمالاً آنها جایی در غاری زندگی می‌کنند و کشور ما اسرار را خیلی خوب حفظ نمی‌کند. بنابراین ما باید مراقب آنچه دربارهٔ جزییات منتشر می‌کنیم باشیم. اما این دورهٔ تهدید جدی است.[24]

به گفته مک‌لَفلین، هشدار بر اساس «اطلاعات معتبر» بود:

> گمان می‌کنم که کیفیت اطلاعاتی که داریم خیلی خوب است... [اما] برای ما ضروری است که بسیاری از جزییات را مخفی نگه داریم، زیرا نکاتی‌اند که به آنها برای توقف این امر نیاز داریم.[25]

«اطلاعات معتبر» جعلی از کار درمی‌آید

دو هفته بعد، در پی سخنان مک‌لفلین و تحقیقات سی‌آی‌ای، دولت سبب هشدارِ رمز نارنجی در شهر نیویورک و واشینگتن دی‌سی و نیوجرسی شمالی شد. این بار وال استریت و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بودند که ظاهراً در چنبرهٔ تهدید القاعده قرار می‌گرفتند.

تام ریج تأیید کرد که اطلاعات «مهمل‌بافی معمول نیست. منابع چندگانه‌ای است که جزییات فوق‌العاده‌ای را دربرمی‌گیرند»:

> امروز بعدازظهر ما اطلاعات تازه و به نحو نامعمولی ویژه در اختیار داریم مبنی بر اینکه القاعده به کجا خیال دارد حمله کند... کیفیت این اطلاعات که مبتنی است بر جریان‌های خبری چندگانه در چندین

محل، کمتر دیده شده و از نظر مقدار و دقت اطلاعات هشداردهنده است. خب، در حالی‌که ما این اطلاعات فوری را برایتان فراهم می‌کنیم، شما را در جریان آخرین اوضاعی که پیش می‌آید نیز قرار خواهیم داد.

اما در حال حاضر، خبری که داریم این است: گزارش‌ها حاکی است که القاعده چندین بنای خاص را هدف قرار می‌دهد، از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در منطقه کلمبیا و پرودنشال فاینن‌شال[1] در نیوجرسی شمالی و بناهای گروه سیتی[2] و بورس نیویورک در نیویورک.

اجازه دهید اطمینان دهم ـ اجازه دهید به شما اطمینان دهم که اقدامات در تقویت بیشتر امنیت در اطراف این ساختمان‌ها دارد صورت می‌گیرد. وانگهی، ما نگران هدف‌هایی بجز اینها هستیم و می‌کوشیم دربارهٔ آنها اطلاعات بیشتری به‌دست آوریم.

خب، رهبری رده بالا در وزارت امنیت میهن در هماهنگی با کاخ سفید و سی‌آی‌ای و اف‌بی‌آی و دیگر اداره‌های فدرال، با فرماندارها، شهردارها و مشاوران امنیت میهن در نقاط تحت تأثیری که نام برده‌ام در تماس پیوسته بوده‌اند.[26]

با این همه، تنها دو روز بعد، کارگزاران ایالات متحد ناگزیر اعتراف کردند که این اطلاعاتِ دارایِ کیفیتِ عالی که تام ریج، وزیر امنیت، بدان اشاره می‌کرد، با تمام حرف و حدیث‌ها زیاد هم دقیق نبوده. در واقع، حتی از هشدارهای ترور پیشین نیز کمتر «دقیق و ویژه» بوده است.

فرانسیس تانسند، معاون مشاور امنیت ملی، در گفت و شنودی با شبکه ای‌بی‌سی، پذیرفت که هشدار اول اوت سال ۲۰۰۴، بر اساس «اطلاعات کهنه» بود و به سال‌های ۲۰۰۱ / ۲۰۰۰ بازمی‌گشت، یعنی، به پیش از ۹/۱۱:

1. Prudential Financial
2. Citigroup

> آنچه ما از حادثه ۹/۱۱ خبردار شده‌ایم این است که افراد آنها [نقشه‌های حملات] را از چند سال جلوتر می‌کشند و بعد پیش از اینکه دست به حمله بزنند به روزش می‌کنند.[27]

به گفته تانسند، «عملیات نظارتی که توطئه‌گرها صورت دادند «در اصل بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ انجام دادند، اما روزآمد شده بود ـ برخی از آنها روزآمد شدند ـ به روزآمدی ژانویه امسال [۲۰۰۵]».[28]

فرانسیس تانسند ریاست برنامه ضدتروریستی کاخ سفید را برعهده داشت. این زن در شورای امنیت ملی جانشین ریچارد کلارک بود و پس از کاندالیزا رایس، مشاور امنیت ملی پیشین، مقام دوم را داشت.

سخنان خود او دربارهٔ ماهیت اطلاعات آشکارا با گفته‌های تام ریج، وزیر امنیت میهن، ناهمساز بود، چه ریج به «کیفیت این اطلاعات اشاره کرده بود که مبتنی بود بر جریان‌های خبری چندگانه در چندین محل».

مهندس رایانه پاکستانی مرموز

در پی بازداشت پرسروصدای تبلیغاتی محمد نعیم نور خان، مهندس رایانه بیست‌وپنج ساله پاکستانی در اواسط ژوییه، صدها عکس، طرح و سندهای نوشته شده که از آنها در توجیه هشدار رمز نارنجیِ «خطر بالا» استفاده می‌شد، به‌طور کلی از یک منبع واحد سرچشمه گرفته بودند.[29]

بجز یک گزارش نیویورک *تایمز* به تاریخ ۲ اوت سال ۲۰۰۴ که خبرگزاری‌های سراسر جهان به نحو گسترده آن را نقل کرده بودند، در مورد این فرد مرموز هیچ چیز شناخته شده نبود. نورخان، که به عنوان «عامل ردهٔ میانهٔ القاعده» توصیف می‌شد، در رایانه‌اش اطلاعاتی داشت که به سال ۲۰۰۰ بازمی‌گشت و حاکی از آن بود که این داده‌ها منبع اصلی اطلاعاتی بود که سی‌آی‌ای از آنها برای مستندسازیِ تهدید نهادهای مالی در واشینگتن دی‌سی و شهر نیویورک و نیوارکِ نیوجرسی استفاده می‌کرد.[30]

ارتباط پاکستانی بر روی مهندس بیست‌وپنج ساله‌ای متمرکز شد که رسانه‌ها حلقه گمشده معرفی‌اش می‌کردند.

نشست سی‌آی‌ای در لانگلی در ۲۹ ژوییه

سی‌آی‌ای روز پنجشنبه ۲۹ ژوییه، نشست ضدتروریسم مهمی برگزار کرد که در ساعت ۵ بعدازظهر آغاز شد.[31] در این نشست، که معمولی توصیف می‌شد، کارگزاران ارشد سی‌آی‌ای و پنتاگون و اف‌بی‌آی حاضر بودند.[32]

به گفته یکی از مقام‌های ناشناسِ رده بالای اطلاعاتی (که به احتمال زیاد در آن نشست شرکت داشت)، تصمیم عملی کردن «خطر بالا»ی هشدار ترور (رمز نارنجی) در همان شامگاه پنجشنبه، در ساعات سخنرانی‌هایِ مربوط به تأیید سناتور جان کِری، در مجمع حزب دموکرات گرفته شده بود:

> در نشست ضدتروریستی روزانهٔ ساعت ۵ بعدازظهر سی‌آی‌ای در پنجشنبه [۲۹ ژوییهٔ ۲۰۰۴]، اطلاعات دست اولی دربارهٔ جزییات این امر که القاعده پنج ساختمان مالی را زیر نظر گرفته است در جمع کارگزاران رده بالای سی‌آی‌ای، اف‌بی‌آی و ارتش در میان گذاشته شد و حاضران تصمیم گرفتند یک رشته عملیات را در سرتاسر جهان، از جمله کارهای آمادگیِ اجرای فزایندهٔ قانون را در پیرامون پنج ساختمان [مالی] [بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بورس سهام نیویورک، گروه سیتی، پرودنشال] آغاز کنند.[33]

بر پایهٔ کدام اطلاعات معتبر آن تصمیم‌های پردامنه ۲۹ ژوییه گرفته شد؟

در همان پنجشنبه در لانگلی، وقتی تصمیم گرفتند که بر سطح تهدید افزوده شود، اطلاعات «دقیق» و «مشخص» از رایانه مهندس پاکستانی، از جمله «منبعی از صدها عکس و سند نوشته شده»، هنوز به دست نیامده بود.

یکی از کارگزاران بلندمرتبهٔ اطلاعاتی گفت ترجمه سندهای رایانه و دیگر اطلاعات رفته رفته از روز جمعه آغاز شد [یک روز پس از آنکه دربارهٔ آغاز عملیات تصمیم گرفته شد].[34]

به گفته یکی از مشاوران کاخ سفید، رئیس‌جمهور بوش «صبح روز جمعه [۳۰ ژوییه] در هواپیمای [شمارهٔ یک نیروی هوایی] در جریان تهدید بالقوه قرارگرفته بود.[35] به عبارت دیگر، تصویب رئیس‌جمهور بوش در بالا بردن «سطح تهدید» در نبود اطلاعات جنبیِ «مشخص» عملی شد:

[مقام اطلاعاتی] گفت، «ما تا دیروقت و در سراسر همان شب [جمعه] به کار پرداختیم. اطلاعات مشخص و معتبری داشتیم و وقتی اطلاعات را در مورد فضایی که در آن بودیم جمع کردیم، کارگزاران مصمم شدند که موضوع را حتماً اعلام کنند.

[در ابتدا] مقام‌های بلندمرتبه دولت تصمیم گرفته بودند که در مورد اعلام هشدار تا دیروز [شنبه] صبر کنند، اما اطلاعات دقیق‌تری می‌رسید ــ هم ترجمه‌های تازهٔ سندها و هم تحلیل گفته‌های منابع دیگر ــ که نگرانی آنان را در مورد اطلاعات شدت بخشید و آنها را واداشت بی‌درنگ دست به کار شوند. مقام بلندمرتبه اطلاعاتی گفت... «احساسِ جدیِ فوریت امر این بود که خبر انتشار یابد».

روز شنبه، کارگزاران از سی‌آی‌ای، اف‌بی‌آی، وزارت‌خانه‌های امنیت میهن و دادگستری، کاخ سفید و دیگر اداره‌ها با ریج به توافق رسیدند که پیشنهاد کنند بخش‌های مالی در نیویورک، واشینگتن و نیوجرسی در وضعیت هشدار نارنجی یا «بالا» قرار گیرند. ریج صبح یکشنبه پیشنهاد را برای بوش مطرح ساخت و او در ساعت ۱۰ صبح رسماً تأییدش را اعلام کرد.[36]

اطلاعات کهنه

در پی نخستین نشست مشورتی وزیر امنیت میهن در روز یکشنبه ۱ اوت که نهادهای برتن وودز هدف بالقوه‌ای بود، دانا میل‌ورتن سخنگوی بانک جهانی به تندی پاسخ داد که اطلاعات به‌دست آمده از رایانه مهندس پاکستانی «به‌طور کلی کهنه» بود: «[یک] مقدار زیاد آن در واقع اطلاعات عمومی بود که هر کسی خارج از ساختمان می‌توانست به‌دست آورد».[37]

> یکی از منابع اجرای قانون فدرال گفت که آگاهی او از بررسی گزارش‌ها این بود که مطالب به پیش از تاریخ ۱۱ سپتامبر مربوط می‌شود و عکس‌هایی را دربرمی‌گرفت که می‌توان آنها را از دفترچه‌های راهنما و برخی تصاویر کلی به‌دست آورد. وانگهی چند نمودار داخلی بود که به‌طور علنی دست‌یافتنی می‌نمود.[38]

بنا بر گزارش نشریه نیویورک *تایمز*:

> اطلاعاتی که کارگزاران می‌گفتند نشانگر تدارکاتی برای حمله احتمالی با کامیون یا خودروِی بمب‌گذاری شده بود، اختلاف‌های مهمی پدید آورد. به‌طور مشخص نقشهٔ مورد ظن را شرح نداد، به زمان و مکان حمله اشاره نکرد و از هویت دست‌اندرکاران هیچ‌گونه شرحی به دست نداد.[39]

اطلاعات ساختگی برای سود سیاسی

نه‌تنها از «اطلاعات کهنه» در توجیه سطح تهدید «خطر بالا» استفاده شد، تصمیم واقعی در عملی کردن هشدار رمز نارنجی در ساعات سخنرانی‌های مربوط به تأیید جان کری گفته شد، درست پیش از اینکه اطلاعات (کهنهٔ) قانع‌کننده عملاً از پاکستان برسد. هیچ اطلاعات خاصی از رایانه مهندس موهوم پاکستانی در آن نشست شامگاه پنجشنبه در ستاد سی‌آی‌ای در ۲۹ ژوییهٔ ۲۰۰۴ بررسی نشد.[40]

چارچوب متن ۱–۲۰

تقصیر تام ریج

تام ریج کمی پس از ترک سمت‌اش در وزارت امنیت میهن اعتراف کرد که هشدارهای ترور در واقع بر پایهٔ «شواهد ناموجه» بود و او در مورد بالا بردن سطح تهدیدها زیر فشار سی‌آی‌ای بود:

«دولت بوش به صورت مرتب ایالات متحد امریکا را در مورد حملات تروریستی در وضعیت هشدار بالا قرار می‌داد، هرچند تام ریج رئیس موقت امنیت میهن دلیل می‌آورد که در توجیه افزایش سطح تهدید شواهد ناموجه است... ریج [می‌گفت] بیشتر اوقات با مقام‌های دولت که قصد داشتند سطح تهدید را به وضعیت نارنجی یا «خطر بالا»ی حمله تروریستی برسانند مخالفت می‌کرد، اما پذیرفته نمی‌شد.

«بیشتر مواقع ما هیچ تمایلی به افزایش این سطح نداشتیم... گاهی با ارزیابی اطلاعات موافق نبودیم. برخی اوقات گمان می‌کردیم که حتی اگر اطلاعات درست باشد، لزوماً نباید کشور را در وضعیت [هشدار] قرار داد... مواقعی بود که برخی اشخاص در خصوص افزایش سطح تهدید واقعاً پرخاشگر بودند، و ما می‌گفتیم 'برای همین؟'»[41]

هیچ نشانه‌ای در دست نبود که تصمیم در مورد افزایش سطح تهدید پایه و اساس واقعی داشته باشد. هنگامی که از تام ریج پرسیده شد «او به اشخاص شکاکی که در هشدار ترور انگیزهٔ سیاسی می‌بینند چه خواهد گفت، پاسخ داد: 'کاش می‌توانستم تمام مجوزهای **فوق سرّی** را در اختیارشان بگذارم و به آنها امکان دهم که اطلاعاتی را که برخی از ما مسئولیت بررسی‌اش را بر عهده داریم بررسی کنند. ما در وزارت امنیت میهن کار سیاسی نمی‌کنیم'».[42]

تهدید حملهٔ آتی تروریستی ساختگی بود و صف‌آرایی در گرداگرد پنج بنای مالی نیز یکسره نالازم. افکار عمومی دانسته گمراه می‌شد.

یادداشت‌ها

1. *The New York Post*, 11 February 2003.

2. ABC News, 13 February 2003.

3. ABC News, 9 February 2003.

4. ABC News, 13 February 2003.

5. *Ibid*.

6. *Ibid*.

7. US official quoted in *The Toronto Star*, 12 February, 2003.

8. *Ibid*.

9. See Department of Homeland Security at http://www.dhs.gov/dhspublic/index.jsp.

10. For complete statement of Secretary Tom Ridge, 21 December 2003, see http://www.dhs.gov/dhspublic/.

11. *Boston Globe*, 24 December 2003.

12. Tom Ridge's 21 December 2003 Statement, *op. cit.*

13. Associated Press, 23 December 2003.

14. Quoted by ABC News, 23 December 2003.

15. ABC News, 23 December 2003.

16. *Seattle Post Intelligencer*, 25 December 2003.

17. Fox News, 28 December 2003.

18. *Le Monde*, Paris and RTBF TV, Bruxelles, 2 January 2004.

19. *Ibid*.

20. White House Briefing, 22 December 2003. See also Stephanie Griffith, "Bush convenes anti-terror security meeting as US goes on Higher alert", AFP, 22 December 2003.

21. *Ibid*.

22. *Ibid*.

23. Quoted in Associated Press, 8 July 2004.

24. *Atlantic Journal and Constitution*, 3 July 2004.

25. CNN, Tom Ridge interviewed by Wolf Blitzer, 11 July 2004.

26. CNN, John McLaughlin interviewed by Wolf Blitzer, 14 July 2004.

27. *Ibid*.

28. Tom Ridge's news conference, 31 July 2004, quoted in ABC Good Morning America, 3 August 2004.

29. *Ibid*.

30. NBC Today, 3 August 2004, quoted in *The Guardian*, 3 August 2004.

31. Associated Press, 3 August 2004.

32. *New York Times*, 2 August 2004.

33. *Washington Post*, 3 August 2004.

34. See The CIA website at http://www.cia.gov/terrorism/ctc.html.

35. *Washington Post*, 3 August 2004.

36. *Ibid*.

37. *Ibid*.

38. *Ibid*.

39. *The Guardian*, 3 August 2004.

40. *Ibid*.

41. *New York Times*, 3 August 2004.

42. *Washington Post*, 3 August 2004.

فصل ۲۱

برادر بزرگ:
به سوی دولتِ امنیت میهن

دفاع از **میهن** بخش مکمل «رویهٔ جنگ پیشگیرانه دولت است و تحت عنوان قسمتی از راهبرد کلی‌تری به امریکاییان معرفی می‌شود [که] سبب جنگ با دشمن می‌گردد».[1]

دفاع از خود، سنگ پایهٔ رویهٔ امنیت ملی است. امنیت ملی عملیات نظامی تهاجمی را در سرزمین‌های خارجی و عملیات ضدتروریستی را در میهن امریکا دربرمی‌گیرد که علیه دشمنان خارجی و «داخلی» انجام می‌شود.

به گفته مایکل چرتاف، وزیر امنیت میهن:

> وقتی یک راه دفاع حمله است... ما همچنین به عنوان بخشی از کل راهبرد، به «دفاع در عمق» نیاز داریم. یعنی حتی وقتی تروریست‌ها را در خارج تعقیب می‌کنیم، در داخل نیز بکوشیم از رخنه تروریست‌ها و سلاح‌های آنان جلوگیریم و چنانچه رخنه‌ای رخ داد، از مردم و مکان‌های خود حمایت کنیم و اگر حمله‌ای صورت گرفت واکنش نشان دهیم و به وضع عادی بازگردیم. این امر در راهبرد ما در ایجاد موانع چندگانه در برابر حمله‌های تروریستی گنجانیده شده است.[2]

«دشمن جهانی»

«دشمن»، همچنانکه در بیانیه‌های امنیت ملی در اوایل دورهٔ پس از قضیه ۹/۱۱ تعریف شد، به «تروریست‌های اسلامی خارجی» و «دولت‌های شرور» محدود نمی‌گردد، بلکه تهدیدهای تروریستی را نیز در ایالات متحد دربرمی‌گیرد که از به‌اصطلاح «توطئه‌گران داخلی» سر می‌زنند.

گزارش ژوییه سال ۲۰۰۴ شورای امنیت میهن تحت عنوان *سناریوهای برنامه‌ریزی شده* «زمینه‌سازی‌ها»ی دولت بوش را در صورت حمله تروریستی خصم که «دشمن جهانی»[1][3] خوانده می‌شود، جز به جز شرح می‌دهد. «مرتکب در «سناریوهای برنامه‌ریزی شده» موجود خیالی شناخته می‌شود که برای مقاصد شبیه‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این وصف، بنا بر بررسی دقیق‌تر، دشمن جهانی به هیچ روی واهی و خیالی نیست. دسته‌های «توطئه‌گران» بالقوه‌ای را به شرح ذیل دربرمی‌گیرد:

ـ «تروریست‌های [اسلامی] خارجی؛

ـ «گروه‌های تندرو داخلی»، [گروه‌های ضدجنگ و حقوق مدنی]؛

ـ «دشمنان تحت حمایت دولت» [«دولت‌های شرور»، «کشورهای بی‌ثبات»]؛

ـ «کارکنان ناراضی» [فعالان کارگری و اتحادیه‌ها].

بنا بر گزارش *سناریوهای برنامه‌ریزی شده:*

> از آنجا که حملات ممکن است به دست تروریست‌های خارجی؛ گروه‌های تندرو داخلی؛ دشمنان تحت حمایت دولت؛ یا در برخی موارد، کارکنان ناراضی صورت گیرد، مرتکب، دشمن جهانی نامیده می‌شود. تمرکز سناریوها بر روی توانایی‌ها و نیازهای واکنشی است، نه بر فعالیت‌های بازدارندهٔ مبتنی بر تهدید.[4]

1. Universal Adversay

«گروه‌های تندرو داخلی» و فعالان کارگری، که قانونی بودن جنگِ تحت رهبری ایالات متحد و دستور کارهای حقوق مدنی را زیر سؤال می‌برند، هم‌اکنون راحت با تروریست‌های اسلامی خارجی همصدا شدند و بر این نظرند که قوانین ضد ترور **پتریات** [میهن‌پرست!] و دستگاه اجرای قانونِ برادر بزرگ در نهایت درصددند که علیه «مخالفان» بالقوهٔ داخلی به‌کار روند.

با اینکه دشمنِ جهانی خیال‌پردازی است، شبیه‌سازی‌ها، تمرین نهاییِ موقعیت اضطراری زندگی واقعی است که بر آن است تمام شکل‌های مخالفت سیاسی و اجتماعی را در امریکا مهار کند: «سناریوها به شیوه‌ای بسط یافته‌اند که امکان می‌یابند با اوضاع و احوالِ سراسر کشور سازگار شوند».[5]

پانزده سناریوی مشخص

سناریوها مجموعه کامل تهدیدهای بالقوه را دربردارند. تروریست‌های خارجی با «توطئه‌گران» داخلی تنگاتنگ کار می‌کنند. پانزده «سناریوی تهدیدِ» مشخص در نظر گرفته می‌شوند که از آن جمله‌اند انفجار هسته‌ای (با وسیله هسته‌ای دست‌ساز[۱] کوچک ۱۰ کیلو تُنی) و گذشته از همه‌گیریِ نوعی بیماری عفونی میکروبی، حمله‌های سیاه زخمی، گسترش گونه‌ای بیماری میکروبی، از جمله آنفلوانزای عالمگیر. انواع مختلف حمله با سلاح‌های شیمیایی نیز پیش‌بینی می‌شود، از آن میان استفاده از مواد شیمیایی سمی صنعتی و گاز اعصاب. حملاتی پرتویی از راه پخش افشانه رادیواکتیو نیز مد نظر قرار می‌گیرد.[6]

آنچه در این «مکافات‌نامه‌ها[۲]» آشکار می‌گردد این است که آنها هیچ شباهتی به جنگ‌افزارهایی ندارند که «تروریست‌ها»ی مخفیِ فعال در

---

1. Improvised

2. "doomsday scripts"

منطقه‌ای شهری از آن استفاده می‌کنند. در واقع، در چندین مورد به سامانه‌های تسلیحاتی شباهت دارند که بخشی از زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی ایالات متحدند چنانکه در عملیات نظامی تحت حمایت آن کشور به‌کار برده می‌شوند. این‌گونه ابزار هسته‌ای از همانندی دقیقی با سلاح هسته‌ای تاکتیکی امریکا («مینی نیوک») [یا بمب‌های هسته‌ای کوچک. ـم] برخوردار است که برابرِ دو سوم بمب هیروشیما، بار ده کیلو تُنی دارد.[7] اینکه دستگاه امنیت میهن باید عملاً از حملات هسته‌ای گسترده به دست «گروه‌های تندرو داخلی» و / یا «تروریست خارجی» نوعی سناریوی واهی تجسم ببخشد، بی‌شباهت به حرف‌های پوچ و بی‌معنی نیست.

در خصوص سناریوی حمله با گاز اعصاب، از قضایِ روزگارِ غدار، این گاز از همان نوع گاز اعصاب (و گاز خردل) است که ارتش ایالات متحد در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۴ علیه غیرنظامیان در فلوجه عراق به‌کار برد.

چارچوب متن ۱-۲۱

تکذیب اطلاعات

[منتشر شده در آغاز گزارش]

با اینکه تصویر اطلاعاتی به عنوان بخشی از هر سناریویی پدیدار می‌شود که در مجموع امکانات تروریستی مشکوک و این حرف معلوم را نشان می‌دهد، ادارهٔ تحقیقات فدرال (اف‌بی‌آی) از هر گونه اطلاعات موثقی مبنی بر اینکه چنین حمله‌ای در کار برنامه‌ریزی است، یا عاملان و ابزارهای مورد بحث در اختیار هر گروه تروریستی شناخته شده است آگاهی ندارد.

منبع: شورای امنیت میهن، *سناریوهای برنامه‌ریزی شده*، ژوییه سال ۲۰۰۴

حکومت نظامی

احتمالِ موقعیتی اضطراریِ ناشی از هشدار رمز قرمز، از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ بارها به این قصد اعلام شده است که افکار عمومی را در سرتاسر امریکا برای حکومت نظامی، اگر یک وقتی برقرار شود، آماده کند. (نک. فصل ۲۰.) اما، آنچه مردم ایالات متحد از آن کاملاً آگاه نیستند این است که هشدار رمز قرمز برای تعلیق («موقت») عملکردهای معمولی دولت غیرنظامی اوضاعی پدید می‌آورد. بنابه گزارش ادارهٔ مدیریت وضع اضطراری فدرال[1]، رمز قرمز:

> بر شمار کارکنان می‌افزاید یا آنها را در جای دیگری به‌کار می‌گیرد تا به نیازهای اضطراریِ حیاتی بپردازند؛ کارکنانِ واکنشِ اضطراری را برمی‌گمارد و از پیش جا را معین می‌کند و منابع یا گروه‌های آموزش‌دیدهٔ ویژه را آماده می‌سازد؛ زیر نظر گرفتن، تغییر مسیر دادن یا محدود کردن سامانه‌های ترابری؛ و تسهیلات عمومی و دولتی را که برای تداوم عملیاتِ ضروری، به‌ویژه ایمنی همگانی، حساس نیستند تعطیل می‌کند.[8]

فرماندهی شمالی مداخله می‌کند. چندین کارکرد دولت غیرنظامی معلق می‌شود و عملکردهای دیگر به حوزهٔ اختیارات نظامی واگذار می‌گردد. کلی‌تر که بنگریم، این رویه، کار اداره‌های دولت، کسب و کارها، مدرسه‌ها، خدمات همگانی، ترابری و جز اینها را برهم می‌زند.

دولت سایهٔ مخفی

در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، یک «دولت سایهٔ» مخفی تحت «برنامه پیوستگی عملیات»[2] برگمارده شد.[9]

---

1. Federal Emergency Management Agency (FEMA)

2. Continuity Of Operations Plan (COOP)

دولت سایه مخفی، که در داخل، «پیوستگی دولت»[1] شناخته می‌شد ـ در ابتدا در دورهٔ جنگ سرد برپا شد ـ در صورت هشدار رمز قرمز عملیاتی می‌شود و به گمارش دوبارهٔ کارکنان مهم در محل‌های مخفی می‌انجامد.

ادارات فدرال، در صورت وضع اضطراری ملی نیازمند ایجاد «برنامه‌ها و رویه‌ها» و «جایگزینی تسهیلات»اند. وانگهی، پیوستگی در شورای دولت (که در پاییز ۲۰۰۲ ایجاد شد)، تدارکات مشخصی را در مسایل مربوط به «جانشینی» در صورت حمله تروریستیِ منجر به مرگ رئیس‌جمهوری یا اعضای کنگره در نظر می‌گیرد.[10]

هشدار قرمز آزادی‌های مدنی، از جمله گردهمایی‌ها و / یا اعتراض‌های شهروندان را علیه جنگ یا تصمیم دولت را در اعلام حکومت نظامی معلق می‌گذارد. بازداشت‌ها، همچنانکه در سند سناریوهای اضطراری شورای امنیت ملی سال ۲۰۰۵ تعریف شده است، در مورد «گروه‌های تندرو» داخلی و «فعالان کارگری» صورت می‌گیرد.[11]

کارگزاران وضع اضطراری، این اختیار را دارند که بر رسانه‌ها سانسور شدید اعمال کنند و بی‌تردید رسانهٔ خبریِ جایگزین را در اینترنت از کار می‌اندازند.

سپاه شهروندان برادر بزرگ

در نتیجه، هشدار رمز قرمز، سامانه واکنش اضطراری «غیرنظامی» میهن را به کار می‌اندازد که مشتمل است بر «آماده. رهنمودهای دولت» وزارت امنیت میهن، سپاه شهروندان برادر بزرگ، ایالات متحد امریکا گوش به زنگ[2] و برنامه نگهبان محله وزارت دادگستری[3]. این آخری پس از قضیه ۹/۱۱ دستور تازه دارد که همانا «شناسایی و گزارش فعالیت

1. Continuity Of Goverment (COG) 2. USA On Watch

3. Department Of Justice Neighborhood Watch

مشکوک در محلاتِ سرتاسر امریکاست. افزون بر این، برنامه نگهبان محله وزارت دادگستری «آموزش آگاهی از تروریسم» را دربرمی‌گیرد.[12]

زیر پرچم سپاه شهروندان، که بخشی از سپاه آزادی ایالات متحد است، شهروندان تشویق می‌شوند در نهادی که ممکن است به‌صورت بالقوه به نیروی شبه‌نظامی تبدیل گردد شرکت کنند:

امریکاییان با تعهد دوباره به اقدام مناسب دارند به حمله‌های شرورانه و هراسناک تروریستیِ ۱۱ سپتامبر پاسخ می‌دهند... ما به‌عنوان بخشی از ابتکار عمل، سپاه شهروندان را پدید آوردیم تا به هماهنگی فعالیت‌های داوطلبانه‌ای مدد کند که اجتماع‌های ما را ایمن‌تر، قوی‌تر و آماده‌تر خواهد ساخت تا در هر موقعیت اضطراری واکنش نشان دهند...

ما از شهرها و استان‌های سراسر کشور درخواست می‌کنیم تا سپاه شهروندان خود را برپا کنند، نخستین واکنش‌کنندگان، سازمان‌های داوطلب، اداره‌های مجری قانون و نهادهای خدماتی جامعه، مانند مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها، و نیایشگاه‌ها را گرد هم آورند. برخی شوراهای سپاه شهروندان فعالیت‌های محلی را متبلور خواهند کرد چنانکه برنامه‌های ملی تازه و موجود را، نظیر نگهبان محله، **گروه‌های واکنش اضطراری جامعه**، داوطلبان در نیروی پلیس و سپاه ذخیرهٔ پزشکی، نمایان می‌سازند. برخی دربرگیرندهٔ برنامه‌های محلی‌اند که همکاری با اداره‌های مجری قانون، بیمارستان‌ها، نخستین واکنش‌کنندگان و مدرسه‌ها را شامل می‌شوند. آنچه تمام شوراهای سپاه شهروندان در آن مشترک خواهند بود این است که رهبران محلی ما در عرصهٔ گسترش فرصت‌ها برای اعضای اجتماع خود کوشا خواهند بود تا به خدمت داوطلبی بپردازند که از آمادگی، پیشگیری و واکنش اضطراری پشتیبانی خواهد کرد.[13]

اجرای «تمرین‌های» ضدتروریستی

زمینه‌سازی‌ها برای حکومت نظامی به‌صورت تمرین‌های پردامنه ضدتروریستی اجرا شده است. کمی پس از حمله به عراق در ماه مه سال ۲۰۰۳، وزارت امنیت میهن «تمرین» بزرگی تحت عنوان «**تمرین کارگزاران رده بالای ۲**»[1] انجام داد. این تمرین که «بزرگترین و گسترده‌ترین واکنش به تروریسم و تمرین امنیت میهن توصیف شد که تاکنون در ایالات متحد صورت گرفته است»، بر اساس پیش‌فرض‌های رمز قرمز بود که حمله تروریستی شبیه‌سازی شده را دربرمی‌گرفت.[14]

چارچوب متن ۲-۲۱

«آماده. «رهنمودهای دولت» وزارت امنیت میهن

تروریست‌ها برای به‌دست آوردن جنگ‌افزارهای میکروبی، شیمیایی، هسته‌ای و پرتویی تلاش می‌کنند و تهدید یک حمله بسیار واقعی است. ما در وزارت امنیت میهن، در تمام دستگاه دولت و در سازمان‌های سراسر امریکا برای تقویت امنیت کشورمان کار می‌کنیم. قصد داریم، هرگاه لازم باشد، از حملات تروریستی پیش از رخدادش جلوگیری کنیم. تمام امریکاییان رفته رفته باید فرایند آگاهی از تهدیدهای بالقوه را آغاز کنند تا در واکنش در طی حمله آمادگی بهتری داشته باشیم. اگرچه در پیش‌بینی آنچه روی خواهد داد، یا وضع و حال شخصی ما چه خواهد بود، راهی در میان نیست، نکات ساده‌ای است که هم‌اکنون می‌توان انجام داد تا خود شما و عزیزانتان آماده شوید.

منبع: آماده. دولت امریکا. شرح کلی:

http://www.ready.gov/overview.html

---

1. Top Officials Exercise 2 **(TOPOFF 2)**

توانایی واکنش ملّی در این تمرین به شیوهٔ تمرین نظامی به کوشش دولت‌ها در سطح فدرال، ایالت و محل سازمان یافت و شرکت‌کنندگان کانادایی را هم دربرمی‌گرفت. سناریوهای مختلف حملهٔ «تروریست‌های خارجیِ» فرضی که «جنگ‌افزارهای کشتار جمعی» به‌کار می‌برند در نظر گرفته شده بود.[15]

«تمرین کارگزاران رده بالای ۲» با بهره‌جویی از پیش‌فرض‌هایِ نوعی تمرینِ نظامیِ مربوط به میدان جنگ صورت گرفت:

> تمرین، چگونگی رویارویی واکنش‌کنندگان، رهبران و دیگر کارگزاران به پخش شبیه‌سازی شدهٔ جنگ‌افزارهای کشتار جمعی را در دو شهر ایالات متحد، سیه‌تلِ وایومینگ و شیکاگویِ ایلینویز ارزیابی کرد. سناریویِ تمرین یکی از سازمان‌های تروریستی واهیِ خارجی را تصویر می‌کرد که دستگاه پراکنش پرتویی شبیه‌سازی شده (RDD [1] یا بمب کثیف) را در سیه‌تل منفجر می‌کرد و بیماری عفونی ذات‌الریه را در چندین محل منطقه شهر اصلی منتشر می‌ساخت. به‌علاوه، نمایش اطلاعاتی پیش از تمرین چشمگیر و حمله الکترونیکی و تهدیدهای موثق تروریستی علیه محل‌های دیگر نیز بود.[16]

دو سال بعد، در آوریل سال ۲۰۰۵، در دورهٔ دوم ریاست جمهوری بوش، وزارت امنیت کشور تمرین ضدتروریستی بزرگتر و گسترده‌تری تحت عنوان **تمرین کارگزاران رده بالای ۳** اجرا کرد که بیش از ۱۰/۰۰۰ «مقام رده بالا» را از ۲۷۵ سازمان دولتی و بخش خصوصی دربرمی‌گرفت. انگلیس و کانادا هم در «تمرین» شرکت داشتند، تمرینی که «رویکرد چند لایه به امنیت روبه پیشرفت امریکای شمالی» توصیف شد.[17]

1. Radiological dispersal device

هدفِ اعلام شدهٔ این برنامهٔ «تمرین کامل»[1] این بود که در صورت حمله واقعی تروریسم میکروبی، «امریکا آماده» باشد. پیش‌فرض‌های مربوط به «دشمن جهانی» (که حاوی سند سناریوهای برنامه‌ریزی شدهٔ ژوییه سال ۲۰۰۴ بود) و نقش‌های دسیسه‌چینان «خارجی» و «داخلی» به صورت تمرین‌های کارگزاران ۳ نشان داده شد:

> ما حساب شده در قالب یک حمله بسیار پیچیدهٔ تروریسم میکروبیِ مرتبط با جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در نیوجرسی سناریویی پرداختیم و به نوعی نظیرش را به صورت دستگاه دست‌ساز انفجاری در وسیله‌ای نقلیه در ایالت کانکتی‌کات و بعد هم به شکل حمله همزمان شیمیایی ترتیب دادیم.
>
> نظام، در **تمرینِ ۳** فراگیری که بی‌سابقه بود آزمایش شد، کار حساب شده بود. قصد داشتیم طیف کامل فرایندها و برنامه‌های علمی مدیریت حادثه را بیازماییم که بازداری و تقسیم کارِ ضد اطلاعات و اطلاعات و سپس واکنش و تجدید قوا به شیوهٔ قدیمی‌تر یا سنتی را دربرمی‌گرفت. اما ما در واقع برای اول بار در تمرینی در سطح ملّی به نوعی حملهٔ تقریباً همزمانِ جنگ‌افزارهای کشتار جمعی دست یافتیم، که، البته، برای مردم فدرال و دوستان ایالتی و محلی و بین‌المللی‌مان سخت پرتنش بود.[18]

ایجاد اتفاق نظر ضدتروریستی در دستگاه دولت ایالات متحد

هدفِ «تمرین‌ها»ی ضدتروریستی «دفاع از امریکا در برابر تروریست‌های اسلامی» نیست. تمرین‌ها به ایجاد اتفاق نظر گسترده در جرگه «کارگزاران بلندمرتبه»، در هیأت‌های فدرالی، ایالتی و شهری و در جامعه تجارت و سازمان‌های اجتماعی غیرنظامی (بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها و جز اینها)

---

1. Full Scale Exercise

کمک می‌کند که دشمن خارجی وجود دارد و «تهدید، واقعی است». از تمرین‌ها استفاده می‌شود تا تصمیم‌گیرندگان اصلی حساس شوند و «آموزش» ببینند. داده‌های شبیه‌سازی شده، دسته‌های مختلف «توطئه‌گران» و انواع جنگ‌افزارهای مرگبار در نظر گرفته شده در تمرین‌ها، بخشی از مبنای آگاهی‌اند.

ماهیت دشمنان و خطر حملات (از انفجارهای هسته‌ای تا عامل‌های اعصاب و سیاه زخم) در جمع تصمیم‌گیرندگان اصلیِ حاضر در تمرین‌های ضدتروریستی بدل به «موضوع بحث» شد. دسیسه‌چینان که «گروه‌های تندروی داخلی» و «کارکنان ناراضی» را دربر می‌گیرند، دارندهٔ «جنگ‌افزارهای کشتار جمعی» توصیف می‌شوند. در تمرین‌ها، منابع داده‌های دقیق شبیه‌سازی می‌شوند و برای تشخیص توطئه‌گرانِ بالقوه به‌کار می‌روند. منابع داده‌ها از «شبکه‌های تروریستی واقعی تا نام‌ها، عکس‌ها و شمارهٔ گواهینامه رانندگان را همانندسازی می‌کند». تمرین‌ها، «نمونهٔ واقعیت» طرح‌ریزی شدهٔ دقیقی پدید می‌آورند که در شکل‌گیری رفتار و دریافت تصمیم‌گیرندگان مؤثرند.

در این فرایند، سناریویِ «نمونهٔ واقعیتِ» تهدیدها و توطئه‌چینان جای عالم واقعی را می‌گیرد.

> یکی از سخنگویان اف‌بی‌آی، که درخواست کرد نامش برده نشود چون بخشِ او نویسندهٔ اصلی سند نبوده است، گفت، «ما در کاربرد درس‌هایی که فرا گرفتیم پیش رفتیم تا تمام سناریوهای حمله احتمالی را پیش‌بینی کنیم و به آنها بپردازیم. با افزایش دامنه اجرای قانون و همکاری‌های جامعه اطلاعاتی، می‌توانیم به توطئه‌های تروریستی، بهتر پی ببریم و سازمان‌های تروریستی را برچینیم».[19]

این واقعیت‌های ساختگی به ضمیر باطن تصمیم‌گیرندگان اصلی نفوذ می‌کند. سناریویِ نمونهٔ واقعیت بر رفتار کارگزاران دولت اثر می‌گذارد،

«شناخت» و «دریافت» پدید می‌آورد، یعنی نوعی بی‌خبری مشترک دربارهٔ جنگ با تروریسم و «دشمنان» که با جنگ دولت و دستورکارهای امنیت میهن مخالفت می‌ورزند.

عالم پندار، واقعیت می‌یابد. تمرین‌ها «مجریان‌اش را توانا می‌سازد تا اطلاعات شبیه‌سازی شده را گرد آورند و آنها را» در تدارک موقعیت اضطراری واقعی که، بنابر فرضیات سناریوها، به بازداشت‌های جمعی مظنونانِ فرضیِ ترور می‌انجامد، «تحلیل کنند».

پندار، بدل به واقعیت می‌شود.

برعکس، واقعیت، به‌صورت پندار درمی‌آید. «نادانی توانایی است». «سناریوها»، فرمانبرداری و همرنگی ایجاب می‌کنند: زیرا آن دسته از تصمیم‌گیرندگان اصلی در سطوح فدرالی، ایالتی و شهری، دولت ایالات متحد، یعنی دولت بوش، پاسدار انکارناپذیر حقیقت‌اند.

ما با نوعی نیرنگ تبلیغاتی سروکار نداریم که عامه مردم امریکا را هدف گرفته است. در رسانه‌ها به تمرین‌های ضد ترور کارگزاران رده بالا و «سناریوهای برنامه‌ریزی شده» چندان اشاره‌ای نمی‌شود. تبلیغات در این مورد هدفمند است. قالب «آموزش» و آمادگی اضطراری به خود می‌گیرد. فرایند پدید آوردن اتفاق نظر امری «داخلی» است: مبتنی بر فعالیت‌های جمعی نیست. به‌طور کلی تصمیم‌گیرندگان اصلی را در این گروه‌های دولتی و غیردولتی مختلف مخاطب قرار می‌دهد.

تمرین‌های کارگزاران ۳، ۱۰/۰۰۰ مقام بلندمرتبه را در سمت‌های تصمیم‌گیرندهٔ مهم دربرمی‌گرفت (مقام‌های فدرالی و ایالتی، ادارات مجری قانون، آتش‌نشانی، بیمارستان‌ها و غیره) که ممکن بود در صورت وضع اضطراری فرا خوانده شوند. این افراد نیز دستور داشتند که قضیه را در سازمان‌های مربوط به خود به‌گوش دیگران برسانند ــ یعنی همقطاران و همکاران خود و افرادی را که تحت نظارت مستقیم‌شان کار می‌کنند حساس سازند. بدین ترتیب، این فرایند پدید آوردن اتفاق نظر به ده‌ها هزار صاحب مقام متصل می‌شود.

در نتیجه، اجرای این‌گونه تمرین‌های ضدتروریستی از رویه امنیت ملیِ «جنگ پیشگیرانه» پشتیبانی می‌کند، ــ یعنی امریکا حق قانونی دارد که با مداخله در سرزمین‌های خارجی به دفاع از خود برخیزد و دیگر اینکه در برابر تروریست‌ها باید از خود دفاع کند. نیز این تمرینات افسانهٔ جنگ‌افزارهای کشتار جمعی را در دست تروریست‌ها که علیه امریکا به‌کار می‌رود پابرجا نگه می‌دارد، هرچند در واقع ایالات متحد بزرگترین تولیدکننده سلاح‌های کشتار جمعی است با بودجه دفاعی بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار در سال[۱].

هدف، حفظ اتفاق نظر در مورد جنگ و دستورکار امنیت ملّی است ــ و نیز هموار کردن راه برای حکومت نظامی ــ در بخش‌های دولتی، غیردولتی و تجارت شرکتی.

سرانجام، هدف این است که پذیرشِ حکومت نظامی در سراسر کشور در ذهنیت «مقام‌های بلندپایه» و همکاران و فرودستان آنان، از سطح فدرال تا محل، بسط یابد. این پذیرش، در صورت رخداد وضع اضطراری، لزوماً تعلیق آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندان را در پی دارد.

> کارگزاران رقم دقیقی به‌دست نمی‌دهند، اما می‌گویند که تمرین‌ها چندین هزار مورد مرگ ساختگی و هزاران زخمی دیگر دربرداشت. این بار نقش بیماران و اشخاص روبه مرگ بازی می‌شد. اما کارگزاران آگاه‌اند که روزی چه بسا حمله‌ای واقعی صورت بگیرد. می‌گویند که در مورد نحوهٔ هماهنگی اقدامات بازدارنده و واکنشی هرچه بیشتر بیاموزند، چنانچه یک وقتی حمله‌ای روی دهد، بهتر می‌توانند تلفات را به کمینه برسانند.[20]

---

۱. پیشتر گفتیم که بودجه نظامی سال جاری (۲۰۱۰–۲۰۰۹) این **برادر بزرگ** ملیح بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار ناقابل است که بیشتر سر از جیب صاحبان مجتمع‌های نظامی-صنعتی امریکا ــ مشهور به **پنج بزرگ** ــ درمی‌آورد. ــ م.

ابتکار دفاع از میهن آنگلو-امریکایی

تمرین ۳، شرکت وزارت ایمنی عمومی و آمادگی اضطراری کانادا و وزارت کشور انگلیس را دربرمی‌گرفت. تمرین ضدتروریستی، که دربرگیرندهٔ شبیه‌سازی حملاتِ تروریست‌های اسلامی بود، در چارچوب پنج «محل» جداگانه در سه کشور سازمان یافت: ۱. بین ادارات؛ ۲. کانکتی کات؛ ۳. نیوجرسی؛ ۴. بریتانیا؛ ۵. کانادا.

تمرین کامل به اداره‌ها و حوزه‌های قضایی روشی را پیشنهاد می‌کند تا بر پایهٔ آن به حمله تروریستیِ چندگانه و گسترده، واکنش ملی و بین‌المللی هماهنگی داشته باشند. تمرین به شرکت‌کنندگان امکان می‌دهد تا طرح‌ها و مهارت‌ها را بی‌درنگ در محیط واقعی بیازمایند و دانشی عمیق که تنها از راه تجربه حاصل‌کردنی است به‌دست آورند.

سناریویِ **کارگزاران بلندپایه ۳** فعالیت پیچیدهٔ تروریستی را نشان می‌دهد و فضای تمرین را از صافی سامانه امنیت میهن می‌گذراند، در کانکتی‌کات و نیوجرسی آغاز می‌شود و به واکنش ملی و بین‌المللی می‌انجامد.

در گذر چندین روز کارکنان آتش‌نشانی به کار جستجو و نجات می‌پردازند، بیمارستان‌ها به درمان زخمیان همت می‌گمارند (نقش اینان را نقش‌آفرینان بازی می‌کنند)، کارشناسان موضوع آثار حمله را بر بهداشت همگانی تحلیل می‌کنند و کارگزاران ردهٔ بالا منابع را به کار می‌اندازند و برای نجات جان اشخاص تصمیم‌های لازمی می‌گیرند.

یک **شبکه مَجازی خبر**[1] داخلی و شبکه جهانی اخبار به مانند شبکه تله‌ویزیونی واقعی از موضوع، گزارش فوری تهیه می‌کند.

1. Virtual News Network (VNN)

رسانه ساختگی، بازیگران را در جریان آخرین رخدادها می‌گذارد و به تصمیم‌گیرندگان امکان می‌دهد که با کار پُر تاب و تب رسانه عالم واقعی روبه‌رو شوند. تنها اداره‌های شرکت‌کننده می‌توانند برنامه شبکه مجازی خبر را ببینند.[21]

انگلیس تمرین خود را «آتلانتیک آبی» نامید، در حالی‌که کانادا بر بخش تمرین **کارگزاران ۳** خود نام «نقش سه‌گانه» نهاد. با آنکه رسانه‌ها به‌صورت چکیده سناریوهای حمله کانادا را اعلام کردند، جزییات «آتلانتیک آبی» انگلیس، که تنها یک ماه پیش از انتخاب دوبارهٔ تونی بلر، نخست‌وزیر، برگزار گشت، نه افشا و نه در روزنامه‌های انگلیس بررسی شد.

در تمرین اجرا شده در ایالات متحد، بیش از ۲۰۰ بخش فدرالی، ایالتی، محلی، قبیله‌ای، خصوصی و اداره‌ها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله گروه‌های داوطلب شرکت داشتند.

تاثیرگذاری بر رفتار مقام‌های ردهٔ بالا

تمرینات کارگزاران بلندمرتبه (یا **تاپ‌آف**) کشور را تحت پیش‌فرض‌های رمز قرمز برای وضع اضطراری آماده می‌کند. دقیق‌تر اینکه آنها زمینه را در مجموعه‌ها و سازمان‌های مختلف دولتی آماده می‌کنند. تمرین‌ها بر رفتار «کارگزاران رده بالا» و تصمیم‌گیرندگان بخش خصوصی اثر می‌گذارد.

بنا بر بیانیه‌های رسمی، یک «حمله واقعی تروریستی» از نوعی که در تمرین **کارگزاران ردهٔ بالای ۳** در نظر گرفته شد، بی‌گمان به هشدار رمز قرمز می‌انجامید. در نتیجه، این هشدار برای تعلیقِ («موقتِ») عملکردهای عادیِ دولت غیرنظامی اوضاعی پدید می‌آورد.

چارچوب متن ۳-۲۱

تمرین‌های ضدتروریستی برای «کارگزاران ردهٔ بالا»

کانکتی‌کات: حمله شیمیایی شبیه‌سازی شده در ساحل نیو لاندن و یک حمله ساختگی گاز خردل.

نیوجرسی: حمله میکروبی شبیه‌سازی شده که گسترش طاعون را به دست «تروریست‌ها» از یک وسیله نقلیه در یونیون کانتی دربرمی‌گیرد، سرانجام ۸۶۹۴ تن را «می‌کشد» و ۴۰/۰۰۰ را «مبتلا می‌کند».[22]

گروه ضربت آمادگی امنیت داخلی نیوجرسی، شیوهٔ عملکرد هر ادارهٔ دولتی را در جریان تمرین بررسی می‌کند و وزارت امنیت میهن کارکرد بیش از ۲۰۰ اداره را که در «تمرین ۳» شرکت داشتند تحلیل می‌کند و یک گزارشِ «پس از کار» منتشر می‌سازد.

«کار پایان نمی‌یابد مگر وقتی که ما جذب کامل تمام درس‌های فراگرفته شویم»، این نکته را رابرت استفن، مدیر گروه مدیریت حادثه وزارتخانه گفت و افزود: «این مرحله... نشان می‌دهد که کجا ما به درستی عمل کردیم و کجا لازم است کار را بهبود ببخشیم».[23]

کانادا: «نقش سه‌گانه» نووا اسکوشیا و نیو برنزویک

با هماهنگی وزارت ایمنی عمومی و آمادگی اضطراری و پلیس‌سوار سلطنتی کانادا، هژده ادارهٔ فدرال کشور و استان‌های برونزویک و نووا اسکوشیا در حمله ساختگی تروریستی شرکت کردند.

«کارگزاران شایع می‌کنند که کشتیِ اقیانوس‌پیمای کسل مین در راه هالی فکس، یک محموله حاویِ مواد شیمیایی برای ایجاد نوعی سلاح کشتار جمعی حمل می‌کند ــ احتمالاً نظیر همان مادهٔ مرگباری که پیشتر در ایالات متحد و بریتانیا انتشار یافت. جلسه به سرعت خواستار طرح نقشه‌ای شد.[24]

بریتانیا: «آتلانتیکِ آبی». عملیات آتلانتیک آبی مرکب بود از حملات ساختگی تروریستیِ القاعده با استفاده از بمب‌های کثیف و هواپیماربایی‌ها. می‌گویند که مقام‌های وزارت کشور انگلیس در همکاری با پلیس لندن پیش از بسط یک رشته نظریه دربارهٔ حملات ساختگی، راهبردهای القاعده را بررسی کرده‌اند.[25]

نقش ارتش

در وضع اضطراری نقش ارتش چه خواهد بود؟

در مقام نظر، **قانون پازی کامی‌تاتس**[۱] در سال ۱۸۷۸ که در پی جنگ داخلی ایالات متحد تصویب شد، نظامیان را از مداخله در عملکردهای پلیس غیرنظامی و قضایی منع می‌کند. این قانون در عملکرد حکومت مشروطه بسیار مهم بوده است.

با اینکه پازی کامی‌تاتس همچنان در کتاب‌ها دیده می‌شود، در عمل این قانون در جلوگیری از نظامی شدن نهادهای غیرنظامی دیگر اثربخش نیست.[26]

هم قانون به ارث رسیده از دولت کلینتن و هم **قوانین ۱ و ۲ پتریات** پس از ۹/۱۱ «خط میان نقش‌های نظامی و غیرنظامی را مبهم [کرده] است». این قوانین به نظامیان امکان می‌دهد که در فعالیت‌های قضایی و اجرای قانون حتی در نبود وضع اضطراری مداخله کنند.

در سال ۱۹۹۶، قانونی گذشت که ارتش را مجاز می‌ساخت در صورت وضع اضطراری ملّی (یعنی حمله تروریستی) مداخله کند. به سال ۱۹۹۹، **قانون حق دفاعِ**[۲] کلینتن، با ایجاد «استثنایی» بر قانون پازی کامی‌تاتس، آن اختیارات را در قانون سال ۱۹۹۶ گسترش داد چنانکه از این پس نظامیان، قطع نظر از اینکه وضع اضطراری باشد یا نباشد، در امور غیرنظامی مداخله می‌کنند».[27] این استثنا بر قانون پازی کامی‌تاتس، لایحه بحث‌انگیز را که پیشتر در سال ۱۹۹۶ از کنگره گذشت بیشتر تعمیم می‌دهد.

---

۱. Posse Comitatus گروهی از مردان که کلانتر یا مسئول قضاییِ دیگر به آنها برای پیگرد خلافکاران و حفظ آرامش اختیار قانونی می‌داده است. دستیاران کلانتر (در امریکا). ــ م.

2. Defense Authorization Act (DAA)

در آن لایحه جدید [۱۹۹۹]، که وزارت دفاع پیشنهاد کـرد، نـظامیان مجاز بودند به جرایمی که جنگ‌افزارهای شیمیایی یا میکروبی ــ یا هر نوع سلاح دیگر کشتار جمعی ــ را دربرمی‌گیرد، گذشته از اینکه «وضع اضطراری» باشد یا نه، رسیدگی کنند. وانگهی، لایحه تازه مقتضیاتی را از میان برمی‌دارد که بر اساس آن ارتش هزینهٔ مداخله خود را باید جبران کنند، بدین ترتیب احتمالاً بر شمار درخواست‌ها برای کمک نظامی افزوده می‌شود.

در این شرط تازه... به گفتهٔ نوجیم[1]، «تهدیدِ صرفِ اقدام به تروریسم، درخواست کمک از یکان‌های نظامی را توجیه می‌کند. و همین نمایانگر گریزگاه چنان بزرگی است که یک گُردان تانک ارتش از وسطاش می‌گذرد».

لایحه قانونی حق دفاع همچنین از پنتاگون می‌خواهد که طرحی را در نظر بگیرد که بتواند کادر نظامی را برای کمک به امور گمرک و مهاجرت و خدمات اعطای تابعیت برگمارد تا «به تهدیدهای وارده به امنیت ملی که علتش ورود تروریست‌ها و قاچاقچیان مواد مخدر به خاک ایالات متحد است واکنش نشان دهد».

«تهدید صرفِ اقدام به تروریسم درخواست کمک از یکان‌های نظامی را توجیه می‌کند. و همین نمایانگر گریزگاه چنان بزرگی است که یک گُردان تانک ارتش از وسطاش می‌گذرد».[28]

بنابراین، پایه‌های حقوقی و ایده‌ئولوژیکیِ «جنگ با تروریسم»، پیشتر در دولت کلینتن نهاده شد.

با وجود این، «استثنا»یِ سالِ ۱۹۹۹ بر «قانون پازی کامی‌تاتس»، که عملاً آن را بی‌اعتبار می‌کند، مانع پنتاگون و امنیت میهن نشده است که به‌طور فعال با کنگره بر سر لغو آشکار قانون سال ۱۸۷۸ چک و چانه بزنند:

---

1. Nojeim

قوانین تازه‌ای لازم است تا بـه روشـنی حـدودی را بـرای اسـتفاده از نیروهای نظامی فدرال در مورد امنیت میهن اعلام کند. قـانون پـازی کامی‌تاتس برای این دوره و زمانه نامناسب هست و لازم است جا به قانونی یکسره تازه بدهد...

وقت آن است که قـانون مـوجود پـازی کـامی‌تاتس لغـو شـود و قانونی تازه جـایگزین آن گـردد... قـانون پـازی کـامی‌تاتس حـاصل کشـاکش دیگـری است ـــ مـیان آزادی و بـردگی یـا، اگـر بـیشتر می‌پسندید، میان شمال و جـنوب. کشـاکش امـروز نـیز از یک نـظر میان آزادی و بردگی است، اما این بار میان تمدن است و تروریسم... مشکلات تازه اغلب به راه‌حل‌های تازه نیاز دارد و برای این موضوع مجموعهٔ قوانین نو لازم است.

رئیس‌جمهور بوش و کنگره باید بـرای وضـع قـانون تـازه اقـدام کنند که به زبان روشن گزارش قوانین را در استفاده از نیروهای نظامی برای امنیت میهن و اعمال قوانین ایالات متحد اعلام کند.[29]

قانون پازی کومی‌تاتس، از نظر تحلیل‌گران امنیت میهن «**سدِ قانونیِ راه دگرگونی است**»:

[قانون پازی کامی‌تاتس پـدیدآورندهٔ] مـانع عـظیمی است در راه انـعطاف‌پذیری و سـازگاری کشـور مـا بـه هـنگامی کـه بـا دشـمن پیش‌بینی ناپذیری روبه‌رو می‌شویم که توانایی‌اش در ایجاد حـوادثِ فاجعه‌بارِ نـامنتظر اثـبات شـده است. دشـواری در تـفسیر و کـاربُرد درست این قانون سبب سردرگمی گسترده‌ای در سطوح تـاکـتیکی، عملیاتی و راهبردی ارتش ما می‌شود. بـا فـرض ایـنکه رخـدادهـای آیـنده، مـمکن است اسـتفاده از ارتش را بـرای کـمک بـه زمـامداران غیرنظامی ضروری سازد، بررسی اثربخشی ایـن قـانون امـری است به‌جا.[30]

نظامی شدن جاریِ دادگستری و اجرای قانون غیرنظامی، برنامه‌ای دوحزبی است. سناتور دموکرات جازف بیدن، رئیس پیشین کمیته پرقدرت روابط خارجی سنا، در مشاوره با همتایان جمهوریخواه خود، از میانه سال ۱۹۹۰ مبارزه‌ای را برای لغو آشکار قانون پازی کامی‌تاتس پی گرفته است.

قانون پتریات

در نتیجه، قوانین **پتریاتِ** دولت بوش، مقدمات کار را برای شکل‌گیری دولتِ امنیت میهن فراهم آورد. این قوانین، در جزییات مفصل‌اش در خصوص زمینه‌سازی برای نظامی شدن نهادهای غیرنظامی بسیار فراتر رفت.

قانون **پتریاتِ** سال ۲۰۰۱ ایالات متحد تحت عنوان «قانون سال ۲۰۰۱ تأمین افزارهای مناسبِ مورد نیازِ رهگیری و بازداری تروریسم» و نیز «قانون سال ۲۰۰۳ افزایش امنیت داخلی»، («**قانون پتریات ۲**»)، موقعیتی برای نظامی شدن عملکردهای دادگستری و پلیس پدید می‌آورد. فرنک مورالس، قانون **پتریات** را «**اعلامیه جنگ به امریکا**» توصیف می‌کند:

> «قانون **پتریات** «هماهنگی» سرکوبگرانه خداوندان زور و فریبکاری، پلیس، اطلاعات و ارتش است. این قانون امکاناتِ پلیس و دستگاه اطلاعاتی را در مراقبت، بازداشت و اذیت و آزار گسترش می‌دهد و متمرکز می‌سازد و با هم ترکیب می‌کند. دفاع از میهن، در اصل، شکلی است از تروریسم دولتی که مردم امریکا و دموکراسی را هدف قرار داده است. **شرکتِ** پنتاگون است که به امریکا اعلان جنگ می‌کند.
> «جنگ داخلی با تروریسم» به رویهٔ دفاع از میهن پنتاگون مربوط می‌شود. کوهی از قوانینِ سرکوبگرانه به نام امنیت داخلی وضع

می‌شود. «امنیت میهن» کذایی، که در اصل در چارچوب «عملیات پنتاگون بجز جنگ» تنظیم می‌شود، در واقع موردی است که پنتاگون به امریکا اعلان جنگ داده است. این «رویه» نظامی پردامنه، که به عنوان آوردگاه تازه شکل می‌پذیرد، بر آن است که نقش‌ها و مأموریت‌های تازه را برای پنتاگون در امریکا موجه جلوه دهد. اقتدار «قانونی» عظیم و بودجه‌های هنگفت به‌منظور گردآوری اطلاعات از مخالفان، که نوبه‌نو تحت عنوان تهدیدهای تروریستی ترکیب‌بندی می‌گردند، برای «جامعهٔ» دفاعی، اطلاعاتی و مجری قانون بی‌دریغ خرج می‌شود.

تمام اینها در میان نوعی «درآمیختگی» تکمیل شدهٔ روزافزون وظایف پلیس و ارتش، چه در ایالات متحد و چه در خارج، روی می‌دهد، در حالی‌که از این پدیده‌ها به عنوان «صلح‌بانی»، یا «پلیسی شدن ارتش» یاد می‌شود. اینجا در امریکا، تمام تمایزها میان وظایفِ ارتش و پلیس در کار آن است که برای همیشه با لغو آشکار قانون پازی کامی‌تاتس محو شوند.

به سخن دیگر، **«نظم و قانون نوین جهانی»** که بر پایه لغو قانون پازی کامی‌تاتس استوار است، نیازمند نوعی نظام ضدشورش داخلی و جهانی به رهبری پنتاگون است.[31]

قوانین **پتریات**، حتی تحت عملکرد دولت غیرنظامی، همین حالا هم چندین مشخصه حکومت نظامی را جا انداخته است. درجه و میزانی که از آنها استفاده می‌شود به تشخیص کارگزاران نظامی است.

قانون **پتریات ۲**، از نظر وسعت و گستردگی «عملکردهای برادر بزرگ» در مهار و نظارت بر کاروبار مردم بسیار فراتر گام برمی‌دارد. اختیارات مربوط به نظارت و ضدشورش را سخت گسترش می‌دهد و دسترسی دولت را به حساب‌های شخصی بانکی، اطلاعات رایانه‌های خانگی، شنود تلفنی، حساب‌های کارت اعتباری و جز اینها میسر می‌سازد.[32]

سرفرماندهی شمال ایالات متحد

سرفرماندهی شمالی مستقر در پایگاه هوایی پترسن، کُلورادو، در آوریل سال ۲۰۰۲ به قصد «جنگ پیشگیرانه با تروریسم» دایر شد.

پدیداری سرفرماندهی شمالی با لغوِ عملیِ قانون پازی کامی‌تاتس همساز است، در واقع، جایگاه **فرماندهی دفاع میهن** «در رخداد حمله تروریستی به خاک ایالات متحد» از پیش در اوایل سال ۱۹۹۹ در وزارت ویلیم کوهن، وزیر دفاع کلینتن، در نظر گرفته شده بود.[33]

در پی تصمیم دولت بوش در ایجاد سرفرماندهی شمالی، کاخ سفید به حقوقدانان وزارت دادگستری دستور داد که «از نظر مقتضیات امنیت تازه در جنگِ با تروریسم، قانون پازی کامی‌تاتس را بررسی کنند». می‌گفتند که قانون سال ۱۸۷۸ «امکان ارتش را از شرکت در اجرای قانون داخلی سخت محدود می‌کند».[34]

نقش سرفرماندهی شمالی که در «رویه مشترک برای امنیت میهنِ» پنتاگون (JP-۲۶) تعریف شد، طرح کلی شیوهٔ دفاع از میهن به‌شمار می‌آید.

به گفته فرنک مورالس، «سناریوی تصرف نظامی امریکا امری آشکار است». و سرفرماندهی شمالی وجود نظامی اصلی در این تصرف و نظامی کردن نهادهای غیرنظامی است.

چه بسا کودتایی رخ دهد حتی در صورت هشدار ترور ساختگی بر پایهٔ اطلاعات جعلی. حتی به هنگامی که بر افسران ارشد نظامی معلوم و مستدل باشد که «دشمن خارجی» ساختگی است، کودتای نظامی که با فرمان مشروح تدارکات نظامی / امنیتی مشخص می‌شود، کمابیش بی‌درنگ عملیاتی می‌گردد.

«مأموریت فرماندهیِ» سرفرماندهی شمالی، شماری «عملکرد غیرنظامی»، از آن میان «مدیریت بحران» و «پشتیبانی غیرنظامی داخلی» را دربرمی‌گیرد. طبق مفهوم حوزهٔ اختیار سرفرماندهی، «پشتیبانی

غیرنظامی داخلی»، فرایند «پشتیبانی نظامی از کارگزاران فدرال، ایالت و محل را در صورت حمله تروریستی می‌رساند». «پشتیبانی غیرنظامی» مشتمل است بر:

> آمادگی برای، جلوگیری از، بازدارندگی از، پیشگیری از، دفاع در برابر و واکنش به تهدیدها و تجاوزی که به قلمرو، حاکمیت، مردم و زیربنای ایالات متحد صورت می‌گیرد؛ و مدیریت بحران، مدیریت پیامد و پشتیبانی غیرنظامی داخلی دیگر.[35]

می‌گویند سرفرماندهی شمالی دارای «مأموریت غیرنظامی خزنده» است.[36] این فرماندهی از آغازکارش، درکار ایجاد امکاناتی در اطلاعات داخلی و اجرای قانون بوده است. و روابط پیوسته‌ای با وزارت امنیت میهن و وزارت دادگستری داشته است. به‌علاوه، چندصد مأمور اف‌بی‌آی و سی‌آی‌ای در اختیار دارد که در ستادش در کُلورادو مستقرند.[37] سرفرماندهی، از رهگذر سامانه ارتباطات پیشرفته، با شهرداری‌ها و اداره‌های اجرای قانون غیرنظامی داخلی در سراسر کشور در ارتباط هست.[38] وانگهی، سی‌آی‌ای، که واحدی دارد که بیرون از سرفرماندهی شمالی عمل می‌کند، حوزهٔ اختیار خود را در موضوع‌های «اطلاعات داخلی» گسترش داده است.

در صورت وضع اضطراری ملّی، سرفرماندهی شمالی نیروهای خود را در هوا، زمین و دریا آرایش می‌دهد. چندین عملکرد دولت غیرنظامی به ستاد سرفرماندهی شمالی منتقل می‌شود که همین حالا هم ساختارهایی دارد که امکان می‌دهد بر نهادهای غیرنظامی نظارت و سرپرستی کنند.

«ساختار فرماندهیِ» سرفرماندهی شمالی در صورت هشدار ترور رمز قرمز فعال می‌شود. اما، بنا بر پیش‌بینی‌های لازم در «قانون حق دفاع»،

سرفرماندهی نیازی به هشدار ترور، حمله‌ای یا موقعیتی جنگ‌آسا ندارد تا در امور غیرنظامی کشور مداخله کند.

مرکز عملیات نظامی و قانون، مستقر در شارلوتزویل، ویرجینیا، کتابچه راهنمای «مفید»ی به نام «قانون عملیات داخلی برای حامیان قاضی» منتشر کرد که مقدمات مأموریت‌های «اجرای قانون» تازه را برای ارتش فراهم می‌کند. بنابه گفته فرنک مورالس، کتابچه راهنما:

> از منظر حقوقی قصد دارد، رخنه پنتاگون را در امور امریکا یکپارچه کند و بجز جنگ، عملیات است، که در اساس توجیه قانونی را در اختیار نخبگان شرکتی ایالات متحد برای جنگ طبقه‌ای خود علیه مردم امریکا، به‌ویژه کسانی که در برابر دستورکار «نظم و قانون نوین جهانی» ایستادگی می‌کنند قرار می‌دهد.[39]

به سخن دیگر، «جنگ با تروریسم پوششی است برای جنگِ با دگراندیشی».[40]

یکپارچگی امریکای شمالی

حوزهٔ اختیار سرفرماندهی شمالی در حال حاضر از مکزیک تا آلاسکا گسترده شده است. بنا بر موافقت‌نامه‌های دو ملّتی[1] که با کانادا و مکزیک امضا شد، سرفرماندهی شمالی می‌تواند مداخله نماید و نیروها و سازوبرگ نظامی خود را در زمین، هوا و دریا در کانادا (که دامنه‌اش به قلمروهای شمالی آن کشور کشیده می‌شود) و در سرتاسر مکزیک و بخش‌هایی از حوزهٔ دریای کاراییب وارد میدان کند.[41]

بر روی هم، قانون موجود حقوق فراگیر نظامی اعطا می‌کند تا در هر «موقعیت اضطراری» و، در عمل، بدون تصویب پیشاپیشِ فرمانده کل قوا مداخله کند.

---

1. bi-national

دربارهٔ ایجاد سرفرماندهی شمالی در آوریل سال ۲۰۰۲، دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، به‌صورت یک‌جانبه اعلام کرد که تمام منطقه امریکای شمالی در حوزهٔ اختیار سرفرماندهی شمالی قرار دارد.

کانادا و مکزیک با *عمل انجام شده* روبه‌رو شدند. «جنگ با تروریسم» توجیه اصلی این بازسازی ساختارهای دفاعی امریکای شمالی بود.

حوزهٔ اختیار سرفرماندهی شمالی ایالات متحد بدان‌گونه که خطوط اصلی آن را وزارت دفاع امریکا ترسیم کرده است، علاوه بر ایالات متحد قاره‌ای، سراسر کانادا، مکزیک و بخش‌هایی از حوزهٔ دریای کاراییب، آب‌های مجاور در اقیانوس‌های اطلس و آرام تا ۵۰۰ مایل دورتر از خطوط ساحلی مکزیک، ایالات متحد و کانادا و شمالگان کانادا را در بر می‌گیرد.

دستور اعلام شدهٔ سرفرماندهی شمالی این است که «تمرکز لازم در سامانه‌های دفاعی هوایی-فضایی، زمینی و دریایی [قاره‌ای] و پشتیبانی کارساز از کارگزاران غیرنظامی‌کشور در مواقع نیاز ملّی صورت‌گیرد».[42]

می‌گویند دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، به این قضیه می‌بالید که:

> سرفرماندهی شمالی ــ با سراسر امریکای شمالی به عنوان سلطه جغرافیایی‌اش «بخشی از بزرگترین دگرگونیِ **نقشهٔ فرماندهیِ یکپارچه**[1] از آغاز کارش در سال ۱۹۴۷ بوده است.[43]

در پی خودداری کانادا از پیوستن به فرماندهی شمالی، جمعی موسوم به **گروه برنامه‌ریزی دو ملتیِ**[2] «مشورتیِ» در سطح بالا، که بیرون از پایگاه هوایی پترسن در کلورادو، کار می‌کرد، در اواخر سال ۲۰۰۲ بر طبق فرمانی «تدارک طرح‌های احتیاطی در واکنش به تهدیدها و حمله‌های [زمینی و دریایی]و دیگر موارد اضطراری عمده درکانادا یا ایالات متحد» برپا شد.[44]

---

1. Unified Command Plan (UCP) 2. Bi-National Planning Group (BPG)

پس از مشـورت‌ها مـیان واشـینگتن و اوتـاوا، «طـرح‌های احـتیاطی نظامیِ» دو ملّتی مشخص شد که ممکن بود در صورت حمله یا «تهدید» ترور فعال شود.

طـبق بـه‌اصـطلاح **طرح کمک غیرنظامی**[1] قـرار بـر ایـن است کـه سرفرماندهی شمالی به بخش‌های دولتی غیرنظامی مانند شهرداری‌ها در ایالات متحد و کانادا کمک کند. فرماندهان نظامی «کمک نظامی دو ملتی در اختیار کارگزاران غیرنظامی می‌گذارند». به عبارت دیگـر، فـرماندهان «به درخواست‌های مـلی از ارتش در صـورت تـهدید، حـمله، یـا وضـع اضطراری غیرنظامی در ایالات متحد یا کانادا» پاسخ می‌دهند.45

به هنگام هشدار رمز قرمز، ایـن «درخـواست‌هـا» (یـعنی از یکـی از شهرداری‌های کانادا) چه بسا به صف‌آرایی سـربازان یـا نـیروهای ویـژهٔ ایـالات مـتحد در قـلمرو داخـلی کـانادا بـینجامد. در واقـع، بـا سـاختار فرماندهی یکپارچه، نظامیان کـانادایـی و امـریکایی در عـملیات نـظامی دوملتی متحد می‌شوند.

آنچه از این ابتکارها برمی‌آید ایـن است کـه دولت بـوش «جـنگ بـا تروریسم» را دستاویزی کرده است تا سلطه نظامی و سیاسی بر کانادا و مکزیک اعمال کند.

در این خصوص، «سیاست امنیت ملی کانادا» رونوشت و نسخه بدلِ رویه «امنیت ملی ایالات متحد» است که کانادا را به «تـمرین‌های مـنظم ملی و بین‌المللی متعهد می‌کند، تمرین‌هایی که منابع غیرنظامی و نظامی را دربرمی‌گیرد تا درستی سامانه ملی را در برابر سناریوهای اضـطراری مـختلف ارزیـابی کـند». افـزون بـر ایـن، طـبق رهـنمودهای **شیمیایی، میکروبی، پرتویی و هسته‌ای کانادا_ایالات متحد در سال ۱۹۹۹ و توافق مرزی اسمارت**، کانادا خود را متعهد کرده است که «با ایالات متحد

1. Civil Assistance Plan (CAP)

در فعالیت‌های آموزشی مشترک ضدتروریستی و از جمله تمرین‌ها شرکت کند».[46]

یکپارچه کردن بانک‌های اطلاعاتی برادر بزرگ

در پی ۱۱ سپتامبر، دولت بوش بانک اطلاعاتی **برادر بزرگ** پیشنهادی خود را دایر کرد: **برنامه آگاهی اطلاعات کلی**[۱].

امور برنامه را **ادارهٔ آگاهی اطلاعاتی** می‌گردانید و دستور داشت «تا حد امکان دربارهٔ همه، در محلی متمرکز، برای مرور آسان دولت ایالات متحد اطلاعات گرد آورد».[47] این اطلاعات پیشینه‌های پزشکی، کارت اعتباری و اطلاعات بانکی، آموزشی و دادهٔ استخدامی، پیشینه‌های مربوط به سفر و استفاده از اینترنت، پُست الکترونیکی، تلفن و دورنگار (فکس) را دربرمی‌گیرد. این برنامه در دفاتر **ادارهٔ برنامه‌های پژوهش پیشرفته دفاعی**[۲]، بخشی از پنتاگون در ویرجینای شمالی، اداره می‌شد.[48]

از بازی روزگار، وقتی اول بار این نهاد دایر شد، ریاست آن را مردی با پیشینه بزهکاری، دریاسالار جان پوینت دگستر، مشاور پیشین امنیت ملی، برعهده داشت.

پوینت دگستر، که متهم به چند اتهام بزهکاری به سبب نقشش در رسوایی ایران‌ـ‌کونترا در دولت ریگان بود، بعدها از مدیریت نهاد یاد شده کناره‌گیری کرد و برنامه «رسماً» تعطیل شد.[49]

اگرچه ادارهٔ آگاهی اطلاعاتی دیگر به اسم وجود ندارد، ابتکار ایجاد یک غول واحد «بانک اطلاعاتیِ برادر بزرگ»، که اطلاعات را از شماری ادارهٔ دولتی دربرمی‌گیرد، به هیچ‌وجه کنار گذاشته نشده است. چندین بخش دولت ایالات متحد از آن میان امنیت میهن، سی‌آی‌ای و اف‌بی‌آی، به ترتیب بر بانک‌های داده‌های خود، که یکسره عملیاتی‌اند، نظارت

---

1. Total Information Awareness Program (TIAP)
2. Defense Advanced Research Projects Agency (DARPA)

دارند. وانگهی، آنها در نهاد بحث‌انگیز **تبادل اطلاعات ضدتروریسم چند کشوری**[1] همکاری می‌کردند. این نهاد «پایگاه داده‌های مبارزه با جرم» تعریف می‌شود که از آن اداره‌های مجری قانون، وزارت دادگستری ایالات متحد و امنیت میهن استفاده می‌کنند.[50]

قانون اصلاح اطلاعات ملّی سال ۲۰۰۴، معیاری برای ایجاد «شبکه تقسیم اطلاعات» متمرکز معین می‌کند که اطلاعات را از «تمام منابع دسترس‌پذیر» هماهنگ خواهد ساخت. شبکه پیشنهادی، بانک‌های اطلاعاتی ادارات دولتی مختلف را زیر چتر دولتی واحد گرد می‌آورد.[51] این یکپارچگی بانک‌های اطلاعاتی برادر بزرگ نیز پیشینه‌های مالیاتی، داده‌های مهاجرت و اطلاعات محرمان دربارهٔ مسافران را دربردارد.

شیوهٔ کار همسانی در کانادا اجرا شده است. در دسامبر سال ۲۰۰۱، در واکنش به حملات ۹/۱۱، دولت کانادا با تام ریج، وزیر امنیت میهن به توافقی رسید تحت عنوان «بیانیه مرزی هوشمند ایالات متحد-کانادا». این موافقت‌نامه، که در هاله‌ای از راز پوشانیده شد، در اساس اطلاعات محرمانه را در مورد شهروندان و مقیمان کانادایی به وزارت امنیت میهن ایالات متحد منتقل می‌کند.

به‌علاوه، دسترسی به پیشینه‌های مالیاتی کاناداییان را برای کارگزاران امریکایی ممکن می‌سازد. بر اساس یکپارچگی موجودِ ایالات متحد-کانادا در ساختارهای فرماندهی نظامی، «امنیت میهن» و اطلاعات، بانک‌های اطلاعاتی کانادا سرانجام به این نوع بانک‌های ایالات متحد می‌پیوندند. گمرک و درآمد دولت کانادا از پیش اطلاعات محرمانه را در مورد مسافران گردآوری کرده است و آن را در اختیار کارگزاران همتای امریکایی خود می‌گذارد. در اوایل سال ۲۰۰۴، اوتاوا به بهانه مبارزه با تروریسم اعلام کرد که «مأموران مرزی ایالات متحد به زودی به پیشینه‌های مهاجرتی و مالیاتی اشخاص مقیمِ کانادا دسترسی خواهند یافت».

---

1. Multistate Anti-Terrorism Information Exchange (MATRIX)

افزون بر این، بر پایه لایحه بحث‌انگیز **سی-۷** کانادا، **قانون ایمنی عمومی** سال ۲۰۰۴، پلیس و کارگزاران اطلاعات و مهاجرت کانادا نه تنها مجازند اطلاعات شخصی گرد آورند، بلکه اجازه دارند آن را در اختیار همتایان امریکایی خود بگذارند.[52]

آنچه از این رخدادها برمی‌آید این است که فرایند یکپارچگی دو ملتی نه تنها در ساختارهای فرماندهی نظامی بلکه در حوزه‌های مهاجرت، پلیس و اطلاعات نیز روی می‌دهد. سؤال این است که وقتی این فرایند جاری یکپارچگی ملّی ــ از جمله تقسیم و / یا به‌هم پیوستگی بانک‌های اطلاعاتی ــ کامل می‌شود، در حوزهٔ اختیار کانادا به عنوان کشوری مستقل چه خواهد ماند.

امریکا در دوراهی حساس

همچنانکه در فصل ۲۰ طرحی کلی به‌دست داده شد، هشدارهایِ ترورِ رمزدار و «رویدادهای ترور» بخشی از اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده است که سی‌آی‌ای، پنتاگون، وزارت خارجه و امنیت میهن صورت داده‌اند.

دستگاه اطلاعات ایالات متحد نه تنها در پدیداری هشدارهای ترور دروغین دست داشته است، بلکه در پشت سرگروه‌های ترور نیز هست و از آنها پنهانی پشتیبانی می‌کند.

در این میان، نظامی شدن نهادهای غیرنظامی نه تنها بررسی شد، بلکه در شبکه تلەویزیونی به بحث گذاشته شده است؛ و آشکارا به عنوان «راه‌حلی» در «حمایت از دموکراسی امریکا»، که می‌گفتند «تروریست‌های اسلامی» تهدیدش می‌کنند، مورد بحث قرار گرفت.

آثار ثانویِ هشدارِ رمز قرمز کمتر موضوع مناظرهٔ جدی است. شهروندان، از راه اطلاعات گمراه‌کنندهٔ رسانه‌ها آماده می‌شوند و رفته رفته به امر باورناکردنی مقید می‌گردند.

اتفاق نظر دوحزبی

بخش بزرگی از افکار عمومی ایالات متحد گمان می‌کرد که اگر دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ پیروز شده بودند، چه بسا تغییری در سمتگیری رخ می‌داد.

با این وصف، دموکرات‌ها با اشغال غیرقانونی عراق و افغانستان مخالفتی ندارند. و مخالف نظامی کردن نهادهای غیرنظامی هم نیستند. همچنانکه ابتکار عمل سال ۱۹۹۶ آنها در لغو «قانون پازی کامی‌تاتس» گواه این نظر بود. وانگهی، دیدگاه و برداشت آنها از قضیه ۹/۱۱ و «جنگ با تروریسم» شباهت زیادی با نظر جمهوریخواهان دارد.

نظامی شدن جاری امریکا برنامه حزب جمهوریخواه نیست. «جنگ با تروریسم» بخشی از دستور کار دوحزبی است. افزون بر این، دولت‌های پیاپی ایالات متحد از دورهٔ جیمی کارتر از گروه‌های اسلامی پشتیبانی کرده و از آنها در عملیات اطلاعات پنهانی بهره برده‌اند.

با اینکه میان جمهوریخواهان و دموکرات‌ها تفاوت‌های اساسی هست، رویه امنیت ملی بوش تداوم آن خط مشی است که در دولت کلینتن در میانه سال‌های ۱۹۹۰ تنظیم شد و بر «راهبرد سدِ نفوذ دولت‌های شرور» استوار بود.

در سال ۲۰۰۳، دموکرات‌ها طرح نظامی کردن خاص خود را با عنوان «**انترناسیونالیسم ترقیخواه: راهبرد امنیت ملّی دموکراتیک**» منتشر کردند. این طرح خواستار «بهره‌گیری از قدرت امریکا بود، نه در سلطه‌جویی بلکه در ایجاد اتحادها و نهادهای بین‌المللی که در تعهد مشترک به ارزش‌های لیبرالی سهیم‌اند».[53]

نظامی شدن امریکا برنامه نخبگانِ شرکتی ایالات متحد است و اختلاف‌های مهم در تشکیلات شرکتی بر سر این است که چگونه باید بدان دست یافت.

به هر حال، تشکیلات شرکتی و هسته‌های مشاور وابسته به آن و انجمن‌های نیمه مخفی (بیلدبرگ[1]، شورای روابط خارجی، کمیسیون سه‌جانبه و جز اینها) به هیچ روی همگون و یک‌زبان نیستند. صداهای نافذ در جرگه نخبگان، دستگاه دولت پلیسیِ «نرمخوتر»، نوعی «دیکتاتوری دموکراتیک» را ترجیح می‌دهند که جلوه‌های خارجیِ دموکراسی عملکردی را حفظ می‌کند.

«انترناسیونالیسم ترقیخواه» دموکرات‌ها از نظر این بخش‌ها راه مؤثرتر تحمیل دستور کار اقتصادی و نظامی ایالات متحد به سرتاسر جهان شمرده می‌شود. برای مثال، فهرست نامزدی «کری-ادوروز» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴، با پشتیبانی جورج سوروسِ میلیاردر روبه‌رو شد که پیشتر سخت به جورج دبلیو بوش و نومحافظه‌کاران تاخته بود.

با اینکه کنگره امریکا و اتفاق نظر دوحزبی صورت ظاهر را می‌سازند، نظامیان (و همتایان اطلاعاتی آنها)، از دیدگاه نخبگان شرکتی، «آلت دستِ» صرفِ سیاست خارجی‌اند، به گفتهٔ هنری کیسینجر، به سود منافع مسلط تجاری عمل می‌کنند.

تشکیلاتِ مالی وال استریت، مجتمع نظامی-صنعتی به رهبری لاکهید مارتین، پنج پیمانکار بزرگ جنگ‌افزارسازی و دفاع هوا-فضا، غول‌های نفتی تگزاس و مجتمع‌های انرژی، شرکت‌های ساختمانی و مهندسی و خدمات همگانی، قطع نظر از مجتمع‌های فناوری زیستی، به صورت محونشدنی در پس این نظامی شدن امریکایند.

«جنگ با تروریسم»، جنگ کشورگشایی است که از منافع اقتصادی و راهبردی امریکا و انگلیس پشتیبانی می‌کند. از پایه و اساس آن دموکرات‌ها و جمهوریخواهان حمایت می‌کنند.

---

1. Bildeberg

بر وفق قانونی که از سال‌های ۱۹۹۰ هر دو حزب جا انداختند، کودتا در پی هشدار رمز قرمز واقع شدنی است.

چنانچه اقدامات اضطراری حفظ شود، نظامی شدن نهادهای غیرنظامی پابرجا خواهد شد و به تعلیق آزادی‌های مدنی و سرکوب کامل جنبش ضدجنگ می‌انجامد. این امر رسیدن به هرگونه بازگشت معکوس به شیوه‌های غیرنظامی دولت را بس مشکل می‌کند.

با این وصف، باید دریافت که نظامی شدن گام به گام نهادهای غیرنظامی، همچنانکه از کودتائی نظامی کامل مشخص هست، در اصل امریکا را، اگرچه تمام نمودهای «دموکراسی عملکردی» را حفظ می‌کند، به همان سمت و سو می‌کشاند.

در این خصوص، طرح‌هایِ دولت پلیسی در ظاهرِ دولت قانون‌سالار از پیش تعریف شده است:

ـ دستگاه نظارت برادر بزرگ بر شهروندان از راه تشکیلات بانک‌های اطلاعاتی به هم پیوسته؛

ـ نظامی شدن دادگستری و اجرای قانون؛

ـ شبکه اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده و تبلیغات؛

ـ پشتیبانی پنهان از سازمان‌های تروریستی؛

ـ قتل‌های سیاسی، دستورنامه‌های شکنجه و اردوگاه‌های تمرکز؛

ـ جنایت‌های پردامنهٔ جنگی و نقض فاحش قوانین بین‌المللی.

یادداشت‌ها

1. Transcript of the complete March 2005 speech of Homeland Secretary Michael Chertoff at http://www.dhs.gov/dhspublic/display?theme=42&content=4392.

2. *Ibid*.

3. Homeland Security Council (HSC), *Planning Scenarios*, July 2004, http://www.globalsecurity.org/security/library/report/2004/hsc-planning-sce-narios-jul04_exec-sum.pdf.

4. *Ibid*.

5. *Ibid*.

6. *Ibid*.

7. Reuven Pedatzur, "The US removes the Nuclear Brakes", *Haaretz*, 26 May 2005.

8. Federal Emergency Management Agency (FEMA), http://www.fema.gov/pdf/areyouready/ security.pdf.

9. *Washington Post*, 28 February 2002.

10. See the Continuity in Government website at http://www.continuity of-government.org/home.html.

11. National Security Council, *op cit*.

12. See www.UASonWatch.org.

13. Citizen Corps, Guide for Local Officials, President Bush's introductory remarks, http://www.citizencorps.gov/pdf/council.pdf.

14. For full text, see Department of Homeland Security, "Summary Conclusions From National Exercise", Office of the Press Secretary, December 19, 2003, http://www.dhs.gov/dhspublic/display?content=2693. The first TOPOFFI exercise was conducted on a small scale in May 2000 under the Clinton Administration. It consisted in a simulated aerosol plague attack in a Denver, Colorado, concert hall. *Wall Street Journal*, 2 May 2003.

15. See Department of Homeland Security, TOPOFF 2 Summary Report, Washington, December 19, 2003 at http://www.dhs.gov/interweb/assetlibrary/T2_Report_Final_Public.doc.

16. *Ibid*.

17. Department of Homeland Security spokesperson at Press Conference, April 2005, complete transcript at http://www.allamericanpatriots.com/m-news+article +storyid-9058.html.

18. *Ibid*.

19. *New York Times*, 26 February 2005.

20. Voice of America, 8 April 2005.

21. Department of Homeland Security, http://www.dhs.gov/dhspublic/inter-app/editorial/editorial_0588.xml.

22. Asbury Park Press, New Jersey, 9 April 2005 http://www.app.com/apps/pbcs.dll/article?AID=/20050409/NEWS03/504090432/1007.

23. *New Jersey Ledger*, 9 April 2005.

24. Jim Bronskill, "Plague, explosions and mystery cargo: Terror drill looks ahead to next 9/11, Cnews (Canoe Network), 8 April 2005.

25. US Federal News, 28 March 2005.

26. Frank Morales, "Homeland Defense" and the Militarization America, Centre for Research on Globalization, 15 September 2003, http://globalresearch.ca/articles/MOR309A.html.

27. See American Civil Liberaties Union (ACLU), "Congress Moves to Expand Military Involvement in Law Enforcement", 14 September 1999, http://www.aclu.org/NationalSecurity/NationalSecurity.cfm?ID=8683&c=24.

28. *Ibid*.

29. John R. Brinkerhoff, "The Posse Comitatus Act and Homeland Security", *Homeland Security Journal*, February 2002, http://www.homelandsecurity.org/journal/Articles/brinkerhoffpossecomitatus.htm John R. Brinkerhoff is Former associate director for national preparedness of the Federal Emergency Management Agency (FEMA).

30. Donald J. Currier, "The Posse Comitatus Act: A Harmless Relic from the Post-Reconstruction Era or a Legal Impediment to Transformation?" Army War College Strategic Studies Institute, Carlisle Barracks, Pa., September 2003.

31. Frank Morales, "Homeland Defense: The Pentagon Declares War on America", Centre for Research on Globalization, December 2003, http://globalresearch.ca/articles/MOR312A.html.

32. For further details, see bibliography and analysis of www.Ratical.org at http://www.ratical.org/ratville/CAH/USAPA2.html#DSEAanalysis.

33. Lynne Wilson, "The Law of Posse Comitatus: Police and military powers once statutorily divided are swiftly merging", *Covert Action Quarterly*, Fall 2002.

34. *National Journal*, Government Record, 22 July 2002.

35. Global Security website" "Northern Command", http://www.globalsecurity.org/military/agency/dod/northcom.htm.

36. Davie Isenberg, *Asian Times*, 5 December 2003.

37. *National Journal*, 1 May 2004.

38. Davie Isenberg, *op cit.*

39. Frank Morales, "Homeland Defense and the Militarizationof America", *op cit.*

40. *Ibid*.

41. See The Global Security Website: "Northern Command", http://www. globalsecurity. org/military/agency/dod/northcom.htm.

42. "Canada-US Relations-Defense Partnership", Canadian American Strategic Review (CASR), July 2003, http://www.sfu.ca/casr/ft-lagasse1.htm.

43. *Ibid*.

44. Text of the Canada US Security Cooperation Agreement, Canadian Embassy, Washington, http://www.canadianembassy.org/defence/text-en.asp.

45. See Canada, National Defense, The Bi-National Planning Group http://www. forces.gc.ca/site/Newsroom/view_news_e.asp?id=1528.

46. Department of Homeland Security, "Fact Sheet: TOPOFF 3 Exercising International Preparedness", Washington, 28 March 2005.

47. See Source Watch, Center for Media Democracy, at http://www.source-watch. org/index.php?title=Total_information_Awareness.

48. See *Washington Post*, 11 Nov 2002.

49. See Admiral John Pointdexter's PowerPoint presentation at http://www.darpa. mil/darpatech2002/presentations/iao_pdf/slides/poindexteriao.pdf.

50. See The Multistate Anti-Terroism In formation eXchange (MATRIX) website at http://www.matrix-at.org/

51. *Deseret Morning News*, 29. 2004.

52. House of Commons, Text of the C-7 Public Safety Act, Ottawa, 2002, http:// www.parl.gc.ca/37/3/parlbus/chambus/house/bills/government/C-7/C-7_3/C-7TOCE.html, see also Transcipts of the House of Commons, http://www.parl.gc.ca/common/bills_ls. asp?Parl=37&Ses=3&ls=c7.

53. Mark Hand, "It's Time to Get Over It' John Kerry Tells Antiwar Movement to Move On", *Press Action*, 9 Feb 2004.

فصل ۲۲

بمب‌گذاری‌های ۷/۷ لندن[۱]

در ساعت ۸/۵۰ صبح روز هفتم ژوییه سال ۲۰۰۵، سه بمب همزمان در قطارهای زیرزمینی در مرکز لندن منفجر شد. بمب چهارم کمابیش به فاصله یک ساعت بعد در اتوبوس دو طبقه‌ای در فلکه ته‌ویستوک، چسبیده به خیابان کینگز کراس، منفجر شد. در کمال تأسف ۵۶ تن کشته و هفتصد تن زخمی شدند. بنا بر خبرها بمب‌گذاران انتحاریِ ادعا شده در انفجار جان سپرده‌اند.

انفجارها همزمان با گشایش جلسه‌های گردهمایی گروه ۸ در گلن ایگلز اسکاتلند بود که میزبانی آن را تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس برعهده داشت.

حملات، بدون شواهد تأیید شده، حمله «تروریست‌های اسلامی» به «جهان متمدن» معرفی شد. بی‌درنگ پس از انفجارها، تونی بلر گفت که:

> کسانی که در تروریسم دست دارند [باید] بدانند که ارادهٔ ما در دفاع از ارزش‌ها و شیوهٔ زندگی‌مان استوارتر از ارادهٔ آنهاست که به خیال تحمل افراط‌گرایی بر جهان، سبب مرگ و نابودی بی‌گناهان می‌شوند.

---

۱. به هنگام بمب‌گذاری‌های ۷/۷ لندن، این کتاب در دست چاپ بود. آنچه ما در اینجا ارایه می‌دهیم مشاهدات مربوط به تحقیقات پلیس و ارزیابی مقدماتی آثار ثانوی گستردهٔ سیاسیِ قضیه ۷/۷ بر اثر «جنگ با تروریسم» است. [نویسنده]

هر کاری که بکنند، ارادهٔ ما بر این است که آنها هرگز در نابودی آنچه ما در این کشور و دیگر کشورهای متمدنِ سراسر عالم گرامی‌اش می‌داریم موفق نخواهند شد.[1]

۷/۷ در برابر ۹/۱۱

میان ۷/۷ و ۹/۱۱ همانندی‌های آشکاری است. سخنان نخست‌وزیر بلر در ۷/۷ گفته‌های رئیس‌جمهور بوش را بی‌درنگ پس از ۹/۱۱ باز می‌تاباند. رأس ساعت ۱۱ در ۹/۱۱، القاعده مسئول حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون شناخته شد. (فصل ۱.) بر همین قیاس، چند ساعت پس از انفجار بمب‌ها و پیش از آغاز تحقیقات پلیس، مقام‌های انگلیسی پیشاپیش «دشمن شمارهٔ یک» را طراح اصلی پشت پردهٔ حملات ۷/۷ شناخته بودند.

یک وب‌سایت مرموز اسلامی که بیانیه‌ای را از یک «گروه» ادعا شدهٔ «مرتبط با القاعده» پُست کرده بود، مدعی مسئولیت حملات لندن شد. در همان روز، ۷ ژوییه، وب‌سایت دیگری وابسته به «ابومصعب الزرقاوی، سرکردهٔ القاعده در عراق» تأیید کرد که سفیر مصر را در عراق که چند روز پیشتر ربوده شده بود اعدام کرده است.[2]

دو هفته بعد، دومین حمله در لندن صورت گرفت که در آن چاشنی‌ها منفجر نشد. و دو روز بعد از آن، در ۲۳ ژوییه، در حمله‌ای سه‌گانه به تفرجگاه شرم‌الشیخ مصر در ساحل دریای سرخ ۶۴ تن کشته شدند.

در پی حملات ۲۱ ژوییه پیگیری پلیس آغاز شد.

اطلاع‌رسانی گمراه‌کننده پس از ۷/۷

بمب‌گذاری‌های ۷/۷ در لحظه حساسی روی داد. به تأیید همگان، رئیس‌جمهور بوش و متحد انگلیسی او نخست‌وزیر بلر در جنایات و فجایع جنگی بیشمار مقصر بودند.

در پی انتشار یادداشت محرمانه خیابان داونینگ[۱]، مقام سیاسی تونی بلر در کشور و حزب‌اش به مخاطره افتاد. آن یادداشت تأیید می‌کرد که جنگ با عراق به بهانه‌ای ساختگی آغاز شده بود. «اطلاعات و واقعیت‌ها بر محور سیاست تنظیم می‌شد».

حملات ۷/۷ به کار انحراف توجه مردم از موضوع کلی‌تر جنگ می‌خورد که از آغاز اشغال سبب مرگ ۱۰۰/۰۰۰ غیرنظامی در عراق شده بود.[3]

حملات ۷/۷ لندن برای کسانی که دستور حمله غیرقانونی را به عراق داده بودند، حقانیت تازه‌ای فراهم آورد. جملات در سست شدن گستردهٔ پایه‌های جنبش‌های ضدجنگ و حقوق مدنی مؤثر بود و فضایی از ترس و نفرت نژادی در بریتانیا و اتحادیه اروپا پدید آورد.

تونی بلر با تحکم گفت که افراط‌گرایی «مبتنی است بر انحراف از ایمان واقعی اسلام، اما با این همه در بخش‌هایی از جامعه ما در این کشور واقعی است».[4]

در این میان، رسانه‌های انگلیسی نفرت‌ورزی را آغاز کرده و مسلمان‌ها و عرب‌ها را هدف قرار داده بودند. ماهیت جنبش مقاومت عراق تحریف شده بود. بمب‌گذاری‌های لندن به فعالیت‌های «تروریست‌ها» و «دارودسته‌های مسلح» در عراق و فلسطین متصل می‌شد.

نظریات «ترقیخواهانه» مختلف بر این آشفتگی دامن زد و حملات ۷/۷ لندن را به تلافیِ حمله امریکا-انگلیس به عراق توصیف کرد: «اگر ما به عراق نرفته بودیم، چه بسا آنها با بمب به سر وقت‌مان نمی‌آمدند».

---

۱. مقر نخست‌وزیر انگلیس در لندن. ــ م.

پلیس مخفی کشور

در هر دو سوی اقیانوس اطلس، از حملات ۷/۷ برای آغاز اقدامات دامنه‌دار دولت پلیسی استفاده شد.

مجلس نمایندگان امریکا قانون پتریات کشور را از نو به جریان انداخت «تا اختیارات بی‌سابقه دولت را در تحقیق از تروریست‌های مظنون دایمی کند». جمهوریخواهان مدعی شدند که حملات لندن «نشان داده بود که اجرای دوبارهٔ این قانون تا چه حد ضروری و بااهمیت بود».

کمتر از یک هفته پیش از حمله‌های لندن، واشینگتن تأسیس «ادارهٔ جاسوسی داخلی» را زیر نظارت اف‌بی‌آی اعلام کرد. ادارهٔ تازه ــ که در اصل به معنای «پلیس مخفی کشور» برادر بزرگ بود ــ دستور یافت «اشخاصی را در امریکا که مظنون به تروریسم‌اند یا اطلاعات جاسوسی حساس دارند زیر نظر بگیرد، ولو اینکه آنها مشکوک به ارتکاب جرمی نباشند».[5] نکته مهم این است که این ادارهٔ نوبنیاد اف‌بی‌آی در برابر وزارت دادگستری مسئول نیست، بلکه زیر نظارت هیئت مدیرهٔ اطلاعات ملی به ریاست جان نگروپونته قرار دارد که صاحب اختیار است دستور دهد «مظنونان تروریست» بازداشت شوند. به گفته تیموتی ادگر، از اتحادیه آزادی‌های مدنی امریکا[۱]:

> امور اف‌بی‌آی عملاً به دست استاد جاسوسی افتاده است که یکراست به کاخ سفید گزارش می‌دهد... نگران‌کننده است که همین شخص که بخش جاسوسی خارجی را زیر نظر دارد، اکنون بر بخش جاسوسی داخلی نیز نظارت خواهد کرد.[6]

در این میان در انگلیس، وزارت کشور سامانه‌ای از کارت‌های شناسایی را به عنوان «راه‌حل تروریسم» خواستار شد. تمام شهروندان

---

1. American Civil Liberties Union (ACLU)

انگلیسی و اشخاص مقیم ناگزیر خواهند بود که اطلاعات شخصی خود را ثبت کنند که بعد به پایگاه اطلاعات ملّی عظیمی خواهد رفت، به‌اضافه **زیست‌سنجی**[۱] **شخصی آنان: الگوی عنبیه چشم، آثار انگشت و «خصوصیات** تشخیص‌دادنی چهره به‌صورت دیجیتال». روش‌هایی مانند این در اتحادیه اروپا نیز اجرا می‌شود. نظارت‌های فراگیر بر حرکات مردم، چه در درون و چه در طول مرزهای بین‌المللی، صورت می‌گیرد. تونی بلر خواستار «اختیارات گسترده برای اخراج یا جلوگیری از ورود خارجیانی به انگلیس شد که تروریسم را تشویق می‌کنند».[7] گروه‌های خاصی از مردم نشان می‌شوند و از سفر منع می‌گردند.

تحقیقات پلیس

ظرف یکی دو روز پس از حملات ۷/۷، تحقیقات پلیس نام و هویت «بمب‌گذاران» ادعا شدهٔ لندن را شناسایی کرد. عین قضیه ۹/۱۱، کارت‌های اعتباری و گواهی‌نامه‌های رانندگی ظاهراً در میان آوار متروی لندن پیدا شد.

پلیس بر اساس شواهد ناکافی نتیجه گرفت که حملات انتحاری به دست چهار مردِ زادهٔ انگلیس صورت گرفته است که سه تنِ آنان پاکستانی تبار بودند.

«پس از پیدا شدن وسایلی در صحنه‌ها»، گزارش شد که سه تن از مردان درگذشتند. بمب‌گذاران ادعا شده شهزاد تنویر، ۲۲ ساله، از بیستن، لیدز، حصیب میر حسین، ۱۸ ساله، او نیز از لیدز و محمد صدیق‌خان، ۳۰ ساله، از بیستن. هویت بمب‌گذار چهارم بعدها معلوم شد که لیندسی جرمین زادهٔ جامایکا بوده است.

چند روز پس از بمب‌گذاری‌ها، پلیس اعلام کرد که آنها در تعقیب فرد پنجمی هستند که می‌گویند پیش از حمله‌ها از انگلیس رفته است.

---

1. biometrics

«تمام راه‌ها به پاکستان ختم می‌شود»

سه تن از چهار بمب‌گذار انتحاری چنانکه می‌گفتند یک سال پیش از حملات به پاکستان سفر کرده بودند و با چندین سازمان اسلامی، از جمله دو گروه شورشی اصلی کشمیر جیش محمد و لشکر طیبه، که با القاعده ارتباط‌هایی داشتند، تماس‌هایی گرفته بودند.[8]

پاکستان بی‌درنگ کانون تحقیقات شد. کارآگاهان پلیس لندن شتابان به اسلام‌آباد رفتند.

در بیانیه‌های پلیس، محمد صدیق‌خان و شهزاد تنویر روابط نزدیکی با جیش محمد برقرار کرده بودند. تنویر ظاهراً در یکی از اردوهای جیش، ویژهٔ «جهادی‌های جوان»، واقع در شمال اسلام‌آباد، آموزش دیده بود. نیز گزارش‌هایی بود که او از مدرسه‌ای دیدن کرده بود که امورش را جماعت الدعوه اداره می‌کردند. این جماعت یک گروه کشمیری بود که پیشتر با لشکر طیبه ارتباط داشت.[9]

> در پاکستان، پلیس [انگلیسی] با دقت تمام پیشینه‌های تلفن همراه دو تن از مظنونان ۷/۷ را که به آن کشور سفر کردند تحلیل می‌کنند.
>
> اگرچه کارگزاران تأکید می‌کنند که کار خسته‌کننده‌ای است، دست‌کم اسم یک مظنون مهم را به دست داده است: مسعود اظهر، رهبر جیش محمد (سپاه محمد).[10]

نقش اطلاعات نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی)

تحقیقات انگلیس در همکاری با اطلاعات نظامی پاکستان صورت می‌گرفت که معروف است از لشکر طیبه و جیش محمد پشتیبانی می‌کرده است. این دو گروه مدعی مسئولیت حمله به مجلس هند در دسامبر سال ۲۰۰۱ بودند. (نک فصل ۲.)

کارگزاران انگلیسی، به جای اینکه هدفشان تحقیقات پلیس باشد، خواستار همکاری آی‌اس‌آی شدند. این تشکیلات «مدارکی» را در خصوص سازمان‌های اسلامی که از آنها پشتیبانی کرده و هزینه‌شان را پرداخته بود در اختیار انگلیسیان گذاشت:

> فهرستی از شماره‌های تلفن که گمان می‌رفت مقام‌های اطلاعاتی انگلیس و همتایان پاکستانی آنان در آن سهیم بودند مورد توجه قرار گرفته است، البته پس از نشانه‌هایی مبنی بر اینکه آن دو مرد در دیدار [با خانوادهٔ خود در سال ۲۰۰۴] احتمالاً به همرزمان‌شان تلفن زده‌اند.[11]

اول بار نبود که «در پیگرد تروریست‌ها» از آی‌اس‌آی درخواست کمک شده بود. بی‌درنگ پس از ۹/۱۱، موافقت‌نامه فراگیری در وزارت خارجه ایالات متحد با رئیس اطلاعات نظامی پاکستان امضا شد که شرط‌های «همکاری» پاکستان را در «جنگ با تروریسم» تعریف می‌کرد. (نک فصل ۳.)

بنابر مستندات فراوان، آی‌اس‌آی پاکستان از شبکه ترور پشتیبانی کرده و در ارتباط تنگاتنگ با همتای امریکایی خود، سی‌آی‌ای، بوده است.

«مسئول شبکه جهانی [وب] القاعده»

به‌علاوه، بازجویان انگلیسی کاشف به عمل آورده بودند که «بمب‌گذاران یورک‌شیر» با یک مهندس مرموز پاکستانی به نام محمد نعیم نور خان، معروف به ابو طلحه، در ارتباط بودند. او چنانکه ادعا می‌شد در پس حمله تروریستی برنامه‌ریزی شدهٔ اوت سال ۲۰۰۴ به وال استریت و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود (نک فصل ۲۰.)

در گزارش خبری ژوییه سال ۲۰۰۵ از حملات لندن، نعیم نورخان مسئول شبکه جهانی [وب] القاعده توصیف شد: «او برای اُسامه بن لادن پیام‌هایی می‌فرستاد».

رسانه‌های انگلیس و ایالات متحد بی‌درنگ نتیجه گرفتند که حملات به متروی لندن بخشی از یک نقشه هماهنگی شدهٔ گسترده‌تری بوده که ساختمان‌های مالی را نیز در ایالات متحد در برمی‌گرفته است:

ظاهراً تمام راه‌ها به پاکستان ختم می‌شود و در یک گردهمایی آشکار سران القاعده در آوریل سال گذشته، هر دو موضوعِ متروهای لندن و ساختمان‌های مالی ایالات متحد به عنوان هدف تصویب شد.[12]

نعیم نور خان، بنابر گزارش‌های خبری، در زمینه‌سازی حملات ۷/۷ لندن نقش اساسی داشت:

رایانه دستیِ نعیم نورخان، رهبر بازداشت شدهٔ القاعده [دستگیری در ژوییه سال ۲۰۰۴]، حاوی نقشه‌هایی برای یک رشته حمله به شبکه متروی لندن و بناهای مالی در نیویورک و واشینگتن بود.[13]

محمد نعیم نورخان، چنانکه ادعا شد، نقشه‌های متروی لندن را روی دیسک سخت رایانه‌اش ذخیره کرده بود. می‌گفتند که او با دو بمب‌گذار انتحاری لندن، شهزاد تنویر و حصیب حسین، در جریان سفرشان به پاکستان در ارتباط نزدیک بوده است.

از دید اسکاتلند یارد[1]، رایانه دستی نورخان در تحقیقات آنان نکته اساسی بود:

«جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که او [نورخان] بخشی از یک عملیات القاعده بود که هدفش نه تنها ایالات متحد بلکه انگلیس نیز بود»، این مطلب را آلکسی دبه، مقام پیشین در وزارت دفاع فرانسه، توضیح داد. او اکنون مشاور ارشد مسایل تروریسم در شبکه خبر ای‌بی‌سی است.[14]

---

۱. ادارهٔ آگاهی لندن. ــ م.

اطلاعات نادرست

تأکیدها در مورد نعیم نور خان، در پی بازداشت او در ژوییه سال ۲۰۰۴ به دست مأموران آی‌اس‌آی پاکستان، با یافته‌های بازجویان امریکایی و پاکستانی ناهمساز هست.

به گفته تام ریج، وزیر (پیشین) امنیت میهن ایالات متحد در بیانیه‌ای در اوت سال ۲۰۰۴، نورخان در رایانه دستی‌اش «اطلاعات فوق سرّی» داشت که به یک حمله ترور در آیندهٔ نزدیک ــ با هدف‌های چندگانه ــ به نهادهای مالی مستقر در ایالات متحد اشاره می‌کرد.

از اطلاعات مربوط به رایانه نورخان همچون دستاویزی استفاده شد تا در اوج مبارزه‌های انتخاب ریاست جمهوری سبب هشدار رمز نارنجی شود.

با این همه، اف‌بی‌آی بعداً تأیید کرد که مطالب روی رایانه او دربردارندهٔ عکس‌ها و نمودارهای قدیمیِ پیش از ۹/۱۱ بود که آشکارا در دسترس بود. این مطالب به تهدید ترور در زمان نزدیک اشاره نمی‌کرد. کاملاً برعکس. در پی تحقیقات اوت سال ۲۰۰۴، «اطلاعات فوق سرّی» به‌دست آمده از رایانهٔ دستی نورخان به دلیل نامربوط بودن کلی، مطرح شدنی نبود. (نک فصل ۲۰.)

نقشه‌های سرّی متروی لندن

اما، در هیچ‌یک از گزارش‌های اوت سال ۲۰۰۴، به وجود نقشه‌های متروی لندن یا «نقشه‌هایی برای یک رشته حمله هماهنگ شده به شبکه متروی لندن»، بدان‌گونه که شبکه خبر ای‌بی‌سی در گزارش‌های خود در ژوییه سال ۲۰۰۵ پخش کرد اشاره نشد. اگرچه این شبکه خبر به شرکت نورخان در یک «نشست سران القاعده» اشاره کرد، که در آن بمب‌گذاری‌های لندن طرح‌ریزی شد، همین منبع خبر، یعنی اخبار ای‌بی‌سی، در اوت سال ۲۰۰۴، تأیید کرد که اطلاعات در خصوص رایانه نورخان «کهنه» بود و گواهی بر تهدید ترور نبود.[15]

در پی بازداشت نورخان در ژوییه سال ۲۰۰۴، در واقع به وجود نقشه‌های قدیمی فرودگاه هیسرو اشاره شد، اما از متروی لندن هیچ یاد نشد:

> عکس‌ها و نقشه‌های فرودگاه، به اضافه گذرگاه‌هایی که از زیر بناهای عمده در لندن می‌گذرد، در رایانه دستی محمد نعیم نور خان به هنگام بازداشت ماه گذشته‌اش [ژوییه سال ۲۰۰۴] در پاکستان پیدا شد، هرچند پرونده (فایلِ) رایانه به تاریخ چهار سال پیش بود و قبل از ۹/۱۱ ایجاد شد.[16]

وانگهی، به گفته سخنگوی اطلاعات نظامی پاکستان:

> رایانه و دیگر اطلاعات به‌دست آمده از محمد نعیم نورخان نشان داد که نقشه‌هایی [از فرودگاه هیسرو] و چند طرح دیگر بود. اما اجازه دهید توضیح دهم که هیچ‌کدام از اینها تازه نیست؛ نقشه‌ها و طرح‌ها قدیمی‌اند.[17]

به سخن دیگر، تنها یک سال بعد بود، در پی حملات ژوییه سال ۲۰۰۵، که نقشه‌های متروی لندن بر روی رایانه دستی گفته شدهٔ نورخان از روزنامه‌های انگلیس و امریکا سر درآورد. روزنامه‌ها پیشتر هرگز گزارشی از آن نداده بودند.

آی‌اس‌آی مظنون ترور را به خدمت گرفت

افزون بر این، وقتی نعیم نورخان در ژوییه سال ۲۰۰۴ بازداشت شد، در مورد طراحی نقشه حمله تروریستی به وال استریت و صندوق بین‌المللی پول، همچنانکه در گزارش‌های ژوییه سال ۲۰۰۵ گفته می‌شد، نه نسبتی به او دادند و نه اتهامی به او زدند. در واقع کاملاً برعکس: بی‌درنگ به خدمت دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی) درآمد:

> خان در ۱۳ ژوییه [۲۰۰۴] در لاهور بازداشت شده بود، و بعدها به کوشش «ادارهٔ اطلاعات داخلی نیروهای مسلح پاکستان (آی‌اس‌آی)» «تغییر جهت داد». وقتی اسمِ خان در روزنامه‌ها چاپ شد [اوایل اوت ۲۰۰۴]، او بـرای یک نـیروی ضـربت مشـترک آی‌اس‌آی / سی‌آی‌ای کار می‌کرد و برای شخصیت‌های اصلی القاعده نامه‌های الکترونیکیِ رمزدار می‌فرستاد به این امید که جا و قصد آنان به دقت مشخص شود.[18]

در زمانی که «بمب‌گذاران یورک‌شیر» به پاکستان سفر کردند (نوامبر ۲۰۰۴ ـ فوریه ۲۰۰۵) و چنانکه می‌گویند با نورخان برای طراحی حمله به متروی لندن «نشست‌های محرمانه» داشتند، نورخان را آی‌اس‌آی بـه عنوان خبرچین برای برنامه تحت حمایت سی‌آی‌ای به کارگماشته بود.

اگر «نشست سران القاعده» درکار مـی‌بود یـا در پـاکستان نـقشه‌ای کشیده می‌شد که در آن نعیم نورخان شرکت داشت، همچنانکه تحقیقات پلیس لندن القا می‌کرد، آی‌اس‌آی و سی‌آی‌ای از آن باخبر می‌بودند.

المهاجرون

در این میان، «مظنون اصلی ترور» دیگری ظاهر شده بود. کمتر از سه هفته پس از بمب‌گذاری‌های ۷/۷، اسکاتلند یـارد خـبر داد کـه یک شـهروند انگلیسی را به نام هارون رشید اَسوَت شناسایی کرده است که در لوزاکایِ زامبیا به‌سر می‌برد.

اسوت ظاهراً در ارتباط با «بمب‌گذاران یورک‌شیر» بود و به پاکستان هم سفرکرده بود، که می‌گفتند در آنجا حملات طراحی شده بود. اسوت، عضو المهاجرون بود، یکی از سازمان‌های اسلامی مستقر در انگلیس که رهبری‌اش را شیخ عُمر باکری محمد، روحانی تندرو برعهده داشت.

المهاجرون («کوچندگان») «شاخه‌ای از القاعده» توصیف می‌شوند. این گروه در سربازگیری از مجاهدین برای پیکار در «جنگ مقدس» در افغانستان، بوسنی، چچن و کوزوو شرکت داشتند. و در میانه سال‌های ۱۹۸۰ در انگلیس فعال شدند و از داوطلبان انگلیسی برای پیوستن به صف مجاهدین در جنگ شوروی-افغان عضوگیری کردند. رزمندگان خارجی در جنگ نیابتی امریکا به ضد اتحاد شوروی در اردوگاه‌های تحت حمایت سی‌آی‌ای در پاکستان آموزش می‌دیدند. (نک فصل ۲.)

در اواخر سال‌های ۱۹۹۰، هارون رشید اسوت، مظنون ترور، به المهاجرون پیوست و می‌گفتند در این گروه در عضوگیری از داوطلبان در جامعه مسلمان انگلیس شرکت داشته است. این داوطلبان برای نبرد در صفوف ارتش آزادیبخش کوزوو، که به‌طور کلی از اقدامات جنگی ناتو پشتیبانی می‌کرد گسیل می‌شدند:

> در اواخر سال‌های ۱۹۹۰، رهبران [المهاجرون] همه برای دستگاه اطلاعات انگلیس در کوزوو کار می‌کردند. باورکردنی نیست، اما دستگاه اطلاعاتی انگلیس عملاً تنی چند از افراد القاعده را برای کمک به دفاع از حقوق مسلمانان در آلبانی و کوزوو به کار گرفت. و قضیه در دوره‌ای پیش آمد که المهاجرون در آغاز کار بودند...
>
> سی‌آی‌ای هزینه دفاع از مسلمانان منطقه را تأمین می‌کرد و دستگاه اطلاعات انگلیس در کار اجیر کردن و عضوگیری بود.[19]

در کوزوو، دستگاه اطلاعاتی ایالات متحد، انگلیس و آلمان به کار آموزش ارتش آزادیبخش کوزوو، که مورد پشتیبانی القاعده نیز بود، سرگرم بودند.

بنا بر گزارشی که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد، ادارهٔ اطلاعات دفاعی ایالات متحد با سرویس مخفی انگلیس (ام‌آی ۶) گفتگو کرده بود که برای ارتش آزادیبخش کوزوو برنامه‌ای آموزشی تنظیم کند. هرچند نیروهای

ویژهٔ یکان ویژهٔ نیروی هوایی انگلیس در پایگاه‌هایی در شمال آلبانی افراد ارتش یاد شده را آموزش می‌دادند، مربیان نظامی از ترکیه و افغانستان، به هزینه «جهاد اسلامی»، ارتش آزادیبخش کوزوو را با تاکتیک‌های چریکی و انحرافی آشنا می‌کردند. (نک فصل ۳.)

می‌گفتند که اسوت «بمب‌گذاران یورک‌شیر» را به کار گرفت. خود او نیز از اهل یورک‌شیر باختری بود و بمب‌گذاران ادعا شده نیز در همان جا به‌سر می‌بردند. او مظنون است که چند هفته پیش از حملات با بمب‌گذاران دیدار کرده بود.[20]

می‌گویند که او در طراحی حملات ۷/۷ نقش اساسی داشته است. گزارش‌های روزنامه‌ها در آغاز از او به عنوان «مغز متفکر» احتمالی ۷/۷ یاد کردند:

> پیشینه‌های تلفن همراه حدود ۲۰ تماس را بین او و دارودسته ۷/۷، تا هنگام آن حملات نشان می‌دهد که دقیقاً سه هفته پیش بود».[21]

با این همه، به وقت بازداشت او در زامبیا، در برابر سرآسیمگی فراوان کارگزاران انگلیس، گزارش شد که «مظنون اصلیِ» اسکاتلند یارد، تحت حمایت سرویس مخفی انگلیس (ام‌آی ۶) بوده:

> این همان فرد است [اسوت] و موضوع کاملاً ناراحت‌کننده این است که *کل پلیس انگلیس در تعقیب اویند، و یک جناح از دولت انگلیس، ام‌ای ۶ یا* سرویس مخفی *انگلیس*، او را پنهان کرده‌اند. و این قضیه سرچشمه اصلی بگومگوها میان سی‌آی‌ای، وزارت دادگستری و انگلیس شده است.[22]

بنا بر نظر جان لافتس، تحلیل‌گر اطلاعات، المهاجرون «منبع اطلاعاتی» ام‌آی ۶ بود. از مظنون ترورِ متروی لندن یا به عنوان خبرچین یا «جاسوس دوجانبه» استفاده می‌شد:

جان لافتس: بله، *تمام این افراد باید برگردند به سازمانی به اسم المهاجرون*، یعنی *کوچ‌کننده‌ها. این گروه شاخه عضوگیر القاعده در لندن بود*؛ آنها در عضوگیری بروبچه‌هایی تخصص داشتند که خانواده‌شان به انگلیس مهاجرت کرده بودند، اما گذرنامه انگلیسی داشتند. و از آنها برای کار تروریستی استفاده می‌شد.

جریک: خب، چند تن‌شان ارتباط‌های سومالیایی دارند؟

لافتس: بله، غیرعادی نیست. سومالی، اریتره، *اولین گروه البته بیشتر پاکستانی بودند. اما وجه مشترک‌شان این بود که همهٔ گروه‌های مهاجر در بریتانیا بودند که به دست همین گروه المهاجرون به کار گرفته شدند.* سرکردهٔ آنها کاپیتان هوک، امام مسجدِ فیسبريِ لندن بود، یک دست نداشت. او در رأس آن سازمان بود. در آن موقع فردی به اسم اسوت، هارون رشید اسوت دستیارش بود.

جریک: اسوت، که بازداشتش کردند.

لافتس: بله، *تصور می‌شود که او طراح اصلی تمام بمب‌گذاری‌ها در لندن باشد.*

جریک: در حملات ۷/۷ و ۷/۲۱، همان فرد است که گمان می‌کردیم.

لافتس: همان فرد است، و *موضوع کاملاً ناراحت‌کننده این است* که پلیس *انگلیس در تعقیب اوست*، و *جناحی از دولت انگلیس، ام‌آی ۶ یا* سرویس *مخفی انگلیس او را پنهان کرده.* و این قضیه سرچشمه اصلی بگومگوها بین سی‌آی‌ای، وزارت دادگستری [ایالات متحد] و انگلیس شده.

جریک: *ام‌آی ۶ او را پنهان کرده. می‌خواهی بگویی که او برای آنها کار می‌کرده؟*

لافتس: من این را نمی‌گویم: موضوع را آن شیخ مسلمان در سال ۲۰۰۱ در گفت و شنودی با یکی از روزنامه‌های انگلیس گفته.

جریک: پس او جاسوس دوجانبه هست، یا بود؟

لافتس: جاسوس دوجانبه هست.

جریک: *بنابراین برای بریت‌ها*[1] *کار می‌کند تا اطلاعاتی از القاعده به آنها بدهد، اما در واقع هنوز عامل القاعده هست.*

لافتس: *بله. سی‌آی‌ای و اسراییلی‌ها، ام‌آی ۶ را متهم می‌کنند که اجازه می‌دهد تمام این تروریست‌ها در لندن زندگی کنند نه به این* علت که به القاعده اطلاعات برسانند، بلکه برای باج‌دهی است. این یکی از آن موارد بود، شما کاری به کار ما نداشته باشید، ما هم یک جوری کاری به کار شما نداریم.

جریک: خب، پس ما مدت‌های مدید کاری به کار او نداشتیم.

لافتس: کاملاً. *حالا ما در مورد این فرد، اسوت، اطلاعاتی داریم. در سال ۱۹۹۰ او به امریکا آمد. وزارت دادگستری خواست او را در سیه‌تل پای میز محاکمه بکشد چون او و رفیق‌اش قصد داشتند در اورگن مرکز آموزش تروریستی دایر کنند.*

جریک: این بود که رفیق‌اش را متهم کردند، بله؟ ولی چرا او متهم نشد؟

لافتس: خب، قضیه برملا می‌شود، تازه خبردار شده‌ایم که مرکز *وزارت دادگستری ایالات متحد به دادیارهای سیه‌تل دستور داده به سروقت اسوت نروند.*

جریک: الو؟ صبر کن ببینم، چرا؟

لافتس: خب، *از قرار معلوم اسوت برای اطلاعات انگلیس کار* می‌کرده. حالا رئیسِ اسوت، کاپیتان هوکِ یک‌دست، دو سال بعد متهم شد. پس فرد بالادستِ اسوت و پایین‌دست او متهم شدند، اما اسوت نه. در دستگاه اطلاعات ایالات متحد اختلاف نظر پدید آمد. بعضی‌ها می‌گویند که *اطلاعات بریتانیا به ما دروغ گفته.* آنها به ما گفتند که اسوت مُرده و به همین علت بود که گروه نیویورک قضیه را

---

۱. Brit (به طعنه و محاوره) بریتانیایی. ـ م.

رها کرد. *این نظر اکثر مأمورهای وزارت دادگستری نیست. آنها گمان می‌کنند که باز قضیه سرپوش گذاشتن روی کار این فرد علناً وابسته به المهاجرون بود. او خبرچین دستگاه اطلاعات انگلیس بود.* این بود که یک‌مرتبه غیب‌اش زد. الان در افریقای جنوبی است. ما گمان می‌کنیم مرده باشد؛ اطلاع نداریم که در آن مملکت باشد. ماه پیش سرویس مخفی افریقای جنوبی به او برخورد. زنده است.

جریک: *بله، حالا سی‌آی‌ای می‌گوید، اِه، پس زنده است. سی‌آی‌ای ما می‌گوید خیلی خب، برویم بگیریمش.* لابد بریت‌ها *باز هم می‌گویند نه؟*

لافتس: بریت‌ها *می‌گویند نه. در این مرحله، دو هفته پیش، بریت‌ها باخبر شدند که سی‌آی‌ای قصد دارد هارون را گیر بیاورد.* خب، چه پیش *آمد؟ باز او پا به فرار می‌گذارد، یک‌راست می‌رود لندن. وقتی پیاده می‌شود بازداشتش نمی‌کنند، وقتی هم می‌رود دستگیرش نمی‌کنند.*

جریک: با اینکه در فهرست مراقبت است.

لافتس: در فهرست مراقبت است. *تنها علتی که می‌توانست قسر در برود این بود که برای اطلاعات انگلیس کار می‌کرد.* فرد موردنیاز بود.

جریک: و بعد، مسلم می‌دانم، پیش از بمب‌گذاری‌ها به مرخصی می‌رود ـ

لافتس: و به پاکستان می‌رود.

جریک: و در پاکستان، به زندانش می‌اندازند.

لافتس: پاکستانی‌ها دستگیرش می‌کنند. توی زندانش می‌اندازند. ولی *ظرف ۲۴ ساعت آزاد شد.* به جنوب افریقا رفت، به زیمبابوه، و در زامبیا بازداشت شد. فعلاً ایالات متحد ـ

جریک: سعی می‌کند ارتباط برقرار ـ

لافتس: ـ ما سعی می‌کنیم دست‌مان به این آدم برسد.[23]

از این گفت و شنود چنین برمی‌آید که میان کارگزاران اطلاعاتی بریتانیا، امریکا و اسراییل در خصوص شیوهٔ ادارهٔ کار «اختلاف نظر» هست. نیز حاکی از آن است که «بریت‌ها» چه بسا همتایان اطلاعاتی امریکایی خود را گمراه کرده باشند.

اما، گفت و شنود نکته‌ای را فاش می‌کند که گزارش‌های خبری دربارهٔ حملات ۷/۷ لندن با احتیاط از کنارش می‌گذرند، یعنی مناسبات دیرین مراکز اطلاعاتی غربی با شماری سازمان اسلامی از جمله المهاجرون.

هارون رشید اسوت از قرار شنیده تا دو هفته پیش از حملات ۷ ژوییه در لندن بود، «کمی پیش از انفجارها می‌گریزد». اگر او برای ام‌آی ۶ کار کرده بود، حرکات و مکان‌های او، از آن میان ارتباط‌های‌اش با «بمب‌گذاران یورک‌شیر» احتمالاً بر دستگاه اطلاعات انگلیس پوشیده نبود.

نقش گسترده‌تر المهاجرون از هنگام پدیداری‌اش در سال‌های ۱۹۹۰ و پیوندهای ادعا شدهٔ آن با ام‌آی ۶ بررسی دقیق را ضروری می‌سازد.

تمرین ترور ساختگی در صبح روز ۷/۷

«سناریو»ی تخیلیِ بمب‌گذاریِ چندگانه در متروی لندن درست به هنگام بمب‌گذاری در ۷ ژوییه سال ۲۰۰۵ اجرا شد.

پیتر پاور، مدیرعامل مشاوران وایزر[1] شرکت خصوصی طرف قرارداد پلیس لندن، در گفت و شنودی با بی‌بی‌سی شرح داد که چگونه تمرین ضدترور را، برای یکی از مشتریان گمنام تجاری، سازمان داده و اجرا کرده بود.

سناریو تخیلی مبتنی بود بر انفجار توأمان چند بمب در ایستگاه‌های مترو درست در همان زمان که حملات واقعی در آنجا اتفاق می‌افتاد.

1. Visor Consultants

پاور: در ساعت نه‌ونیم صبح امروز [۷ ژوییه، ۲۰۰۵] ما عملاً تمرینی را در لندن برای شرکتی مرکب از هزار تن اجرا می‌کردیم که مبتنی بود بر انفجار همزمان چند بمب درست در همان ایستگاه‌های خط آهن که امروز صبح آن حوادث در آن روی داد، به طوری که هنوز هم موهای پس گردنم سیخ می‌شود.

میزبان: برای اینکه موضوع کاملاً روشن شود، شما داشتید تمرینی را اجرا می‌کردید تا ببینید چگونه می‌توانید از عهدهٔ کارها برآیید و در حالی‌که تمرین را اجرا می‌کردید آن حادثه اتفاق افتاد؟

پاور: دقیقاً، و حدود نه‌ونیم صبح امروز بود، ما تمرین را برای شرکتی برنامه‌ریزی کردیم و بنا بر دلایل مشخص نمی‌خواهم اسم شرکت را ببرم، اما آنها دارند گوش می‌کنند و قضیه را خواهند فهمید. و یکی از اتاق‌های ما پر از مدیران بحران بود، آنها بار اول بود که جمع می‌شدند و ظرف پنج دقیقه خیلی سریع نتیجه گرفتیم که این امر واقعی است و این بود که به تمرین‌های دقیقِ فعال کردن روش‌های مدیریتِ بحران پرداختیم تا از فکر کردن در ساعت کم‌تحرک به ساعت پر تحرک بپریم و غیره و غیره.[24]

در پی گفت و شنودهای پیتر پاور با بی‌بی‌سی، او ــ که مقام بلندپایهٔ پیشین در اسکاتلند یارد و کارشناس در ضدتروریسم بود ــ در واکنش به سیلِ پیوسته پیام‌های الکترونیکی به شرح ذیل «پاسخ خودکار» داد:

«از پیام‌های شما ممنونم. با توجه به حجم نامه‌های الکترونیکی دربارهٔ رخدادهای ۷ ژوییه و اعتقاد غلط ابراز شدهٔ عوامانه به اینکه تمرین‌های ما رفتار غیبگویی را آشکار کرد، یا به نحوی نوعی دسیسه بود (با در نظرگیری اینکه چندین پایگاه اینترنتی کار ما را در همان روز به شیوه‌ای نادرست / ساده‌لوحانه / ناآگاهانه / خصمانه تفسیر کردند) تصمیم گرفته شد پاسخ الکترونیکی واحدی به شرح ذیل داده شود:

تأیید می‌شود که شماری چند سناریوی «شیوهٔ بازی»، که از مدتی پیش طرح‌ریزی می‌شد، صبح آن روز برای شرکتی خصوصی در لندن (به عنوان برنامه‌ای گسترده که محرمانه می‌ماند) آغاز شده بود و آن دو سناریو مستقیماً به بمب‌گذاری‌های تروریستی مربوط می‌شد در همان حال که بمب‌های واقعی منفجر شد و آن پیامدهای مصیبت‌بار را به‌بار آورد.

با این همه، هر کس با آگاهی از این تهدیدهای جاری به پایتخت‌مان، متوجه خواهد شد که (الف) خدمات اضطراری از پیش چند تمرین مخصوص به خود را انجام داده که مبتنی بوده است بر بمب‌گذاری‌ها در شبکه مترو (از کانال‌های خبری اصلی نیز گزارش شد) و (ب) یکی دو ماه پیش بی‌بی‌سی مستند همانندی بر اساس همین موضوع پخش کرد، هرچند با پیامدهای بسیار بدتر. بنابراین هیچ جای تعجب نیست که ما سناریوی معقولی انتخاب کنیم ــ اما زمان‌بندی و سناریو به هر حال کمی نگران‌کننده بود.

در یک کلام، تمرین ما (که تنی چند را مانند مدیران بحران در برمی‌گرفت عملاً به یک رشته فعالیت شبیه‌سازی شده پاسخ می‌گوید که در مقام نظر دربرگیرندهٔ ۱۰۰۰ کارمند است) به سرعت جنبه واقعی پیدا کرد و بازیگران صبح آن روز به‌راستی بسیار خوب به واقعیت نامنتظر حوادث واکنش نشان دادند.

بجز این مطلب، هیچ نظر دیگری که مبتنی بر تعداد بیشمار پیام‌ها از اشخاص بی‌اطلاع باشد ابراز نخواهد شد و از این پس هیچ جوابی به کسی که نتواند دلیل درستی برای درخواستی بیاورد داده نمی‌شود (برای مثال، روزنامه‌نگار مجاز / استاد دانشگاه).

[امضا] پیتر پاور[25]

جواب الکترونیکی پاور بیانگر آن است که تمرین‌های ساختگی بیشتر اوقات، به روال عادی، به عهده گرفته می‌شود و در تمرین‌های اجرا شدهٔ

۷ام ژوییه هیچ چیز خاص غیرعادیی نبود و همزمانی آن با حمله‌های واقعی تروریستی اتفاقی بود.

در سناریوهای به‌اصطلاح «شیوهٔ بازی» هیچ چیز «عادی» نبود. تمرین‌های ترور ساختگیِ وایزر (که در همان روز به عنوان حمله واقعی اجرا شد) به هیچ‌وجه «اتفاقی» مجزا نبود.

از قضیه ۹/۱۱ به بعد کارگزاران ایالات متحد و انگلیس چندین تمرین ساختگی و ضدترور برگزار کرده‌اند. یک سناریوی حمله ترور ساختگی هواپیمایی که به ساختمانی می‌کوبید به تدبیر سی‌آی‌ای در صبح روز ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ اجرا شد که درست به هنگام حملات واقعی به مرکز تجارت جهانی بود. (نک فصل ۱۷.) تمرینِ ترور ساختگیِ جنجال‌آفرینِ دیگر در اواخر اکتبر سال ۲۰۰۰ (بیش از ده ماه جلوتر از ۹/۱۱) برگزار شد که عبارت بود از هواپیمای مسافربری شبیه‌سازی شده‌ای که به پنتاگون می‌کوبید. (نک فصل ۱۷.)

«آتلانتیک آبی»

تمرین ترور ساختگی در سامانه ترابری لندن تحت عنوان «آتلانتیک آبی» در آوریل ۲۰۰۵، کمتر از سه ماه پیش از حملات واقعی، برگزار شد. (نک فصل ۲۱.) «آتلانتیک آبی» بخشی از یک تمرین بسیار بزرگتر آمادگی اضطراری تحت حمایت ایالات متحد به نام **تاپ‌آف تیری** (تمرین کارگزاران رده بالای ۳) بود که بریتانیا و کانادا هم در آن شرکت داشتند. آقای چارلز کلارک، وزیر کشور انگلیس، دستور برگزاریِ تمرین را در هماهنگی تنگاتنگ با مایکل چرتاف، همتای ایالات متحد خود، داده بود. (نک فصل ۲۱.)

پیش‌فرض‌های تمرین ساختگیِ «مشاوران وایزر» که صبح روز ۷ ژوییه برگزار شد همانند تمرین‌هایی بود که به نام «آتلانتیک آبی» صورت

گرفت. این امر شگفت‌انگیز نیست چون «مشاوران وایزر»، بر اساس پیمانی با دولت انگلیس در سازماندهی و برگزاری «آتلانتیک آبی»، ضمن هماهنگی با وزارت امنیت میهن ایالات متحد شرکت داشتند.

در مورد شبیه‌سازی ۹/۱۱، که سی‌آی‌ای ترتیب داد، تمرین ترور ساختگی وایزر را در ۷ ژوییه سال ۲۰۰۵ رسانه‌ها سرسری برگزار کردند، بدون تحقیق بیشتر آن را «اتفاقی غیرعادی» بی‌هیچ ارتباطی با حادثه واقعی به‌شمار آوردند.

پیش‌آگاهی از حمله ۷/۷؟

بنا بر گزارشی از خبرنگار خبرگزاری اسوشیتد پرس در بیت‌المقدس، اسکاتلندیارد از پیش سفارت اسراییل را در جریان بمب‌گذاری در روزهای آتی قرار داد.

> پیش از انفجارها، اسکاتلند یارد با افسر امنیتی سفارت اسراییل تماس گرفت تا بگوید که آنها هشدارهایی از حملات احتمالی به دستشان رسیده است، یکی از مقامات به این موضوع اشاره کرد. اما نگفت که پلیس انگلیس با کنفرانس اقتصادی ارتباطی برقرار کرده است یا نه.[26]

سفارت اسراییل به بنجامین نتانیاهو، وزیر دارایی آن کشور هشدار داد که در کنفرانس اقتصادیی که بورس تل‌آویو در هماهنگی با سفارت و بانک آلمان ترتیب داده است شرکت نکند.

نتانیاهو در هتل الدریج در می‌فیر سکونت داشت. محل کنفرانس در فاصله یکی دو مایلی میهمانسرای گِرِت ایسترن چسبیده به ایستگاه متروی لیورپول بود که در آن یکی از بمب‌ها منفجر شد.

دیدار رُودُلف جیولیانی از لندن

رُودُلف جیولیانی، که در زمان حملات ۹/۱۱ شهردار شهر نیویورک بود، در ۷ ژوییه در هتل گِرِت ایسترن به‌سر می‌برد. بورس تل‌آویو میزبان کنفرانس اقتصادی آن و نتانیاهو هم سخنران اصلی‌اش بود.

جیولیانی به هنگام انفجار بمب، در اتاق‌اش در هتل گرت ایسترن، نزدیک ایستگاه خیابان لیورپول سرگرم صرف صبحانه و گفتگوی کاری بود:

> همو شرح می‌دهد: «نشنیدم که بمب در خیابانِ لیورپول منفجر شد. یکی از افراد امنیتی‌ام به اتاق آمد و به من خبر داد که بمبی منفجر شده است. ما رفتیم بیرون و آنها به سمتی اشاره کردند که گمان می‌کردند حادثه در آن اتفاق افتاده است. هراسی در کار نبود. من رفتم سر میز صبحانه‌ام. در آن مرحله، اطلاعاتی که به ما می‌رسید خیلی مبهم بود».[27]

وزیر دارایی اسراییل و رُودُلف جیولیانی با یکدیگر آشنا بودند. جیولیانی به هنگامی که نتانیاهو در سمت نخست‌وزیر در سال ۱۹۹۶ از شهر نیویورک دیدار کرد از او پیشواز رسمی کرده بود. اما، در گزارش‌های خبری اشاره نمی‌شد که این دو در گرت ایسترنِ لندن با هم دیدار کردند. روز پیش از حملات لندن، ششم ژوییه، جیولیانی در شمال یورک‌شایر در نشستی شرکت داشت.

رُودی جیولیانی پس از پایان دورهٔ کارش در سمت شهردار، گروهی امنیتی به نام امنیت و ایمنیِ جیولیانی ایجاد کرد. این گروه وابسته به شرکت جیولیانی شرکاست که ریاست آن برعهدهٔ پاسکال دَآمورو، رئیس پیشین اف‌بی‌آی در نیویورک بود.

پس از حمله‌های ۹/۱۱، دَآمورو بازرس مسئول تحقیقات اف‌بی‌آی در پروندهٔ ۹/۱۱ شد. بعدها در سمت معاون مدیر بخش ضدتروریسم در

ادارهٔ مرکزی اف‌بی‌آی و معاون اجرایی مدیر ضدتروریسم و ضداطلاعات خدمت کرد. دآمورو با نومحافظه‌کاران در دولت بوش ارتباط‌های نزدیکی داشت.

درخور توجه است که شرکت‌های مشاوران وایزر و امنیت و ایمنی در «تمرینات ترور ساختگی» مشابه و روش‌های «آمادگی اضطراری» کارشناس‌اند. جیولیانی و پاور در یک زمان در فاصله کوتاه یکی از محل‌های بمب‌گذاری در لندن بودند. اگرچه گواهی در دست نیست که جیولیانی و پاور در لندن دیدار کرده باشند، هر دو شرکت از پیش در حوزهٔ آمادگی اضطراری با هم ارتباط‌های کاری داشته‌اند.[28]

واپسین نکته‌ها

تحقیقات پلیس انگلیس اگرچه در صورت ظاهر در حوزهٔ اختیار «نیروی پلیس غیرنظامی» صورت می‌گیرد، شرکت دستگاه اطلاعاتی انگلیس و وزارت دفاع را مشتمل می‌شود. در واقع، چندین سازمان عمدهٔ دستگاه نظامی-اطلاعاتی از جمله ام‌آی ۶ و ام‌آی ۵، نیروهای ویژهٔ انگلیس (یکان ویژهٔ هوایی)، موسادِ اسراییل، سی‌آی‌ای و اطلاعات نظامی پاکستان (ای‌اس‌ای) مستقیم و نامستقیم در تحقیقات شرکت داشتند.

شواهدی که در این کتاب ارایه شد حاکی از این است که همین اداره‌های اطلاعاتی غربی، که با اسکاتلند یارد همکاری دارند، معروف‌اند که از «جهاد اسلامی» پشتیبانی کرده‌اند. این موضوع نه تنها به اطلاعات نظامی پاکستان که از دو گروه اصلی شورشی کشمیر هواداری می‌کند، بلکه به ام‌آی ۶ نیز مربوط می‌شود که ارتباط‌های گفته شدهٔ آن با المهاجرون به سال‌های ۱۹۹۰ بازمی‌گردد.

یادداشت‌ها

1. Statement by Prime Minister Tony Blair, 7 July 2005.

2. AFX News, Cairo, 7 July 2005.

3. Riyadh Lafta, Richard Garfield, Jamal Khudhairi and Gilbert Burnham, "Mortality before and after the 2003 invasion of Iraq: cluster sample survey", *Lancet*, October 2004.

4. Statement of Tony Blair at a Press Conference together with visiting afghan President Hamid Karazi, following his meeting with 25 Muslim leaders, AFP, 9 July 2005.

5. Reuters, 21 July 2005.

6. NBC Tonight, 29 June 2005.

7. Quoted in Mike Whitney, "Genesis of an American Gestapo", *Dissident Voice*, 16 July 2005.

8. BBC, 5 August 2005.

9. *Washington Post*, 5 August 2005.

10. *The Guardian*, 1 August 2005.

11. *Christian Science Monitor*, 1 August 2005.

12. *Financial Times*, 2 August 2005.

13. ABC News, 18 July 2005.

14. Quoted by ABC News, 14 July 2005.

15. ABC News, 14 July 2005.

16. ABC Good Morning America, 3 August 2004.

17. *Sunday Herald*, 8 August 2004.

18. Statement by Pakistan's Inter-Service Public Relations (ISPR) Director-General Maj-Gen Shaukat Sultan, PTV World, Islamabad, 16 August 2004.

19. *The Herald*, 9 August 2005.

20. Statement of intelligence expert John Loftus in an interview on Fox News, 29 July 2005.

21. *New Republic*, 8 August 2005.

22. Fox News, 28 July 2005.

23. John Loftus, *op. cit.*, emphasis added.

24. *Ibid.*, emphasis added.

25. BBC Radio Interview, 7 July 2005.

26. Quoted in London Underground Exercises: Peter Power Responds, Jon Rappoport, July, 13, 2005. http://www.infowars.com/articles/London_attack/power_responds_terror_drills.htm).

27. AP, 7 July 2005.

28. Quoted in the *Evening Standard*, 11 July 2005.

پیوست الف

اطلاعات مبتنی بر سرقت ادبی:
پروندهٔ «اطلاعاتی» انگلیس دربارهٔ عراق

نوشته گلن رنگ‌والا

تحلیل دقیق متن گزارش اطلاعاتی انگلیس که کالین پاول آن را در سخنرانی سازمان ملل خود نقل کرد نشان می‌دهد که نویسندگان انگلیسی آن دسترسی چندانی به منابع دست اول اطلاعاتی نداشتند و به جای آن مبنای کار خود را بر مقاله‌های دانشگاهی نهادند و آنها را به‌صورت گزینشی تحریف کردند.

کالین پاول، وزیر خارجه ایالات متحد در سخنرانی‌اش در شورای امنیت در ۵ فوریه، بر آن بود که پایهٔ استدلال خود را با اشاره به گزارش اطلاعاتی انگلیس تقویت کند.

> آنچه ما در اختیارتان می‌گذاریم داده‌ها و برآیندهای مبتنی بر اطلاعات معتبر است... توجه همکارانم را به گزارش درخور توجهی برمی‌انگیزم که انگلیس پخش کرد... گزارشی که در جزییات کم‌نظیرش فعالیت‌های فریبکارانه عراق را شرح می‌دهد. (وزیر خارجه، کالین پاول، شورای امنیت سازمان ملل، ۵ فوریه سال ۲۰۰۵)

پاول به گزارش «عراق زیرساختِ پنهان‌کاری، فریبکاری و تهدید آن»، اشاره می‌کرد که چند روزی پیش از سخنرانیِ تاریخی ۵ فوریه او در مقر سازمان ملل انتشار یافت.

در ۲ فوریه ۲۰۰۳، تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس، گزارشی را منتشر کرد که گفته می‌شود سرویس اطلاعاتی مخفی (ام‌آی ۶) تحت عنوان پیش‌گفتهٔ بالا منتشر کرد. روز بعد نخست‌وزیر در مجلس عوام گفت که ما از رسیدنِ این اطلاعات سخت خرسندیم. «مسلماً کار دشواری است وقتی گزارش‌های اطلاعاتی را منتشر می‌کنیم، اما من امیدوارم مردم در مورد خدمات امنیتی ما قدری حس صداقت داشته باشند».

با این همه، این سند در نظر من عجیب آشنا می‌آمد. آن را با مقاله‌های سه نشریه در شش سال گذشته سنجیدم، کاشف به عمل آوردم که بیشتر گزارشِ خیابان داونینگ[1] ـ از جمله تمام‌بخشی که به تفصیل به ساختارهای اداره‌های امنیتی عراق می‌پردازد ـ یکراست از متن‌های روی خط آن مقاله‌ها برداشته شده بود. نوشته‌های سه دانشگاهی، از جمله نوشتهٔ یک دانشجوی کارشناسی ارشد مستقر در کالیفرنیا و در درجه اول استفادهٔ اطلاعاتی از سال ۱۹۹۱، در دام توجیه جنگ گرفتار شده بودند.

نویسندگان پروندهٔ عراق اعضای دفتر روابط مطبوعاتی تونی بلر در وایت هال‌اند. سرویس مخفی انگلیس (ام‌آی ۶)، یا طرف مشاوره قرار نگرفت، یا به احتمال زیاد، ارزیابی فراهم کرد که با استدلال سیاستمداران دمساز نبود. در اساس، سرهم‌بندی به عنوان اطلاعات چوب حراج می‌خورد.

بخش عمدهٔ ۱۹ صفحه سند (صص ۱۶-۶) یکراست و بدون اعتراف به آن، از مقاله‌ای در سپتامبر سال ۲۰۰۲ در نشریهٔ بررسی *خاورمیانه از امور بین‌الملل* تحت عنوان «شبکه امنیتی و اطلاعاتی عراق: راهنما و تحلیل» رونویسی شده بود. نویسندهٔ مقاله ابراهیم المرعشی، دانشجوی

---

۱. اشاره به مقر نخست‌وزیر انگلیس است. ـ م.

کارشناسی ارشد در مؤسسه مطالعات بین‌المللی مانتری است. وی در گفتگوی با من تأیید کرده است که اجازه‌اش به درخواست ام‌آی ۶ نبود؛ در واقع، او از سند انگلیس خبر نداشت تا اینکه من موضوع را به او خاطرنشان کردم.

دو مقاله از کارشناس امنیت مجلهٔ *Jane Intelligence Review* به صورت نامستقیم رونویسی شده بود. چکیده‌های مقاله‌های روی خط شون بوین[1] در سال ۱۹۹۷ و کن گوس[2] در سال ۲۰۰۲ روی وب‌سایت Globalsecurity.org بود و این متن‌ها هم در پرونده‌ای که برای بلر، نخست‌وزیر انگلیس، فراهم می‌شد درآمیخته بود.

حتی خطاهای چاپی و استفاده‌های نابهنجار از دستور زبان در سند «خیابان داونینگ» راه یافته بود. بر وجه مثال، در متن مرعشی نوشته شده بود:

«صدام برگزید، صبری «عبدل» ـ عزیز الدوری را به ریاست[3]»...

به ویرگول نابجا توجه کنید. بدین ترتیب، در ص ۱۳، پروندهٔ انگلیس همان ویرگول نابجا وارد می‌شود:

«صدام برگزید، صبری «عبدل» ـ عزیز الدوری را به ریاست»...

واقعیت اینکه متن‌های این سه نویسنده که مستقیماً رونویسی می‌شود، به تعدد حروف‌نگاری‌های مختلف می‌انجامد (برای مثال هجی کردن حزب بعث، بسته به اینکه از کدام نویسنده رونویسی می‌شود فرق می‌کند).

تنها موارد استثنا در این بازی‌های سرقت ادبی، پیچش عبارت‌های خاص بود. اشاره به اینکه چگونه **مخابرات** عراق به «گروه‌های مخالف» در کشورهای همسایه «کمک می‌کرد» و «سفارتخانه‌های خارجی را در عراق زیر نظر می‌گرفت» در مقاله مرعشی به این گفته در سند ام‌آی ۶

---

1. S. Boyne
2. K. Gause

۳. برای حفظ ویرگول در جلوی فعلِ برگزیدن، جمله تحت لفظی ترجمه شد. ــ م.

تبدیل شد که چگونه «ازگروه‌های تروریستی پشتیبانی می‌کرد» و «در مورد سفارتخانه‌های خارجی در عراق جاسوسی می‌کرد». اشاره‌ای در مقاله شون بوین در مورد اینکه چگونه «فداییان صدام» از جمع «زورگیران و پخمه‌های دهاتی» ترکیب می‌یافت، در پرونده فاقد سه کلمه آخر آن است: پیداست که پخمه‌های دهاتی عراق درکار آن نیستند که به انگلیس حمله کنند و بنابراین در راهبرد معانی و بیان سند هیچ نقشی ندارند.

وانگهی عددها یا افزایش می‌یابند یا روند می‌شوند. بنابراین، برای مثال، بخش مربوط به «فداییان صدام» (صص ۱۶-۱۵) مستقیماً از بوین رونویسی شده است، کمابیش کلمه به کلمه. تفاوت اساسی در این است که بوین کارکنان سازمان را ۴۰۰۰۰-۱۸۰۰۰ تن گمانه می‌زند (گوس نیز ۴۰۰۰۰-۱۰ تن تخمین می‌زند). پروندهٔ انگلیس در عوض می‌نویسد ۴۰۰۰۰-۳۰۰۰۰ تن». این افزایش ناگهانی ارقام در شرح هیأت مدیرهٔ اطلاعات نظامی نیز روی می‌دهد.

سرانجام، یک خطای اساسی جدی در متن انگلیسی هست، که در آن شرحِ بوین را از **امنیت عمومی** (الامن العام) آشفته می‌کند و به جای آن در بخش خود در ص ۱۴ **امنیت نظامی** (الامن العسکری) می‌گذارد. نتیجه آشفتگی کامل است: از ص ۱۴ با نقل اینکه چگونه امنیت نظامی در سال ۱۹۹۲ پدید آمد (در مطلبی که از مرعشی رونویسی شده است)، بعد به بحث دربارهٔ جابجایی ستاد آن می‌پردازد ـ در سال ۱۹۹۰ (در مطلبی که از بوین در مورد فعالیت‌های امنیت عمومی رونویسی شده است). برآیند کار این است که شرح ادارهٔ امنیت نظامی را به کلی غلط درک می‌کند و مدعی می‌شود که رئیس آن طاحا الاحبابی است، حال اینکه او در واقع در سال ۱۹۹۷ رئیس امنیت عمومی بود و ثابت خلیل ریاست امنیت نظامی را برعهده داشت.

گذشته از انتقاد مشخص از اینکه دولت انگلیس متن‌های سرقت شده‌ای بدون اقرار به آن در اختیار دارد و آنها را به عنوان کار اداره‌های اطلاعاتی قالب می‌کند، دو واقعیت جدی دیگر هم مطرح می‌شود:

۱) متن اشاره دارد به اینکه انگلیس دست‌کم، در واقع، هیچ منبع اطلاعاتی مستقلی در عرصه سیاست داخلی عراق ندارد ـ آنها تنها از داده‌های در دسترس علنی برداشت می‌کنند. بدین ترتیب، هر ادعای دیگری در باب اطلاعات مبتنی بر «داده‌های اطلاعاتی» باید با شک و ناباوری بیشتری بررسی شود.

نویسندگان می‌گویند که «از شماری منبع، از جمله مطالب اطلاعاتی» کمک گرفتند. در واقع، آنها مطالب را از دست‌کم سه نویسندهٔ مختلف رونویسی و سرقت ادبی کردند، یکراست بریدند و چسباندند یا نقل تقریبی کردند.

۲) اطلاعات ارایه شده تحت این عنوان که بیان دقیق وضع جاری سازمان‌های امنیت عراق است، به هیچ‌وجه درست نیست. مرعشی ـ نویسندهٔ اصلی و بی‌خبر بخش عمدهٔ سند، اسنادی را به عنوان منبع اصلی خود در اختیار داشت که در سال ۱۹۹۱ برای «برنامه پژوهش و گردآوری اسناد عراق» ضبط شد. تمرکز او بر روی موضوع رساله دکترای‌اش بود که فعالیت‌های ادارات اطلاعاتی عراق را در کویت از اوت سال ۱۹۹۰ تا ژانویه سال ۱۹۹۱، پیش از گیراگیر جنگ خلیج‌فارس، دربرمی‌گرفت. در نتیجه، از اطلاعات عرضه شده به عنوان موضوع مربوط به اینکه ادارات عراق چگونه در حال حاضر درگیر کمیسیون مراقبت، رسیدگی و بازرسی سازمان ملل[1] اند، دوازده سال می‌گذرد.

وقتی سند اول بار به عنوان سند برنامه وُرد[2] منتشر شد، من ویژگی‌های متن را در فهرست گزینش[3] وارسی کردم. نام نویسندگان متن را نشان داد. پی. همیل، جی. پرات، ای. بلاک‌شا و ام. خان. این نام‌ها ظرف چند ساعت از پروندهٔ اطلاعات انتقال‌یافتنی[4] پاک شد. با این وصف، روزنامه‌نگاران از آن پس بررسی کرده‌اند تا بدانند این اشخاص که هستند

1. UNMOVIC
2. Word document
3. File menu
۴. downloadable بارگذار شدنی یا قابل بارگیری نیز ابتکار کرده‌اند. ـ م.

و معلوم کردند که تمام‌شان مسئول روابط مطبوعاتی دولت انگلیس‌اند. پس، در اساس، سرهم‌بندی به عنوان اطلاعات چوب حراج خورد.

سامان پرونده به شرح ذیل است:

ـ ص ۱ خلاصه است.

ـ صص ۵-۲ اول تکرار سخنان بلیکز[1] است در شورای امنیت در ژانویه در خصوص مشکلاتی که با آن روبه‌رو بودند. ادعاهای دیگری دربارهٔ فعالیت‌های المخابرات مطرح می‌شود. این ادعاها بی‌پشتوانه است، برای مثال ادعا می‌شود که برخورد خودروها سازمان‌یافته بود تا از ورود سریع بازرسان جلوگیری شود. برخی از این ادعاها را از همان زمان هانس بلیکز، رئیس کمیسیون مراقبت، رسیدگی و بازرسی سازمان ملل رد کرده است.

ـ ص ۶ متن ساده شدهٔ نمودار مرعشی در:

http://cns.miis.edu/research/iraq/pdfs/iraqint.pdf.

ـ ص ۷ رونویسی شده (بالا) از گوس (دربارهٔ دبیرخانه ریاست جمهوری)، و (وسط و پایین) از بوین (دربارهٔ شورای امنیت ملی).

ـ ص ۸ کاملاً از بوین رونویسی شده است (دربارهٔ شورای امنیت ملی).

ـ ص ۹ از مرعشی رونویسی شده (دربارهٔ المخابرات)، بجز بخش آخر که بی‌اساس است.

ـ ص ۱۰ به کلی از مرعشی رونویسی شده (دربارهٔ امنیت عمومی)، بجز بخش آخر که بی‌اساس است.

ـ ص ۱۱ تمامی را از مرعشی رونویسی کردند (دربارهٔ امنیت ویژه) بجز قسمت بالا (در خصوص امنیت عمومی) که بی‌پایه است.

ـ ص ۱۲ به کلی از مرعشی رونویسی شده (دربارهٔ امنیت ویژه).

ـ ص ۱۳ از گوس رونویسی کردند (در باب حمایت ویژه) و از مرعشی (اطلاعات نظامی).

---

۱. اشاره به **هانس بلیکز**، رئیس پیشین بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل است که همواره از دروغ‌پردازی‌های دولت امریکا در مورد وجود جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در عراق سخت انتقاد کرده و آن را بهانه کشورگشایی امریکا به منطقه دانسته است. ـ م.

ـ ص ۱۴ به اشتباه از بوین (در خصوص امنیت نظامی) و از مرعشی (دربارهٔ گارد ویژهٔ جمهوری) نسخه‌برداری شده است.

ـ ص ۱۵ از گوس و بوین (در مورد برنامه الهادی / برنامه ۸۵۸) رونویسی شده است.

ـ صص ۱۶–۱۵ از بوین رونوشت برداشتند (دربارهٔ فدائیان صدام). قسمت آخر در مورد دفتر روسای قبیله، ظاهراً از انتونی اچ. کُردزمن «هدف‌های اصلی در عراق»، فوریه ۱۹۹۸ رونویسی شده است، http://WWW.csis.org/stratassessment/reports/iraq_targets.pdf.

چرا دولت انگلیس چنین مطلب سرهم‌بندی شده‌ای منتشر کرد؟ پروندهٔ اول به تاریخ سپتامبر سال ۲۰۰۲ به آنچه در ظاهر امر دلیل منطقی برای اقدام نظامی علیه عراق است پرداخت: تولید ادعا شدهٔ جنگ‌افزارهای هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی صدام حسین. مشکل این بود که این ادعاها را می‌شد بررسی کرد: عراق از بازرسان سازمان ملل دعوت کرد که از جایگاه‌های مورد نظر دیدن کنند و آنها هیچ چیزی که اسباب سوءظن باشد نیافتند.

وقتی استدلال گسترش فراگیر جنگ‌افزارهای ممنوع بیش از پیش ناموجه از کار درآمد، ایالات متحد خط مشی را تغییر داد. در این هنگام مشکل تهدیدِ بی‌واسطه عراق که نه، بلکه «شرارت خاص» صدام حسین بود. دولت انگلیس که همواره علاقه‌مند بود از تغییر خط مشی ایالات متحد پشتیبانی کند، با دومین پرونده واکنش نشان داد. این پرونده در مورد حقوق بشر در عراق بود، و به‌طور کلی به جنایاتی می‌پرداخت که رژیم عراق در سال‌های ۱۹۸۰ مرتکب شده بود. همچنانکه سازمان‌های حقوق بشر در آن دوره گفتند، اقدامی بود ناشی از بی‌شعوری و فرصت‌طلبی در توجیه جنگ بر پایهٔ رخدادهایی که به‌طور کلی با موافقت ایالات متحد و انگلیس در آن دوره عملی شده بود. دانالد رامسفلد، وزیر دفاع، وقتی شرح دیدارش با صدام حسین در سال ۱۹۸۳ ــ شاید به قصد نشان دادن چراغ سبز به عراق برای استفاده از سلاح‌های شیمیایی ــ از نو در صفحه اول روزنامه‌های ایالات متحد نمایان گردید، لنگ و لوک شد.

و این بود که باز توجه ایالات متحد به سمتی دیگر برگشت. در این موقع مشکل در درجه اول به قالب الفاظِ بی‌ثمر بودن بازرسی‌هایِ تسلیحاتی در نبود همکاری کامل عراق درآمد. در ظاهر امر این استدلال نپذیرفتنی بود: نقش اصلی بازرس‌ها این است که از رهگذر فعالیت‌های نظارتی‌اش از هر اقدام عراق در بازسازی صنایع خود به قصد تولید این‌گونه جنگ‌افزارها جلوگیری کند. در اوضاع کنونی، عراق چه بسا بتواند چند شیشه و قوطی از عامل‌های شیمیایی را که زیاد تجزیه شده‌اند پنهان بسازد، اما نمی‌تواند وسیله‌ای برای تهدید جهان خارج تولید کند.

با این همه، پاول در سمت وزیر خارجه مشخص ساخت که سخنانش در شورای امنیت در ۵ فوریه بر این موضوع متمرکز می‌شود. آقای بلر احتمالاً احساس کرده که لازم است دولت‌اش در اثبات موضع ایالات متحد به سرعت چیزی بیافریند.

قضیه جنگ با عراق عمدتاً با تکیه بر اطلاعاتی پروپا گرفته است که سیاستمداران مدعی‌اند اداره‌های اطلاعاتی ارایه می‌دهند. در این خصوص، اداره‌های اطلاعاتی، با اینکه اطلاعات از منبع آنها حاصل می‌شده است، یا طرف مشاوره قرار نگرفتند؛ یا، به احتمال زیاد، ارزیابی به دست دادند که با استدلال سیاستمداران سازگار نبوده است. خیابان داونینگ، در تلاش خوش‌خدمتی به موضع ایالات متحد بدون روش استدلالی در انجام دادن این امر به دله دزدی ادبی[1] روی آورد[2].

---

1. Petty Plagiarism

۲. پروفسور **گلن رنگ‌والا**، نویسندهٔ این مقاله، استاد علوم سیاسی در دانشگاه کمبریج و تحلیل‌گر مسایل سیاسی عراق است. این مقاله با کسب اجازه از نویسنده در اینجا از نو چاپ شده است.

پیوست ب

منافع مالی پشت پردهٔ اجارهٔ مرکز تجارت جهانی

در ۱۷ اکتبر سال ۲۰۰۰، یازده ماه پیش از ۹/۱۱، مشاوران معاملات ملکی بلک‌استون[۱]، وابسته به گروه بلک‌استون، ال. پی.، رهنِ شراکتی تضمین شدهٔ مرکز تجارت جهانی، ساختمان ۷، را از کانون بیمه و مستمری سالیانه آموزگاران خرید.[1]

در ۲۶ آوریل، سال ۲۰۰۱ ادارهٔ بندر، مرکز تجارت جهانی را به مدت ۹۹ سال به املاک سیلوراستین و شرکت وست‌فیلد امریکا[۲] اجاره داد.

بر معامله لوئیس ام. آیزنبرگ[۳]، رئیس ادارهٔ بندر، صحه گذاشت. این انتقال از ادارهٔ بندر نیویورک و نیوجرسی در حکم خصوصی‌سازی مجتمع مرکز تجارت جهانی بود. خبر مطبوعات رسمی آن را «پربهاترین جایزهٔ مستغلات در تاریخچه شهر نیویورک» توصیف کردند. فضای خرده‌فروشیِ زیر مجتمع به شرکت وست‌فیلد امریکا اجاره داده شد.[2]

در ۲۴ ژوییه سال ۲۰۰۱، شش هفته پیش از ۹/۱۱، سیلوراستین در پی تصمیم ادارهٔ بندر اختیار اجارهٔ مرکز تجارت جهانی را برعهده گرفت.

---

1. Blackstone Real Estate Advisors
2. Silverstein Properties and Westfield America Inc.
3. L. Eisenberg

سیلوراستین و فرنک لویی[1]، کارگزار ارشد اجرایی شرکت وست‌فیلد، ادارهٔ ۱۰/۶ میلیون فوت مربع مجتمع مرکز تجارت جهانی را به دست گرفتند. «لویی تالار خرید را موسوم به **مال** در مرکز تجارت جهانی اجاره داد، که حدود ۴۲۷/۰۰۰ فوت مربع فضای خرده‌فروشی را در بر می‌گرفت.[3]

در موافقت‌نامه نکته‌ای که آشکارا گنجانیده شد این بود که سیلوراستین و وست‌فیلد «محق‌اند سازه‌ها را در صورتی‌که ویران شده باشند بازسازی کنند.»[4]

در این معامله، سیلوراستین قرارداد اجاره‌ای را برای مرکز تجارت جهانی به مدت ۹۹ سال به مبلغ ۳/۲ میلیارد دلار به اقساط امضا کرد تا در وجه ادارهٔ بندر کارسازی شود: ۸۰۰ میلیون دلار پوشش قیمتی از جمله پیش‌پرداختی در حدود ۱۰۰ میلیون دلار. از این مبلغ، سیلوراستین ۱۴ میلیون دلار از پول خود را صرف کرد. پرداخت سالیانه اجاره مبلغی در حدود ۱۱۵ میلیون دلار بود.[5]

سیلوراستین در پی حملات به مرکز تجارت جهانی ۷/۱ میلیارد دلار درخواست پول بیمه کرد. دو برابرِ مبلغ ارزش ۹۹ سال اجاره.[6]

منافع مالی مرکز تجارت جهانی

شرکت املاک سیلوراستین، شرکت توسعه و سرمایه‌گذاری املاکِ مستقر در منهتن است که بیش از ۲۰ میلیون فوت مربع فضای اداری، مسکونی و خرده‌فروشی در تملک دارد، آنها را اداره می‌کند و توسعه داده است.

شرکت وست‌فیلد امریکا، به دست خانوادهٔ لویی مستقر در استرالیا با منافع کلان در مراکز خرید اداره می‌شود. مقام ارشد اجرایی وست‌فیلد، فرنک لویی بازرگان استرالیایی است.

گروه بلک‌استون، یک بانک سرمایه‌گذاری خصوصی با دفاتری در نیویورک و لندن، در سال ۱۹۸۵ به دست رئیس گروه، پیتر جی. پیترسن[2]

1. F. Lowy

2. P. G. Peterson

و رئیس و مقام اجرایی اصلی آن استفن ا. شوارتسمن[۱] بنیان یافت. افزون بر فعالیت‌های املاکی آن، دادوستدهای اصلی گروه بلک‌استون رأیزنیِ ادغام‌ها و تملک‌ها، رأیزنی بازسازی و نوسازماندهی، سرمایه‌گذاری دارایی خالص خصوصی، سرمایه‌گذاری نیم طبقه خصوصی و سرمایه‌گذاری شق دیگر دارایی نقدی را دربرمی‌گیرد.[7]

پیتر جی پیترسن، رئیس بلک‌استون، در عین حال رئیس بانک فدرال رزرو نیویورک و رئیس هیئت مدیرهٔ شورای روابط خارجی نیز هست. شریک او استفن ا. شوارتسمن عضو شورای روابط خارجی است. نام پیتر جی. پیترسن در دعویی که بیوهٔ الن ماریانی[۲] علیه جورج دبلیو. بوش و دیگران اقامه کرد آمده است.

کیسینجر مک‌لرتی[۳] شرکا ـ شرکت مشاوره‌ای هنری کیسینجر، وزیر خارجه پیشین امریکا ـ با گروه بلک‌استون «اتحاد راهبردی» دارد که «برای کمک به تأمین خدمات مشاوره‌ای مالی برای شرکت‌هایی که جویای مشورت راهبردی در سطح عالی‌اند برنامه‌ریزی شده است».[8]

یادداشت‌ها

1. Business Wire, 17 October 2000.

2. See Paul Goldberger in *The New Yorker*, 20 May 2002.

3. C. Bollyn, "Did Rupert Murdoch Have Prior Knowledge of 9/11?" Centre for Research on Globalization, www.globalresearch.ca, 20 October 2003.

4. Goldberger, *op. cit.*

5. Associated Press, 22 November 2003. See also Die Welt, Berlin, Oct 11, 2001.

6. Alison Frankel, *The American Lawyer*, Sept 3 2002.

7. Business Wire, *op. cit.*

8. The Blackstone Group website at http://www.blackstone.com.

---

1. S. A. Schwartzman
2. E. Mariani
3. Mclarty

فهرست اعلام